
معرفت
عجل اللہ تعالی فرجہ
امام عصر

بسم الله الرحمن الرحیم

معرفت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه)

نویسنده:

محمد بنی هاشمی

ناشر چاپی:

نیک معارف

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

معرفت امام عصر عجل الله تعالی فرجه

مشخصات کتاب

سرشناسه : بنی هاشمی، سیدمحمد، ۱۳۳۹ -

عنوان و نام پدیدآور : معرفت امام عصر عجل الله تعالی فرجه/ محمد بنی هاشمی.

وضعیت ویراست : [ویراست ۲]

مشخصات نشر : تهران: نیک معارف، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ۴۳۱ ص.

شابک : ۳۵۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۵۵۶۷-۷۸-۵ ؛ ۴۲۰۰۰ریال(چاپ پنجم)

وضعیت فهرست نویسی : فاپا (چاپ سوم)

یادداشت : پشت جلد لاتینی شده: Mohammad Bani Hashemy. Maerefate-emame-e-asr.

یادداشت : چاپ سوم

یادداشت : چاپ پنجم:۱۳۸۶.

یادداشت : کتابنامه: ص. ۴۲۹ - ۴۳۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق -

موضوع : مهدویت-- انتظار

موضوع : امامت -- احادیث

رده بندی کنگره : BP۲۲۴/۴/ب ۹م ۶ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۱۷۷۶۳

ص: ۱

اشاره

مقدّمه چاپ سوم

بسم الله الرّحمن الرّحیم

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا سَبیلَ اللهِ الَّذی مَن سَلَکَ غَیرَهُ هَلَکَ.

سلام بر تو ای راه خداوند که هر کس به آن نرود، تباه می شود.

عبارتی از اذن دخول سرداب مطهّر

بحارالانوار ج ۱۰۲ص ۱۱۷

***

امیرالمؤمنین علیه السّلام:

إِنَّ قیمهَ کُلِّ امرِیٍ وَ قَدرَهُ مَعرِفَتُهُ.

ارزش و منزلت هر کس (به اندازه) معرفت اوست.

(بحارالانوار ج ۲ ص ۱۸۴)

***

امام باقر علیه السّلام:

فَاَنَّ المَعرِفَهَ هِیَ الدِّرایَهُ لِلرِّوایَهِ. وَ بِالدِّرایاتِ لِلرِّوایاتِ یَعلُو المُؤمِنُ اِلی اَقصی دَرَجاتِ الایمانِ.

همانا معرفت عبارت است از فهم روایت. و از طریق فهم روایات، فرد با ایمان تا بلندترین پلّه های ایمان بالا می رود.

(بحارالانوار ج ۲ ص ۱۸۴)

***

این اثر را به نیابت از پدر و مادر عزیزم به ساحت مقدّس علمدار کربلا و قمر منیر بنی هاشم حضرت ابوالفضل العباس علیه السّلام تقدیم می نمایم.

«معرفت امام عصر علیه السّلام» نام کتابی است که موضوع اصلی آن نه خود امام عصر علیه السّلام بلکه معرفت ایشان است. هر چند به تناسب بحث، روزنه هایی به سوی شناخت بعضی از صفات و کمالات آن امام عزیز گشوده شده، امّا مقصود اصلی

شناخت جایگاه منحصر به فرد «معرفت امام زمان علیه السّلام» در دین و بیان آثار و لوازم عملی این معرفت می باشد. پس خواننده کتاب نباید انتظار داشته باشد که با مطالعه آن، معرفتی شایسته و در خورِ امام زمان علیه السّلام پیدا کند. این موضوع کتابی مستقل با چند برابر حجم این کتاب می طلبد که باید بیش از پیش مورد عنایت و توجّه خبرگان قرار گیرد.

در اینجا به خوانندگان محترم کتاب توصیه می کنیم که برای استفاده بردنِ بهتر و کاملتر از آن، فصل اوّل و دوم از بخش دوم کتاب «آفتاب در غربت» را حتماً مطالعه فرمایند. نکاتی که در آنجا تبیین شده برای روشنتر شدنِ مقصودِ اصلی «معرفت امام عصر علیه السّلام» ضروری است؛ امّا به خاطر پرهیز از تکرار، در این کتاب از نقل آنها خودداری شده است.

پس از گذشت هشت سال از عمر «معرفت امام عصر علیه السّلام» اکنون چاپ سوم آن با این امتیازات به دوستداران آن امام همام عرضه می گردد:

۱. عبارات و مطالب کتاب به طور کامل ویرایش شده و اصطلاحات لازم در هر قسمت اعمال گردیده است.

۲. اضافاتی در همه بخشهای کتاب - به ویژه بخش دوم - صورت گرفته که ضروری به نظر می رسید.

۳. آنچه در چاپ دوم (۱۳۷۹) تحت عنوان «پیوست بخش اوّل» آمـده بود، در جای مناسب خود، در بخش دوم گنجانده شده است.

۴. بخشـها و فصول کتـاب بـا ترتیب کـاملتری - در چهار بخش و مجموعاً بیست فصل - سامانـدهی شـده انـد که در آنها همه مطالب با عناوین جزئی مشخّص شده اند.

***

در بخش نخست سـعی شده تا با ارائه معنای روشن از «معرفت امام عصر علیه السّلا» جایگاه آن در کلّ نظام بندگی خداوند - که هدف از آفرینش انسان است - به خوبی تبیین شود تا محوریّت معرفت امام علیه السّـلام در ارائه معانیِ دقیقِ اسـلام، ایمان، کفر، شرک و ... کاملاً روشن گردد.

در بخش دوم به تعمیق معنای معرفت امام علیه السّـلام و بیان ارزش منحصـر به فرد آن در مجموعه تعالیم دینی پرداخته ایم که در آن بخشـی از کمالات ویژه اهل بیت عصـمت علیهم السّـلام به تصویر کشـیده شـده است. آن گاه نقش تولّی و تبرّی را در دینداری بیان کرده ایم و سپس به توضیح رابطه معرفت امام علیه السّلام با طاعت و معصیت خداوند پرداخته ایم.

بخش سوم به بیان ارزش و اهمیّت معرفت امام عصر علیه السّلام در زمان غیبت اختصاص دارد.

و در بخش پایانی، آثار و لوازم این معرفت در ده فصل مورد بحث قرار گرفته است.

امید است این تلاش ناقابل با امضای تأیید حضرت قمر بنی هاشم علیه السّلام مورد قبول آستان مقدّس حضرت بقیه الله ارواحنا فداه قرار گیرد و مایه قوّت قلب و مورد استفاده دوستانِ ایشان گردد.

سید محمّد بنی هاشمی

اردیبهشت ۱۳۸۳ - ربیع الاول ۱۴۲۵

مقدّمه چاپ دوم

بسم الله الرّحمن الرّحیم

خدا را بی اندازه سپاسگزارم که به این حقیر بی مقدار توفیق جمع آوری احادیثی در موضوع «معرفت امام عصر علیه السّلام» عطا فرمود و در این چهار سالی که از عمر آن گذشته، مورد استفاده بسیاری از دوستان آن حضرت قرار گرفته است که همگی شایستگی اعتقاد و عمل به این احادیث را داشته اند . از همه این عزیزان تقاضا می کنم که برای نویسنده هم از خدای بزرگ، توفیق عمل به محتوای کتاب را طلب کرده و او را از دعاهای خیر خود محروم نکنند.

یکی از اساسی ترین پایه های بحث «معرفت امام عصر علیه السّلام» موضوع «معرفت» به طور کلی و احکام و ویژگیهای آن می باشد که شاید مهمترینِ آنها «صُنعِ خدا» بودنِ آن است. این بحث با اینکه برای فهم مطالب کتاب ضروری و لازم به شمار می آید، امّا چون توضیحی کافی درباره آن داده نشده بود، باعث پدید آمدن برخی سؤالها و ابهامات در ابتدای کتاب گردید و همین امر نویسنده را بر آن داشت که درباره معرفت و احکام آن به اندازه توانِ ناچیز خود، مطالبی را تهیه و تنظیم کند.

ابتدا قرار بود که این مطالب، به عنوان مقدمه چاپ دوم کتاب منتشر شود ولی در عمل به جهت طولانی شدنِ بحث و استقلالِ آن نسبت به موضوع معرفت امام علیه السّلام ترجیح داده شد که به صورت کتابی جداگانه به نام گوهر قدسی معرفت در اختیار علاقمندان قرار بگیرد و این کار در اوایل سال ۱۳۷۸ انجام پذیرفت. با این ترتیب «گوهر قدسی معرفت» در حقیقت مکمّل «معرفت امام عصر علیه السّلام» و از پایه های اساسی و مهم آن است و بدون مطالعه آن، حقّ مطلب در بحث معرفت امام زمان علیه السّلام ادا نمی گردد. لذا از خوانندگان محترم این کتاب تقاضا می شود که از مطالعه دقیقِ «گوهر قدسی معرفت» غفلت نکنند.

اکنون که به فضل پروردگار چاپ دوم کتابِ «معرفت امام عصر علیه السّلام» در اختیار علاقمندان قرار می گیرد، یکی دیگر از نواقصِ آن با ضمیمه شدن پیوستی به انتهای کتاب، برطرف شده است . این ضمیمه تحت عنوان «برائت از ائمه کفر همدوش با ولایت ائمه هدی علیهم السّلام»درباره موضوع بسیار مهم «تبرّی از دشمنان ائمه علیهم السّلام» تنظیم شده است. هر چند در اصل کتاب به مناسبتِ بحث درباره معرفت و ولایت امام علیه السّلام از موضوع «برائت» هم مکرّر سخن به میان آمده است، ولی جایِ این بحث به

صورت مستقل از ابتدا در طرح کلی مباحث کتاب خالی بود و اکنون این نقیصه با لطف و عنایت امام زمان علیه السّلام رفع شده است. امید است کاستی های دیگر کتاب هم با تذکرات و ارشادات سودمند خوانندگان عزیز در آینده به تدریج برطرف گردد.

اللّهم عجّل مولانا صاحب الزّمان بحقّه و بحقّ آبائه الطّاهرین

سید محمّد بنی هاشمی - شهریور ۱۳۷۹

ص: ۲۲

مقدّمه چاپ اوّل

بسم الله الرّحمن الرّحیم

همه ما حدیث معروف «مَن ماتَ وَ لَم یَعرِف اِمامَ زَمانِهِ ماتَ میتَةً جاهِلِیَّةً» (۱) را که شیعه و سنّی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند کمابیش شنیده ایم و هر یک با توجّه به تلقّی خود از شناخت امام زمان علیه السّلام از آن معنایی می فهمیم.

همه ما می دانیم که این شناخت به صرف دانستن نام و نَسَب ایشان تحقّق پیدا نمی کند. چرا که منکرینِ آن حضرت و غیر مسلمانان هم چنین اطّلاعی از ایشان می توانند داشته باشند. پس تعبیر «معرفت» در این حدیثِ شریف معنایی بالاتر از این حد را می رساند و هر کس متناسب با فهم و معرفتِ خود، این معنای بالاتر را ممکن است توضیح بدهد. تا اینجا هنوز اهمیّت مسأله به قدر کافی برای ما روشن نیست. این اهمیّت وقتی کاملاً روشن می گردد که به احادیثی برخورد کنیم که در آنها هم نتیجه نشناختنِ امام بیان شده و هم اثر شناخت ایشان؛ مانندِ این حدیث شریف از امام باقر علیه السّلام:

مَن ماتَ وَ لَیسَ لَه اِمامٌ، فَمیتَتُهُ میتَةٌ جاهِلِیَّةٌ. وَ مَن ماتَ وَ هُوَ عارِفٌ لِاِمامِه، لَم یَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هذَا الاَمرُ اَو تَاَخَّرَ. وَ مَن ماتَ وَ هُوَ عارِفٌ لِاِمامِه، کانَ کَمَن هُوَ مَعَ القائِمِ علیه السّلام فی فُسطاطِهِ. (۲)

کسی که بدون (معرفت) امام بمیرد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته. و کسی که با معرفت امامش بمیرد، درک نکردن زمان ظهور به او ضرری نمی زند. و کسی که با معرفت امامش بمیرد، مانند کسی است که همراه حضرت قائم علیه السّلام در خیمه ایشان بوده باشد.

اینجا مسأله عمق زیادی پیدا می کند و سؤال مهمی برای انسان رخ می نماید که: چطور معرفتِ امام علیه السّلام این قدر اهمیّت پیدا می کند؟ مگر شناخت امام علیه السّلام چیست که این همه آثار و برکات دارد؟۵.

ص: ۲۳

۱- مدارک حدیث در متن کتاب آمده است.

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۳۷۱، کتاب الحجّه، باب أنّه من عرف إمامه ...، ح ۵.

درک زمانِ ظهور حضرت مهدی علیه السّلام و در خیمه ایشان بودن سعادت بسیار بزرگی است که بالاترین آرزوی دوستدارانِ ایشان می باشد. معرفتِ امام چیست که اثرش چنین فضیلتی است و چگونه به دست می آید؟

در این کتاب سعی شده تا پاسخ روشن و ساده ای به این پرسشها داده شود به طوری که خواننده با مطالعه آن بتواند حتّی المقدور ابعاد مختلف مطلب را بشناسد و وظیفه خود را در مورد آن بفهمد. روشی که برای توضیح مطالب به کار گرفته شده، صرفاً مراجعه به احادیث اهل بیت علیهم السّلام است و از بیانِ هر گونه استحسانِ عقلی پرهیز شده است. به همین جهت در سراسرِ کتاب، احادیث زیادی مورد استشهاد قرار گرفته است؛ تا آنجا که گاهی توضیح یک حدیث به وسیله یک یا چند حدیث دیگر صورت پذیرفته است.

بنابراین، کتاب حاضر در واقع سیری است در احادیث مربوط به «معرفت امام علیه السّلام» و در شرح آنها به توضیح مختصری اکتفا شده است. لذا برای اهل فن جای دقّت و موشکافی در مطالب کاملاً باز است. در عین حال برای آنکه افراد ناآشنا به زبان عربی، احساس خستگی و سختی در مطالعه کتاب نکنند، تمامِ احادیث بدون استثنا به طور دقیق و کامل ترجمه شده تا این دسته از خوانندگان محترم بتوانند تنها با مطالعه ترجمه، مطلب را دریابند.

کتاب از دو بخش تشکیل شده است: بخش اوّل درباره «اهمیّت معرفت امام عصر علیه السّلام» و بخش دوم درباره «معرفت امام عصر علیه السّلام در زمان غیبت». در بخش اوّل ابتدا درباره اهمیّت امام شناسی به طور کلّی و موضعِ آن در کلّ اعتقادات، بحثِ نسبتاً مفصّلی صورت گرفته که بیشتر جنبه اعتقادی دارد. و سپس همه آن مطالب بر شناختِ حضرت مهدی علیه السّلام به عنوان امامِ این زمان تطبیق شده است.

در بخش دومِ کتاب ابتدا مباحثی درباره ویژگیهایِ زمان غیبت به اجمال مطرح شده که در آن بخصوص راجع به سختیِ دینداری در آن زمان مطالبی عنوان گردیده است. سپس در فصل دوم آن، درباره اینکه معرفتِ امام علیه السّلام تنها راه حفظ دین در زمان غیبت می باشد، بحث شده. و آن گاه در فصل سوم از این بخش به اینکه معرفت امام علیه السّلام در زمان غیبت چگونه تحقّق می یابد و چه ویژگیهایی دارد و چه اثراتی برای اهل معرفت به دنبال خواهد داشت - تحتِ عنوانِ «چگونگی معرفت امام عصر علیه السّلام» - پرداخته شده است. این فصل نتیجه و عصاره عملیِ کلّ کتاب است و راه را برای شیفتگان معرفت امام علیه السّلام باز می کند. امید است مورد استفاده همه دوستداران ایشان قرار گیرد.

در پایان نسبت به هر گونه کاستی و اشتباه در استفاده از احادیث و شرح آنها به پیشگاه مقدّس حضرت ولیّ عصر عجّل الله فرجه عرض پوزش داشته و از خوانندگان عزیز، چشم پوشی و گذشت را طلب می کنم.

شهریور ماه ۱۳۷۵- سیّد محمّد بنی هاشمی

بخش اوّل: ارزش و چگونگی بندگی خداوند

فصل ۱: عبادت با معرفت؛ هدف از خلقت بندگان

معنای صحیح هدفداری خداوند

اشاره

وقتی از هدفداری در افعال الهی صحبت می شود، باید توجّه داشت که خداوند همچون انسانها نیست که ابتدا هدف یا اهدافی را در نظر می گیرند و سپس کارهای خود را برای رسیدن به آنها انجام می دهند. چنین تصوّری در مورد ذات مقدّس پروردگار روا نیست. چون نمی توان گفت که خداوند تحت تأثیر انگیزه هایی قصد انجام کاری را می کند. این ویژگی از آنِ مخلوقات است و نسبت دادنش به پروردگار از مصادیق تشبیهِ باطل می باشد.

هدف فاعل و هدف فعل

برخی تفاوت میان هدفداری در انسان و خداوند را به این دانسته اند که: هدف انسان از کارهایش، رفع نقصی از ذات خودش است، در حالی که خداوند هیچ نقصی ندارد، پس هدف داشتن او به معنای رفع نقص از خودش نیست، بلکه کار خدا وقتی هدفدار است که نقصی را از مخلوق رفع نماید. انسان اگر آب یا غذا می خورد، برای این است که تشنگی یا گرسنگی خود را رفع نماید و به این ترتیب نقصی را از خود برطرف نماید و به کمالی که فاقد است برسد. از این جهت است که می گویند: هدف انسان در کارهایش، هدفِ «فاعل» است. امّا این معنا در

مورد افعال خداوند صادق نیست. او کاری را برای رفع نیازی از خود و رسیدن به کمال و سعادتی انجام نمی دهد. هدف خداوند رساندن مخلوقات به کمالات شایسته خودشان است. مثلاً خدا انسان را می آفریند و سپس او را در مسیری که به کمال برسد، قرار می دهد تا از این طریق نقایص او را رفع کند و به کمالات شایسته اش برساند. تحقّق این کمالات را در انسان، می توان هدف خداوند از خلقتِ او دانست، ولی این کمالات در حقیقت هدفِ انسان است و هدف خداوند این است که مخلوقش به کمال برسد. به همین جهت گفته می شود که هدف در افعال الهی، هدفِ«فعل» است و مقصود از فعل همان مخلوقات هستند. آیا این بیان مشکل تشبیه خدا به مخلوقات را حل می کند؟

غایت یا علّت غایی فعل

در پاسخ باید گفت که: هدف «فعل» را هم نمی توان غایت خداوند در افعالش دانست. «غایت» یا هدف، چیزی است که سببِ فاعلیّت فاعل می باشد. غایت انسان در آب خوردن رفع عطش می باشد که برای او کمال محسوب می شود . همین کمال است که سبب آب خوردن او می گردد. پس غایت فعل سبب فاعلیّت فاعل آن می باشد. آنچه فاعل را به فاعلیّت می آورد، همان غایت یا علّت غایی است. لذا می گویند: «علّت غایی»، علّت «علّت فاعلی» است. در مورد افعال الهی این غایت، همان کمالی است که مخلوق به آن می رسد. هدفِ خداوند از خلق مخلوقات – در فرض مورد بحث – این است که آنها را به کمالات شایسته خود برساند. بنابراین کمال مخلوق – مثلاً رفع عطش از انسان – همان غایتی است که فاعل (خداوند) را به فاعلیّت می آورد.

با این ترتیب روشن می شود که نسبت دادن غایت به افعال الهی، به معنای هدف فعل نیز جایز نمی باشد؛ زیرا لازمه آن این است که بالاخره خداوند تحت تأثیر داعی و انگیزه اش افعالش را انجام می دهد. اشکال از اینجا ناشی می شود که هدف – هر چند هدفِ فعل – در نهایت به خداوند نسبت داده می شود. می گویند: هدفِ خداوند این است که مخلوقِ خود را به کمال برساند. در صورتی که به محض اینکه هدفداری به خداوند نسبت داده شود، مفهوم غایت، به معنای

چیزی که سببِ فاعلیت فاعل است - در ذات مقدّس ربوبی راه پیدا می کند.

اگر گفته شود که این مفهوم ربطی به ذات الهی ندارد، می گوییم: پس اینکه غایت خداوند در فعلش، «هدف فعل» می باشد چه مفهومی دارد؟! امّا اگر به هر حال می خواهیم این هدف را به خداوند نسبت بدهیم - که چاره ای هم از آن نداریم - لازم می آید که ذات مقدّس پروردگار به معنایی تحت تأثیر دواعی و انگیزه ها قرار گیرد.

بنابراین اگر در توجیه هدف از خلقت خداوند، از قول او بگوییم:

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

باز هم مشکل تشبیه خداوند به مخلوقات حل نمی شود؛ زیرا بالاخره چیزی (جود کردن و سود رساندن به مخلوقات) را انگیزه و عامل مؤثّر در فاعلیّت خدای متعال دانسته ایم که این خود مصداق ناقص دانستن اوست. هر موجودی که در ذات خود یا در افعالش به نحوی تحت تأثیر غیر باشد، بی نیاز مطلق نیست و در نیازمندی با مخلوقات شباهت دارد.

داعی زائد بر ذات یا عین ذات

ممکن است گفته شود که: داعی و انگیزه قائل شدن برای خداوند در افعالش، در صورتی نادرست است که این داعی زائد بر ذات مقدّس او باشد، امّا اگر داعی عین ذات باشد، دیگر خداوند تحت تأثیر غیر خود قرار نمی گیرد و محتاج دیگری نمی شود.

امّا این فرض مشکل اساسی تری دارد و آن این است که اصولاً مفهوم انگیزه (داعی) اقتضا می کند که چیزی غیرِ ذات سبب فاعلیّت فاعل شود. اینکه ذاتِ چیزی علّت فاعلیّت خودش شود، قابل فرض نیست. «غایت» یعنی چیزی که فاعل را به فاعلیّت می آورد. اگر غایت عین فاعل باشد، لازم می آید که خودش، خودش را به فاعلیّت آورد که این فرض بی معنایی است. زیرا اگر وجود ذات برای فاعلیّت فاعل کفایت می کند، دیگر «داعی» بر فعل لازم نیست و اگر کفایت نمی کند، پس اینکه داعی عینِ خود ذات باشد، چگونه قابل فرض است؟ (دقت شود!)

ص: ۲۹

فراموش نکنیم که فاعل مورد بحث (ذات مقدّس پروردگار) ذاتی است که هیچ گونه کثرت و تعدّد در او قابل فرض نیست، بنابراین نمی توان فرض کرد که بعضی جهات در او، انگیزه و داعی برای جهات دیگر گردد.

بنابراین هر چند تعبیر «داعیِ عین ذات» را به زبان می آوریم، امّا باید توجّه داشته باشیم که در این صورت هیچ سخن معنا داری نگفته ایم. اصولاً مفهوم داعی و انگیزه فعل، قابل حمل و نسبت دادن به ذاتی که هیچ گونه تأثیری نمی پذیرد نیست. با این گونه سخن گفتن، مفهومی را که قابل حمل بر خدای متعال نیست به او نسبت داده ایم و این نادرست است. درست مانند اینکه مکان داشتن را به خداوند نسبت دهیم، امّا چون لازمه مکان دار بودن، نقص و محدودیّت می باشد، بگوییم خداوند مکان دارد امّا مکانش مادی و جسمانی نیست!!

این فرض در اصل نادرست است. زیرا مکان داشتن عین جسمانی بودن است و مکانِ غیرجسمانی داشتن، یک فرض تناقض آمیز می باشد. هدف و غایت هم - تا آنجا که برای ما معنادار و مفهوم می باشد - مفهوماً اقتضا می کند که ذاتِ هدفدار و غایت مند به نوعی تحت تأثیرِ غیرخودش واقع شود و به همین دلیل نسبت دادنش به ذات مقدّس پروردگار با تعالی و تقدّس او متناقض است.

حکیمانه بودن افعال خداوند

البته به این نکته توجّه داریم که نفی هدفداری - با توضیحی که گذشت - از افعال الهی، به معنای نسبت دادن کار عبث و لغو به خدای متعال نیست. ما خداوند را مطلقاً حکیم می دانیم و نسبت دادن هر گونه لغوی را به ذات مقدّسش عقلاً جایز نمی دانیم. امّا حکیمانه بودن افعال الهی، لازمه اش این نیست که ما بتوانیم درباره هدفداری خداوند تفسیر و تحلیل ارائه دهیم. ما چون خداوند را به مقتضای حکم عقل منزّه از هر نقص و عیبی می دانیم، سربسته می پذیریم که از خداوند هیچ کار غیرحکیمانه ای سر نمی زند، ولی این اعتقاد مجوّز آن نیست که درباره حکمت الهی با تشبیه به مخلوقات سخن بگوییم. البته تفصیل این بحث محتاج دقّت و تحقیق بیشتری است که به محلّ خودش موکول می باشد.

ص: ۳۰

هدف خالق یا هدف مخلوق

به هر حال غرض از توضیحات گذشته روشن شدن این حقیقت است که اگر درباره هدف داشتن خداوند در افعالش صحبت می کنیم، مقصود آن چیزی نیست که خدا را به فاعلیّت آورده است، بلکه معنای صحیح آن را باید در خود مخلوقات جستجو کرد. البتّه در بحث فعلی هدف الهی را صرفاً در مخلوقاتی که دارای عقل و اختیار هستند، منظور داریم. لذا می توانیم هدف را عمل به تکلیف و شریعت خداوند برای آفریدگان مختار خود بدانیم. پس هدف خداوند در خلقت یعنی آن هدفی که خدای متعال برای مخلوقاتش معیّن فرموده است. اگر آنها در مسیری که پروردگارشان خواسته است، حرکت کنند به هدف از خلقت خود می رسند، و اگر در غیر این مسیر قرار گیرند، به آن هدف نخواهند رسید. هدف از خلقت هر مخلوقِ مختاری، این است که به آنچه خالق او از او خواسته عمل کند.

این معنا از هدفداری بسیار متفاوت است با آن مفهومی از هدف و غایت که سببِ فاعلیّت فاعل می باشد. ما در اینجا از انگیزه افعال الهی و اینکه چه چیزی باعث خلقت او شده است به هیچ وجه سخن نمی گوییم بلکه صرفاً درباره هدفی که مخلوقات عاقل و مختار باید داشته باشند، بحث می کنیم.

با این معنا از هدفداری، چه مخلوقات در مسیر تحقّق هدف الهی حرکت کنند و چه با سوء اختیارشان چنین نکنند، در هر دو صورت خلق خداوند، هدفدار می باشد. این مطلب درباره موجودات عاقل و مختار - از جمله انسان - صدق می کند و هدفداری در غیر مخلوقات مختار محتاج توضیح بیشتری است که فعلاً- از محل بحث خارج می باشد. درکتاب خداوند و کلمات نورانی اهل بیت علیهم السّلام هر جا از هدف خداوند در خلقت انسان (یا هر موجود مختار دیگری) سخن گفته شده، باید بر همین معنای صحیح حمل گردد.

بندگی اختیاری در پیشگاه الهی

اشاره

همه ما می خواهیم بدانیم هدف خداوند از خلقت انسان چه بوده تا خود را با آن هماهنگ کرده، در مسیری که خالقِ ما خواسته قرار بگیریم. چرا که هیچ کس

جز آفریدگار انسان نمی تواند هدف او را برایش ترسیم نماید. خداوند به صراحت فرموده است:

«وَ ما خَلَقتُ الجِّنَّ وَ الإِنسَ اِلّا لِیَعبُدُونِ».(۱)

و من جنّ و انس را جز برای بندگی خود نیافریدم.

همان طور که ملاحظه می شود، در آیه شریفه هدف خداوند از خلقت جنّ و انس، این است که آنها به وظیفه بندگی خود عمل کنند. اینجا خدای متعال نفرموده که خلق کردم برای اینکه خودم به فلان هدف خاصّ برسم، بلکه هدف خود را از خلقت به امری که انجامش به اختیار جنّ و انس می باشد، مربوط دانسته است. معلوم می شود همان طور که بیان شد هدف از خلقت خداوند، در حقیقت هدفی است که او برای مخلوقات خویش تعیین فرموده و حرکت در مسیر تحقّق آن را از ایشان خواسته است.

اراده تکوینی و تشریعی خداوند

این هدف چیزی جز بندگی خدا نیست. امّا این بندگی، قهری و اضطراری نباید باشد. زیرا در آن صورت با اختیار انسان که از بالاترین کمالاتِ اوست، تعارض پیدا می کند. پس عبادتی که به عنوان هدف آفرینش از انسان خواسته شده، عبادت اختیاریِ اوست. خداوند راهِ این بندگی کردن را به انسان می نمایاند، ولی او را مجبور نمی سازد تا بدون میل و اختیار خویش در مسیر عبودیّت قرار گیرد. خدا از انسان خواسته است که بنده او باشد. و این خواست، یک خواستِ «تشریعی» است، نه یک خواستِ «تکوینی».در تحقّق خواست تکوینی خداوند، اختیار انسان هیچ مدخلیّتی ندارد. مانند اینکه خدا خواسته است هر انسانی از یک پدر و مادر خاص به دنیا بیاید. این خواست تکوینی اوست که در تحقّق آن میل و اختیار انسان دخالت ندارد. گاهی هم از خواست به «امر» تعبیر شده است. امر تکوینی، یعنی خواست تکوینی او که انجام شدنش قهری و اضطراری است و به میل و اراده هیچ کس جز ذات مقدّس پروردگار وابسته نیست:۶.

ص: ۳۲

۱- ذاریات (۵۱)/۵۶.

«اِنّما اَمرُهُ اِذا اَرادَ شَیئاً اَن یَقُولَ لَهُ کُن فَیَکُونُ». (۱)

امر خداوند جز این نیست که وقتی چیزی را بخواهد، همین که بگوید: باش موجود می شود.

این، اراده تکوینی خدای متعال است. امّا نوع دیگری از خواست او، خواست تشریعی است که همان امر و نهی او به موجود عاقل مختار مانند انسان می باشد؛ مانند امر به برپاداشتن نماز: «اقیموا الصلاه» (۲) و نهی از غیبت مؤمن: «لا یَغتَب بَعضُکُم بَعضاً» (۳). در این گونه موارد خداوند خواسته است تا انسان نماز را به جا آورد و از غیبت پرهیز کند، امّا تحقّق و عدم تحقّق این اراده، به اختیار انسان بستگی دارد . چه بسا انسان با اختیار خود آنچه را خداوند امر کرده انجام ندهد و به آنچه از آن نهی فرموده، عمل کند؛ نماز را نخواند، و غیبت را مرتکب شود.

این، اراده تشریعی خداست که لزوماً انجام نمی شود و خودِ او چنین خواسته تا انسان مختار با خواست خود در مسیر اراده تشریعی پروردگارش قرار گیرد. و این خواست خدا (که انسان مختار باشد) خود یک خواست تکوینی است. زیرا انسان در مختار بودن، مختار نیست و نمی تواند تصمیم بگیرد که مختار نباشد، امّا حال که مختار آفریده شده، مورد امر و نهی تشریعی خالقِ خویش قرار گرفته تا با حُسن اختیار خود در مسیر بندگی قرار گیرد. بنابراین خدا حکم کرده که جز او را نپرستند: «وَ قَضی رَبُّکَ اَلّا تَعبُدوا اِلّا اِیّاهُ» (۴): «و پروردگارت حکم کرده که جز او را نپرستید.» و این حکم یک حکم تشریعی است نه یک حکم تکوینی، و تحقّق این حکم الهی، به اختیار خود انسان گذاشته شده است.

با توجّه به مطالب فوق، در آیه مورد بحث که هدف از خلقت انسان، بندگی او نسبت به خدای متعال دانسته شده، کار خداوند صرفاً صدور اوامر و نواهی او به انسان می باشد و امتثال یا عدم امتثال آنها به خود بنده واگذار شده است. لذا در ۳.

ص: ۳۳

۱- یس (۳۶)/۸۲.

۲- بقره (۲)/۴۳.

۳- حجرات (۴۹)/۱۲.

۴- اسراء (۱۷)/۲۳.

تفسیر آیه شریفه، امام صادق علیه السّلام فرمودند:

خَلَقَهُم لِیَامُرَهُم بِالعِبادَهِ. (۱)

آنها (جن و انس) را آفرید تا آنه را امر به بندگی نماید.

بنابراین منظور از «هدف» که در ترجمه آیه شریفه مطرح می شود، جز خواست تشریعی خدای متعال از جنّ و انس چیز دیگری نیست. او راه بندگی را به جن و انسان (که مختار هستند) نشان می دهد و آنها هم با انتخاب خود، یا در مسیر عبادت قرار می گیرند و یا از آن سرباز می زنند. و در هر دو صورت، خلقت خداوند عبث و بیهوده نخواهد شد. یعنی اگر برخی از انسانها با سوء اختیار خود در مسیری که خدا از آنها خواسته است قرار نگیرند، نمی توان گفت خلقت خداوند در مورد ایشان عبث می باشد. زیرا خداوند از آنها، عبادت اختیاری را خواسته است نه اینکه جبراً بنده خدا باشند. اگر خواست خداوند در این مورد تکوینی بود، راه معصیت و نافرمانی را برای انسان باز نمی گذاشت.

ابتلا و امتحان انسانها

همین باز گذاشتن راه (تخلیه السَّبیل) نشان دهنده این است که خدا خود خواسته است تا انسانها به میل و اختیار خویش بندگی او را نمایند. و به همین جهت مسأله «ابتلا» و «امتحان» هم در اینجا مطرح می شود. در قرآن کریم می خوانیم:

«وَ هُوَ الَّذی جَعَلَکُم خَلائِفَ الاَرضِ وَ رَفَعَ بَعضَکُم فَوقَ بَعضٍ دَرَجاتٍ لِیَبلُوَکُم فیما آتاکُم». (۲)

و خدا آن کسی است که شما را جانشینان در زمین قرار داد و برخی از شما را بر برخی دیگر برتری بخشید تا در آنچه به شما بخشیده آزمایشتان کند.

«الَّذی خَلَقَ المَوتَ وَ الحَیاهَ لِیَبلُوَکُم اَیُّکُم اَحسَنُ عَمَلًا».(۳)

کسی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک عمل نیکوتر دارید.۲.

۱- بحارالانوار ج ۵ ص ۳۱۴ ح ۵، از علل الشرایع.

۲- انعام (۶)/۱۶۵.

۳- ملک (۶۷)/۲.

اختلاف در خلقت: زمینه ای برای امتحان

اختلافاتی که خدا در افراد بشر قرار داده، زمینه ای است برای اینکه آنها را به همین اختلافات مورد آزمایش قرار دهد. و در صورتی که افراد انسان هیچ یک بر دیگری امتیازی نداشتند، انگیزه ای هم برای ظلم و تجاوز به حقوق یکدیگر در آنها نبود. این مطلب به روشنی در احادیث ما آمده است. به عنوان نمونه امام باقر علیه السّلام می فرمایند:

اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَمّا اَخرَجَ ذُرِیَّهَ آدَمَ علیه السّلام مِن ظَهرِهِ لِیَاخُذَ عَلَیهِمُ المیثاقَ بِالرُّبوبیَّهِ لَهُ وَ بِالنُّبُوَّهِ لِکُلِّ نَبِیٍّ ... قال اللهُ عَزَّوَجَلَّ لِآدَمَ: اُنظُر ماذا تَری؟ ... فَنَظَرَ آدَمَ عَلَیهِ السّلام اِلی ذُرِیَّتِهِ وَ هُم ذَرٌّ ... قالَ آدمُ علیه السّلام: یا رَبِّ ... لِاَمرِ ما خَلَقتَهُم؟ فَما تُرِیدَ مِنهُم بِاَخذِکَ المیثاقَ عَلَیهِم؟ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: یَعبُدُونَنی وَ لا یُشرِکونَ بی شَیئاً وَ یُؤمِنُونَ بِرُسُلی وَ یَتَّبِعُونَهُم.

قالَ آدمُ علیه السّلام: یا رَبِّ فَمالی اَری بَعضَ الذَّرِّ اَعظَمَ مِن بَعضٍ وَ بَعضُهُم لَهُ نُورٌ کَثیرٌ وَ بَعضُهُم لَهُ نورٌ قَلیلٌ وَ بَعضُهُم لَیسَ لَهُ نورٌ؟ فَقال اللهُ عَزَّوَجَلَّ: کَذلِکَ خَلَقتُهُم لِاَبلُوَهُم فی کُلِّ حالاتِهِم... .

قالَ آدمُ علیه السّلام: یا رَبِّ فَلَو کُنتَ خَلَقتَهُم عَلی مِثالٍ واحِدٍ وَ قَدرٍ واحِدٍ وَ طَبیعَهٍ واحِدَهٍ وَ جِبلَّهٍ واحِدَهٍ وَ الوانٍ واحِدَهٍ وَ اَعمارٍ واحِدَهٍ وَ اَرزاقٍ سَواءٍ لَم یَبغِ بَعضُهُم عَلی بَعضٍ وَ لَم یَکُن بَینَهُم تَحاسُدٌ وَ لا تَباغُضٌ وَ لا اختِلافٌ فی شَیءٍ مِنَ الاَشیاءِ. قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: یا آدمُ ... بِعِلمی خالَفتَ بَینَ خَلقِهِم ... . لا تَبدیلَ لِخَلقی. اِنَّما خَلَقتُ الجِنَّ وَ الاِنسَ لِیَعبُدُونِ. وَ خَلقتُ الجَنَّهَ لِمَن اَطاعَنی وَ عَبَدَنی مِنهُم وَ اتَّبَعَ رُسُلی؛ وَ لا اُبالی. وَ خَلقتُ النّارَ لِمَن کَفَرَبی وَ عَصانی وَ لَم یَتَّبع رُسُلی؛ وَ لا اُبالی. وَ خَلَقتُکَ وَ خَلَقتَ ذُرِّیَتَکَ مِن غَیرِ فاقَهٍ بی اِلَیکَ وَ اِلَیهِم. وَ اِنَّما خَلَقتُکَ وَ خَلَقتُهُم لِاَبلُوَکَ وَ ابلُوَهُم اَیُّکُم اَحسَنُ عَمَلاً فی دارِ الدُّنیا فی حَیاتِکُم وَ قَبلَ مَماتِکُم. فَلِذلِکَ خَلقتُ الدُّنیا وَ الآخِرَهَ وَ الحَیاهَ وَ المَوتَ ... وَ الجَنَّهَ وَ النّارَ ... وَ بِعِلمی النّافِذِ فیهِم خالَفتُ بَینَ صُوَرِهِم وَ اَجسامِهِم وَ اَلوانِهِم وَ اَعمارِهِم وَ اَرزاقِهِم... .(۱)۲.

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۸، کتاب الایمان و الکفر، باب آخر منه، ح ۲.

وقتی خدای عزوجل فرزندان حضرت آدم علیه السّلام را از پشت ایشان خارج کرد تا از آنها نسبت به ربوبیّت خود و نبوّت تمام انبیا پیمان بگیرد ... خدای عزوجل به حضرت آدم علیه السّلام فرمود: بنگر چه می بینی. حضرت آدم علیه السّلام به وجودهای ذرّیِ فرزندان خود نگریست ... . آدم علیه السّلام عرضه داشت: ای پروردگار من ... به چه منظور اینها را آفریدی؟ و به سبب پیمان گرفتن خود، از ایشان چه می خواهی؟ خدای عزوجل فرمود: اینکه مرا بندگی کنند و به من شرک نورزند و به رسولانِ من ایمان بیاورند و آنها را پیروی کنند.

حضرت آدم علیه السّلام عرض کرد: ای پروردگار من، چگونه است که بعضی از اینها را از بعضی دیگر بزرگتر می بینم و برخی نور زیاد دارند و برخی کم نورند و بعضی دیگر هیچ نوری ندارند؟ خدای عزوجل فرمود: به همین شکل آنها را آفریدم تا اینکه در همه احوالشان آنها را بیازمایم... .

آدم علیه السّلام گفت: ای پروردگارم، اگر آنها را به یک شکل و یک اندازه و یک طبیعت و یک سرشت و با رنگ یکسان و عمر برابر و روزیِ مساوی، آفریده بودی، دیگر هیچ یک از اینها بر دیگری ستم نمی کرد و هیچ گونه حسد و دشمنی و اختلافی در هیچ چیز بین آنها پدید نمی آمد. خدای عزوجل فرمود: ای آدم ... از روی علم و آگاهی میان خلقت ایشان تفاوت گذاشتم ... . خلقت من دگرگون نمی شود. جنّ و انس را صرفاً برای اینکه مرا بندگی کنند آفریدم. و بهشت را برای کسانی از ایشان که اطاعت و بندگی مرا نمایند و از رسولان من پیروی کنند، خلق کردم؛ و اهمیّتی نمی دهم. و آتش را برای کسانی که به من کافر شوند و نافرمانی مرا کنند و از رسولان من پیروی نکنند، آفریدم؛ و اهمیّتی نمی دهم. و تو و فرزندانت را بدون آنکه به هیچ کدام از شما نیازمند باشم آفریدم. تنها به این منظور تو و آنها را خلق کردم تا شما را امتحان کنم که کدام یک در دنیا هنگام زنده بودن و قبل از مرگِ خویش اعمال نیکوتری دارید. پس به این منظور (امتحان و آزمایش) دنیا و آخرت و زندگی و مرگ ... و بهشت و جهنّم را آفریدم... . و با دانش دقیق و صحیح خود بین صورتها و بدنها و رنگها و عمرها و روزیهای ایشان ... اختلاف قرار دادم.

ص: ۳۶

بنابراین، هـدف از خلقت انسان، هم بنـدگی خداست و هم امتحان شدن به وسـیله خداوند. و این دو با هم خلاصه می شود در اینکه: هـدف از خلقت انسان این است که او با اختیار خود در مسـیر عبودیّتی قرار گیرد که خداوند به وسـیله انبیا و رسولان و ائمه علیهم السّـلام جلوی پـایش قرار داده تـا به این وسـیله امتحـان شود. و اگر اختیاری بودن این مسـیر مورد نظر نبود، خـدای متعال هرگز زمینه های لغزش و معصیت را برای انسان قرار نمی داد و در آخرت هم او را عقاب نمی کرد.

پس حـال که حرکت اختیـاری در مسـیر بنـدگی خـدا، مورد خواست تشـریعی اوست، اگر فرضاً همه انسانها هم به سوء اختیار خود در این مسیر حرکت نکنند، نمی توان گفت که خلقت ایشان بیهوده بوده است و با حکمت الهی سازگار نیست. علاوه بر اینکه اصولاً قیاس افعال خدا با کارهای انسان در حکیمانه بودن صحیح نیست.

مانع نشدن خداوند از انجام گناه

تعبیر «لاأُبالی» که در دو قسمت این حدیث از زبان خدای متعال بیان شده، مطلب بسیار دقیقی را به ما تعلیم می دهد، خصوصاً در مورد کسانی که به خداونـد کافر شده و نافرمانی او کنند و به این سـبب مسـتحقّ آتش جهنم گردند. نسبت به اینها فرموده است: «لاأُبـالی». یعنی: اهمیّتی نمی دهم. منظور این است که: اگر کسـانی بـا سوء اختیار خود نافرمانی مرا کننـد و خود را اهل جهنّم قرار دهنـد، من (خدا) مانع معصـیت آنها و در نتیجه مانع جهنّم رفتنشان نمی شوم، زیرا که حجّت بر آنها تمام شده و من می خواسـتم با اختیار و حریّتی که به ایشان داده ام، امتحانشان کنم. حال که خودشان نخواسـته انـد، دیگر جهنّم رفتنشان برایم اهمیّتی ندارد.

پس اگر خـدا می خواست همه انسانهـا بنـده او باشـند (خواست تکوینی) یـا به ایشـان حریّت نمی بخشـید و یا به فرض اعطای حریّت، موانعی در راه انجام معاصی برایشان پیش می آورد تا آنها را از نافرمانی باز دارد. و خود خدا بهتر از هر کس می داند که چگونه می تواند مخلوقات خود را مطیع کامل خویش قرار دهد. ولی همین تعبیر «لاأُبالی» و امثال آن که در بعضی آیات و روایات به کار رفته، نشان می دهد که خداوند چنین نخواسته است. و لذا در عمل هم می بینیم که

انسانها وقتی در مسیر معصیت و نافرمانی او قدم بر می دارند، این طور نیست که همواره مانعی در سر راه معصیتشان پیش آید و آنها را منصرف گرداند، بلکه غالباً به خواسته خود که مخالفت امر پروردگار است نایل می شوند. و بسیارند جنایتکارانی که خداوند جلوی راهشان را کاملاً باز گذارده تا هر چه می خواهند معصیت و ظلم نمایند، و این گونه افراد را در طول تاریخ همه ما مشاهده می کنیم.

وجود این شواهد نشان می دهد که بنای خداوند بر این نیست تا از هر وسیله ای برای اینکه انسانها در مسیر عبودیّت قرار گیرند، استفاده نماید. این در حالی است که همه قدرتهای ظاهری و باطنی در اختیار اوست و فکر و خیال انسان هم تحت قدرت تکوینی پروردگارش می باشد، به طوری که هر لحظه و در هر موردی که بخواهد می تواند به کلی فکر انجام کاری را از ذهن انسان محو کند یا او را مبتلا به فراموش نماید؛ امّا معمولاً هیچ یک از این امور واقع نمی شود و انسانها به سوء اختیار خود مستحقّ عذاب الهی می شوند و خداوند هم از این مسأله باکی ندارد و جلوی آنها را نمی گیرد.

بنابراین نتیجه کلی بحث این است که: خدای متعال به اراده تشریعی خود که منافاتی با اختیار بشر ندارد، خواست است تا جنّ و انس فقط بنده او باشند و همین را وسیله امتحان بشری قرار داده است. و امتحان وقتی صحیح است که حریّت و آزادی برای انسانها در افعال اختیاری ایشان وجود داشته باشد و راه هم برای معصیت باز باشد. پس به طور کلی هر چند هدف از خلقت انسانها، این بوده که اختیاراً در مسیر بندگی قرار گیرند، امّا بندگی کردن یا بندگی نکردن انسانها تأثیری در این هدف ندارد. زیرا مسأله فقط جنبه تشریعی دارد و به هیچ وجه تکوینی نیست.

پایه و اساس بندگی خداوند

اشاره

حال که خداوند از انسانها عبادت اختیاری و آگاهانه را خواسته است، باید ببینیم چه چیزی اساس و پایه عبادت را تشکیل می دهد و اگر اعمالی مانند نماز، روزه، حج و ... را عبادت می نامیم، عبادت بودن اینها به چیست.

ص: ۳۸

در احادیثی که از اهل بیت عصمت و طهارت به ما رسیده است، اساس و پایه عبادت را، معرفت خدا دانسته اند. به عنوان نمونه امام رضا علیه السّلام می فرمایند:

اَوَّلُ عِبادَهِ اللهِ مَعرِفَتُه. (۱)

اساس و پایه بندگی خدا شناخت اوست.

عبادت بر پایه معرفت

«اوّل» در این حدیث شریف به معنای پایه و اساس است، نه اوّل زمانی که گفته شود بندگی خدا صرفاً از جهت شروع، مبتنی بر معرفت خداست و نقشی در بقیه مراحل عبادات ندارد.

معرفتِ خدا اصل و ریشه همه عبادات و به منزله روحی است که درکالبد همه اعمال عبادی - مانند نماز - جریان دارد و بدون آن عاری از حقیقت عبادت می شوند. برای اثبات این مدّعا، باید معنایی از «معرفت خدا» را که منتسب به انسان و اختیاری اوست، مطابق آنچه در کتاب و سنّت آمده است، بشناسیم.

اختیاری نبودن تحقّق معرفت

به عنوان مقدّمه بحث به این نکته توجّه می دهیم که به طور کلی هر انسان عاقلی وجدان می کند که: تحقّق «معرفت» به اختیار او بستگی ندارد.پیدایش یا عدم پیدایش هر شناختی، به شخص عارف و انتخاب و میل او وابسته نیست و انسان خود را در حصول معرفت، منفعل می یابد. روایات اهل بیت علیهم السّلام نیز همین را بیان می کنند:

قُلتُ لِاَبی عَبدِالله علیه السّلام: اَلمَعرِفَهُ مِن صُنعِ مَن هِیَ؟ قالَ: مِن صُنعِ اللهِ. لَیسَ لِلعِبادِ فیها صُنعٌ. (۲)

از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: معرفت کار کیست؟ فرمودند: کار خداست. بندگان در آن نقش ندارند.۲.

۱- توحید صدوق، باب التوحید و نفی التشبیه، ح ۲.

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۱۶۳، کتاب التوحید، باب البیان و التعریف و لزوم الحجّه، ح ۲.

این خـداست که معرفـتی را به بنـده ای از بنـدگان خـود اعطـا می کنـد. در رأس این معرفتهـا، معرفت خود خـداست که یک ویژگی خـاص در میـان همه معرفتهـا دارد و آن این است که هر چنـد معرفه الله برای انسان حاصل می شود، امّا این بـدون آن است که خداونـد محسوس یـا معقول یـا متوهّم گردد. و لـذا یـک نوع وَلَه و حیرتی در معرفه الله برای انسان هست که در هیچ معرفت دیگری چنین نیست. و این ویژگی، اختیاری نبودن معرفه الله را بهتر روشن می سازد.

به هر حال تحقّق معرفت به اختیار ما بستگی ندارد و این در مورد معرفه الله از دیگر معارف روشنتر و واضحتر است. (۱)

نقش انسان در قبول یا ردّ معرفت

پس باید دید نقش انسان در معرفت چیست.

در این زمینه در فرمایش امام صادق علیه السّلام چنین آمده است:

لَیس لِلّهِ عَلی خَلقِهِ اَن یَعرِفُوا. وَ لِلخَلقِ عَلَی اللهِ اَن یُعَرِّفَهُم. وَ لِلّهِ عَلَی الخَلقِ اِذا عَرَّفَهُم اَن یَقبَلُوا. (۲)

(ابتـدائاً) برای خدا بر مخلوقات (این حق) نیست که معرفت پیدا کنند. و این حقّ مخلوقات بر خداوند است که به ایشان معرفت را ارزانی دارد. و (آن گاه) حقّ خدا بر خلق این است که پس از نیل به معرفت، آن را بپذیرند.

مسأله مهم اینجـا آن است که لازمه شـناخت چیزی پـذیرفتن و زیر بـار آن رفتن نیست. چه بسا حقیقت یا حقایقی برای انسان روشن و آشـکار گردد، امّا او با سوء اختیار خود از پذیرش آن امتناع ورزد و تسـلیم آن نگردد. این پذیرش و تسلیم، یک فعل اختیاری انسان است که البتّه از افعال قلبی است نه جوارحی و لـذا به حسّ در نمی آید. اگر کسـی بعد از شـناخت، تسـلیم آن حقیقتی که برایش روشن شده بشود، می گوییم معرفت را قبول کرده است و اگر تسلیم نشود، می گوییم آن را ۱.

ص: ۴۰

۱- بحث کامـل و مسـتوفا دربـاره اختیـاری نبودن همه معرفتهـا درکتاب «گوهر قدسـی معرفت» از نویسـنده همین کتاب آمـده است.

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۱۶۴، کتاب التوحید، باب حجج الله علی خلقه، ح ۱.

رد و انکار کرده است.

وجدان شخص عاقل هم بر این مطلب صحّه می گذارد که: انسان پس از حصول معرفت، دو حالت قلبی و روحی نسبت به آن می تواند داشته باشد؛ یا از جان و دل تسلیم آن حقیقت شناخته گردد و آن را بپذیرد، و یا با اینکه شناخته عناد ورزد و از تسلیم نسبت به آن شانه خالی کند. چه بسیارند کسانی که در مواجهه با حقایق زیادی، راه دوم را بر می گزینند. اینجاست که چنین انسانی شایستگی مؤاخذه و مذمّت پیدا می کند و هر عاقلی قبول نکردن یک حقیقت شناخته شده را قبیح می شمارد. امّا در اصل حصول معرفت، کسی که از آن بی نصیب مانده - اگر در تحصیل مقدّمات آن کوتاهی نکرده باشد - شایسته مذمّت نیست. چون عارف شدن یا نشدنش به اختیار خودش نبوده است. ولی اگر در اینجاد مقدّمان اختیاری معرفت کوتاهی کند، یا پس از تحقّق آن، اگر حالت عناد و انکار داشته باشد، البتّه شایسته مذمّت خواهد بود. و به همین جهت عقل انسان حکم می کند که در مواجهه با معرفت چیزی - یعنی وقتی برای انسان روشن و آشکار شد - باید تسلیم شود. این «باید» یک وجوب عقلی است که بر انسان حاکم است.

دلایل نقی هم این مطلب را تأیید و تأکید کرده اند که حقّ خدا بر انسانها این است که وقتی معرفت را نصیبشان کرد، رد نکنند و آن را بپذیرند.

واجب ترین معرفت برای انسان

در خصوص معرفه الله امام صادق علیه السّلام چنین فرموده اند:

اِنَّ اَفضَلَ الفَرائضِ وَ اَوجَبَها عَلَی الاِنسانِ مَعرِفَهُ الرَّبِّ وَ الاِقرارُ لَهُ بِالعُبُودِیّهِ. (۱)

همانا با فضیلت ترین و ضروریترین واجبات بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار به بندگی اوست.

چون معرفت خدا بالاترین معرفتها و در رأس همه آنهاست و همه نعمتهای دیگر از طریق پذیرفتن آن نصیب انسان می شود، پس بهترین و با فضیلت ترینر.

۱- بحارالانوار ج ۳۶ ص ۴۰۷ ح ۱۶، از کفایه الاثر.

واجبات، پذیرفتن معرفه الله است. در این حدیث تعبیر «معرفه الربّ» به عنوان یک فعل اختیاری که بر انسان واجب است مطرح شده و این فعل اختیاری چیزی جز پذیرفتن معرّفی خدا خودش را نیست. و از اینجا نتیجه می گیریم که گاهی به همان پذیرفتن انسان عاقل معرفت را، اطلاق «معرفت» می شود. به طور کلی در هر جا که معرفت صُنع بشر دانسته شده، همین معنا مورد نظر می باشد نه آن معرّفی خدا که صُنع خداست و به اختیار انسان نیست.

معرفت خداوند؛ روح عبادت

حال که منظور از «معرفت خدا» را در لسان روایات دانستیم، به راحتی تصدیق می کنیم که عبادت بودن اعمالی چون نماز، روزه، حج و ... به همان معرفتی که فاعل عبادت از خدای متعال دارد، بر می گردد. قصد قربت و امتثال امر الهی، که اگر در عملی نباشد آن عمل عبادت محسوب نمی شود، برخاسته از همین معرفت انسان است. به طور کلی آنچه در عبادتی همچون نماز عبادت بودن آن را تضمین می کند، خم و راست شدن و رو به قبله ایستادن و ذکر گفتن و امثال این اعمال بدنی نیست. همه اینها وقتی نماز نام می گیرد که نمازگزار به عنوان تسلیم به پیشگاه ربّ و خالق خویش و به انگیزه اطاعت امر او و قصد تقرّب الی الله، اعمالی را که او فرموده انجام دهد و طبق دستور او وظیفه بندگی را ادا نماید. و همین تسلیم شدن محض به پیشگاه پروردگار است که «معرفت خدا» نامیده می شود.

این معنا از معرفت خدا صرفاً مقدّمه عبادت نیست، بلکه هم اوّل است و هم آخر. چون همان طور که بیان شد به منزله روحی است که در کالبد هر عبادتی مانند نماز جریان دارد و بدون آن، عاری از حقیقت عبادت می شود. لذا در روایت آمده است که امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند:

اَلعِلمُ اَوَّلُ دَلیلٍ. وَ المَعرِفَهُ آخِرَ نِهایَهٍ. (۱)

علم اوّلین راهنماست. و معرفت آخرین درجه و مرحله است.

منظور آخرین پلّه مسیر عبودیّت و بندگی است؛ که بندگی از علم و معرفت۳.

۱- غررالحکم و درر الحکم، ح ۷۷۳.

آغاز می شود و به معرفت هم ختم می شود. زیرا روح و حقیقت بندگی همان معرفت است. معرفت انسان او را به بندگی خدا وامی دارد و در اثر بندگی، آنچه برایش حاصل می گردد، همان معرفت است امّا در درجات بالاتر. هر درجه از بندگی، معرفت بیشتری نصیب انسان می کند که خود انگیزه بندگی بیشتر می شود، و آن هم به نوبه خود باز معرفت بالاتری را به وجود می آورد که انسان را به مراتب بالاتر سوق می دهد. و همین طور این سیر بندگی با نیروی محرّک معرفت ادامه پیدا می کند و تا مرتبه ای که خدای متعال بخواهد سیر صعودی انسان در کسب معرفت بالا می رود. و بالاترین معرفتها برای انسان همان «معرفه الله» است که در احادیث به آن تصریح شده است. امیرالمؤمنین علیه السّلام می فرمایند:

مَعرِفَهُ اللهِ سُبحانَهُ اَعلَی المَعارِفِ. (۱)

معرفت خدای سبحان بالاترین معرفتهاست.

رابطه عمل و معرفت

رابطه عمل و معرفت را هم امام باقر علیه السّلام چنین بیان فرموده اند:

لا یُقبَلُ عَمَلٌ اِلّا بِمَعرِفَهٍ. وَ لا مَعرِفَهَ اِلّا بِعَمَلٍ. وَ مَن عَرَفَ دَلَّتهُ مَعرِفَتُهُ عَلَی العَمَلِ. وَ مَن لَم یَعرِف فَلا عَمَلَ لَهُ. (۲)

هیچ عملی بدون معرفت پذیرفته نمی شود. و هیچ معرفتی هم بدون عمل نخواهد بود. و هر کس معرفت داشته باشد، معرفت او راهنمای عمل می شود.و هر کس معرفت ندارد عملی هم ندارد.

از یک طرف معرفت شرط پذیرفته شدن عمل است و از طرف دیگر هیچ معرفتی بدون عمل نمی شود. معرفت آثاری دارد که در عمل ظاهر می شود و همواره معرفت انسان راهنمای عمل اوست؛ به طوری که بدون معرفت، عمل کاملاً بی ارزش است، درست مانند کالبد بدون روح که هیچ ارزشی ندارد. و همان طور که توضیح داده شد روح و حقیقت اعمال عبادی مانند نماز و حجّ و ۴.

۱- غرر الحکم و درر الحکم، ح ۱۲۷۰.

۲- تحف العقول، کلمات قصار حضرت باقر العلوم علیه السّلام ح ۲۴.

زکات، همان معرفت کسی است که آنها را انجام می دهد و در واقع انگیزه و اساس عبادات او را تشکیل می دهد.

معیار افضلیّت انسان

با این ترتیب هر چه معرفت انسان بالاتر رود، ارزش اعمالش و در نتیجه ارزش خودش هم بالاتر می رود. اصولاً تنها چیزی که معیار برتری خود انسان می شود معرفت اوست و عبادات هم در صورتی که بر محور معرفت بالاتر انجام گیرند، به انسان فضیلت و ارزش بیشتری می بخشند. از ائمه اطهار علیه السّلام روایت شده است:

بَعضُکُم اَکثَرُ صَلاةً مِن بَعضٍ. وَ بَعضُکُم اَکثَرُ حَجّاً مِن بَعضٍ. وَ بَعضُکُم اَکثَرُ صَدَقَةً مِن بَعضٍ. وَ بَعضُکُم اَکثَرُ صیاماً مِن بَعضٍ. وَ اَفضَلُکُم اَفضَلُکُم مَعرِفَةً. (۱)

برخی از شما بیش از بعضی دیگر اهل نماز هستید؛ و بعضی از شما بیشتر اهل حج و بعضی بیشتر صدقه می دهید. و برخی بیشتر از برخی دیگر روزه می گیرید و (با وجود همه اینها) بهترین شما، آنهایی هستند که معرفت بهتری دارند.

در این حدیث معیار افضلیت بیان شده است که همانا معرفت انسان است. آن که معرفت کاملتر و صحیح تری دارد ارزشش بالاتر است. ارزش نماز و حج و صدقه و روزه هم به اندازه معرفتی است که شخص داراست. اگر معرفت را حذف کنیم، آنچه می ماند یک سری اعمال بدنی بدون روح و بی معناست که نمی توان نام بندگی خدا بر آن نهاد. پس عبادت باید با معرفت همراه باشد تا ارزش پیدا کند و دستور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عبادت این است که:

اُعبِدُالله کَاَنَّکَ تَراهُ. فَاِن کُنتَ لاتَراهُ فَاِنَّه یَراکَ. (۲)

خدا را طوری عبادت کن که گویی او را می بینی. پس اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند.

راه عملی شدن فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این است که انسان معرفتش بهق.

۱- بحارالانوار ج ۳ ص ۱۴ ح ۳۸، از صفات الشیعه.

۲- بحارالانوار ج ۷۷ ص ۷۴ ح ۳، از مکارم الاخلاق.

خداوند بالا رود؛ که هر چه معرفت بیشتر شود، انسان خداوند را بیشتر حاضر و ناظر بر اعمال خویش می بیند. و کاملترین درجه معرفت خدا همان است که به «رؤیت»، تعبیر شده است. این رؤیت البتّه با چشم سر نیست، بلکه رؤیت است به واسطه حقیقت ایمان؛ چنانکه روایت شده است:

قال: یا امیرالمؤمنین، هل رایت ربک حین عبدته؟ فقال: ویلك! ما کنت اعبد ربا لم اره. قال: و کیف رایته؟ قال: ویلك! لا تدرکه العیون فی مشاهده الابصار و لکن راته القلوب بحقائق الایمان. (۱)

از امیرالمؤمنین علیه السّلام سؤال شد: آیا پروردگارت را به هنگام عبادتش دیده ای؟ فرمود: وای بر تو! من پروردگاری را که ندیده ام بندگی نکرده ام. پرسید: چگونه او را دیده ای؟ فرمود: وای بر تو! چشمها او را با مشاهده حسّی ادراک نمی کنند، ولی قلبها او را با حقایق ایمان می بینند.

رؤیت قلبی، بالاترین درجه معرفت نسبت به پروردگار است که اگر نصیب انسان گردد، عبادتش ارزش فوق العاده ای پیدا می کند؛ نظیر عبادت امیرالمؤمنین علیه السّلام که رئیس موحّدان بود. و دیگران هم باید سعی کنند معرفت خود را نسبت به پروردگارشان برتری بخشند، تا آنجا که خداوند را حاضر و ناظر بر خود می بینند و با این حال او را بندگی کنند. و هر چه این ویژگی در انسان افزون شود، عبادات برایش تقرّب بیشتری حاصل می کند و به مقصود و هدف از عبادت که همانا معرفت بالاتر و بهتر نسبت به خداست، نزدیکتر می شود.

هدف از خلقت انسان

با توجّه به مطالب فوق توضیح سیّد الشّهداء علیه السّلام درباره هدف از خلقت بندگان کاملاً روشن می شود؛ آنجا که می فرمایند:

یا اَیُّهَا النّاسُ، اِنَّ اللهَ - وَ اللهِ - ما خَلَقَ العِبادَ اِلّا لِیَعرِفُوهُ، فَاِذا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَاِذا عَبَدُوهُ استَغنَوا بِعِبادَتِهِ عَن عِبادَهِ مَن سِواه. (۲)

ص: ۴۵

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۹۸، کتاب التوحید، باب فی إبطال الرؤیه، ح ۶.

۲- بحارالانوار ج ۲۳ ص ۹۳ ح ۴۰، از کنز الفوائد کراجکی.

ای مردم، قسم به خـدا، خـدا بنـدگان را نیافرید مگر برای اینکه معرفت به او پیدا کنند، پس وقتی معرفت او را یافتند به عبادت او بپردازند، پس با بندگی او از بندگی غیر او بی نیاز شوند.

ایشـان هـدف از خلقت بنـدگان را در درجه اوّل معرفت خـدا و در درجه بعـد، بنـدگی کردن او دانسـته انـد. و این با توجّه به اهمیّت معرفت و نقش آن در عبادت خـدا کاملاً روشن است. زیرا اگر عبادت بدون معرفت انجام شود اصـلاً ارزشـی ندارد. و لـذا هـدف از خلقت انسانها این است که ابتـدا معرفت پیـدا کننـد آن گاه به عبادت پردازند که در واقع انگیزه و راهنمای آنها برای عبادت، همان معرفت باشد نه عبادت بدون معرفت که در حقیقت عبادت نیست.

ص: ۴۶

فصل ۲: اقسامِ بندگان در عبادت خداوند

معرفت و ایمان

اشاره

بـا توجّه بـا معرفتی که صُنع انسـان و فعل اختیاری اوست، که همانا پـذیرش و تسـلیم نسـبت به معرفه الله می باشـد، می توانیم «ایمـان» را در فرهنـگ دینی مسـاوی بـا معرفت خداونـد بـدانیم. زیرا ایمـان هم همان تسـلیم قلبی است که فعل اختیاری انسان مؤمن می باشد و این خود عمل قلب است. سایر اعمال انسان نیز از همین تسـلیم قلبی ناشـی می گردد. بهتر است تعریف ایمان را از احادیث اهل بیت علیهم السّلام بیان می کنیم:

از امام صادق علیه السّـلام سؤال شد: ... کدام عمل نزد خدا با فضیلت تر است؟ فرمودند: «ما لا یَقبَلُ اللهُ شَیئاً اِلّا بِهِ.»: آنچه خدا بدون آن هیچ چیز را نمی پذیرد.

سؤال شـد: آن چیست؟ فرمودنـد: «اَلایمانُ بِاللهِ الَّذی لا اِلهَ اِلّا هُوَ اَعلَی الاَعمالِ دَرَجَهً وَ اَشـرَفُها وَ اَسـناها حَظّاً.»: ایمان به الله که جز او معبودی نیست، بالاترین رتبه و شریفترین مقام و بیشترین بهره را در میان اعمال دارد.

سؤال شـد: آیا درباره ایمان توضـیح نمی دهی که آیا ایمان مجموع قول و عمل است یا آنکه قول بـدون عمل است؟فرمودند: «اَلایمانُ عَمَلٌ کُلُّهُ. وَ القَولُ بَعضُ ذلِکَ العَمَلِ.»: ایمان همه اش عمل است. و قول هم یکی از آن اعمال است.

ص: ۴۷

انگیزه این سؤال که آیا ایمان قول بدون عمل است یا مجموع قول و عمل می باشد، مقایسه ای که میان اسلام و ایمان می شده است. در تحقّق اسلام، قولِ تنها کفایت می کند. یعنی همین که شخص شهادت به وحدانیّت خدا و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را به زبان جاری سازد، ولو قلباً معتقد نباشد، برای اسلام آوردنش کافی است. سؤال این بوده که آیا ایمان هم همین طور است یا اینکه باید با عمل همراه باشد. و پاسخ امام علیه السّلام این است که اصلاً ایمان چیزی جز عمل نیست و قول هم یکی از اعمال است که لازمه ایمان می باشد.

پخش شدن ایمان بر اعضا

اصل ایمان یک امر قلبی است. و آثار آن در اعضا و جوارح ظاهر می شود و یکی از اعضا زبان است که شخص باید آنچه را قلباً پذیرفته به زبان هم جاری سازد. در ادامه حدیث توضیح داده اند که خداوند وظایف مؤمن را بر اعضا و جوارح او پخش کرده است، به طوری که هر کدام سهمی از ایمان دارند، و در این میان اصل و اساس همه اعمال، عمل قلب می باشد که هم عمل قلب را توضیح داده اند و هم اهمیّت آن را نسبت به اعمال جوارح بیان کرده اند:

... فَلَیسَ مِن جَوارِحِهِ جارِحَةٌ اِلّا وَ قَد وُکِّلَت مِنَ الایمانِ بِغَیرِ ما وُکِّلَت بِه اُختُها. فَمِنها قَلبُهُ الّذی بِه یَعقِلُ وَ یَفقَهُ وَ یَفهَمُ. وَ هُوَ اَمیرُ بَدَنِهِ الّذی لا تَرِدُ الجَوارِحِ وَ لا تَصدُرُ اِلّا عَن رَأیِهِ وَ اَمرِهِ.

برای هر یک از اعضا و جوارح انسان، نسبت به ایمان وظیفه ای قرار داده شده که با وظیفه دیگری متفاوت است. یکی از آن اعضا قلب انسان است که وسیله تعقّل و درک و فهم اوست. و قلب انسان فرمانده بدنش می باشد که دیگر اعضا و بدون تشخیص و دستور او هیچ عملی را انجام نمی دهند.

معرفت قلبی

در ادامه حدیث، امام علیه السّلام وظایف هر یک از اعضا را بیان نموده، در مورد قلب می فرمایند:

فَاَمّا ما فَرَضَ عَلَى القَلبِ مِنَ الایمانِ فَالاِقرارِ وَ المَعرِفَهُ وَ العَقـدُ وَ الرِّضا وَ التَّسـلیمُ بِاَن لا اِله اِلّا اللهُ وَحدَهُ لا شَـریکَ لَهُ اِلهاً واحِداً لَم یَتَّخِذ صـاحِبَهً وَ لا وَلَداً، وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبـدُهُ وَ رَسُولُهُ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ وَ آلِهِ، وَ الاِقرارُ بِما جاء مِن عِنـدِاللهِ مِن نَبِیٍ وَ کِتابٍ. فَذلِکَ ما فَرَضَ اللهُ عَلَی القَلبِ مِنَ الاِقرارِ وَ المَعرِفَهِ. وَ هُوَ عَمَلُهُ ... . وَ هُوَ رَأسُ الایمانِ. (۱)

آنچه از ایمان بر قلب واجب کرده، اقرار و معرفت و اعتقاد و رضا و تسـلیم است به اینکه معبودی جز خدای واحد نیست که او شریک نـدارد، همسر و فرزنـد نگرفته است، و اینکه حضـرت محمـد صـلوات الله علیه و آله بنـده و فرسـتاده اوست، و اقرار به پیـامبران و کتاب های آسـمانی که از جانب خـدا آمـده انـد. چنین اقرار و معرفت را خداونـد بر قلب واجب کرده و این، عمل قلب است ... . و آن، سرّ ایمان می باشد.

ملاحظه می شود که آنچه واجب شـده همـان چیزی است که در پـذیرفتن و قبول معرفت بر انسـان لازم است. اقرار و اعتقاد و رضا و تسـلیم خلاصه می شود در قبول و پـذیرش معرّفی خـدا که اینها همگی اختیاری انسان هسـتند و کسـی که این اعمال را انجام دهد، ایمانش دارای سَر خواهد بود. و بدون اینها ایمان بدون سَر است. و ایمان بدون سَر مانند بدن بدون سَر می میرد و حیات نخواهد داشت.

تفاوت اسلام و ایمان

پس می بینیم که رأس ایمـان همـان معرفتی است که فعـل قلبی انسـان می باشـد. چنین معرفتی صِرف اطّلاع از حقایقی مانند توحیـد و نبوّت نیست، بلکه این معرفت را مقوله «باور» و «اعتقاد» است. اعتقاد یعنی عقـد و پیوند قلبی با یک حقیقت. و مؤمن به کسی که فقط اطّلاع دارد خدایی یا پیامبری هست اطلاق نمی شود، بلکه مؤمن کسی است که با همه وجود (و در رأس آن با قلب خود) تسـلیم این واقعیّت بشود و نسبت به آن حالت اقرار و رضا داشـته باشد. و همین حالت تفاوت میان اسلام و ایمان است. در قرآن کریم چنین می خوانیم:۱.

ص: ۴۹

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۳۳، کتاب الایمان و الکفر، باب فی أنّ الایمان مبثوث لجوارح البدن کلّها، ح ۱.

«قَالَتِ الاَعرابُ آمَنّا قُل لَم تُؤمِنوا وَ لکِن قولوا اَسلَمنا وَ لَم یَدخُلِ الایمانَ فی قُلُوبِکَم».(۱)

اعراب (بادیه نشین) گفتند: ایمان آورده ایم. (ای پیامبر) بگو: ایمان نیاورده اید. و لکن بگویید اسلام آورده ایم. و هنوز ایمان در قلبهای شما وارد نشده است.

امام صادق علیه السّلام در پاسخ به شخصی که از این آیه پرسیده بود، فرمودند:

اَلا تَری اَنَّ الایمانَ غَیرُ الِاسلامِ؟! (۲)

آیا نمی بینی که ایمان غیر از اسلام است؟!

پس تفاوت بین اسلام و ایمان در همین پذیرش و تسلیم قلبی است که در ایمان هست ولی در اسلام نیست. منظور از اسلام در اینجا همان چیزی است که در فقه احکامی - مانند طهارت - برآن مترتّب می شود و به همین جهت می توان آن را «اسلام فقهی» نامید. این اسلام همان است که با اظهار شهادتین به زبان محقّق می شود و کاری به دل و قلب انسان ندارد. به همین جهت تعبیر دیگری که تفاوت میان اسلام و ایمان را بیان می کند، چنین است:

الایمانُ اِقرارٌ وَ عَمَلٌ. وَ الِاسلامُ اِقرارٌ بِلا عَمَلٍ. (۳)

ایمان عبارت است از اقرار همراه با عمل. و اسلام اقرار بدون عمل است.

اقرار در اینجا همان اظهار زبانی است نه اعتراف و تسلیم قلبی. و منظور از عمل هم عملی است که حکایت از رضا و تسلیم قلبی بکند نه یک عمل فیزیکی خارجی که فی نفسه هیچ ارزشی ندارد. بنابراین همان اظهار زبانی هم در اسلام چون برخاسته از تسلیم قلبی نیست، عمل نامیده نمی شود. ولی اگر قلب تسلیم گردد و اعتقاد قلبی به وجود آید، آن گاه همان اظهار زبانی، عمل زبان خواهد بود و ارزش پیدا می کند. و این از آن جهت است که معیار ارزش عمل اعتقاد و معرفت قلبی است.۲.

۱- حجرات (۴۹)/۱۴.

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۲۴، کتاب الایمان و الکفر، باب أنّ الاسلام یحقن به الدّم ... ، ح ۳.

۳- اصول کافی ج ۲ ص ۲۴، کتاب الایمان و الکفر، باب أنّ الاسلام یحقن به الدّم ... ، ح ۲.

اسلام شرط ایمان

امّا بایـد توجّه داشت که همین اظهار زبانی شـرط لازم ایمان است. چون در واقع ایمان بـدون اسـلام تحقّق پیدا نمی کند. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

اَلایمانُ هُوَ الاِقرارُ بِاللِّسانِ، وَ عَقـدٌ فِی القَلبِ، وَ عَمَلٌ بِالاَرکانِ ... . فَقَد یَکُونُ العَبدُ مُسـلِماً قَبلَ اَن یَکُونَ مُؤمِناً. وَ لا یَکُونُ مُؤمِناً حَتّی یَکُونَ مُسلِماً. فَالاِسلامُ قَبلَ الایمانِ وَ هُوَ یُشارِکُ الایمانَ. (۱)

ایمان عبارت است از اقرار زبانی و اعتقاد قلبی و عمل به جوارح... . گاهی بنـده مسـلمان است قبل از اینکه مؤمن باشد. ولی تا مسلمان نباشد، مؤمن نخواهد بود. پس اسلام قبل از ایمان و سهیم در آن می باشد.

بنابراین نباید گفت اصل، دل و قلب انسان است و عملِ زبان اهمیّت ندارد. بلکه اسلام فقهی شرط لازم تحقّق ایمان می باشد.

تعریف جامعی از ایمان

با توجّه به مطالبی که گذشت، اگر بخواهیم تعریف جامعی از ایمان ارائه دهیم باید آن را عبارت از معرفتی بدانیم که آثار آن بر جوارح انسان ظاهر می شود. امیرالمؤمنین علیه السّلام می فرمایند:

اَلایمانُ مَعرِفَهٌ بِالقَلبِ، وَ اِقرارٌ بِاللّسانِ، وَ عَمَلٌ بِالاَرکانِ. (۲)

ایمان عبارت است از معرفت قلبی، و اعتراف زبانی، و عمل به جوارح.

اعتراف زبانی و عمل خارجی، وقتی برخاسته از معرفت قلبی باشند ارزش پیدا می کنند. بنابراین اصل ایمان همان معرفت است که آثارش بر بدن آشـکار می شود. و لذا هر چه معرفت شـخص بالاتر و بهتر باشد، ایمان او هم فضـیلت بیشتری پیدا می کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

اَفضَلُکُم ایماناً، اَفضَلُکُم مَعرِفَهً. (۳).

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۲۷، کتاب الایمان و الکفر، باب آخر منه و فیه انّ الاسلام قبل الایمان، ح ۱.

۲- نهج البلاغه (فیض الاسلام)، حکمت ۲۱۸.

۳- بحارالانوار ج ۳ ص ۱۴ ح ۳۷، از جامع الاخبار.

بهترین شما در ایمان، بهترین شما در معرفت است.

اسلام ظاهری و واقعی

اشاره

گاهی اسـلام به همان اظهار زبانی اطلاق می شود که لازمه آن پذیرش و تسـلیم قلبی نیست، ولی گاهی به عنوان «دین» از آن یـاد می شود. دین یعنی کیش و آیین. دین الهی یعنی راه و رسم بنـدگی و آیین عبودیّت در پیشـگاه پروردگـار متعال. در این صورت دین صرفاً با اظهار زبانی محقّق نمی گردد، بلکه حوزه آن شامل قلب و اعتقادات هم می شود. از قرآن بشنویم:

«اِنَّ الدّینَ عِندَاللهِ الاِسلامُ». (۱)

دین نزد خداوند، اسلام است.

«وَ مَن یَبتَغِ غَیرَ الاِسلامِ دیناً فَلَن یُقبَلَ مِنهُ وَ هُوَ فِی الآخِرَهِ لَمِنَ الخاسِرینَ».(۲)

هر کس خواهان دینی غیر از اسلام باشد، از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است.

اظهار اسلام به زبان

در این آیات، از اسـلام به عنوان دین نام برده شده؛ آن هم دینی که خدا فقط به آن راضـی است و ثواب و آثار اخروی هم بر این دین مترتّب می شود. روشن است که این اسـلام غیر از اسلام ظاهری است که فقط در دنیا منشأ بعضی آثار و احکام فقهی است و در آخرت هیچ فایده ای برای انسان ندارد. در احادیث ما از اسـلام ظاهری که فقط آثاری دنیوی دارد چنین تعبیر شده است:

اَلاِسلامُ یُحقَنُ بِهِ الدَّمُ، وَ تُؤَدّی بِهِ الاَمانَهُ وَ تُستَحَلُّ بِهِ الفُروجُ. وَ الثَّوابُ عَلَی الایمانِ. (۳).

۱- آل عمران (۳)/۱۹.

۲- آل عمران (۳)/۸۵.

۳- اصول کافی ج ۲ ص ۲۴، کتاب الایمان و الکفر، باب أنّ الاسلام یحقن به الدّم ... ،ح ۱ از امام صادق علیه السّلام.

در اثر اسـلام خون محفوظ می مانـد و امانت ادا می گردد و ازدواج حلال شـمرده می شود. امّا ثواب و پاداش بر ایمان باز می شود.

این آثـار مربوط به همـان اظهـار زبـانی است که فقط تا موقع زنـده بودن انسان اعتبار دارد و از لحظه مرگ به بعـد دیگر هیچ کدام باقی نمی ماند. اینها بخشـی از آثار دنیوی اسلام است، امّا اثری در سعادت اخروی ندارد. آنچه به درد آخرت انسان می خورد، فقط ایمان است که بایـد به این اسـلام ظاهری افزوده شود. پس سـعادت واقعی انسان فقط با ایمان تحقّق پیـدا می کند. زیرا برای یـک مسـلمان، سـعادت واقعی مربوط به آخرت و قیـامت اوست نه یـک سـری احکامی که فقط در دنیا، تا وقتی که زنـده است، معتبر می باشـد. بنابراین آنها که به زبان اظهار اسـلام کرده اند امّا قلباً تسـلیم خدا و رسول او نشده اند، در آخرت هیـچ بهره ای از اسـلام ظاهری خود نمی برنـد. گاهی هم در بعضـی روایات از این اسـلام ظاهری تعبیر به «ایمان به زبان» شده است:

فَاِنَّ قَوماً آمَنوا بِاَلسِنَتِهِم لِیَحقِنُوا بِهِ دِماءَهُم، فَاَدرَکُوا ما اَمَّلُوا. وَ اِنّا آمَنّا بِکَ بِاَلسِنَتِنا وَ قُلُوبِنا لِتَعفُوَ عَنّا، فَاَدرِکنا ما اَمَّلنا. (۱)

گروهی با زبانهای خود ایمان آوردنـد تا خون خویش را حفظ کنند، پس به آرزوی خود رسـیدند. و ما با زبان و قلب خود به تو ایمان آوردیم تا ما را عفو کنی، پس آرزوی ما را محقّق گردان.

ایمان به زبان، ایمان واقعی و راستین نیست، همان اسـلام ظاهری و زبانی است. و به همین جهت امام سجّاد علیه السّلام فرموده اند که آنها به زبان اظهار ایمان کردند تا اینکه خون خود را حفظ کنند. ایمان حقیقی وقتی است که هم زبان و هم قلب انسان تسـلیم گردد. عفو و مغفرت الهی را هم تنها کسانی که قلباً ایمان آورده انـد، می تواننـد امید داشـته باشـند. با ایمان زبانی فقط انتظار آثار دنیوی را می توان داشت.

حقیقت اسلام

پس اسلام وقتی به عنوان دین مطرح می شود، همان اسلام حقیقی و تسلیم).

۱- بحارالانوار ج ۹۸ ص ۸۸، از اقبال الاعمال (فرازی از دعای ابوحمزه ثُمالی).

قلبی است که جدای از ایمان نیست بلکه همراه با آن می باشد. در ذیل آیه ۱۹ آل عمران راجع به اسلام از ائمه اطهار علیهم السّلام چنین آمده است:

اَلَّذی فیهِ الایمانُ. (۱)

پس دین اسلام، اسلام ظاهری و اسلام منهای ایمان نیست، بلکه ایمان شرط تحقّق آن است. این اسلام حقیقی را امیرالمؤمنین علیه السّلام چنین تعریف کرده اند:

لَاَنسِبَنَّ الاِسلامَ نِسبَهً لایَنسِبُهُ اَحَدٌ قَبلی وَ لا یَنسِبُهُ اَحَدٌ بَعدی اِلّا بِمِثلِ ذلِکَ. اِنَّ الاِسلامَ هُوَ التَّسلیمُ. وَ التَّسلیمَ هُوَ الیَقینُ. وَ الیَقینُ هُوَ التَّصدیقُ. وَ التَّصدیقُ هُوَ الاِقرارُ. وَ الاِقرارُ هُوَ العَمَلُ. وَ العَمَلُ هُوَ الاَداءُ. اِنَّ المُؤمِنَ لَم یَأخُذ دینَهُ عَن رَأیِهِ وَ لکِن اَتاهُ مِن رَبِّهِ فَاَخَذَهُ. اِنَّ المُؤمِنَ یُری یَقینُهُ فی عَمَلِهِ. وَ الکافِرُ یُری اِنکارُهُ فی عَمَلِهِ. (۲)

اسلام را طوری معرّفی می کنم که هیچ کس قبل از من و بعد از من جز با همین بیان تعریف نکرده و نخواهد کرد. (یعنی دقیقترین تعریف ممکن است.) اسلام عبارت است از تسلیم. و تسلیم همان یقین است؛ و یقین همان تصدیق. و تصدیق عبارت است از اقرار و اعتراف، و اقرار همان عمل، و عمل آن چیزی است که ادا می شود. مؤمن دین خود را از رأی خود نمی گیرد، بلکه دین او از جانب پروردگارش نزد او می آید و او آن را می گیرد. عمل مؤمن نشان دهنده یقین اوست.و انکار کافر در عملش مشاهده می شود.

حضرت برای تعریف اسلام تعبیر «نسبت» را به کار برده اند. نسبت یعنی شناسنامه. نسبت اسلام یعنی شناسنامه اسلام. و شناسنامه آن چیزی است که مشخّصات ضروری صاحبش در آن موجود است. تعریف امیرالمؤمنین علیه السّلام از اسلام چنین تعریفی است، یعنی خصوصیّات ضروری اسلام در آن بیان شده است. حقیقت اسلام چیزی جز تسلیم نیست. روح بندگی خدا تسلیم به ۱.

ص: ۵۴

۱- تفسیر برهان ج ۱ ص ۲۷۴.

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۴۵، کتاب الایمان و الکفر، باب نسبه الاسلام، ح ۱.

اوست. و معرفت در واقع همان پذیرش و تسلیم نسبت به معرّفی خداست. بنابراین تعبیر «تسلیم» بسیار تعبیر رسایی است. لازمه این تسلیم و نتیجه آن، یقین است. و یقین، آن باور قطعی است که در نفس آدمی رسوخ کرده و او را به اعتراف و تصدیق کامل در برابر پروردگارش می آورد. و روح عمل عبارت است از اقرار و اذعان و رضا و تسلیم نسبت به خدای متعال که آثار خارجی (اداء) هم از آن ناشی می گردد. آن گاه تفاوت مؤمن و کافر در آن است که مؤمن تسلیم خداست و آنچه را خدا خواسته به عنوان دین برمی گزیند، ولی کافر به آنچه خداوند فرو فرستاده کاری ندارد و به رأی و تشخیص خود آنچه را بپسندد عمل می کند. در واقع کافر بنده و مطیع خدایش نیست و پیرو هوا و هوس خودش می باشد.

اصل تفاوت مؤمن با کافر در همین است. آنچه در عمل این دو ظاهر می شود، منعکس کننده دلهای آنهاست. اگر مؤمن نماز می خواند، این عمل نشان دهنده یقین قلبی اوست و تسلیم او را نسبت به خدای متعال ثابت می کند. پس صرف انجام اعملا خارجی، بندگی و عبودیّت او را ثابت نمی کند، بلکه این اعمال تابلوی اعتقاد قلبی اوست. همچنین کافر، نماز نخواندش آینه قلب عَنود و روح سرکش اوست. این حالتِ انکار و جُحود است که کفر می آورد؛ همان طور که روح انقیاد و تسلیم است که شخص را مؤمن می کند. این تسلیم و سرسپردگی همان معرفت اختیاری است که آن را با ایمان یکی دانستیم.

حقیقت کفر

اشاره

پس از شناخت حقیقت اسلام و ایمان، باید درباره حقیقت کفر هم شناخت صحیحی داشته باشیم. در قرآن کریم می خوانیم:

«اِنّا هَدَیناهُ السَّبیلَ اِمّا شاکِراً وَ اِمّا کَفوراً».(۱)

ما انسان را به راه صحیح هدایت کردیم؛ چه سپاسگزار باشد و چه ناسپاس.

امام صادق علیه السّلام در توضیح آیه فرموده اند:۳.

ص: ۵۵

۱- دهر (۷۶)/۳.

اِمّا آخِذٌ فَهُوَ شاكِرٌ. وَ اِمّا تارُكٌ فَهُوَ كافِرٌ. (۱)

یا (راه هدایت را) برمی گزینند که در این صورت شاکر است؛ و یا آن را وامی گذارد که کافر می باشد.

یعنی هدایت کار خداست و پس از اینکه راه صحیح بندگی شناخته شد، اگر شخص همان را بپذیرد مؤمن است؛ و اگر نپذیرد، کافر می شود. پس ایمان و کفر فرع بر مشخّص شدن راه هدایت هستند. آن گاه اگر کسی با سوء اختیارش از راه بندگی سرباز زند، کافر می شود.

امام باقر علیه السّلام می فرمایند:

کُلُّ شَیءٍ یَجُرُّهُ الاِقرارُ وَ التَّسلیمُ فَهُوَ الایمانُ. وَ کُلُّ شَیءٍ یَجُرُّهُ الاِنکارُ وَ الجُحُودُ فَهُوَ الکُفرُ. (۲)

هر چه انگیزه انجامش اقرار و تسلیم باشد، ایمان است. و هر چیزی که نتیجه انکار و جحود باشد، کفر است.

این، تعبیر دیگری است از آنچه امیرالمؤمنین علیه السّلام فرموده بودند که آنچه در آینه عمل مؤمن دیده می شود، تسلیم و یقین اوست و آنچه در آینه عمل کفر مشاهده می شود، انکار و سرکشی اوست. چهره خارجی عمل ملاک نیست. روح آن اهمیّت دارد که منطبق بر روح بندگی و تسلیم خدا هست یا نه؛ اگر بود، ایمان و اگر نبود، کفر است. مهم این است که چه اعتقاد و معرفتی باعث و انگیزه عمل شده است و کسی که حق را شناخته است، از سر اطاعت پروردگار عمل می کند، یا بنای عصیان و نافرمانی دارد. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

مَعنَی الکُفرِ کُلُّ مَعصِیَهٍ عُصِیَ اللهُ بِها بِجِهَّهِ الجَحدِ وَ الاِنکارِ وَ الاِستِخفافِ وَ التَّهاوُنِ فی کُلِّ ما دَقَّ وَ جَلَّ.(۳)

منظور از کفر هر معصیتی است که از روی جحد و انکار و سبک شمردن و ن.

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۳۸۴، کتاب الایمان و الکفر، باب الکفر، ح ۴.

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۳۸۷، کتاب الایمان و الکفر، باب الکفر، ح ۱۵.

۳- تحف العقول ص ۳۴۴، بخش فرمایشان امام صادق علیه السّلام: کلامه علیه السّلام فی وصف المحبّه، صفه الخروج من الایمان.

خوار انگاشتن در هر مورد کوچک یا بزرگی انجام شود.

حقیقت کفر این است که شخص روح بندگی و اطاعت از خداوند را نداشته باشد. بنابراین به صِرف اطاعت نکردنِ امر پروردگار کافر نمی شود، بلکه اگر این اطاعت نکردن، به جهت عدم تسلیم و حالتِ انکار یا سبک شمردنِ ربوبیّت و مولویّت خدای متعال باشد، سبب کفر می شود؛ و در این صورت تفاوتی بین گناه و صغیره و کبیره نیست. زیرا کسی که بنای اطاعت ندارد، برایش تفاوتی نمی کند که آنچه مولا-یش به او امر کرده، کوچک باشد یا بزرگ. آنچه مهم است روح تسلیم و بندگی است که در چنین شخصی وجود ندارد. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ فَرَضَ فَرائِضَ مُوجِباتٍ عَلَی العِبادِ. فَمَن تَرَکَ فَریضَةً مِنَ المُوجَباتِ فَلَم یَعمَل بِها وَ جَحَدَها کانَ کافِراً... .(۱)

خدای عزوجل فرائضی را بر بندگان واجب ساخته است که اگر کسی به یکی از آنها عمل نکند و انکار نماید، کافر است... .

تفاوت کفر با فسق

به طور کلی می توان گفت که انسان به خاطر ترک مأمورٌ بِه کافر نمی شود. چه بسا این ترک کردن، روح تسلیم و اقرار به عبودیّت را در او نسبت به خدای متعال از بین نبرده باشد. و می توان فرض کرد که کسی نافرمانی خدا را بکند امّا هنوز از مسیر بندگی و روح اعتراف به ربوبیّت او به کلی خارج نشده باشد.

اِلهی لَم اَعصِکَ حینَ عَصَیتُکَ وَ اَنَا بِرُبُوبِیَّتِکَ جاحِدٌ وَ لا بِاَمرِکَ مُستَخِفٌّ... وَ لا لِوَعیدِکَ مُتَهاوِنٌ وَ لکِن خَطیئَةٌ عَرَضَت وَ سَوَّلَت لی نَفسی وَ غَلَبَنی هَوایَ... .(۲)

خدایا، تو را نافرمانی نکردم در حالی که منکر ربوبیّت تو بوده و یا فرمان تو را سبک شمرده باشم... . و یا تهدید تو را چیزی حساب نکرده باشم؛ ولیکن).

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۳۸۳، کتاب الایمان و الکفر، باب الکفر، ح ۱.

۲- بحارالانوار ج ۹۸ ص ۸۸، از اقبال الاعمال (فرازی از دعای ابوحمزه ثُمالی).

یک خطایی پیش آمد و نفسم آن را برایم (زیبا) جلوه داد و هوای نفس من بر من غلبه نمود... .

هیچ کس به صِرف انجام معصیت و بدونِ انکار ربوبیّت یا سبک شمردن امر و فرمان الهی، کافر نمی گردد. به چنین شخصی در فرهنگ اصطلاحات دینی «فاسق» گفته می شود. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

مَعنَی الفِسقِ فَکُلِّ مَعصِیَهٍ مِنَ المَعاصِی الکِبارِ فَعَلَها فاعِلٌ اَو دَخَلَ فیها داخِلٌ بِجِهَهِ اللَّذَّهِ وَ الشَّهوَهِ وَ الشَّوقِ الغالِبِ فَهُوَ فِسقٌ وَ فاعِلُهُ فاسِقٌ خارِجٌ مِنَ الایمانِ بِجِهَهِ الفِسقِ. فَاِن دامَ فی ذلِکَ حَتّی یَدخُلَ فی حَدِّ التَّهاوُنِ وَ الاِستِخفافِ، فَقَد وَجَبَ اَن یَکُونَ بِتَهاوُنِهِ وَ استِخفافِهِ کافِراً. (۱)

منظور از فسق هر گناهی از گناهان بزرگ است که کسی مرتکب شود یا به خاطر لذّت و شهوت و شوق شدید داخل آن گردد. چنین گناهی فسق است و انجام دهنده آن فاسق و به جهت همین فسق خارج از ایمان است. حال اگر معصیت خود را ادامه دهد تا به حدّ بی اعتنایی و سبک شمردن برسد، چنین کسی به خاطر بی اعتنایی و سبک شمردنش کافر می گردد.

اگر انجام یک یا چند گناه برای انسان آسان شود، به طوری که دیگر باکی از انجام آن نداشته باشد، این حالت انسان را به استخفاف (سبک شمردن) و بی اعتنایی نسبت به اوامر و نواهی خدای متعال می کشاند و این کفر است.

ملاحظه می شود که ایمان وقتی محقّق می شود که انسان حقیقتی (۲) را که شناختهد.

۱- تحف العقول ص ۳۴۵، بخش فرمایشات امام صادق علیه السّلام: کلامه علیه السّلام فی وصف المحبّه، صفه الخروج من الایمان.

۲- تأکید بر کلمه «حقیقت» از این جهت است که ایمان، اعتقادی مطابق با واقع می باشد نه هر اعتقادی که مطابقت و عدم مطابقتش با واقع معلوم نیست. اگر اعتقادی از نظر خود شخص صحیح باشد، او را مؤمن نمی گرداند مگر آنکه اعتقاداتش در واقع نیز صحیح باشد. پس نمی توان گفت که: «هر کس اگر به آنچه از نظر خودش واقعی و صحیح است معتقد باشد، مؤمن خواهد بود.» این ادّعا نادرست است. زیرا ایمان یک امر نسبی و اعتباری نیست بلکه واقعی و حقیقی می باشد. در مورد کفر هم این معیار وجود دارد. کفر یعنی پوشاندن حقیقت و مراد از حقیقت یعنی آنچه مطابق با واقع است نه هر عقیده ای که خود شخص آن را حقیقت بداند ولی در واقع باطل و نادرست باشد. خلاصه اینکه معنای «حقیقت» را در تعریف ایمان و کفر باید یک امر مطلق دانست نه یک مفهوم نسبی. با این ترتیب نمی توان گفت که یک مسیحیِ معتقد به تثلیث، مؤمن است چون از نظر او تثلیث حقّ است! بعضی از دانشمندانِ (!) معاصر چنین ادّعا کرده اند و از این ادّعای خود نتیجه گرفته اند که: یک مسیحی اگر به تثلیث معتقد نباشد کافر است چون از نظر او تثلیث حقّ است و کفر یعنی پوشاندن حقیقت!! نکته دیگر اینکه «حقیقت» یعنی دانستن حق و باطل دانستنِ باطل. بنابراین نسبت به امور باطل و نادرست، تسلیم شدن به حقیقت به معنای باطل و نادرست دانستنِ آن است نه اینکه باطل را بپذیرد. مثلاً باطل دانستن تثلیث مصداقی از حقیقت و تسلیم نسبت به آن می باشد.

است قبول داشته باشد. این حقیقت قبل از هر چیز عبارت است از ربوبیّت مطلقه الهی که تسلیم نسبت به آن یعنی عبودیّت در برابر پروردگار. اگر این حالت در انسان نباشد، از مسیر بندگی خارج و کافر می گردد.

شک در معرفت

این تسلیم نبودن به دو صورت ممکن است باشد. گاهی شخص حالت عناد و لجاجت به خود می گیرد و صریحاً معرفت خدا و اعتقاد به او را انکار می نماید که این کفرِ شدید است. ولی گاهی کار به این درجه از جَحد و انکار نمی رسد، بلکه حالت تردید و دودلی در تسلیم شدن محض در برابر معرفه الله و لوازم آن پیدا می کند. این حالت دوم هم در واقع انکار حقیقت و تسلیم نشدن و خاضع نبودن در مقابل آن است و هر چند که به شدّت حالت اوّل نیست، امّا از جهت اصل انکار با حالت قبل تفاوتی ندارد و تفاوت آنها صرفاً در شدّت و ضعفِ حالت انکار است.زیرا انکار، واقعیّتی است که دارای درجات مختلف می باشد.

بنابراین حالت «شک» در معرفت که در واقع شک در تسلیم و پذیرفتن آن است، مرتبه ضعیفی از کفر می باشد و چنین شخصی قطعاً کافر است.

شک اختیاری و غیر اختیاری

نباید تصوّر شود که «شک» یک حالت روانی غیراختیاری است و انسانِ شاکّ در واقع مقصّر نیست تا اینکه کافر دانسته شود. زیرا درست است که حالت شکّ و تردید می تواند غیراختیاری باشد، امّا وقتی سبب پیدایش آن اختیاری باشد،

آن وقت خود شک هم اختیاری می شود و تحت تکلیف و متعلَّق امر و نهیِ الهی قرار می گیرد.

آنچه به اختیـار انسـان می باشـد این است که اگر حقیقتی برایش روشن شـد، نسـبت به آن تسـلیم گردد و در وجوب تسـلیم و پـذیرش آن، تردید به خود راه ندهد. همین تردید نکردن در وجوب تسـلیم، فعل اختیاریِ انسانِ عاقل است که اگر چنین کند، حـالت آرامش و طمأنینه و سـکینه که اثر ایمان است برایش حاصل می گردد. ولی اگر در پـذیرشِ آن، با اطمینان خاطر عمل نکنـد و به اصـطلاح دست دست بکنـد، حـالت شـک برایش به وجود می آیـد که یکی از مصـادیق انکـار و کفر است. به آن تردیـد کردن که فعـل اختیـاری انسـان است، تعبیر «ریب» اطلاـق شـده و اثرِ آن در نفس «شـک» است.بنـابراین کسـی که می خواهـد مبتلا به حالت شک نشود، بایـد از دودلی کردن در تسـلیم کامل نسبت به آنچه حقّانیّتش را فهمیده پرهیز کند. و این چیزی است که عقل بر وجوب آن حاکم است. امیرالمؤمنین علیه السّلام می فرمایند:

لا تَرتابُوا فَتَشُکّوا. وَ لا تَشُکّوا فَتَکفُرُوا.(۱)

تردید (در پذیرفتن حق) به خود راه ندهید تا به شک بیفتید. و شک نکنید تا کافر شوید.(۲)

شک مرتبه ای از انکار

ظـاهراً نهی از شـک کردن در واقع به نهی از تردیـد و دودلی که در جمله اوّل فرموده انـد بر می گردد و نهی مسـتقلّی نیست. سبب کافر بودن چنین شخصـی آن است که این حالت خود نوعی جحـد و انکار است که در بعضـی روایات به آن اشاره شده است:

... فَدَخَلَ عَلَیهِ اَبوبَصیرٍ فَقالَ: یا اَباعَبدِاللهِ، ما تَقُولُ فیمَن شَکَّ فِی اللهِ؟ فَقالَ: کافِرٌ یا اَبامُحَمَّدٍ. قالَ: فَشَکَّ فی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم؟ فَقالَ: کافِرٌ. ثُمَّ اَلتَفَتَ اِلی د.

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۴۵، کتاب فضل العلم، باب استعمال العلم، ح ۶.

۲- ابتـدای خطبه این است: «اَیُّهَا النّاسُ، اِذا عَلِمتُم فَاعمَلوا بِما عَلِمتُم لَعَلَّکُم تَهتَـدُونَ.»: ای مردم، وقتی دانستیـد، به آنچه دانستید عمل کنید شاید هدایت شوید.

زُرارَهَ فَقالَ: اِنَّما یَکفُرُ اِذا جَحَدَ. (۱)

... ابوبصیر نزد امام صادق علیه السّلام آمد و گفت: یا اباعبدالله، درباره کسی که شک درباره خدا داشته باشد چه می فرمایید؟ فرمودند: کافر است. سؤال کرد: کسی که درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شک داشته باشد؟ فرمودند: کافر است. سپس حضرت رو به زراره کردند و فرمودند: در صورتی که کافر می شود که حالت جحد و انکار داشته باشد.

جمله آخر حدیث قرینه ای است بر اینکه شک در اینجا مرتبه ای از انکار می باشد. البته گاهی شک به معنای دیگری به کار می رود که مورد بحث ما نیست. اگر چیزی برای انسان مجهول باشد و از آن سر در نیاورد، ممکن است گفته شود که در چیستیِ آن شک دارد.این معنا از شک در حقیقت از مصادیق جهل و نادانی است و ربطی به آنچه در اینجا مورد بحث ماست ندارد. ما از شکّی سخن می گوییم که جایگاه آن پس از تحقّق علم و معرفت و ایجاد آن به اختیار انسان است. چنین شکّی مذموم می باشد. زیرا انسان وقتی نسبت به چیزی علم پیدا می کند، نباد چون یک امر مشکوک با آن رفتار نماید.

چنین چیزی ممکن است پیش آید. یعنی انسان با اینکه به امری یقین دارد، رفتارش نسبت به آن مانند رفتار با یک امر یقینی نباشد؛ نظیر مرگ که بسیاری از انسانها با اینکه آن را کاملاً- یقینی می دانند، ولی رفتار با آن را همچون رفتار با یک امر مشکوک قرار داده اند. امام صادق علیه السّلام فرموده اند:

لَم یَخلُقِ اللهُ عَزَّوَجَلَّ یَقیناً لا شَکَّ فیهِ اَشبَهَ بِشَکٍّ لا یَقینَ فیهِ مِنَ المَوتِ. (۲)

خدای عزوجل یقینی که شکّی در آن نیست خلق نکرده که شبیه تر باشد از مرگ به شکّی که یقینی در آن نیست.

با اینکه وقوع مرگ و حتمیّت آن بسیار روشن است و از یقینی ترین امور است، امّا رفتار انسانها با آن به نحوی است که گویی هیچ یقینی نسبت به آن ندارند و ل.

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۳۹۹، کتاب الایمان و الکفر، باب الشّک، ح ۳.

۲- بحارالانوار ج ۶ ص ۱۲۷ ح ۱۰، از خصال.

وقوعش را کاملاً مشکوک دانسته اند. و همین است سرّ این سفارش امیرالمؤمنین علیه السّلام که می فرمایند:

لا تَجعَلُوا عِلمَکُم جَهلاً وَ یَقینَکُم شَکّاً. اِذا عَلِمتُم فَاعمَلُوا. وَ اِذا تَیَقَّنتُم فَاَقدِمُوا. (۱)

علم خود را جهل و یقین خود را شک قرار ندهید. وقتی دانستید (مطابق آن) عمل کنید. و هنگامی که به یقین رسیدید اقدام نمایید.

شک قرار دادن یقین و جهل قرار دادن علم، به این است که انسان با امر یقینی معامله امر مشکوک و با علم خود معامله جهل بکند. در این صورت است که انسان حالت طمأنینه و سکون خود را که ناشی از علم و یقین است از دست می دهد و به شک مبتلا می گردد که عالم پیدایش آن سوء اختیار خودش بوده است.

مستضعف نه مؤمن است و نه کافر

اشاره

ایمان و کفر هر دو فرع شناخت حقیقت هستند. اگر کسی به آنچه شناخته است تسلیم گردد اهل ایمان، و اگر تسلیم نشود کافر است. امّا کسی که اصلاً حقیقت برایش روشن نشده باشد، نه راه ایمان و تسلیم برایش باز است و نه امکان کافر شدن دارد. چنین کسی اصلاً معرّفی برایش صورت نگرفته تا بخواهد آن را بپذیرد یا رد کند. این گونه افراد در صورتی که در نشناختن حق و حقیقت کوتاهی نکرده باشند، «مستضعف» نامیده می شوند و تکلیف آنها در کتاب و سنّت روشن شده است. از امام باقر علیه السّلام درباره «مستضعف» سؤال شد. فرمودند:

هُوَ الَّذی لا یَهتَدی حیلَةً اِلَی الکُفرِ فَیَکفُرَ وَ لا یَهتَدی سَبیلاً اِلَی الایمانِ؛ لا یَستَطیعُ اَن یُؤمِنَ وَ لا یَستَطیعُ اَن یَکفُرَ. فَهُمُ الصِّبیانُ وَ مَن کانَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ عَلی مِثلِ عُقُولِ الصِّبیانِ مَرفُوعٌ عَنهُمَ القَلَمُ.(۲)۱.

۱- نهج البلاغه (فیض الاسلام)، حکمت ۲۶۶.

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۴۰۴، کتاب الایمان و الکفر، باب المستضعف، ح ۱.

مستضعف کسی است که راهی به سوی کفر ندارد تا کافر شود و راهی به سوی ایمان ندارد؛ نه می تواند ایمان بیاورد و نه می تواند کافر شود. پس اینها (مستضعفین) کودکان هستند و مردان و زنانی که در عقل همچون کودکانند. از اینها تکلیف برداشته شده است.

عقل وسیله تشخیص حق از باطل است. و همین عقل، انسانِ عاقل را به تسلیم در برابر حق وامی دارد. کسی که از این نعمت الهی محروم است، وجوب تسلیم در برابر پروردگارش را در نمی یابد و به همین دلیل شایسته مؤاخذه و عِقاب نیست. و لذا خداوند متعال از این گونه افراد تکلیف را برداشته است.

تعریف مستضعف

البتّه کسانی که به دین اسلام هدایت نشده اند، ممکن است خودشان کوتاهی کرده و در نشناختنِ دین حق مقصّر بوده باشند. مثلاً یک مسیحی که می داند ادّعای اسلام - برخلاف مسیحیّت - این است که پیامبری بعد از حضرت عیسی علیه السّلام ظهور کرده و احتمال حقّانیت این ادّعا را می دهد، عقلش بر او حکم می کند که باید تحقیق کند و به درستی یا نادرستی مکتب اسلام پی ببرد. حال اگر خودش به تحقیق نپرداخت و حقیقت هم برایش روشن نشد، تقصیر با خود اوست. چنین کسی جاهلِ مقصّر است. و جاهل مقصّر برخلاف جاهل قاصر (که خود در شناخت حقیقت کوتاهی نکرده است)مستضعف نیست. زیرا راه برایش باز بوده و خودش به سوء اختیار خود را محروم نکرده است. چنین شخصی چه بسا نداند که اگر تحقیق می کرد به چه نتایجی می رسید، ولی لزومی ندارد خودش کوتاهی کرده و چه کسی اصلاً احتمال حقّانیّت دین اسلام را نمی داده است. و لذا خداوند کسانی را که واقعاً مستضعف نیستند، می شناسد و می تواند در قیامت ایشان را مؤاخذه و سپس به خاطر کوتاهی و تقصیری که داشته اند مجازات نماید. این حدیث امام صادق علیه السّلام ناظر به این گونه افراد است:

مَن عَرَفَ اختِلافَ النّاسِ فَلَیسَ بِمُستَضعَفٍ.(۱)

کسی که اختلاف میان (مذاهب) مردم را بشناسد، مستضعف نیست.

عاقبت مستضعفان

حال اگر کسی واقعاً مستضعف باشد، خدای متعال سرنوشتِ او را در این دنیا مشخّص و اعلام نکرده و کار او را به آخرت واگذار کرده است. خدا ممکن است با این گروه (مستضعفین) مطابق با عدل یا بر مبنای فضل خویش رفتار نماید. اگر بخواهد با عدلِ خود رفتار کند، در حدّ مستقلّات عقلیّه است که آنها تشخیص می داده اند، مانند اینکه ظلم کردن حرام است (حرام عقلی). چه به دین اسلام هدایت شده باشند یا نه. نسبت به این گونه احکام، خداوند ممکن است با عدل خویش در مورد ایشان رفتار کند و آنها را به خاطر افعال اختیاریشان مؤاخذه و مجازات نماید. و همچنین امکان دارد که با فضل خود رفتار کرده و آنها را عفو نماید. هر یک از این دو صورت در آخرت مشخّص خواهد شد و در دنیا تعیین و اعلام نشده است. برای روشنتر شدن مطلب به این روایت توجّه فرمایید:

عَن زُرارَةَ ... . قالَ: قُلتُ لَهُ: ما تَقُولُ فی قَولِهِ عَزَّوَجَلَّ: «اِلّا المُستَضعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الوِلدانِ لا یَستَطیعونَ حیلَةً وَ لا یَهتَدُونَ سَبیلاً»(۲)؟ ... . فَقالَ: وَاللهِ ما هُم بِمُؤمِنینَ وَ لا کافِرینَ.(۳)

زراره گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: درباره فرموده خدای عزوجل چه می فرمایید: «مگر مستضعفین از مردها و زنان و کودکان که چاره ای ندارند و راهی (به سوی کفر یا ایمان) نمی شناسند»؟ ... . فرمودند: قسم به خدا اینها نه مؤمن هستند نه کافر.

گویا زراره تصوّر دیگری درباره مستضعفین داشته است، لذا به حضرت عرض می کند: اگر اینها بالاخره وارد بهشت شوند، پس مؤمن خواهند بود و اگر۲.

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۴۰۵، کتاب الایمان و الکفر، باب المستضعف، ح ۷.

۲- نساء (۴)/۹۸.

۳- اصول کافی ج ۲ ص ۴۰۳، کتاب الایمان و الکفر، باب الضلال، ح ۲.

جهنّمی گردند، پس کافر می باشند. حضرت در پاسخ او می فرمایند:

وَاللهِ ما هُم بِمُؤمِنینَ وَ لاکافِرینَ. وَ لَو کانُوا مُؤمِنینَ لَدَخَلُوا الجَنَّةَ کَما دَخَلَهَا المُؤمِنُونَ. وَ لَو کانُوا کافِرینَ لَدَخَلُوا النّارَ کَما دَخَلَها الکافِرونَ... .

قسم به خدا اینها نه مؤمن هستند و نه کافر. و اگر مؤمن بودند، همان طور که مؤمنان داخل بهشت می شوند، آنها هم داخل بهشت می شدند. و اگر کافر بودند، همان گونه که کافران وارد جهنّم می شوند، آنها هم وارد جهنّم می شدند... .

بنابراین گروهی از مستضعفان که در نهایت وارد بهشت می شوند، بهشتی شدنشان مانند بهشتی شدن مؤمنان نیست؛ و اگر جهنّمی شوند، مانند کافران جهنّمی نمی شوند. مؤمنان چگونه بهشتی می شوند؟ مؤمنان چون مشمول وعده الهی قرار گرفته اند، از این جهت می توان گفت که استحقاق بهشت را پیدا کرده اند. البتّه اصل وعده بهشت از طرف خدا به ایشان بر مبنای فضل است، امّا پس از اینکه وعده بهشت به آنها داده شد و آنها بر طبق اوامر الهی، تسلیم خدا بودند، اگر - به فرض محال - خدا وعده خود را در حقّ ایشان عملی نکند، به آنها ظلم شده است و خدا منزّه از ظلم است، بنابراین به حساب عدل خدا و روی وعده او بهشتی می شوند.

امّا مستضعفانی که اهل بهشت خواهند شد، هیچ وعده ای به ایشان داده نشده و لذا هیچ یک از پاداشهای الهی بر مبنای عدل به آنها تعلّق نمی گیرد و هر چه نصیب ایشان می شود، طبق فضل الهی است و اگر پاداش داده نشوند، ظلمی در حقّ ایشان نشده است. پس اگر هم وارد بهشت شوند، همچون مؤمنان وارد بهشت نمی شوند.

مستضعفانی هم که اهل جهنّم خواهند شد همین گونه هستند. اینها هم حسابشان با حساب کفّار متفاوت است. کفّار برایشان اتمام حجّت شده و وعیدهای خدا در حقّ آنها منجَّز شده است. ولی مستضعفان هر چند که اگر جهنّمی شوند به خاطر اعمالی است که در مورد آنها حجّت بر ایشان تمام شده است، ولی آنها در دنیا وعید الهی را از زبان پیامبران یا ائمه علیهم السّلام نشنیده اند و

اوصاف جهنّم به گوشـشان نخورده است، بنابراین وضـعیّتشان با کفّار از این جهت متفاوت است. با این ترتیب روشن می شود که بهشتی شـدن نشانه مؤمن بودن و جهنّمی گشـتن نشـانه کـافر بودن نیست و مستضـعفانی هم که نه مؤمن و نه کافر، ممکن است اهل بهشت یا جهنّم شوند. زراره بار دیگر از امام باقر علیه السّلام سؤال می کند:

اَمِن اَهلِ الجَنَّهِ هُم اَم مِن اَهلِ النّارّ؟ فَقالَ: اُترُکهُم حَیثُ تَرَکَهُمُ اللهُ.

قَلـتَ: اَفَترجِئُهُم؟ قـالَ: نَعَـم؛ اُرجِئُهُم کَمـا اَرجَ اَهُمُ اللهُ، اِن شـاءَ اَدخَلَهُمُ الجَنَّهَ بِرَحمَتِهِ وَ اِن شـاءَ سـاقَهُم اِلَی النّارِ بِذُنُوبِهُم وَ لَم یَظلِمهُم.

آیا اینها (مستضعفان) اهل بهشت هستند یا اهل جهنم؟ فرمودند: ایشان را واگذار، همان طور که خدا آنها را واگذارده است.

(زراره می گوید:) گفتم: آیا (سرنوشت) اینها را به بعد موکول می کنی؟ فرمودند: بله، همان طور که خداوند (سرنوشت) اینها را به بعـد موکول کرده است. (به طوری که) اگر بخواهـد، به سـبب رحمتش آنهـا را وارد بهشت می کنـد. و اگر بخواهـد، به خاطر گناهانشان آنها را به سوی آتش سوق می دهد و (در این صورت) ظلمی به آنها نکرده است.

روشن نشدنِ سرانجام مستضعفان قبل از قیامت

بنـابراین حساب مستضـعفان را خـدای متعال در قیامت روشن می کنـد و در دنیا تعیین تکلیفی برای ایشان نکرده و به خواسـت خود واگذار نموده است.

البتّه براسـاس مبـانی کتـاب و سـنّت، در عوالم پیش از دنیا به یک معنا سـرنوشت همه انسانها معلوم و معیّن شـده است. امّا اوّلاً نسبت به بعضی از آنها احتمال بداء (تغییر سرنوشت) وجود دارد به طوری که نمی توان گفت سرنوشت نهایی همه افراد قبل از دنیا معیّن است. و ثانیاً پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و ائمه علیهم السّـلام با اینکه نسـبت به آنچه قبلاً تقدیر شده عالم بوده اند، ولی – جز در موارد اسـتثنایی – بنا نداشـته اند که بر آن مبنا اظهار نظری درباره انسانها بکنند. و لذا عملاً به شاگردان خود می آموختنـد که بایـد در مـورد مستضـعفان، به خـواست و مشیّت خـدا به صورت سربسـته معتقـد باشـند و اصـراری در تعیین وضعیّت آنها نداشته باشند.

ص: ۶۶

آخرین نکته درباره مستضعفان این است که: با توجّه به تعریفی که ارائه شد، تعیین مصادیق مستضعف بسیار کار مشکلی است و در بعضی موارد اصلاً امکان پذیر نیست. زیرا نوعاً تشخیص آن به احراز یک امر قلبی منوط است که ظاهر و آشکار نیست و به راحتی امکان پذیر نیست. بنابراین مباحثی که در مورد مستضعفان مطرح می شود، به صورت قضایای شرطی کاربرد دارند، و تعیین افراد و مصادیق آنها کار ساده ای نیست. به همین دلیل امکان دارد که کسی از لحاظ ظاهر شرع کافر محسوب شود، امّا در حقیقت مستضعف باشد. وظیفه ما در دنیا این است که طبق ظواهر شرع با چنین فردی رفتار کنیم.

مثلاً هیچ گاه نمی توانیم احکام اسلام را در مورد یک مسیحی جاری کنیم، ولی اگر او در واقع مستضعف باشد، در قیامت روشن می شود و چه بسا به رحمت الهی وارد بهشت هم بشود. امّا این احتمال وظیفه ما را نسبت به او تغییر نمی دهد. البتّه اگر بهشتی هم بشود، باز حسابش از مؤمنان جداست و همان طور که دیدیم اینها به فرض بهشتی شدن، همچون مؤمنان وارد بهشت نمی شوند. بنابراین حساب و کتاب مستضعفان (که تعیین افراد آن به طور کامل فقط با علم الهی امکان پذیر است) برای همیشه از مؤمنان و کافران جدا خواهد بود.

بخش دوم: معرفت امام؛ تنها راه بندگی خدا

فصل ۱: جایگاه رفیع امامان علیهم السّلام و معرفت ایشان

نقش پیامبران در ارائه طریق بندگی

اشاره

نحوه بندگی خدا، اگر بخواهد مورد قبول ذات مقدّسش قرار گیرد، باید از ناحیه خودش ارائه شود. ما عقلاً می توانیم به اینکه باید خدا و ربّ و مُنعم خود را بندگی کنیم پی بریم، امّا همین عقل نسبت به راه و طرز بندگی او حکم می کند که باید از خود خدا اخذ نماییم؛ به خصوص که می دانیم خداوند ما را به حال خود رها نکرده تا هر طور که می خواهیم به بندگیِ او بپردازیم، بلکه از جانب خویش رسولانی فرستاده تا آیین بندگی او را به ما بیاموزند و به این وسیله حجّت خود را بر ما تمام کرده است. بنابراین ما نمی توانیم هر گونه که دلمان بخواهد او را عبادت کنیم.

اصولاً فایده نبوّت و امامت برای بشر همین است که راه بندگی خدا را به طور صحیح یاد بگیرد و با رأی و سلیقه شخصی خود در این مسیر قدم برندارد. انسان عاقل هم ارسال رُسُل و بعث انبیا را از طرف خدا پسندیده و ممدوح می داند. لذا وقتی با انبیا و اولیای الهی برخورد می کند، دین حق را می شناسد و سعی می کند خود را با آن تطبیق دهد.

وقتی یکی از منکران وجود خدا از امام صادق علیه السّلام پرسید: آیا خدا (مطابق عقیده شما) نمی تواند خود را بر آفریدگانش آشکار کند تا او را ببینند و بشناسند تا

با یقین عبادت شود؟! ایشان فرمودند:

لَیسَ لِلمُحالِ جَوابٌ.

چیزی که (وقوعش) محال است، پاسخ ندارد!

دیدن خداوند به صورت مشاهده حسّی محال است. و وقتی وقوع چیزی محال باشد، دیگر اینکه خدا بر انجام آن قدرت دارد یا ندارد، مطرح نمی شود و به همین جهت سؤال آن زندیق پاسخی ندارد. آن شخص بلافاصله بعد از این پرسش که بی پاسخ ماند، سؤال می کند: فَمِن اَینَ اَثبَتَّ اَنبیاءَ وَ رُسُلًا؟ امام علیه السّلام در پاسخ می فرمایند:

اِنّا لَمّا اَثبَتنا اَنَّ لَنا خالِقاً صانِعاً مُتَعالِیاً عَنّا وَ عَن جَمیعِ ما خَلَقَ، وَ کانَ ذلِکَ الصّانِعُ حَکیماً مُتَعالِیاً لَم یَجُز اَن یُشاهِدَهُ خَلقُهُ وَ لا یُلامِسُوهُ فَیُباشِرَهُم وَ یُباشِروُهُ وَ یُحاجَّهُم وَ یُحاجُّوهُ، ثَبَتَ اَنّ لَهُ سُفَراءَ فی خَلقِهِ یُعَبِّروُنَ عَنهُ اِلی خَلقِهِ وَ عِبادِهِ وَ یَدُلُّونَهُم عَلی مَصالِحِهِم وَ مَنافِعِهِم وَ ما بِهِ بَقاؤُهُم وَ فی تَرکِهِ فَناؤُهُم.

فَثَبَتَ الآمِروُنَ وَ النّاهُونَ عَنِ الحَکیمِ العَلیمِ فی خَلقِهِ وَ المُعَبِّرُونَ عَنهُ جَلَّ وَ عَزَّ. وَ هُمُ الاَنبیاءُ علیهم السّلام وَ صَفوَتُهُ مِن خَلقِهِ؛ حُکَماءَ مُؤَدَّبینَ بِالحِکمَه، مَبعُوثینَ بِها غَیرَ مُشارِکینَ لِلنّاسِ عَلی مُشارَکَتِهِم لَهُم فِی الخَلقِ وَ التَّرکیبِ فی شَیءٍ مِن اَحوالِهِم، مُؤَیَّدینَ مِن عِندِ الحَکیمِ العَلیمِ بِالحِکمَه. (۱)

وقتی برای ما وجود آفریدگار صانعی که از ما و همه مخلوقات خود متعالی است (تشبیه به هیچ یک از مخلوقات نیست) ثابت شد و (نیز روشن شد که) او حکیم و بلند مرتبه است به طوری که مُحال است آفریدگانش او را مشاهده و لمس کنند تا اینکه بی واسطه با او ارتباط داشته و او هم با ایشان بی واسطه در ارتباط باشد و با هم بحث و گفتگو داشته باشند، (نیاز به(وجود سفیرانی در میان مخلوقات خدا اثبات می شود که از طرف او برای مخلوقات و بندگانش سخن بگویند و مصالح و مفاسد ایشان را به آنها یاد دهند و از آنچه سبب بقای .)

ص: ۷۲

۱- احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۷۷و۷۸؛ اصول کافی ج ۱ ص ۱۶۸، کتاب الحجّه، باب الاضطرار إلی الحجّه، ح ۱. (متن بخش دوم حدیث مطابق نقل کافی است.)

ایشان و در صورت ترک، باعث از بین رفتنشان می شود، آگاهشان کنند.

بنـابراین وجود امر و نهی کننـدگان از جـانب خـدای حکیم دانـا در میان خلق خود و سـخنگویان از جانب او ثابت می شود. و اینهـا عبارتنـد از پیـامبران و برگزیـدگان الهی از میـان آفریـدگانش که به حکمت تربیت شـده و بـا حکمت هم مبعـوث شـده انـد.اینها بـا آنکه در شـکل و ترکیب خلقت خود شبیه بقیّه مردم هسـتند ولی با دیگران متفاوت بوده، از جانب خداونـد حکیم دانا، مؤیّد به حکمت هستند.

خداونـد اگر می خواست می توانست بـا همه مخلوقات خود بـدون واسـطه ارتباط برقرار کنـد. این برای او سـخت تر نیست از اینکه با عـدّه خاصّـی ارتباط مسـتقیم برقرار کنـد و از طریق آنها با دیگران سـخن بگویـد. امّا در عمل چنین نکرده است و می بینیم که نوعاً افراد ارتباط طرفینی با خداونـد ندارند. البتّه هر کس می تواند با خدای خود سـخن گوید و با او مناجات نماید و او هم سـخن همه را می شـنود و احتیاج به واسـطه ای در اینجا نیست؛ امّا اینکه انسانها از خواست خدا و رضا و سـخط او آگاه شوند، چیزی نیست که برای نوع آنها بدون واسطه انجام شده باشد. (۱)

شأن سفارت و معبّریت از جانب خداوند

لازمه منزّه بودن خدا از صـفات مخلوقات، این است که هیچ یک از آنها نمی توانند مواجهه مستقیم با او داشته باشند و با او به گفتگو بپردازند. چنین ارتباطی از جانب انسان با خدا برقرار نمی شود و این فقط خدای متعال است که با هر کس بخواهد این گونه رابطه برقرار می کند و او را «سفیر» و «مُعَبِّر» خود در میاند.

۱- این مطلب در غیر حوزه مسـتقلّات عقلیّه است و در مسـتقلّات، نظیر «حُسن عـدل» و «قُبح ظلم» رضا و سـخط الهی به حکم عقـل برای همه عقلاـ روشن می شود و در این حوزه خـدای متعـال به صورت تکوینی بـا همه افراد عاقل ارتباط برقرار کرده و حجّت را برایشان تمام کرده است. بنابراین در مسـتقلات عقلیّه - مثل مواردی که حُسن یا قبح چیزی ذاتی آن است - شـخص عاقـل نیـاز به مراجعه به رسول ظـاهری نـدارد بلکه از طریق عقل که رسول باطنی نامیـده می شود، می دانـد که خـدا از او چه خواسته و بندگی خدا به تبعیّت از همین مستقلّ عقلی صورت می پذیرد.

مردم قرار می دهـد. پس راه چنین ارتباطی از طرف ما با خـدای متعال بسـته است و این خـداست که با هر کس بخواهد چنین ارتباطی را برقرار می سازد و نشانه هایی هم برای این ارتباط قرار می دهـد تا هر کس بتواند تشـخیص دهد اینچنین ارتباطی را خدا با چه کسانی برقرار کرده است. این نشانه ها همان معجزاتی است که به دست پیامبران و ائمه علیهم السّلام ظاهر می شود.

لازمه داشـتن چیزی منصبی از طرف خداوند این است که آن انسان برگزیده به وسیله خالق خود تأیید شود و هیچ گاه از مسیر رضـای الهی خارج نشود. زیرا شأن سـفارت و مُعَبِّر بودن از جانب خـدا، اقتضا می کنـد که عمل و قول او برای دیگران حجّت باشـد. و اگر مردم احتمال خطا و اشـتباه را درباره او بدهنـد، دیگر به هیـچ سـخنی که او از طرف خـدا می گویـد، اعتماد نمی کنند. و این موجب نقض غرض الهی از ارسال رُسُل و بعث انبیاست. بنابراین داشـتن علم و حکمت الهی، که اشـتباه در آن راه نـدارد و نیز برخـوردار بودن از کمـال «عصـمت» یعنی حفـظ و صـیانت الهی لازمه دارا بودن عنوان «سـفیر» و «مُعَّبِر» از جـانب خداست.

معرّفی راهنمایانِ الهی به وسیله خداوند

اشاره

ویژگیهایی که برای برگزیدگان الهی بیان شد، چیزهایی نیستند که انسان بتواند با خواست و میل خود در کسی به وجود آورد و یـا حتّی کسـانی را که چنین ویژگیهایی دارنـد با عقل خود بشناسـند. بنابراین هم ایجاد این ویژگیها و هم شـناخت آنها فقط باید به خود خداوند انجام شود. یعنی هم خدا این خصوصیّات را به هر کس که بخواهد عطا می کند، و هم معرّفی این افراد به وسیله خداوند انجام می پذیرد.

مثلاً تشـخیص ویژگی «عصـمت» از عهده انسان عاقل خارج است. ما حدّاکثر می توانیم در یک حوزه بسیار محدودی که دین به ما تعلیم داده است تشخیص دهیم که آن پیامبر یا امام، طبق آن عمل می کند یا خیر. ولی این، عصمت نیست. عصمت یعنی حفظ و صـیانت الهی از هر گونه احتمال اشـتباه و لغزش. این یک امر آشـکار و نمایان نیست که قابل تشـخیص حسّی یا عقلی باشد. بنابراین تنها راه

ص: ۷۴

حصول اطمینان از وجود این ویژگی در برگزیدگان الهی، این است که خود خدا نشانه هایی را برای تشخیص این افراد در آنها قرار دهد؛ مانند معجزه که عبارت است از عمل خارق العاده ای که نشان دهند قدرت الهی (نه بشری) در برگزیده خداست؛ قدرتی که تحصیل آن با قوای انسانی غیر ممکن است. پس از آنکه نبوّت یک رسول برای انسان ثابت گردید، اوصیای ما هم به وسیله خودش از طرف خدا معرّفی می شوند و ما در مقام تشخیص نباید به چیزهایی برخورد کنیم که با شأن سفارت و مُعَبِّریّت از جانب خداوند سازگار باشد؛ که اگر چنین بود معلوم می شود که آن شخص، مدّعی دروغین مقام و منصب الهی است.

مثلاً برگزیدگان الهی باید خداشناس ترین انسانها باشند و سخنان و اعمال آنها انسان را با توحید خدای یکتا بیشتر آشنا نماید، و اگر به فرض از خدا و احکام او بی اطّلاع یا کم اطّلاع باشند و خودشان محتاج دستگیری و تعلیم دیگر انسانها باشند، نمی توان به حرف و سخن ایشان اعتماد کرد. اینجاست که سرّ سخن حکیمانه امام صادق علیه السّلام برای ما روشن می شود:

اللّهُمَّ عَرِّفنی نَفسَکَ. فَاِنَّکَ اِن لَم تُعَرِّفنی نَفسَکَ، لَم اَعرِف نَبِیَّکَ. اللّهُمَّ عَرِّفنی رَسُولَکَ. فَاِنَّکَ اِن لَم تُعَرِّفنی رَسُولَکَ، لَم اَعرِف حَجَّتَکَ. اللّهُمَّ عَرِّفنی حُجَّتَکَ. فَاِنَّکَ اِن لَم تُعَرِّفنی حُجَتَّکَ، ضَلَلتُ عَن دینی. (۱)

خدایا، خودت را به من بشناسان؛ که اگر خود را به من نشناسانی، پیامبرت را نمی شناسم. خدایا، رسول خود را به من بشناسان؛ که اگر رسول خود را به من نشناسانی، حجّت تو را نمی شناسم. خدایا، حجّتت را به من بشناسان؛ که اگر حجّت خود را به من نشناسانی، از دین خود گمراه می شوم.

این دعایی است که امام صادق علیه السّلام برای خصوص زمان غیبت امام عصر علیه السّلام تعلیم داده اند. مُفاد آن این است که شناخت پیامبران الهی از طریق شناخت و معرّفی خدا صورت می گیرد و شناخت حجّت الهی نیز از طریق شناخت پیامبران. شناخت خود خدا احتیاج به وساطت غیر ندارد.۵.

ص: ۷۵

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۳۳۷، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۵.

معرفت خداوند به خودش و رسول به رسالت

خدا به خودش شناخته می شود. امّا رسول خدا به رسالتی که از طرف خدا دارد شناخته می شود. امیرالمؤمنین علیه السّلام می فرمایند:

اِعرِفُوا اللَّه بِاللهِ، وَ الرَّسُولَ بِالرِّسالَهِ. (۱)

خداوند را به خداوند، و رسول را به رسالت بشناسید.

رسالت رسول چیست؟ اینکه انسان را با خدای فطری اش آشناتر کند و او را در مسیر شناخت عمیق تر او و بندگی بیشتر پیش ببرد. هر چند که انسان، خدا را ابتدائاً به واسطه پیامبران نمی شناسد، بلکه او را به خودش می شناسد، امّا پیامبران هستند که انسان را در طریق خداشناسی حفظ می کنند و قول و فعل آنها و همه زندگیشان دعوت به توحید و بندگی خداست. (۲) و همین بهترین راه شناخت پیامبران حقیقی و تشخیص آنها از مدّعیان دروغین سفارت و نبوّت است. بنابراین بزرگترین و مهمترین سند حقّانیت پیامبر که شاهد راستگویی اوست، همانا ذات مقدّس پروردگار می باشد که فرمود:

«قُل اَیُّ شَیءٍ اَکبَرُ شَهادَهً قُلِ اللهُ شَهیدٌ بَینی وَ بَینَکُم».(۳)

(ای پیامبر) بگو: بزرگترین شاهد کیست؟ بگو: خداوند بین من و شما شاهد می باشد.

این از آن جهت است که سخنان و دستورات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم انسان را در مسیر خداشناسی به جلو سوق می دهد و بهترین راه فهمیدن حقّانیت رسول این است که انسان ببیند آیا دعوت او به سوی همان خدای فطری است که می شناسد و سخنانش تذکّر نسبت به همان معروف فطری است یا خیر. همه انبیای الهی رسالتشان این بوده که بشر را برای معرفت و عبادت خدای متعال تربیت کنند و عمل کردن به تعالیم ایشان انسان را در این مسیر پیشرفت می دهد.۹.

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۸۵، کتاب التوحید، باب أنّه لا یُعرف إلّا به، ح ۱.
۲- البتّه کسی که خداوند را مطابق آنچه انبیا آورده اند، بندگی کند، بر عمق معرفتش نسبت به خالقش افزوده می گردد.
۳- انعام (۶)/۱۹.

بنابراین اصل رسالت و نبوّت پیامبر به وسیله خداوند و از طریق معرفی او ثابت می شود، و سپس پذیرفتن رسالت آن رسول و حرکت در مسیری که او دعوت می کند، عملاً انسان را خداشناس تر و در پیشگاه مقدّس الهی بنده تر می سازد.

برگزیده بودن پیشوایان الهی

اشاره

حال که چنین است کسانی که می خواهند در طریق بندگی خدا مرّبی بشر باشند، باید خودشان بیشترین بهره را از معرفت و عبودیّت خدای متعال برده باشند و به اصطلاح بنده خالص او باشند تا حدّی که خداوند آنها را به مرتبه خلوص در بندگی رسانده باشد.

در قرآن کریم چنین می خوانیم:

«وَ اذكُر عِبادَنـا اِبراهیمَ وَ اِسحاقَ وَ یَعقُوبَ اُولِی الاَیـدی وَ الاَبصـارِ* اِنّا اَخلَصـناهُم بِخـالِصَهٍ ذِکرَی الـدّارِ * وَ اِنَّهُم عِنـدَنا لَمِنَ المُصطَفَینَ الاَخیارِ».(۱)

(ای پیامبر) یاد کن از بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب که دارای قدرت و بصیرت بودند. ما ایشان را به وسیله تذکّر نسبت به آخرت، خالص گردانیدیم. و اینها نزد ما از برگزیدگان و بهترینها هستند.

پیامبران الهی به وسیله خود خدا، خالص نگه داشته شده اند و خدا ایشان را از لغزش و معصیت حفظ می کند. به عنوان نمونه در داستان حضرت یوسف علیه السّلام می خوانیم:

«وَ لَقَد هَمَّت بِهِ وَ هَمَّ بِها لَولا اَن رَأی بُرهانَ رَبِّهِ کَذلِکَ لِنَصرِفَ عَنهُ السُّوءَ وَ الفَحشاءَ اِنَّهُ مِن عِبادِنَا المُخلَصینَ».(۲)

و (زلیخا) قصد (سوء نسبت به) یوسف کرد. و او هم اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، قصد وی را کرده بود. ما اینچنین کردیم تا بدی و زشتی را از او دور داریم. زیرا او از بندگان خالص شده ماست.۴.

ص: ۷۷

۱- ص (۳۸)/۴۵-۴۷.

۲- یوسف (۱۲)/۲۴.

مرتبه اخلاص در بندگی خدا

وقتی خداوند بخواهد کسی را از واقع شدن در معصیت حفظ نماید، کافی است معرفت خود را برای او شدّت بخشد به طوری که او خدا را حاضر و ناظر اعمال خود ببیند. و هنگامی که این حالت وجدانی در انسان شدید شود، دیگر دنبال معصیت نمی رود. و هر چه آن حالت بیشتر جلوه نماید، انسان کم کم فکر گناه کردن را هم فراموش می کند. یاد مرگ و آخرت نیز هر چه در انسان بیشتر و شدیدتر گردد، کمتر گِرد معصیت خواهد گشت. خداوند با همه این وسایل می تواند بندگان برگزیده خود را از انحراف و لغزش حفظ نماید.

پس خالص گردانیدن خدا لازمه اش سلب اختیار از پیامبر یا امام نیست، بلکه خدا کاری می کند تا اینها با اختیار و انتخاب خود به بدی تمایل پیدا نکنند. مثلاً حضرت یوسف علیه السّلام با دیدن برهان پروردگارش، اصلاً نیّت سوء نکرد.(۱) حال این برهان خداوند چه بوده مهم نیست، آنچه اهمیّت دارد این است که خداوند بندگان برگزیده خود را به حال خود رها نمی کند و آنها را در مسیر بندگی خویش حفظ می نماید. این خالص گردانیدن خدا به قدری با قطعیت و صراحت انجام پذیرفته که حتّی شیطان نیز از اینکه بتواند آنها را تحت تأثیر خود قرار دهد، ناامید شده است:

«قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغوِیَنَّهُم اَجمَعینَ * اِلّا عِبادَکَ مِنهُم المُخلَصینَ».(۲)۳.

ص: ۷۸

۱- امام رضا علیه السّلام فرمودند: لَقَد هَمَّت بِهِ. وَ لَو لا اَن رأی بُرهانَ رَبِّه، لَهَمَّ بِها کَما هَمَّت بِهِ، لکِنَّهُ کانَ مَعصوماً وَ المَعصومُ لا یَهُمُّ بِذنبٍ وَ لا یَأتیه. وَ لَقَد حَدَّثَنی أَبی عَن أَبیهِ الصّادِقِ علیه السّلام اَنَّه قال: هَمَّت بِاَن تَفعَلَ وَ هَمَّ بِاَن لا یَفعَلَ. (عیون اخبار الرّضا علیه السّلام ج ۱ ص ۲۰۱) یعنی: (زلیخا) نسبت به او (حضرت یوسف علیه السّلام) قصد سوء کرد. و ایشان (حضرت یوسف علیه السّلام) هم اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، قصد سوء نسبت به زلیخا کرده بود. امّا ایشان معصوم بودند و معصوم نه نیّت گناه می کند و نه مرتکب آن می شود. و همانا پدرم از پدرش حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده اند که فرمودند: زلیخا قصد انجام گناه کرد، ولی آن حضرت یوسف علیه السّلام قصد انجام ندادن آن را نمود. نتیجه اینکه حضرت یوسف علیه السّلام به عنایت و دستگیری خداوند، نه تنها قصد و نیّت گناهی نکرد، بلکه به سبب عصمت الهی نیّت انجام ندادن گناه را داشت.

۲- ص (۳۸)/۸۲و۸۳.

(شیطان) گفت: پس قسم به عزّت تو، همه بنی آدم را - به جز بندگان خالص شده ات - فریب می دهم.

معلوم می شود که خداوند به شیطان هم بندگان خالص شده خود را شناسانده و ویژگی عصمت را هم در آنها نمایانده است تا اینکه همه مخلوقات بدانند حساب این برگزیدگان با بقیّه متفاوت است و خدا خودش متکفّل حفظ آنان شده است. عنایت الهی فقط به حفظ این بزرگواران از خطرات خلاصه نمی شود، بلکه به طور کلّی خداوند در تمام مراحل تربیت ایشان، عنایت خاصّی دارد تا آن گونه که خودش می پسندد ساخته شوند.

به عنوان نمونه: خداوند به مادر حضرت موسی علیه السّلام وحی کرد قنداقه او را در تابوتی قرار داده، به دریا بیندازد. آن گاه آن را در اختیار فرعون که دشمن خدا و موسی بود قرار داد و فرمود:

«اَلقَیتُ عَلَیکَ مَحَبَّهً مِنّی وَ لِتَصنَعَ عَلی عَینی».(۱)

محبّتی از جانب خود بر تو قرار دادم و برای آنکه زیر نظر خودم ساخته شوی.

خداوند محبّتی را از جانب خود نسبت به حضرت موسی علیه السّلام در دل دیگران از جمله فرعون قرار داد، تا همگان او را دوست داشته باشند و موسی علیه السّلام آنچنانکه خدا می پسندد تربیت گردد. پس خدای متعال تربیت برگزیدگانش را زیر نظر رحمت خاص و عنایت ویژه خود قرار می دهد تا آنها را برای مأموریت الهی آماده سازد و عبودیّت محضه خود را در ایشان متجلّی گرداند. در ادامه همان آیات می فرماید:

«وَ اصطَنَعتُکَ لِنَفسی».(۲)

و تو را ساخته و برگزیده خود قرار دادم.

خدای متعال حضرت موسی علیه السّلام را تربیت شده خاصّ خود خوانده است چون او را در همه مراحل مطابق رضای خودش تربیت کرد. سایر برگزیدگانِ۱.

۱- طه (۲۰)/۳۹.

۲- طه (۲۰)/۴۱.

خداونـد هم به همین شـکل مورد عنایت خاصّه حضـرتش قرار داشـته انـد و لذا راهنمایان الهی بهترین و خالصترین بندگان او بوده اند.

عبادت خدا از طریق تسلیم به برگزیدگان الهی

اشاره

پس از آنکه خداونـد، بنـدگان برگزیـده خود را به مردم معرّفی کرد، آنچه برعهـده آنهـا می باشـد، تسـلیم و پـذیرفتن معرفت آنهاست. درست همان وظیفه ای که در برابر شـناخت خود خـدا بر مردم بوده، پس از آن، نسـبت به شـناخت رسولان و حُجَج الهی بر عهـده ایشان می باشد. احادیثی هم که در باب معرفت واجب بر انسانها آمده است، نوعاً خاصّ معرفت خداوند نیست. به عنوان مثال به این حدیث شریف از امام صادق علیه السّلام که در فصل اوّل بخش قبل آوردیم توجّه فرمایید:

لَیسَ لِلّهِ عَلی خَلقِهِ اَن یَعرِفُوا. وَ لِلخَلقِ عَلَی اللهِ اَن یُعَرِّفَهُم. وَ لِلّهِ عَلَی الخَلقِ اِذا عَرَّفَهُم اَن یَقبَلُوا. (۱)

همـان طور که ملاـحظه می شود، ذکری از متعلَّق معرفت نشـده و حـدیث فقـط در مقـام بیـان معرفت خـدا نیست، بلکه شـامل معرفت نسبت به حجج الهی هم می شود.

لزوم معرفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

همان طور که وظیفه مردم پس از شـناخت خداونـد، پـذیرش و تسـلیم نسـبت به آن است، پس از شـناخت برگزیـدگان او نیز، وظیفه مردم پـذیرش و قبول آن می باشـد. و همین پـذیرفتن که عقلاًـ و نقلاًـ واجب می باشـد، به عنوان «معرفه الامام» - که بر مردم واجب است - تعبیر شده است. در حدیثی از امام صادق علیه السّلام چنین آمده است:

اِنَّ الفَضلَ الفَرائِضِ وَ اَوجَبَها عَلَی الاِنسانِ مَعرِفَهُ الرَّبِّ وَ الاِقرارِ لَهُ بِالعُبُودِیَّهِٔ ... . وُ بَعدُهُ مَعرِفَهُ الرَّسُولِ وَ الشَّهادَهِ لَهُ بِالنُّبُوَّهِ. وَ اَدنی مَعرِفَهِ الرَّسُولِ الاِقرارِ بِنُبُوَّتِهِ وَ اِن ما اَتی بِهِ مِن کِتابٍ اَو اَمرٍ اَو نَهیٍ، فَذلِکَ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ. (۲).

ص: ۸۰

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۱۶۴، کتاب التوحید، باب حجج الله علی خلقه، ح ۱.

۲- بحارالانوار ج ۳۶ ص ۴۰۷ ح ۱۶، از کفایه الاثر.

همانـا بـا فضـیلت ترین و ضـروریترین واجبـات بر انسـان، معرفت پروردگـار و اقرار به بنـدگی اوست... . و پس از آن، معرفت رسول و شـهادت دادن به نبوّت اوست. و پایین ترین حدّ معرفت رسول این است که انسان به نبوّت او و به اینکه هر چه آورده – کتاب آسمانی یا امر و نهی – از طرف خدای عزوجل می باشد، اقرار و اعتراف نماید.

می بینیم که «معرفت» به «اقرار» تفسیر شـده است. و این، سـهم انسـان و فعـل اختیاری او پس از معرّفی رسول از طرف خـدای متعال می باشد. معرفت امام علیه السـلام هم که جانشـین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، پس از معرفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم واجب دانسته شده که در مباحث آینده خواهد آمد.

خلاصه اینکه: خداوند متعال راه بندگی خود را معیّن فرموده که منحصـر است در شـناخت برگزیدگان خدا و تسـلیم به مقام و منصبی که از جـانب پروردگار به ایشان عطا شـده است. عبادت هیـچ کس جز از این طریق مقبول درگاه الهی واقع نمی شود. پس اگر کسـی به گمان خود به معرفت خدا و ربوبیّت او گردن نهد و سـر تسلیم در پیشگاه مقدّس او فرود آورد، امّا نسبت به پـذیرفتن تنها راهی که خداوند برای بندگی خود قرار داده، حالت انکار و یا حتّی تردید و شک دانسـته باشد، در حقیقت بنده خدا نبوده، پیروی از هوای نفس و میل و تشخیص خود می کند.

چنین کسی اگر واقعاً تسلیم پروردگار است، چه انگیزه ای او را از پذیرفتن باب بندگی خدا باز می دارد؟! حق این است که او خدا را هم – حقیقتاً – به عنوان ربّ و مال و صاحب اختیار خویش نپذیرفته است.

استکبار شیطان از سجده بر آدم علیه السّلام

نمونه ای که در جریان خلقت حضـرت آدم علیه السّـلام پیش آمـد، درس عبرتی است برای همه کسانی که خیال می کننـد با میل و سابقه خود می توان خدا را بندگی کرد. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

... قالَ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی لِلمَلائِکَهِ: اُسـجُدُوا لِآدَمَ. فَسَجَدُوا لَهُ. فَأَخرَجَ اِبلیسُ ما کانَ فی قَلبِهِ مِنَ الحَسَدِ فَاَبی اَن یَسجُدَ. فَقالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «ما مَنَعَکَ اَلّا

تَسجُد اِذ اَمَرتُکَ»؟! فَقالَ: «اَنَا خَیرٌ مِنهُ خَلَقتَنی مِن نارٍ وَ خَلَقتَهُ مِن طینٍ». (۱) فَاَوَّلُ مَن قاسَ اِبلیسُ. وَ استَکبَرَ. وَ الِاستِکبارُ هُوَ اَوَّلَ مَعصِیَةٍ عُصِیَ اللهُ بِها. فَقالَ اِبلیسُ: یا رَبِّ، اَعفِنی مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ وَ اَنَا اَعبُدُکَ عِبادَةً لَم یَعبُدکَها مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لا نَبیٌّ مُرسَلٌ. فَقالَ اللهُ: لا حاجَةَ لی اِلی عِبادَتِکَ. اِنَّما اُریدُ اَن اُعبَدَ مِن حَیثُ اُریدُ لا مِن حَیثُ تُریدُ. فَاَبی اَن یَسجُدَ. فَقالَ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی: «اُخرُج مِنها فَاِنَّکَ رَجیمٌ * وَ اِن عَلَیکَ لَعنَتی اِلی یَومِ الدّینِ». (۲)(۳)

خدای متعال به ملائکه فرمود: پیش روی آدم سجده کنید. آنها هم سجده کردند. آن گاه ابلیس سادت قلبی خود را آشکار کرد و از سجده بر آدم امتناع ورزید. پس خدای عزّوجل فرمود: «آن گاه که تو را امر به سجده کردم، چه چیز تو را از این کار بازداشت؟!» گفت: «من از آدم بهتر هستم. زیرا مرا از آتش خلق کرده ای و او را از گل.» بنابراین اوّل کسی که قیاس کرد ابلیس بود. و استکبار ورزید. و استکبار اوّلین معصیتی است که نسبت به خداوند انجام شده است. پس ابلیس گفت: پروردگار من، مرا از سجده بر آدم معاف گردان. (در عوض) من تو را عبادتی خواهم کرد که هیچ فرشته مقرّب و پیامبر فرستاده شده ای، تو را آن گونه عبادت نکرده باشد. خدا فرمود: من نیازی به عبادت تو ندارم. من می خواهم فقط از طریقی که خود می خواهم، عبادت شوم، نه آن گونه که تو می خواهی. ابلیس هم زیر بار سجده نرفت. پس خدای متعال فرمود: «از که تو می خواهی. ابلیس هم زیر بار سجده نرفت. پس خدای متعال فرمود: «از بهشت بیرون برو. تو رانده شده هستی. و لعنت من تا روز جزا بر تو باد.»

می بینیم که شیطان به ظاهر منکر خدایی خدا و ربوبیّت او نبوده است و آن گاه که خدا را می خواند می گوید: «یا ربّ». امّا چون نمی خواست به فضایل خلیفه خدا حضرت آدم علیه السلام (و در رأس آنها خلافت ایشان) اقرار و اعتراف نماید، استکبار ورزید(۴) و مسیر دیگری را غیر از آنچه خداوند مقرّر کرده بود، برای بندگی خدات.

۱- اعراف(۷)/ ۱۲.

۲- ص (۳۸)/ ۷۷ و ۷۸.

۳- بحارالانوار ج ۱۱ ص ۱۴۱ ح۷، از تفسیر قمی.

۴- مطابق احادیث متعدّدی که از ائمه علیهم السلام منقول است امر خداوند به سجده بر آدم علیه السلام به جهت تعظیم و بزرگداشت آن حضرت بوده و اینکه سجده کنندگان به فضیلت ایشان اقرار و اعتراف نمایند، تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام درباره وجه وجوب سجده بر آدم علیه السلام چنین است: «لکِن اعتِرافاً لِآدَمَ بِالفَضیلَهِ». (تفسیر کنز الدقائق ج ۱ ص ۳۵۵ به نقل از الاحتجاج) البتّه فضیلت حضرت آدم علیه السلام نیز به این جهت بوده که ایشان حامل انوار چهارده معصوم علیهم السلام بوده است و شیطان هم چون نمی خواست در برابر این انوار مقدّسه خضوع و تواضع کند، از سجده بر آدم استنکاف ورزید و کافر شد. قسمتی از فرمایش امام حسن عسکری علیه السلام در این خصوص چنین است: اَمَرَ اللهُ المَلائِکَةَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ تَعظیماً لَهُ وَ اَنَّهُ قَد فَضَّلَهُ بِاَن جَعَلَهُ وِعاءً لِتِلکَ الاَشباحِ الَّتی قَد عَمَّ اَنوارُهَا الآفاقَ. «فَسَجَدوا اِلّا اِبلیسُ» [بقره (۲)/۳۴] اَبی اَن یَتَواضَعَ لِجَلالِ عَظَمَةِ اللهِ وَ اَن یَتَواضَعَ لِاَنوارِنا اَهلَ البَیتِ وَ قَد تَواضَعَتِ المَلائِکَةُ کُلُّها فَاستَکبَرَ وَ تَرَفَّعَ وَ کانَ بِاِبائِهِ ذلِکَ وَ تَکَبُّرِهِ مِنَ الکافِرینَ. (تفسیر کنز الدقائق ج ۱ ص ۳۵۸ به نقل از شرح الآیات الباهره) از این حدیث و امثال آن می توان فهمید که سبب

کفر شـیطان عدم اعتراف او به فضایل و مقامات خلفای الهی - حضـرت آدم علیه السـلام و انوار مقدّسه چهارده معصوم علیهم السلام- بوده است.

پیشنهاد کرد(!) در حالی که روح و حقیقت بندگی خدا این است که امر او اطاعت شود و تنها عملی عبادت است که به قصد امتثال امر او و انقیاد و تسلیم نسبت به خواست او انجام شود. اگر چنین نباشد، هر قدر شیطان یا انسان یا مخلوق دیگری تلاش کند و زحمت بکشد، تلاش و زحمتش عبادت خدا نیست بلکه سرکشی و عصیان نسبت به خداوند متعال است. راه بندگی خدا تنها به وسیله خود خدا مشخّص و معیّن می گردد و او نیز آن را منحصر در تسلیم و پذیرش منصب الهی برگزیدگان خویش کرده است.

ایمان قلبی نداشتن شیطان به خداوند

آری؛ اگر ایمان شخص در حدّ اقرار به زبان نباشد، بلکه قلباً به خدای بزرگ ایمان آورده باشد، لازمه آن، تسلیم کامل نسبت به امر پروردگار متعال است. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اِنَّ الایمانَ قَدیَکُونُ عَلی وَجهَینِ: ایمانٌ بِالقَلبِ، وَ ایمانٌ بِاللِّسانِ، کَما کانَ ایمانُ المُنافِقینَ عَلی عَهدِ رَسُولِ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم لَمّا قَهَرَهُم بِالسَّیفِ وَ شَمَلَهُمُ الخَوفُ. فَاِنَّهُم آمَنُوا بِاَلسِنَتِهِم وَ لَم تُؤمِن قُلُوبُهُم. فَالایمانُ بِالقَلبِ هُوَ التَّسلیمُ لِلرَّبِّ. وَ مَن سَلَّمَ الاُمُورَ لِمالِکِها، لَم یَستَکبِر عَن اَمرِهِ. کَمَا استَکبَرَ اِبلیسُ عَنِ السُّجُودِ لِآدَمَ وَ استَکبَرَ اَکثَرُ الاُمَمِ عَن طاعَهِ اَنبیائِهِم فَلَم یَنفَعهُمُ التَّوحیدُ کَما

لَم یَنفَع اِبلیسَ ذلِکَ السُّجودُ الطَّویلَ. فَاِنَّهُ سَجَدَ سَجدَهً واحِدَهً اَربَعَهً آلافِ عامٍ لَم یُرِد بِها غَیرَ زُخرُفِ الدُّنیا وَ التَّمکینِ مِنَ النَظِرَهِ. (۱)

ایمان به دو صورت است: ایمان قلبی و ایمان زبانی. (شکل دوم) مانند ایمان منافقین است در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی با شمشیر بر ایشان غلبه کرد و ترس آنها را فرا گرفت. آنان با زبان ایمان آوردند ولی دلهایشان مؤمن نبود امّا ایمان قلبی عبارت است از تسلیم در پیشگاه پروردگار. و کسی که کارها را به صاحب اختیارش واگذار کند، از فرمان او سرپیچی نمی کند؛ آنچنانکه ابلیس از سجده بر آدم سرپیچی کرد و آنچنانکه بیشتر امتها از اطاعت پیامبران خود سرپیچی کردند و به همین جهت اعتقاد به توحید فایده ای برای ایشان نداشت؛ همان طور که سجده طولانی ابلیس برای او فایده نکرد. او یک سجده کرد که چهار هزار سال طول کشید، امّا هدف او جز کسب زینت دنیا و اینکه (خداوند) به او مهلت بدهد، نبود.

می دانیم که شیطان پس از رانده شدن از درگاه خدا، تقاضای زنده ماندن تا روز قیامت را کرد. در اینجا حضرت می فرماید که آن سجده چهار هزار ساله به خاطر همین بود که اگر روزی از خدا مهلت بخواهد، تقاضایش برآورده شود (۲) و این چیزی جز زینت دنیوی نیست. آن سجده برای شیطان فایده ای نکرد و آنجا که باید او را از لغزش حفظ می کرد، به کارش نیامد؛ به خاطر اینکه روح بندگی درعمل وی نبود تا او را بنده محض خدا سازد. و همین طور بود وضعیت اکثر امتهای پیشین که با وجود قبول توحید، چون تسلیم پیامبران خود نشدند، همان توحید نیز برایشان فایده نکرد و آنها را از وادی ضلالت به مسیر هدایت نیاورد.

پس تنها راه نجات همانا تسلیم شدن به پیامبران و حجج الهیّه است که

ی.

۱- بحارالانوار ج ۲۷ ص ۱۷۵ ح ۲۰، از احتجاج طبرسی.

برگزیدگان پروردگار هستند.

مقام خلیفه اللّهی برای حجّتهای خداوند

اشاره

خداوند برگزیدگان خاصّ خود را «خلیفه الله» لقب داده است. در مورد خلقت حضرت آدم علیه السّلام چنین می خوانیم:

«وَ اِذ قالَ رَبُّکَ لِلمَلائِکَهِ اِنّی جاعِلٌ فِی الاَرضِ خَلیفَهً».(۱)

و آن گاه که پروردگار تو به فرشتگان فرمود: من در زمین خلیفه ای را قرار می دهم.

به چه مناسبت حضرت آدم علیه السّلام «خلیفه خدا» خوانده شده است؟ خداوند که سنخیّتی با هیچ کس ندارد تا او بخواهد جانشین خدا گردد. پس خلافت در اینجا به چه معناست؟

جانشین یک شخص به کسی گفته می شود که وقتی دسترسی به آن شخص نباشد، همه امور او به دست جانشین انجام می شود و کسانی که می خواهند با مُخَلَّف عَنه ارتباطی داشته باشند، می دانند که با رجوع به خلیفه این کار میسّر می گردد. البتّه خداوند هیچ گاه از مخلوقات خود غایب نمی شود، ولی چنانکه قبلاً بیان شد راه ارتباط طرفینی از بنده به سوی خدا با میل و اختیار انسان باز نمی شود. و چون چنین است به خلیفه او مراجعه می کنیم تا از او همان چیزی را بگیریم که خود راهی برای به دست آوردنش نداریم. اوست که با خدا ارتباط دارد و از خواست خدا مطّلع می باشد و در تشخیص کلام خدا با غیر آن اشتباه نمی کند و از تأثیر القائات شیطانی در امان است .

عصمت خلیفه خدا

از اینجا روشن می شود که تعبیر «خلیفه الله» فقط بر حجّتهای معصوم الهی که برگزیده او هستند، اطلاق می شود و غیر از ایشان هیچ کس را نمی توان موصوف به این صفت دانست. در احادیث اهل بیت علیهم السّلام نیز «خلیفه الله» به همین معنا به کار ۰.

۱- بقره (۲)/۳۰.

رفته است. حضرت باقر العلوم علیه السّلام از جدّ گرامی خود امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که ایشان آیه مورد بحث را چنین توضیح داده اند:

قالَ: «اِنّی جاعِلٌ فِی الاَرضِ خَلیفَةً» لی عَلَیهِم فَیَکونُ حُجَّةً لی عَلَیهِم فی اَرضی.

(خدای متعال) فرمود: من در زمین برای خود خلیفه ای بر آنها قرار می دهم پس او حجّت من بر ایشان در زمینم می باشد.

در ادامه حدیث، قسمت دیگری از فرمایش خدای متعال آمده است که فرمود:

إنّی اُریدُ اَن اَخلُقَ خَلقاً بِیَدی اَجعَلُ ذُرِّیَّتَهُ اَنبیاءَ مُرسَلینَ وَ عِباداً صالِحینَ وَ اَئِمَّةً مُهتَدینَ. اَجعَلُهُم خُلَفائی عَلی خَلقی فی اَرضی یَنهَونَهُم عَنِ المَعاصی وَ یُنذِرُونَهُم عذابی وَ یَهدُونَهُم اِلی طاعَتی وَ یَسلُکُونَ بِهِم اِلی طَریقِ سبیلی وَ اَجعَلُهُم حُجَّةً لی. (1)

همانا من (خداوند) می خواهم مخلوقی به دست خود بیافرینم که فرزندان او را پیامبران فرستاده شده و بندگان شایسته و پیشوایان هدایت یافته قرار دهم. ایشان را جانشینان خود بر آفریدگانم در زمینم قرار می دهم تا آنها را از گناهان باز داشته و از عذاب من بترسانند و به اطاعت از من هدایتشان کنند و ایشان را به راه من آوردند و من آنها (جانشینان خود) را حجّت خود قرار دهم.

در این عبارت روشن است که شأن خلیفه اللّهی اختصاص به حجّتهای برگزیده الهی دارد و بنابراین نسبت دادن این وصف به همه انسانها، به هیچ وجه قابل قبول نیست.

همین شأن است که هیچ کس نمی تواند آن را نادیده بگیرد و بگوید من می خواهم بنده خدا باشم امّا به خلیفه او که تنها باب بندگی اوست، کاری ندارم چنین چیزی نمی شود. چون انکار خلیفه و تسلیم نشدن به او، در حقیقت انکار خداوند و ربوبیّت اوست.۲.

۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۱ ص ۵۱و۵۲.

موضوعیّت و طریقیّت داشتن شناخت خلفای الهی

البتّه از این بیان نباید تصور کرد که تسلیم به خلفا و رسولان الهی فقط جنبه «طریقیّت» برای کشف احکام خدا دارد و پذیرفتن نبوّت یا امامت ایشان فی نفسه اهمیّتی ندارد. خیر، چنین نیست؛ بلکه آنچه خدا خواسته در درجه اوّل پذیرفتن شأن الهی برگزیدگانش و سپس اخذ دستورات الهی از طریق ایشان است. یعنی قبول آنها هم «موضوعیّت» دارد و هم «طریقیّت». اقرار به نبوّت یا امامت ایشان در رأس همه موجبات، پس از پذیرفتن معرفت خدا، قرار دارد و در صدر رضای الهی واقع است - آنچنانکه در احادیث اشاره شده و نمونه ای از آن قبلاً نقل گردید - و پس از آن نیز کشف رضا و سخط الهی در کلیّه امور فقط از طریق مراجعه به ایشان امکان پذیر است. و لذا شخص مؤمن و خدا باور، هر دو وظیفه را نسبت به این برگزیدگان الهی دارد؛ هم پذیرفتن خود آنها و تسلیم به مقام و منصب الهی ایشان و هم پذیرفتن آنچه از طریق ایشان اظهار می شود. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

مَن زَعمَ اَنَّهُ یَحِلُّ الحَلالَ وَ یُحَرِّمُ الحَرامَ بِغَیرِ مَعرِفَهِ النَّبِّی صلی الله علیه و آله و سلم لَم یُحِلَّ لِلهِ حَلالاً وَ لَم یُحَرِّم لَهُ حَراماً. وَ اِنَّ مَن صَلّی وَ زَکّی وَ حَجَّ وَ اعتَمَرَ وَ فَعَلَ ذلِکَ کُلَّهُ بِغَیرِ مَعرِفَهِ مَنِ افتَرَضَ اللهُ عَلَیهِ طاعَتَهُ، فَلَم یَفعَل شَیئاً مِن ذلِکَ؛ لَم یُصَلِّ وَ لَم یَصُم وَ لَم یُزَکِّ وَ لَم یَحِجَّ وَ لَم یَعتَمِر وَ لَم یَغتَسِل مِنَ الجَنابَهِ وَ لَم یَتَطَهَّر وَ لَم یُحَرِّم لِلّهِ حَراماً وَ لَم یُحِلَّ لِلهِ حَلالاً. لَیسَ لَهُ صَلاهٌ وَ اِن رَکَعَ وَ اِن سَجَدَ. وَ لا لَهُ زَکاهً وَ لا حَجٌّ. وَ اِنَّما ذلِکَ کُلُّهُ یَکُونَ بِمَعرِفَهِ رَجُلٍ مَنَّ اللهَ جَلَّ وَ عَزَّ عَلی خَلقِهِ بِطاعَتِهِ وَ اَمَرَ بِالاَخذِ عَنهُ. فَمَن عَرَفَهُ وَ اَخَذَ عَنهُ، اَطاعَ اللهَ.(۱)

کسی که گمان کند بدون معرفت نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، حلال را حلال و حرام را حرام دانسته، در حقیقت هیچ حلال خدا را حلال و هیچ حرام خدا را حرام ندانسته است. و کسی که عمل نماز و زکات و حج و عمره را انجام دهد و همه اینها را بدون معرفت نسبت به کسی که خداوند اطاعت از او را واجب کرده، به جا آورَد، در حقیقت هیچ یک از این اعمال را انجام نداده است؛ نه نمازع.

ص: ۸۷

۱- بحارالانوار ج ۲۷ ص ۱۷۶ ج ۲۱، از علل الشرایع.

خوانـده، نه روزه گرفته، نه زکات داده و نه حـج و عمره به جا آورده و نه غسل جنابت کرده و نه کسب طهارت نموده است و حرام خـدا را حرام و حلال او را حلال ندانسـته است. چنین کسـی نماز نـدارد، هر چنـد که رکوع و سـجود کنـد؛ زکات نمی پردازد و حج هم انجام نمی دهد. همه اینها نیست مگر به واسـطه و همراه با معرفت کسـی که عزوجل بر مردم به خاطر اطاعت از او، منّت نهاده و دستور پیروی از او را داده است. بنابراین کسی که معرفت او را داشته باشد و آنچه او می گوید بپذیرد، در واقع اطاعت خدا را کرده است.

بنـابراین هر دو شـرط برای سـعادت لازم است؛ هم «معرفت» و هم «اخـذ». نمی توان به صِـرف عمل کردن به دسـتورات ایشان اکتفا کرد و کاری به خودشان نداشت. یعنی پیامبران و اوصـیای آنها تنها وسیله و بلندگوی رسیدن احکام الهی به بشر نیستند، بلکه غیر از این شأن، شـناخت خود آنها – به شخص و به اوصاف – شرط بندگی خداست. و لذاست که تسلیم حقیقی به آنها، در حقیقت هر دو ویژگی را با هم در بر می گیرد و کوتاهی در این زمینه به هیچ وجه مورد عفو و غفران الهی قرار نمی گیرد.

شک نسبت به مقام خلیفه خدا

اهمیّت این تسـلیم به انـدازه ای است که اگر کسـی نسـبت به مقام خدادادی خلفای الهی حتّی شک هم داشـته باشد، از جانب پروردگار مورد هیچ عنایت و توجّهی قرار نمی گیرد. در روایت آمده است:

در بنی اسـرائیل خانواده ای بودنـد که اگر هر کـدام از آنها چهل شب به درگاه خـدا دعا می کرد و حاجتی را طلب می نمود، هرگز دست خالی بر نمی گشت. تا آنکه یکی از ایشان برای خواسته خود، چهل شب تهجّد کرد و دعا نمود ولی حاجتش روا نشد. خدمت حضرت عیسی علیه السّلام رسید و نزد ایشان از حال خود گلایه کرد و از او درخواست دعا نمود. حضرت عیسی هم کسب طهارت کرد و به نماز ایستاد، آن گاه به درگاه خداوند دعا کرد. خدا در پاسخ پیامبرش چنین فرمود:

یـا عیسـی، اِنَّ عَبـدی اَتـانی مِن غَیرِ البـابِ الَّذی اُوتی مِنهُ. اِنَّهُ دَعـانی وَ فی قَلبِهِ شَـکٌّ مِنـکَ. فَلَو دَعانی حَتّی یَنقَطِعَ عُنُقُهُ وَ تَنتَثِرَ اَنامِلُهُ، مَا استَجَبتُ لَهُ.

ای عیسی، بنده من از غیر آن دری که می توان نزد من آمد، آمده است. او در حالی مرا خوانده است که در قلبش نسبت به تو شک دارد. بنابراین اگر آن قدر مرا بخواند تا اینکه گردنش قطع شود و انگشتانش بیفتد، من جواب او را نخواهم داد.

فَالتَفَتَ اِلَیهِ عیسی علیه السّلام فَقال: تَدعو رَبَّکَ وَ اَنتَ فی شَکٍّ مِن نَبیِّه؟ فَقال: یا رُوحَ اللهِ وَ کَلِمَتَهُ، قَد کانَ وَ اللهِ ما قُلتَ. فَادعُ اللهَ (لی) اَن یَذهَبَ بِهِ عَنّی. فَدَعا لَهُ عیسی علیه السّلام فَتابَ اللهُ عَلَیهِ وَ قَبِلَ مِنهُ وَ صارَ فی حَدِّ اَهلِ بَیتِهِ. (۱)

عیسی رو به آن شخص کرد و فرمود: پروردگارت را می خوانی در حالی که درباره پیامبر او شک داری؟ گفت: ای روح خدا و ای کلمه او، قسم به خدا همان طور بود که گفتی. پس خدا را بخوان تا شکّ مرا از بین ببرد. عیسی علیه السّلام برایش دعا کرد و خدا او را بخشید و از او پذیرفت و (او هم) در رتبه (سایر افراد) خانواده اش قرار گرفت.

ملاحظه می شود که همین مقدار کوتاهی کردن در تسلیم نسبت به پیامبر و حجّت خدا، باعث رانده شدن از درگاه الهی می گردد. حالت «شک» - همان طور که قبلاً بیان شد - به خاطر تردید و دودلی در وظیفه تسلیم، در انسان به وجود می آید. آن فرد از بنی اسرائیل با اینکه خود را بی تقصیر نمی دید، امّا از پیامبر زمان خود تقاضا کرد که از خدا درخواست نماید تا شکّ او را از بین ببرد، و خدا هم شکّ او را از بین برد.

پس پیدایش شک در انسان، در عین اینکه خود «شک» امر اختیاری نیست، به اختیار خود انسان مربوط می شود. باید انسان مراقب باشد که لحظه ای کوتاهی کردن و بی توجّهی و غفلت از وظیفه، ممکن است باعث لغزش همیشگی انسان در ورطه هلاکت گردد. و پس از آن معلوم نیست که لطف خدا دستگیر انسان گردد و اهل نجات شود، بلکه چه بسا هیچ گاه از آن حال خارج نگردد. لذا تقصیر در تسلیم شدن به برگزیدگان الهی، یک لحظه هم جایز نیست.۹.

ص: ۸۹

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۴۰۰، کتاب الایمان و الکفر، باب الشکّ، ح ۹.

برگزیده های برگزیدگانِ خدا

اشاره

در میان همه برگزیدگان الهی، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت معصوم ایشان دارای ویژگیهایی هستند که آنها را از دیگران ممتاز کرده است، و لذا می توان ایشان را برگزیده آن برگزیده ها دانست. در روایات آمده است که حضرت شیث علیه السّلام وصّی حضرت آدم علیه السّلام نوشته ای را از پدرش به ارث برده بود که حاوی مطالبی در خصوص مقامات انبیا و اوصیای الهی و برتری چهارده معصوم علیهم السّلام بر سایرین بود. ما به بعضی عبارات آن که سؤالات حضرت آدم علیه السّلام و جوابهای خداوند به ایشان است. در اینجا اشاره می کنیم. صحیفه مذکور با این عبارات آغاز می شود:

بِسم اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم. لا اِلهَ اِلّا اَنا الحَیُّ القَیُّومُ... . خَلَقتُ عبادی لِعِبادَتی. وَ اَلزَمتُهُم حُجَّتی. اَلا اِنّی باعِثٌ فیهِم رُسُلی وَ مُنَزِّلٌ علَیهِم کُتُبی. اُبرِمُ ذلِکَ مِن لَدُن اَوَّلِ مَذکورٍ مِن بَشَرٍ اِلی اَحمَدَ نَبِیّی وَ خاتَمِ رُسُلی... .

به نام خداوند بخشنده مهربان. معبودی نیست جز من که حیّ قیوم هستم... . بندگانم را برای اینکه مرا بندگی کنند آفریدم. و حجّت خود را بر آنان تمام ساختم. آگاه باش که من فرستادگانم را در میان آنها مبعوث خواهم کرد و کتابهای خود را بر ایشان فرو فرستادم و این کار را از زمان نخستین فرد بشر تا «احمد» که پیامبر من و آخرین فرستاده ام هست، استحکام می بخشم... .

پس از آن چنین آمده است:

قالَ آدَمُ علیه السّلام: مَن هؤُلاءِ الرُّسُلُ؟ وَ مَن اَحمَدُ هذا الَّذی رَفَعتَ وَ شَرَّفتَ؟ قالَ: کُلَّ مِن ذُرِّیَّتِکَ. وَ اَحمَدُ عاقِبُهُم وَ وارِثُهُم.

حضرت آدم علیه السّلام پرسید: این فرستادگان چه کسانی هستند؟ و احمد که او را بلند مرتبه و شریف کرده ای کیست؟ خدا فرمود: همه اینها از فرزندان تو هستند. و احمد آخرین آنها و وارث ایشان است.

قالَ: یا رَبِّ بِما اَنتَ باعِثُهُم وَ مُرسِلُهُم؟ قالَ: بِتَوحیدی. ثُمَّ اُقَفّی ذلِکَ بِثَلاثِمِأَئِهٍ وَ ثَلاثینَ شَریعهً اَنظَمُها وَ اَکمَلُها لِاَحمَدَ جَمیعاً.

آدم علیه السّلام پرسید: ای پروردگار من، ایشان را به چه کاری مبعوث می کنی و (نزد

ص: ۹۰

مردم) می فرستی؟ فرمود: برای آنکه به توحید من دعوت کنند. و به دنبال آن سیصد و سی شریعت قرار می دهم که منظّم ترین و کاملترین آنها برای احمد می باشد.

سپس خدای متعال صورتهای انبیا و رُسُل را همراه با اوصیای ایشان به شکل اشباحی از نور، به حضرت آدم علیه السّلام ارائه می کند و در واقع آنها را به ایشان معرّفی می نماید. در این معرّفی، حضرت آدم علیه السّلام برخی را نسبت به دیگران برتر و منوّرتر می بیند که وقتی از پروردگار علّت آن را سؤال می کند، چنین پاسخ داده می شود:

اِنّی اَنَا اللهُ. لا اِلهَ اِلّا اَنَا الرَّحمنُ الرَّحیمُ العَزیزُ الحَکیمُ، عالِمُ الغُیُوبِ وَ مُضمَراتِ القُلُوبِ. اَعلَمُ ما لَم یَکُن مِمّا یَکُونَ کَیفَ یَکونُ، وَ ما لا یَکُونُ لَو کانَ کَیفَ یَکُونُ.

منم الله که معبودی جز من نیست، بخشنده مهربان با عزّت و حکیم، آگاه از پنهانی ها و عالم به آنچه در درون دلهاست. آنچه را وجود ندارد ولی موجود می شود، می دانم که چگونه خواهد بود. و آنچه را هم که موجود نیست، می دانم که اگر موجود می شد، چگونه بود.

وَ اِنّی اطَّلَعتُ - یا عَبدی - فی عِلمی عَلی قُلُوبِ عِبادی، فَلَم اَرَ فیهِم اَطوَعَ لی وَ لا اَنصَحَ لِخَلقی مِن اَنبیائی وَ رُسُلی. فَجَعَلتُ لِذلِكَ فیهِم رُوحی وَ کَلِمَتی وَ اَلزَمتُهُم عِبءَ حُجَّتی وَ اصطَفَیتُهُم عَلَی البَرایا بِرِسالَتی وَ وَحیی... .

ای بنده من، من در علم خود، بر دلهای بندگانم اطلاع پیدا کردم، پس در میان آنها کسانی که نسبت به من مطیع تر و نسبت به مخلوقات من خیرخواه تر از پیامبران و فرستادگان من باشند، ندیدم. پس به همین جهت روح و کلمه خود را در ایشان قرار دادم و سنگینی بار حجّت خود را بر دوش آنها گذاشتم و آنها را برگزیده خود بر خلایق قرار دادم تا رسالت و وحی مرا به ایشان برسانند... .

برتری چهارده معصوم علیهم السّلام بر انبیای الهی

تا اینجا فضایل همه برگزیدگان الهی بیان گردید. در ادامه حدیث برتری چهارده معصوم علیه السّلام نسبت به سایر برگزیدگان مورد تأکید قرار می گیرد.

ص: ۹۱

ثُمَّ اطَّلعتُ علی قُلوُبِ المُصطَفَینَ مِن رُسُلی، فَلَم اَجِد فیهِم اَطوَعَ لی وَ لا اَنصَحَ لِخَلقی مِن مُحَمَّدٍ خِیَرَتی وَ خالِصَتی. فَاختَرتُهُ عَلی عِلمی وَ رَفَعتُ ذِکرَهُ اِلی ذِکری. ثُمَّ وَجَدتُ کَذلِکَ قُلُوبَ حامَّتِهِ اللّائی مِن بَعدِهِ عَلی صِفَهِ قَلبِهِ فَاَلحَقتُهُم بِهِ وَ جَعَلتُهُم وَرَثَهَ کِتابی وَ وَحیی وَ اَرکانَ حِکمَتی وَ نوری. وَ آلَیتُ بی اِن لا اُعَذِّبَ بِناری مِن لَقِیَنی مُعتَصِماً بِتَوحیدی وَ حَبلِ مَوَدَّتِهِم اَبَداً. (۱)

سپس بر دلهای برگزیدگان خود از رسولانم آگاهی یافتم و در میان آنها کسی را مطیع تر نسبت به من و خیرخواه تر نسبت به مخلوقاتم از محمد که برگزیده و خالص شده من است نیافتم. پس با علم خود او را برگزیدم و نام و یاد او را همراه یاد و نام خود بلند مرتبه قرار دادم.سپس دلهای اهل بیت و نزدیکان او را پس از او، همچون قلب او (مطیع تر و خیرخواه تر از دیگران) یافتم، پس آنها را هم به او ملحق ساختم و آنها را وارث کتاب و وحی خود و ارکان حکمت و نور خویش قرار دادم. و به خودم قسم یاد کردم که هر کس را که به توحید من و ریسمان محبّت آنها چنگ زند و با این حال مرا ملاقات کند، هیچ گاه به آتش خود عذاب نکنم.

بنابراین می توانیم به صراحت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت عصمت علیهم السّلام را برگزیده های برگزیدگان الهی بدانیم. و حکمتی که در حدیث فوق به آن اشاره شده این است که خداوند با علم ذاتی خود می دانست که اگر اینها در شرایط مساوی با دیگر مخلوقات خلق می شدند، باز هم مطیع ترین افراد نسبت به خدا و خیرخواه ترین آنها برای مردم بودند و به همین جهت امتیازاتی به آنها بخشید که به دیگران نداده است.

تا اینجا مقایسه ای بود میان چهارده معصوم علیهم السّلام و انبیا و رسل الهی که فضیلت و برتری آنها بر سایرین مشخّص گردید.

برتری چهارده معصوم علیهم السّلام بر فرشتگان الهی

حال در مقایسه ایشان با ملائکه که اهل معصیت خدا نیستند و از این جهتن.

۱- بحارالانوار ج ۲۶ ص ۳۱۰ ح ۷۷، از تفضیل الائمه علی الانبیاء للحسن بن سلیمان.

مقَرَّبان درگاه الهی محسوب می شوند، به حدیث ذیل توجّه می کنیم:

قالَ رَسُولَ الله صلی الله علیه و آله و سلم: ما خَلَقَ اللهُ خَلقاً اَفضَلَ مِنّی وَ لا اَکرَمَ عَلَیهِ مِنّی. قالَ عَلِیٌّ علیه السّلام: یا رَسُولَ اللهِ، فَاَنتَ اَفضَلُ اَم جَبرَئیلُ؟ فَقالَ صَلَی الله علیه و آله و سلم:

یا عَلِیُّ، اِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی فَضَّلَ اَنبیاءَهُ المُرسَلینَ عَلی مَلائِکَتِهِ المُقَرَّبینَ. وَ فَضَّلَنی عَلی جَمیعِ النَبیّینَ وَ المُرسَلینَ. وَ الفَضلُ بَعدی لَکَ – یا عَلِیُّ – وَ لِلاَئِمَّهِ مِن بَعدِکَ. فَاِنَّ المَلائِکَهَ لَخُدّامَنا وَ خُدّامُ مُحِبّینا.

یا عَلِیُّ، «اَلَّذینَ یَحمِلُونَ العَرشَ وَ مَن حَولَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمدِ رَبِّهِم وَ یَستَغفِرُونَ لِلَّذینَ آمَنوا» (۱) بِوِلایَتِنا.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا مخلوقی بهتر و محترمتر از من نزد خود، نیافریده است. علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، آیا شما برتر هستید یا جبرئیل؟ پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ای علی، خدای متعال پیامبران فرستاده شده خود را بر ملائکه مقرّب خود، و مرا نیز بر همه پیامبران و رسولان، برتری داده است. و بعد از من برتری از آن تو، و بعد از تو از آن امامان است. زیرا ملائکه خدمتگزاران ما و خدمتگزاران دوستان ما هستند.

ای علی، «کسانی که عرش را حمل می کنند و آنها که در اطراف عرش هستند، به وسیله حمد خدا، تسبیح می کنند و برای کسانی که – به ولایت ما – ایمان آورده اند، طلب مغفرت می کنند».

یا عَلِیّ، لَو لا نَحنُ، ما خَلَقَ اللهُ آدَمَ وَ لا حَوّاءَ و لَا الجَنَّهَ وَ لَا النّارَ وَ لَا السَّماءَ وَ لَا الاَرضَ. وَ کَیفَ لا نَکوُنَ اَفضَلَ مِنَ المَلائِکَهِ وَ قَد سَبَقناهُم اِلَی التَّوحیدِ وَ مَعرِفَهِ رَبِّنا عَزَّوَجَلَّ وَ تَسبیحِهِ وَ تَقدیسِهِ وَ تَهلیلِهِ؟! لِاَنَّ اَوَّلَ مَا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ اَرواحُنا فَانطَلَقَنا بِتَوحیدِهِ وَ تَمجیدِهِ، ثُمَّ خَلَقَ المَلائِکَهَ. فَلَمّا شاهَدُوا اَرواحنا نوراً واحِداً، اِستَعظَموا اُمُورَنا فَسَبَّحنا، لِتَعلَمَ المَلائِکَهُ اَنّا خَلقٌ مَخلُوقُونَ وَ اَنَّهُ مُنَزَّهٌ عَن صِفاتِنا. فَسَبَّحَتِ المَلائِکَهُ لِتَسبیحِنا وَ نَزَّهتهُ عَن صِفاتِنا.۷.

۱– غافر (۴۰)/۷.

ای علی، اگر ما نبودیم خدا آدم و حوّا و نیز بهشت و جهنّم و آسمان و زمین را نمی آفرید. و چگونه ما برتر از ملائکه نباشیم در حالی که در توحید و معرفت پروردگارمان و نیز در تسبیح و تقدیس و اعتراف به اوهیّت او بر ایشان سبقت گرفته ایم؟! زیرا اوّلین خلق خدای عزّوجل ارواح ما بود. پس ما را به توحید و تمجید خود گویا کرد. (توحید و تمجید خود را از طریق معرّفی خود به ما آموخت.) سپس ملائکه را آفرید. و ایشان وقتی ارواح ما را به صورت یک نور مشاهده کردند، امور ما را بزرگ دانستند. پس ما تسبیح گفتیم تا ملائکه بدانند که ما مخلوق هستیم و خداوند از صفات ما منزّه است. آن گاه ملائکه هم به جهت تسبیح ما تسبیح گفتند و خداوند را از صفات ما (مخلوقات) تنزیه کردند.

فَلَمّا شاهَدُوا عِظَمَ شَأنِنا، هَلَّلنا، لِتَعلَمَ المَلائِکَةُ اَن لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَ اَنّا عَبیدٌ وَلَسنا بِآلِهَةٍ یَجِبُ اَن نُعبَدَ مَعَهُ اَو دُونَهُ. فَقالُوا: لا اِلهَ اِلّا اللهُ.

فَلَمّا شاهَدُوا کِبَرَ مَحَلِّنا، کَبَّرنَا اللهَ، لِتَعلَمَ المَلائِکَةُ اَنَّ اللهَ اَکبَرُ مِن اَن یُنالَ وَ اَنَّهُ عَظیمُ المَحَلِّ. فَلَما شاهَدُوا ما جَعَلَ اللهُ لَنا مِنَ العِزَّةِ وَ القُوَّةِ، قُلنا: لا حَولَ وَ لا قُوَةَ اِلّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظیم، لِتَعلَمَ المَلائِکَةُ اَن لا حَولَ وَ لا قُوَةَ اِلّا بِاللهِ. فَقالَتِ المَلائِکَةُ: لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ اِلّا بِالله. فَلَمّا شاهَدُوا ما اَنعَمَ اللهُ بِهِ عَلَینا وَ اَوجَبَهُ لَنا مِن فَرضِ الطاعَةِ، قُلنا: اَلحَمدُلله، لِتَعلَمَ المَلائِکَةُ ما یَحِقُّ اللهُ تَعالی ذِکرُهُ عَلَینا مِنَ الحَمدِ عَلی نِعَمِهِ. فَقالَتِ المَلائِکَةُ: اَلحَمدُلله.

پس وقتی عظمت مقام و منزلت ما را مشاهده کردند، ما «لا اله الا الله» گفتیم تا ملائکه بدانند که خدایی و معبودی جز او نیست و ما بندگانی هستیم و معبودهایی نیستیم تا در کنار خدا یا به جای او لازم باشد که عبادت شویم. پس آنها هم «لا اله الا الله» گفتند.

پس وقتی بزرگی موقعیت ما را مشاهده کردند، ما «الله اکبر» گفتیم تا ملائکه بدانند که خدا بزرگتر از آن است که هرگونه دسترسی به او پیدا شود و او بلندمرتبه و عظیم است.

پس وقتی عزّت و قوّت خدادادی ما را مشاهده کردند، گفتیم: «لا حول و

لا قوه الا بالله العلی العظیم» تا ملائکه بدانند که حول و قوّه ای جز به خدا نیست. پس ملائکه هم گفتند: «لا حول و لا قوه الا بالله».

پس وقتی نعمتهای خدا را به ما و وجوب اطاعت از ما را مشاهده کردند، گفتیم: «الحمدلله» تا ملائکه بدانند که خداوند متعال به خاطر نعمتهایی که به ما ارزانی داشته مستحقّ حمد است، پس ملائکه هم گفتند: «الحمدلله».

فَبِنَا اهتَدَوا اِلی مَعرِفَهِ (تَوحیدِ) اللهِ تَعالی وَ تَسبیحِهِ وَ تَهلیلِهِ وَ تَحمیدِهِ.

ثُمَّ اِنَّ اللهَ تَعالی خَلَقَ آدَمَ علیه السّلام وَ اَودَعَنا صُلبَهُ وَ اَمَرَ المَلائِکَهَ بِالسُّجودِ لَهُ تَعظیماً لَنا وَ اِکراماً. وَ کانَ سُجُودُهُم للهِ عَزَّوَجَلَّ عُبُودِیَّهً وَ لِآدَمَ اِکراماً وَ طاعَهً لِکَونِنا فی صُلبِهِ. فَکَیفَ لا نَکُونُ اَفضَلَ مِنَ المَلائِکَهِ وَ قَد سَجَدُوا لِآدَمَ کُلُّهُم اَجمَعُونَ؟!(۱)

بنابراین ملائکه به سبب ما به معرفت و توحید خدای متعال و تسبیح و تهلیل و تحمید او هدایت شدند. سپس خداوند متعال حضرت آدم علیه السّلام را آفرید و ما را به صُلب او به ودیعه گذاشت و به ملائکه فرمان داد تا برای بزرگداشت و احترام گذاشتن به ما (که در صلب او بودیم) بر آدم علیه السّلام سجده کنند. سجده آنها بندگی خدای عزوجل و احترام به حضرت آدم علیه السّلام و اطاعت از او بود به این جهت که ما در صُلب او بودیم. پس چگونه برتر از ملائکه نباشیم در حالی که همگی آنها بر حضرت آدم سجده کردند (و سجده آنها در واقع احترام و اکرام ما بود)؟!

سرّ افضلیّت چهارده معصوم علیهم السّلام

در این حدیث علاوه بر اینکه به اصل فضیلت و برتری انوار مقدّسه چهارده معصوم بر انبیا و رسل الهی و بر ملائکه مقرّب پروردگار تصریح شده است، سرّ این برتری نیز بیان گردیده که عبارت است از سبقت گرفتن ایشان در امر توحید و معرفه الله و تنزیه و تقدیس خداوند بر دیگران. و این مسأله بسیار مهم است. زیرا چنانکه در فصل اوّل از بخش قبل بیان گردید، هدف از خلقت، بندگی به پیشگاه خدای متعال است و همین هدف معیار برتری بعضی از بندگان خدا بر بعضی۴.

۱- کمال الدین باب ۲۳، ح ۴.

دیگر می باشد و از طرفی اصل در بندگی خدا معرفت او و اقرار به عبودیّت اوست. و لذا چهارده معصوم علیهم السّلام که در این وادی از سایرین پیشتر و برتر بوده اند، بالاترین مقام و منزلت را نزد خدا پیدا کرده اند. البتّه مطلبی که در حدیث مورد اشاره قرار گرفته، مربوط به عالم ارواح و قبل از خلقت خاکی حضرت آدم علیه السّلام بوده که در انتهای آن اشاره مختصری به خلق بدن خاکی حضرت آدم علیه السّلام و به ودیعه گذاشتن نور چهارده معصوم علیهم السّلام در صُلب ایشان شده است.

به هر حال خدای متعال از طریق این انوار مقدّسه درس توحید و تقدیس و تنزیه را به ملائکه داده است. و بنابراین قبل از پیدایش انسانهای خاکی، وسیله هدایت ملائکه، همین چهارده معصوم علیهم السّلام بوده اند و به همین جهت برتر و بالاتر از ملائکه می باشند.

برتری چهارده معصوم علیهم السّلام بر همه خلایق

قضیه دیگری در ماجرای سجده ملائکه بر حضرت آدم علیه السّلام پیش آمد که نقل آن نیز در بحث فعلی مفید فایده است. امام رضا علیه السّلام می فرمایند:

اِنَّ آدَمَ لَمّا اَکرَمَهُ اللهُ تَعالی ذِکرُهُ بِاِسجادِ مَلائِکَتِهِ لَهُ وَ بِاِدخالِهِ الجَنَّهَ، قالَ فی نَفسِهِ: هَل خَلَقَ اللهُ بَشَراً اَفضَلَ مِنّی؟ فَعَلِمَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ ما وَقَعَ فی نَفسِهِ فَناداهُ: اِرفَع رَأسَکَ یا آدَمُ فَانظُر اِلی ساقِ عَرشی. فَرَفَعَ آدَمُ رَأسَهُ فَنَظَرَ اِلی ساقِ العَرشِ فَوَجَدَ عَلَیهِ مَکتوباً: لا اِلهَ اِلّا اللهُ. مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ. عَلِیٌّ بنُ اَبی طالِبٍ اَمیرُالمُؤمِنینَ. وَ زَوجَتُهُ فاطِمَهُ سَیِّدَهِ نِساءِ العالَمینَ. وَ الحَسَنُ وَ الحُسَینُ سَیِّدا شَبابِ اَهلِ الجَنَّهِ.

فَقالَ آدمُ علیه السّلام: یا رَبِّ مَن هؤُلاءِ؟ فَقالَ عَزَّوَجَلَّ: مِن ذُرِّیَّتِکَ. وَ هُم خَیرٌ مِنکَ وَ مِن جَمیعِ خَلقی. وَ لَولا هُم ما خَلَقتُکَ. وَ لا خَلَقتُ الجَنَّهَ وَ النّارَ، وَ لَا السَّماءَ وَ الاَرضَ. (۱)

وقتی خدای متعال با به سجده آوردن ملائکه نسبت به حضرت آدم و داخل بهشت کردن او، مورد احترام و اکرام خویش قرارش داد، آدم پیش خودم.

۱- بحارالانوار ج ۲۶ ص ۲۷۳ ح ۱۵، از عیون اخبار الرّضا علیه السّلام.

گفت: آیـا خداونـد انسـانی بهتر از من خلق کرده است؟ پس خـدا آنچه را به دل او آمـده بود دانست و به او خطـاب کرد: ای آدم، سَـرِ خود را بلنـد کن و به ساق عرشِ من بنگر. پس آدم سَـرِ خود را بلنـد کرد و به ساق عرش نگریست و این جملات را آنجـا به صـورت مکتـوب یـافت: «معبـودی جز خـدا نیست. محمـد رسـول خـداست. علی بن ابی طـالب امیرالمـؤمنین است. و همسرش فاطمه سرور زنان عالمیان است. و حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت هستند.»

آدم علیه السّـلام پرسـید: پروردگارا، اینها چه کسانی هستند؟ خدای عزوجل فرمود: اینها از فرزندان تو هستند و از تو و از همه مخلوقاتم بهتر هستند. و اگر اینها نبودند، من تو را نمی آفریدم، و نیز بهشت و جهنّم و آسمان و زمین را نمی آفریدم.

پس بـدون تردیـد خـدای متعـال در مجموع آفریـده های خود، مخلوقاتی اشـرف و افضل از این چهارده معصوم علیهم السّـلام ندارد و امتیازات و کراماتی به اینها عطا کرده که به احدی از مخلوقات خود نداده و نخواهد داد. مناسب است که قسمتهایی از عبارات زیارت جامعه کبیره را که در خصوص اهل بیت علیهم السّلام از امام هادی علیه السّلام وارد شده در این موضوع مورد دقّت نظر قرار دهیم:

آتاکُمُ اللهُ ما لَم یُؤتِ اَحداً مِنَ العالَمینَ. طَأطَأَ کُلَّ شَریفٍ لِشَرَفِکُم. وَ بَخَعَ کُلُّ مُتَکَّبِرٍ لِطاعَتِکُم. وَ خَضَعَ کُلُّ جَبارٍ لِفَضلِکُم. وَ ذَلَّ کُلُّ شَیءٍ لَکُم. (۱)

خداوند به شـما آنچه را که به احدی از جهانیان نداده بخشـیده است. هر شـرافتمندی در برابر شرافت شما سر به زیر انداخته. و هر صاحب کبریایی به اطاعت از شـما گردن نهاده. و هر جبّاری نسبت به برتری شما خاضع گردیده. و هر چیزی (در عالَم) در برابر شما خوار و ذلیل گشته است.

قابل درک نبودن مقامات چهارده معصوم علیهم السّلام

خداونـد قبل از آنکه به انسانها کسوت خاکی بپوشانـد، در عوالم قبل از این دنیا، وقتی خود را به ارواح همه مخلوقاتش معرّفی کرد، پس از معرّفی خویش، پیامبر م.

ص: ۹۷

۱- بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۱۳۲ ح ۴، از عیون اخبار الرّضا علیه السّلام.

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان رسول و نبیّ خود و ائمه علیهم السّلام را به عنوان ولیّ خود به همه مخلوقات معرّفی فرمود، به طوری که عظمت مقام و منزلت والای ایشان، برای همگان، قبل از آنکه به دنیا آیند، روشن و آشکار گردید. و این شناخت به قدری عمیق بود که همه آنها دانستند هرگز طمع رسیدن به مقامات چهارده معصوم علیهم السّلام را هم نمی توانند در سَر بپرورانند. در زیارت جامعه کبیره چنین آمده است:

فَبَلَغَ اللهُ بِکُم اَشرَفَ مَحَلِّ المُکَرَّمینَ وَ اَعلی مَنازِلَ المُقَرَّبینَ وَ اَرفَعَ دَرَجاتِ المُرسَلینَ؛ حَیثُ لا یَلحَقُهُ لا حِقٌ وَ لا یَفوقُهَ فائِقٌ و لا یَسبَقُهُ سابِقٌ وَ لا یَطمَعُ فی اِدراکِهِ طامِعٌ. حَتّی لا یَبقی مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لا نَبِیٌّ مُرسَلٌ وَ لا صِدّیقٌ وَ لا شَهیدٌ وَ لا عالِمٌ وَ لا جاهِلٌ وَ لا دَنِیٌّ وَ لا فاضِلٌ وَ لا مُؤمِنٌ صالِحٌ وَ لا فاجِرٌ طالِحٌ وَ لا جَبّارٌ عَنیدٌ وَ لا شَیطانٌ مُریدٌ وَ لا خَلقٌ فیما بَینَ ذلِکَ شَهیدٌ اِلّا عَرَّفَهُم جَلالَهَ اَمرِکُم وَ عِظَمَ خَطَرِکُم وَ کِبَرَ شَأنِکُم وَ تَمامَ نُورِکُم وَ صِدقَ مَقاعِدِکُم وَ ثَباتَ مَقامِکُم وَ شَرَفَ مَحَلِّکُم وَ مَنزِلَتِکُم عِندَهُ وَ کَرامَتِکُم عَلَیهِ وَ خاصَّتَکُم لَدَیهِ وَ قُربَ مَنزِلَتِکُم مِنهُ. (۱)

پس خداوند شما را به شریفترین مقام مکرّمین و بالاترین منزلت مقرّبین و بالاترین درجات رسولان رساند؛ مقام و منزلتی که هیچ کس به آن نخواهد رسید، و هیچ کس بالاتر از آن نمی باشد، و کسی هم در رسیدن به آن مقام از شما پیشی نگرفته، و هیچ کس هم طمع رسیدن به آن را در سَر نمی پروراند. تا آنجا که هیچ فرشته مقرّب و هیچ پیامبر مرسَل و هیچ صدیق و هیچ شهید و هیچ عالم و جاهلی و هیچ پست و بالایی و هیچ مؤمن صالح یا بی ایمان ناشایسته ای و هیچ جبار سرکش و هیچ شیطان عصیان گری، و خلاصه هیچ شاهدی از مخلوقات در میان همه اینها باقی نماند مگر آنکه خداوند جلالت امر شما و عظمت موقعیت شما و بزرگی مقام شما و نور کامل شما و موقعیتهای راستین شما و استواری مقام شما و شرافت جایگاه و منزلت شما را نزد خودش و احترام شما را پیش خود و امتیازات خاصّ شما را نزد خود و نزدیکی مقام شما را به خودش، بر آنان مشخّص و آشکار گردانید.م.

۱- بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۱۳۰ ح ۴، از عیون اخبار الرّضا علیه السّلام.

پس همه خلایق قبل از اینکه در دنیا خلقت خاکی پیدا کنند، معرفت کامل نسبت به ویژگیهای خاصّ مقام چهارده معصوم علیهم السّلام پیدا کرده اند. آری؛ دنیا سرای غفلت و فراموشی همه حوادث عوالم دنیا است و خود خداوند چنین خواسته که انسانها آنچه را که قبلاً شناخته اند، از یاد ببرند و در این عالم دوباره آزمایش شوند. ولی البتّه فراموشی آن مطالب، در اصل وجود آن - که به دلایل نقلی معتبر اثبات می شود - لطمه ای وارد نمی سازد. (۱)

معرفت اهل بیت علیهم السّلام؛ اساس هر منزلت الهی

خداوند متعال همان طور که اهل بیت علیهم السّلام را برتر از همه مخلوقات قرار داده و آنها را اختصاص به فضایلی داده که هیچ کس را آرزوی رسیدن به آنها هم نیست، به همین ترتیب تنها راه تقرّب به سوی خود و جلب عنایت خود را، معرفت این ذوات مقدّسه قرار داده است. و معرفت ایشان - به طوری که قبلاً هم بیان گردید - عبارت است از اینکه وقتی مقام و منصب آنها برای کسی روشن گردید، تسلیم کامل و اقرار محض نسبت به آن داشته باشد. هر قدر انسان در این مسیر با یقین و ثبات بیشتری قدم بردارد، نزد پروردگار محترمتر و دارای مقام و منزلت والاتری خواهد بود؛ تا آن حد که حتّی انبیای عظام و برگزیدگان از امّتهای پیشین هم اگر به مقام نبوّت و رسالت نایل شده اند، از برکت همین معرفت و ارادت به اهل بیت علیهم السّلام بوده است. امام صادق علیه السّلام می فرماید:

ما نُبِّیَ نَبِیٌّ قَطُّ اِلّا بِمَعرِفَهِ حَقِّنا وَ بِفَضلِنا عَلی مَن سِوانا. (۲)

هیچ پیامبری به نبوّت نرسید مگر از طریق معرفت نسبت به حقّ ما و برتری دادن ما بر غیر ما.

وقتی «نبوّت» که از عالیترین مناصب الهی است، به سبب معرفت و اقرار به فضیلت اهل بیت علیهم السّلام حاصل شده باشد، سایر امتیازاتی هم که خداوند به هر ت.

۱- بنگرید به: بحارالانوار ج ۵ ص ۲۲۵-۲۷۶.

۲- بحارالانوار ج ۲۶ ص ۲۸۱ ح ۲۹، از بصائر الدرجات.

بشری عنایت کرده یا می کند و هر کمالی که به هر کسی رسیده یا می رسد نیز از همین راه و به همین سبب می باشد. این مطلب به دلایل نقلی قابل اثبات است:

روزی سُلَیم بن قیس هلالی از جناب مقداد خواست تا بهترین چیزی که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام شنیده است بیان کند. مقداد در پاسخ، حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد که قسمتی از آن چنین است:

وَ الَّذی نَفسی بِیَدِهِ، ما اَری اِبراهیمَ مَلَکُوتَ السَّمواتِ وَ الاَرضِ وَ لَا اتَّخَذَهُ خَلیلاً اِلّا بِنُبُوَّتی وَ الاِقرارِ لِعَلِّی بَعدی. وَ الَّذی نَفسی بِیَدِهِ، ما کَلَّمَ اللهُ موسی تَکلیماً وَ لا اَقامَ عیسی آیهً لِلعالَمینَ اِلّا بِنُبُوَّتی وَ مَعرِفَهِ عَلیٍّ بَعدی. وَ الَّذی نَفسی بِیَدِهِ، ما تَنَبَأً نَبیٌّ اِلّا بِمَعرِفَتی وَ الاِقرارِ لَنا بِالوِلایَهِ، وَ لَا استَأهَلَ خَلقٌ مِنَ اللهِ النَّظَرَ عَلَیهِ اِلّا بِالعُبُودِیَّهِ لَهُ وَ الاِقرارِ لِعَلِّی بَعدی. (۱)

قسم به آن که جانم به دست اوست، خدا ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم ارائه نکرد و او را به مقام خلیل اللّهی نرساند مگر به سبب (قبول) نبوّت من و اقرار نسبت به (ولایت) علی پس از من. قسم به آن که جانم به دست اوست. خداوند با حضرت موسی سخن نگفت و او را به مقام کلیم اللّهی نرساند و همچنین عیسی را نشانه جهانیان قرار نداد مگر به سبب (پذیرفتن) نبوّت من و معرفت نسبت به علی. قسم به آن که جانم به دست اوست، هیچ پیامبری به پیامبری نرسید مگر به سبب معرفت نسبت به من و اعتراف به ولایت ما (اهل بیت). و هیچ یک از مخلوقات خدا شایستگی مورد عنایت خدا قرار گرفتن پیدا نکرد مگر به سبب بندگی نسبت به او و اعتراف به (ولایت) علی بعد از من.

ملاحظه می شود که در انتهای حدیث یک اصل کلی بیان شده و آن اینکه: هر کس می خواهد مورد توجّه و عنایت خدای متعال قرار بگیرد، منحصراً باید به بندگی خدا و اقرار نسبت به مقامات اهل بیت علیهم السّلام گردن بنهد. و این قاعده کلی هیچ جا در عالَم خلقت مورد استثنا قرار نگرفته است.س.

ص: ۱۰۰

۱- بحارالانوار ج ۴۰ ص ۹۶ ح ۱۱۶، از کتاب سلیم بن قیس.

«وجه الله» بودن امام علیه السّلام

با توجّه به این مطلب، سرّ اطلاق بعضی تعابیر در آیات و روایات بر اهل بیت علیهم السّلام روشن می شود؛ تعابیری نظیر «وجه الله»، «لسان الله»، «باب الله»، «یدالله» و ... که به توضیح آنها می پردازیم.

در حدیثی که اباصلت از امام رضا علیه السّلام درباره معنای خبر «اِنَّ ثَوابَ لا اِلهَ اِلّا اللهُ النَّظَرُ اِلی وَجهِ اللهِ تَعالی» سؤال کرده است، حضرت در جوابش چنین فرموده اند:

یا اَباصَلت، مَن وَصَفَ اللّه تَعالی بِوَجهٍ کَالوُجُوهِ فَقَد کَفَرَ؛ وَ لکِن وَجهُ اللهِ اَنبیاءُهُ وَ رُسُلُهُ وَ حُجَجُهُ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِم هُمُ الَّذینَ بِهِم یُتَوَجَّهُ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ اِلی دینِهِ وَ مَعرِفَتِهِ. وَ قالَ اللهُ تَعالی: «کُلُّ مَن عَلَیها فانٍ * وَ یَبقی وَجهُ رَبِّکَ». (۱) وَ قالَ عَزَّوَجَلَّ: «کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ اِلّا وَجهَهُ». (۲) فَالنَّظَرُ اِلی اَنبیاءِ اللهِ تَعالی وَ رُسُلِهِ وَ حُجَجِهِ عَلَیهِمُ السّلامُ فی دَرَجاتِهِم ثَوابٌ عَظیمٌ لِلمُؤمِنینَ یَومَ القِیامَهِ. وَ قَد قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله و سلم: مَن اَبغَضَ اَهلَ بَیتی وَ عِترَتی، لَم یَرَنی وَ لَم اَرَهُ یَومَ القِیامَهِ. (۳)

ای اباصلت، کسی که برای خدای متعال وجهی مانند دیگر وجوه قائل شود، کافر شده است؛ ولی وجه خدا پیامبران و رسولان و حجج الهی علیهم السّلام هستند که صرفاً از طریق آنها توجّه به سوی خداوند عزّوجل و دین او و معرفت او حاصل می شود. و خدای متعال فرمود: «هر کسی روی زمین از بین می رود و وجه پروردگارت باقی می ماند.» و همو عزوجل فرمود: «همه چیز از بین می رود مگر وجه خدای متعال.» پس نگریستن به پیامبران و رسولان و حجج الهی علیهم السّلام در آن درجاتی که دارند برای مؤمنان در روز قیامت پاداش بزرگی است. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم فرمود: کسی که دشمنی اهل بیت و عترت مرا داشته باشد، روز قیامت نه من او را می بینم و نه او مرا می بیند.۶.

۱- رحمن (۵۵)/۲۶و۲۷.

۲- قصص (۲۸)/۸۸.

۳- عیون اخبار الرّضا علیه السّلام ج ۱ ص ۱۱۵و۱۱۶.

بنابراین علّت تسمیه حجج الهی و در رأس آنها اهل بیت علیهم السّلام به «وجه الله» این است که «وجه» در لغت به معنای روی، سو و جهت می باشد. علّت «وجه» نامیدن صورت انسان هم این است که انسان به صورت خود شناخته می شود و در واقع صورت آدمی، رو و سوی او را معین می کند. کسی هم که می خواهد به دیگری توجّه کند، رو به صورت او می کند. بنابراین صورت انسان، راه توجّه کردن دیگران به انسان است. و به همین معنا در مورد خدای متعال رعایت شده بدون آنکه تشبیهی لازم آید. هر چیزی غیر خدا، مخلوق خداست. آن موجوداتی هم که وجه خدا هستند از جهت مخلوق بودن هیچ تفاوتی با سایر مخلوقات ندارند، تنها چیزی که آنها دارند این است که آنها وسیله و راه توجّه کردن خلق به سوی خدا هستند و دین و معرفت الهی فقط از طریق روی کردن به اینها برای انسان حاصل می شود. به همین جهت وجه خدا خوانده می شوند. زیرا تنها طریقی هستند که اگر کسی بخواهد خدا را بندگی کند و به معرفت پروردگار گردن نهد، چاره ای جز پیمودن این طریق ندارد. و این شأن را هم خود خدا به اینان عطا کرده است. چون منصبهای الهی همگی به جعل خود خداست و هیچ کس از غیر طریق جعل، نمی تواند به چنین مقاماتی نایل شود. امّا نباید تصوّر کرد که اینها از بین نرفتنی هستند به این معنا که فانی شدنشان مُحال عقلی باشد. چنین نیست. همه مخلوقات از بین رفتنی هستند و اینها هم در مخلوقیّت مانند دیگران هستند و تنها چیزی که از بین رفتنی نیست، خود خداست. اگر چیزی مخلوق باشد، از بین رفتن و فانی شدنش مُحال نیست. ولی البتّه خدای متعال آن گاه که بقیّه مخلوقات را فانی می کند، اینها را فانی نمی سازد و تا وقتی خدا بخواهد اینها باقی می مانند، ولی نه باقی ماندن به جسم خاکی بلکه باقی ماندن به مقام نورانی خود که در ابتدای خلقت به ایشان داده شده و با مرگ در دنیا از ایشان گرفته نمی شود. امام باقر علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه «کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ اِلّا وَجهَهُ» فرمودند:

مَعناهُ: کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ اِلّا دینَه. وَ نَحنُ الوَجهُ الَّذی یُؤتَی اللهُ مِنهُ. لَم نَزَل فی عِبادِهِ مادامَ اللهُ لَهُ فیهِم رَوِیَّهٌ. (۱) فَاِذا لَم یَکن لَهُ فیهِم رَوِیَّهٌ، رَفَعَنا اِلَیهِ فَفَعَلَ بِنا ما اَحَبَّ..

۱- مرحوم علّامه مجلسی احتمال داده اند که این کلمه «رَؤبَه» باشد که به معنای حاجت است.

قُلتُ: جُعِلتَ فِداكَ؛ وَ مَا الرَّوِیَّهُ؟ قال علیه السّلام: اَلحاجَهُ. (۱)

معنای آیه شریفه این است که: هر چیزی غیر از دین خدا از بین می رود. و ما هستیم آن وجهی که از طریق آن به خدا توجّه می شود. ما همواره در میان بندگان خدا حضور داریم تا آن گاه که خدا در ایشان «رویّه» دارد. پس وقتی دیگر در ایشان «رویّه» نداشت، ما را به سوی خود بالا می برد و آنچه را که دوست دارد با ما انجام می دهد.

راوی پرسید: فدایتان گردم؛ «رویّه» چیست؟ فرمود: نیاز و حاجت.

حاجت خدا در میان خلق به این است که می خواهد به آنها لطف کند و آنها را در مسیر معرفت و بندگی خود قرارشان دهد. و طبق این حدیث شریف تا وقتی خدا بخواهد چنین هدفی را در میان خلق عملی سازد، ائمه علیهم السّلام را در میان آنها حفظ می کند و ایشان را از روی زمین بر نمی دارد. مَجرا و مسیر هدایت الهی این وجودهای مقدّس هستند که تنها راه شناسایی خدا محسوب می شوند و آن گاه که دیگر نخواهد چنین هدفی را پیاده کند، آنها را از میان خلق بیرون می برند و آنچه دوست داشته باشد با آنها انجام می دهد. پس نمی توان گفت که اینها اصلاً فانی و هالک شدنشان مُحال است، بلکه این امر به خواست و هدف خدای متعال در مورد ایشان و در مورد بندگان خود مربوط می شود.

حدیث جامعی را در خصوص برخی از مقامات اهل بیت علیهم السّلام مرحوم کلینی نقل کرده است که در آن امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

اِنَّ اللهَ خَلَقَنا فَاَحسَنَ خَلقَنا. وَ صَوَّرَنا فَاَحسَنَ صُوَرَنا. وَ جَعَلَنا عَینَهُ فی عِبادِهِ، وَ لِسانَهُ النّاطِقَ فی خَلقِهِ، وَ یَدَهُ المَبسُوطَهَ عَلی عِبادِهِ بِالرَّأفَهِ وَ الرَّحمَهِ، وَ وَجهَهُ الَّذی یُؤتی مِنهُ، وَ بابَهُ الَّذی یَدُلُّ عَلَیهِ، وَ خُزّانَهُ فی سَمائِهِ وَ اَرضِهِ. بِنا اَثمَرَتِ الاَشجارُ وَ اَینَعَتِ الثِّمارُ وَ جَرَتِ الاَنهارُ. وَ بِنا یَنزِلُ غَیثُ السَّماءِ وَ یَنبُتُ عُشبُ الاَرضِ. وَ بِعِبادَتِنا عُبِدَاللهُ. وَ لَو لا نَحنُ ما عُبِدَاللهُ. (۲)

خداوند ما را آفرید، پس خلقت ما را نیکو ساخت. و ما را صورت بخشید،۵.

ص: ۱۰۳

۱- بحارالانوار ج ۲۴ ص ۱۹۳ ح ۱۳، از تفسیر قمی.

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۱۴۴، کتاب التوحید، باب النوادر، ح ۵.

پس صورتهـای نیکو به ما داد. و ما را چشم خود در میان بنـدگانش، و زبان گویای خود در میان خلقتش، و دست باز خویش در مهربـانی و رحمت بر بنـدگانش، و روی خـود که وسـیله توجّه به اوست، و دَرِ خویش که بر او دلالـت می کنـد، و گنجینه داران خود در آسـمان و زمینش قرار داد. به سـبب ما درختها میوه داده و میوه ها به ثمر رسـیده و نهرها جاری گشـته انـد. و به سبب ما باران از آسـمان می بارد و گیاه از زمین می رویَـد. و به وسـیله عبادت ما خـدا پرسـتش می شود. و اگر ما نبودیم خدا عبادت نمی شد.

«عین الله» ، «لسان الله» و «ید الله»

غیر از صـفتِ «وجه الله» که توضـیح آن گـذشت، چنـد تعبیر دیگر بر اهل بیت علیهم السّـلام در این حـدیث اطلاق شده است. یکی تعبیر «عین الله» – به معنـای چشم خـدا – است.چشم وسـیله دیـدن در انسـان است. و اگر کسـی بخواهـد شاهـد و ناظر بر اعمال دیگران باشـد، با چشم این کار را انجام می دهـد. خـدای متعال این ذوات مقـدّسه را از جانب خود شاهـد بر بنـدگان و ناظر بر ایشان قرار داده تا در قیامت نیز نسـبت به عملکرد آنها شهادت دهند. و لذا احتمال دارد که تعبیر «عین الله» از این جهت بر ایشان اطلاق شده باشد؛ آنچنانکه مرحوم علامه مجلسی در کتاب شریف بحارالانوار ج ۲۴ ص ۲۰۲ فرموده اند.

البتّه منظور این نیست که خداوند برای شاهد و ناظر بودن خود بر اعمال بندگان نیاز به برگزیدگانش دارد. هرگز چنین نیست، و خداوند بدون آنکه اینها را شاهد بر بندگان خود قرار دهد، آگاهی و نظارت کامل بر ظاهر و باطن بندگان دارد امّا علاوه بر آنکه خودش شاهـد است، اینها را هم شاهد قرار داده، همچنانکه گروهی از ملائکه را خداوند به عنوان شاهد، موکَّل بر ایشان ساخته است.

تعبیر دیگر «لسـانُ الله» است. زبـان وسـیله سـخن گفتن و اظهـار کردن خواست انسـان است. خداونـد متعال از طریق سـفیران و حجّتهـای خود بـا مردم سـخن گفته و در واقع آنهـا را وسـیله بیان آنچه از مردم می خواهـد قرار داده است. بنابراین زبان خـدا بودن اینها کاملاً روشن و آشکار است.

ص: ۱۰۴

«یـدالله» هم عنوان دیگری است که برای این انوار مقـدّسه به کار می رود. از خود حـدیث می توان فهمید که «یَد» در اینجا یدِ رحمت و رأفت الهی است. یعنی رحمت و رأفت خدا منحصراً از طریق اینها به خلایق می رسد.

این ذوات پـاک واسـطه و سبب هر نعمت خـدادادی در عـالم هسـتند؛ چنانکه در حـدیث به آمـدن باران و رسـیدن میوه ها و روییدن گیاهان و به ثمر نشسـتن درختها به عنوان نمونه اشاره شده است، و در فیضـهای معنوی هم تنها واسـطه فیض خدا اینها هسـتند که دیگران به برکت اینهـا از سـفره نعمتهای الهی بهره منـد می گردنـد. نعمت هـدایت الهی تنها از طریق ایشان به همه مخلوقات می رسد. (۱)

پس دست خـدا کنـایه از مظهر رحمت و قـدرت الهی است که در وجود چهـارده معصوم علیهم السّـلام خلاصه شـده است، و سـایه این دست خـدا بر سر همه خلاـیق از ابتـدای خلقت تا انتهای آن، گسترده بوده و خواهـد بود. زیرا که همه نعمتها از این طریق به خلایق رسیده و می رسد.

«باب الله» بودن ائمه علیهم السّلام

اشاره

«بـاب الله» تعبیر دیگری است که در حـدیث به کـار رفته بود و منظور از آن نیز روشن است.«در» موضـعی است که از آن وارد خانه می شونـد. و اگر کسـی بخواهد وارد خانه معرفت و بندگی خدا شود، باید صـرفاً از این در وارد گردد، از غیر دَر نباید و نمی توان وارد خانه شد. در قرآن کریم می فرماید:

«وَ لکِنَّ البِرَّ مَنِ اتَّقی وَ أتُوا البُیُوتَ مِن اَبوابِها».(۲)

و لیکن نیکی این است که شخص متّقی باشد. و به خانه ها از درهایشان وارد شوید.

اگر کسـی می خواهـد به هـدف بنـدگی و معرفت خداونـد برسـد، بایـد از دری که خود خـدا قرار داده وارد شود؛ و گر نه به هدف خود نمی رسد. و به همین جهت در ۹.

۱- توضیح جهات مختلف نعمت بودن ائمه علیهم السّلام در کتاب «آفتاب در غربت»، فصل اوّل از بخش دوم آمده است.

۲- بقره (۲)/۱۸۹.

آخر حـدیث فرموده انـد: «لو لا نحن ما عُبِـدَالله». زیرا راه بنـدگی خدا را ائمه علیهم السّـلام به خلایق یاد داده اند. حتّی ملائکه هم - مطابق آنچه در احادیث آمـده - درس توحید و تنزیه و تقدیس پروردگار را از این انوار مقدّسه آموخته اند. بنابراین اگر اینها نبودند اصلاً باب بندگی خدا مسدود بود.

باز هم توجّه می دهیم که: منظور این نیست که خـدا محتاج اینها می باشـد. بلکه خود خدا چنین دری را برای بندگی خود باز نمـوده. و این کـار خـدا بیش از هر چیز لطـف و تکریمی است که به خـود این انـوار مقـدّسه فرموده است تـا به این وسـیله در پیشـگاه الهی مقرّبتر باشـند. لذا خود ایشان در بندگی خدا کاملتر و خالصتر از همه خلایق هسـتند و افتخار بندگی خدا بیش از هر کس نصـیب ایشان شـده است - که فرموده اند: «بعبادتنا عُبِدَالله.»: خدا آنچنانکه ما او را بندگی می کنیم، بندگی می شود؛ یعنی جز ما کسـی نمی توانـد آنچنانکه شایسـته است بنـدگی خـدا را بکنـد - هر چند که خود همواره به عجز و قصور خویش نسبت به حقّ بندگی خدا معترف بوده اند و این ناشی از معرفت عمیق خداست که ایشان دارا بوده اند.

معنای «بِنا عُبِدَالله» و «بِنا عُرِفَ الله»

در این زمینه حدیث دیگری است از امام باقر علیه السّلام که فرموده اند:

بِنا عُبِدَاللهُ. وَ بِنا عُرِفَ اللهُ. وَ بِنا وُحِّدَ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی. وَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله و سلّم حِجابُ اللهِ تَبارَکَ وَ تَعالی. (۱)

به وسـیله ما خدا بندگی شده. و به وسـیله ما خدا شـناخته شده. و به وسیله ما توحید خداوند متعال تحقّق یافته است. و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم حجاب خدای متعال است.

تحقّق بنـدگی خداونـد به وسـیله ایشـان از دو جهت است: یکی معرفت و عبـادت خود اینهـا در پیشـگاه خـدای متعـال؛ و دوم وساطت منحصـر به فرد آنها در عبادت دیگران؛ زیرا اینها وسـیله هـدایت همه خلایق به سوی خدا هسـتند. بنابراین هر موحدّی که در عالم یافت شود، به برکت وجود ایشان به توحید نائل شده. و به ۰.

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۱۴۵، کتاب التوحید، باب النوادر، ح ۱۰.

همین جهت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را حجاب خدا نامیده اند.

«حجاب» یعنی واسطه. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت گرامی اش چون واسطه بین خدا و خلق هستند، حجاب خدا میان او و خلقش می باشند. مسلّماً حجاب به این معنا نیست که چیزی خلق خدا معرفت ایشان را واسطه و وسیله عبادت و معرفت خود قرار داده است، به طوری که اگر ایشان نبودند، اصلاً خداوند معبود و معروف نمی شد. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

اَلاَوصِیاءُ هُم اَبوابُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ الَّتی یُؤتی مِنها. وَ لَولا هُم ما عُرِفَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ. وَ بِهِم احتَجَّ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی عَلی خَلقِهِ. (۱)

اوصیای پیامبر هستند که درهای خدای عزوجل برای توجّه به سوی او می باشند. و اگر آنها نبودند، خدای عزوجل شناخته نمی شد. و خدای متعال به وسیله ایشان حجّت را بر خلق خود تمام کرده است.

اکنون برای آنکه ارتباط میان معرفت امام علیه السّلام با معرفت خدا بیشتر روشن گردد، به بررسی دقیق «معرفت امام» می پردازیم.

قطره ای از دریای معرفت امام علیه السّلام

اشاره

چنانکه گذشت معرفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم صُنع خود خداست و مخلوقات نقشی در اعطای معرفت ندارند، بلکه وظیفه آنها پس از حصول معرفت، تسلیم نسبت به آن و پذیرفتن آن می باشد. در مورد معرفت امام علیه السّلام نیز مطلب از همین قرار است و سهم انسان در معرفت امام علیه السّلام این است که به معرّفی خدا گردن نهد.

پس ابتدا باید دید که خداوند چگونه ائمه علیهم السّلام را معرّفی کرده است. این معرّفی در دو بخش صورت گرفته است؛ یکی معرّفی اشخاص ایشان، و دیگر معرّفی اوصاف و ویژگیهایی که خدا به آنها عطا نموده است. (۲) وظیفه انسان هم پس از اینت.

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۱۹۳، کتاب الحجّه، باب أنّ الائمه علیهم السّلام خلفاء الله عزّوجلّ ...، ح ۲.

۲- توضیح دقیق معرفت به اسم و صفت و مراتب آن در کتاب «آفتاب در غربت» فصل دوم از بخش دوم آمده است.

معرّفی عبارت است از اینکه همان اشخاص و افراد را متّصف به آن صفات بداند و این را در دل معتقد گردد و از صمیم جان گردن نهد.

در اینجا اگر بخواهیم به همه اختصاصات ائمه علیهم السّلام اشاره کنیم، بحثی بسیار طولانی لازم می آید که از حوصله این کتاب خارج است، و لذا تنها به گوشه ای از اهمّ آنها در حدّ اشاره اکتفا می کنیم. امام رضا علیه السّلام می فرمایند:

اَلاِمامُ اَمینُ اللهِ فی خَلقِهِ، وَ حُجَّتُهُ عَلی عِبادِهِ، وَ خَلیفَتُهُ فی بِلادِهِ، وَ الدّاعی اِلَی اللهِ، وَ الذّابُّ عَن حُرَمِ اللهِ. اَلاِمامُ المُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ المُبَرّی مِنَ العُیُوبِ، المَخصُوصُ بِالعِلمِ، المَوسُومُ بِالحِلمِ، نِظامُ الدّینِ، وَ عِزُّ المُسلِمینِ، وَ غَیظُ المُنافِقینَ، وَ بَوارُ الکافِرینَ. (۱)

امام امانتدار خدا در میان خلقش، و حجّت او بر بندگانش، و خلیفه او در سرزمینهایش، و دعوت کننده به سوی خدا و دفاع کنند از حقوق واجب او بر بندگان است. امام پاک گردیده از گناهان و بر کنار گشته از عیبهاست که همه علم اختصاص به او دارد و به حلم شناخته می شود. امام نظام دهنده به دین و باعث سربلندی مسلمانان و خشم منافقان و از بین رفتن کافران است.

اگر فقط همین چند ویژگی را خوب متوجّه شویم، برای تسلیم کامل و سرسپردگی به امام علیه السّلام کفایت می کند؛ تا چه رسد به اینکه ویژگیهای دیگر این بزرگواران برای ما روشن گردد.

درباره تعبیر «خلیفه الله» قبلاً توضیح دادیم و روشن شد که راه ارتباط با خدا و کشف رضا و سخط او برای مخلوقات، منحصر است در اینکه با خلیفه او ارتباط داشته و سخن او را به عنوان خواست خدا بدانند. و چنین کسی تحت تأثیر القائات شیطان قرار نمی گیرد و خدا او را از شرّ آفات شیطانی حفظ می فرماید. و لذا حضرت فرموده است: «المُطَهَّر من الذّنوب» که مقام عصمت ائمه علیهم السّلام را بیان می کند.

ائمه علیهم السّلام کسانی هستند که از دهان ایشان جز سخن وحی خارج نمی شود و اگر ۱.

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۲۰۰، کتاب الحجّه، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ح ۱.

چیزی را امر کنند، امرشان امر خداست، و در صورتی که از چیزی نهی نمایند، آن نهی هم نهی خداست.

تعبیر دیگر «المخصوص بالعلم» است. یعنی امام علیه السّلام کسی است که همه علم اختصاص به او دارد. بنابراین هیچ علمی را خدا خلق نکرده مگر اینکه امام علیه السّلام به آن آگاهی دارد. و هر کس دیگر هم که می خواهد بهره ای از علم داشته باشد، چون همه علم نزد امام علیه السّلام است، باید منحصراً از ایشان اخذ کند و به غیر او مراجعه نکند.

پس تنها چنین کسی است که می تواند از هر جهت حجّت خدا بر بندگان باشد. «حجّت» یعنی دلیل قاطع و بُرنده. و امام علیه السّلام چون دارای آن اختصاصات است، قول و فعل و تقریرش حجّت خداست بر مردم که طریق صحیح بندگی خداوند را به آنها نشان می دهد. و اگر مردم واقعاً و با جان و دل تسلیم ائمه علیهم السّلام گردند و خود را به ایشان بسپرند، دین الهی در جامعه نظام یافته و مسلمانان سربلند شده و منافقان خشمگین گشته و کافران هم از بین می روند. درباره تعبیر «امین الله فی خلقه» نیز بزودی سخن خواهیم گفت.

ادامه فرمایش امام رضا علیه السّلام چنین است:

اَلإمامُ واحِدَ دَهرِهِ. لا یُدانیهِ اَحَدٌ. وَ لا یُعادِلُهُ عالِمٌ. وَ لا یُوجَدُ مِنهُ بَدَلٌ. وَ لا لَهُ مِثلٌ وَ نَظیرٌ. مَخصُوصُ بِالفَضلِ کُلِّهِ مِن غَیرِ طَلَبٍ مِنهُ لَهُ وَ لَا اکتِسابٍ، بَلِ اختِصاصٌ مِنَ المُفَضِّلِ الوَهّابِ.

امام یگانه روزگار خویش است. هیچ کس (در مقام) به (منزلت) او نزدیک نمی شود. و هیچ عالمی با او برابری نمی کند. و جایگزین برای او پیدا نمی شود. و شبیه و مانند ندارد. همه فضیلتها مخصوص اوست بدون آنکه آنها را طلب کرده و به اختیار خود کسب کرده باشد، بلکه این امتیازی از طرف فضل کننده بسیار بخشنده (خداوند) برای امام می باشد.

امام علیه السّلام را باید این گونه بشناسیم و برای او در هیچ یک از اوصافش شبیه و نظیر قائل نشویم و از هر جهت او را یگانه و بی نظیر بشماریم؛ تا آن حد که مطمئن باشیم همه فضایل انحصاراً در اختیار اوست. «مخصوصٌ بالفضل کلّهِ» یعنی هیچ

فضـلی از طرف خـدا به کسـی نمی رسد مگر آنکه این نعمت در اصل از آن امام علیه السّـلام بوده و ایشان از هر جهت بر آن صـاحب فضـل برتری و اولویّت دارد، به طوری که در اصـل هیـچ کمـالی نصـیب خلایق نمی گردد، مگر با حفظ اولویّت امام علیه السّلام نسبت به آن در حقّ همه صاحبان کمال. بنابراین انسانها در هر نعمت و فضیلتی باید خود را مدیون امام علیه السّلام بدانند.

ولایت ائمه علیهم السّلام بر مؤمنان

این ویژگی در حقّ امام علیه السّـلام همان است که در فرهنگ و سـنّت به کلمه «ولایت» تعبیر شـده است و عظمت مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السّلام از این اصطلاح به خوبی شناخته می شود. این تعبیر در قرآن کریم به این شکل آمده است:

«اِنَّمـا وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُـولُهُ وَ الَّذینَ آمَنـوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاـهَ وَ یُؤتُونَ الزَّکـاهَ وَ هُم راکِعُونَ * وَ مَن یَتَوَلَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذینَ آمَنوا فَاِنَّ حِزبَ اللهِ هُمُ الغالِبونَ». (۱)

همانا ولیّ شـما مؤمنان، تنها و تنها خداست و رسول او و آن گروه از مؤمنان که نماز را به پا داشته و در حال رکوع صدقه می پردازنـد. و هر کس ولایت خدا و رسول او و آن گروه از مؤمنان را بپذیرد، هر آینه حزب خدا پیروزند. (یعنی اینها حزب خدا هستند.)

از آیه شـریفه، در محلّ خود اثبات می شود که مراد از گروه مؤمنان که در حال رکوع خود صـدقه می دهنـد، امیرمؤمنان علی علیه السّـلام و ائمه علیهم السّـلام از فرزنـدان ایشـان هسـتند که طبق نصّ قرآن دارای مقـام ولایت بر همه مؤمنان هسـتند. و نیز اثبات می شود که منظور از «ولایت» در آیه فوق همانا سـرپرستی و صاحب اختیار بودن نسبت به مؤمنان می باشد که در قرآن تعبیر دیگری هم از آن برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ذکر شده است؛ چنانکه می فرماید:

«اَلنَّبِیُّ اَولی بِالمُؤمِنینَ مِن اَنفُسِهِم».(۲)۶.

ص: ۱۱۰

۱- مائده (۵)/۵۵و۵۶.

۲- احزاب (۳۳)/۶.

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

کسی که اختیارش نسبت به انسان از خود او بیشتر است، اگر چیزی را بخواهد، باید خواست او را بر خواست خود مقدّم داشت. و چنین شأنی را خدای متعال به این ذوات مقدّسه بخشیده است. پس ولایت ایشان ولایه الله است و خودشان اولیاء الله هستند؛ یعنی کسانی که ولایت بر مؤمنان را از طرف خدا دارا شده اند. بنابراین، مؤمنان، اگر واقعاً مؤمن هستند، باید همان طور که به ولایت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گردن می نهند، نسبت به ولایت ائمه علیهم السّلام هم خاضع و تسلیم باشند و از خود در مقابل ایشان حقّ هیچ اختیار و تصمیمی را قائل نباشند. این تعبیر «ولایت» در احادیث زیادی در حقّ ائمه علیهم السّلام به کار رفته است و ما با دقّت در معنای آن، به حقایق مهمی درباره معرفت امام علیه السّلام نایل می شویم:

«ولیّ» به معنای سرپرست، به کسی اطلاق می شود که فرد یا افرادی تحت تکفّل و اختیار او هستند و مسؤولیت حفظ و نگهداری آنها به او سپرده شده است. مثلاً پدر بر فرزند کوچک خود «ولایت» دارد. یعنی در واقع آن بچّه به او سپرده شده تا در حفظ و نگهداری او در حدّ توان خود بکوشد و نیازهای اولیّه مادّی و معنوی فرزند را برآورده سازد. کودک نابالغ مصالح و مفاسد خویش را تشخیص نمی دهد و در این زمینه تکیه گاهش پدر و مادرش می باشند. اگر خود را به آنها بسپارد و دست در دست آنها حرکت کند، از بلاها و آفات مصون می ماند؛ و گرنه خود توانایی حفظ خود را ندارد. همه امید فرزند هم پدر و مادرش هستند که در هر ناملایمی رو به سوی آنها می آورد و چاره خود را در پناه آوردن به ایشان می جوید.

رابطه ائمه علیهم السّلام هم با انسانهای عادی، شبیه رابطه پدر با فرزندان کوچک و نابالغ خویش است که از درک نفع و ضرر خود عاجز هستند و باید در همه چیز به پدر پناه بیاورند. و خداوند مسؤولیت حفظ و نگهداری مردم را به اولیای خود داده و در مقابل از آنها خواسته است که مردم را در مسیر عبودیّت و معرفت خدای متعال سوق دهند. اگر انسانها به این اولیای خدا پناه بیاورند و خود را تحت تربیت و تعلیم ایشان قرار دهند، یقیناً در طریق بندگی خدا قرار خواهند گرفت. و این اولیا کسانی

نیستند که ندانند چه باید بکنند و یا قدرت انجام آن را نداشته باشند. هم «علم» و هم «قدرت» لازم برای تربیت صحیح انسانها به ایشان داده شده، و اختیارات زیادی هم به آنها واگذار شده؛ به طوری که خدای متعال نسبت به آنچه در اختیار ایشان گذاشته اطمینان کامل دارد که در حفظ و اِعمال صحیح آن ذرّه ای کوتاهی و سستی نمی کنند بلکه مسؤولیت الهی خود را به نحو احسن انجام می دهند.

تفویض امر به ائمه علیهم السّلام

تعبیر «امین الله فی خلقه» که در حدیث قبل بیان شده، می تواند اشاره به همین معنا باشد که ائمه علیهم السّلام در آنچه خدا از امور خلق در اختیارشان نهاده است، امانتدار بوده، ذرّه ای در آن خیانت نمی کنند. مطلب از این هم بالاتر است. چرا که خدای متعال در قبال آنچه به ایشان بخشیده است، حسابرسی هم نمی کنند، بلکه اختیار کامل به آنها داده تا آنچه که خود می پسندند عمل کنند. ولی البتّه خواست آنها همان خواست خداست و آنها چیزی جز آنچه خدا می پسندد، نمی پسندند و بنابراین حساب و مؤاخذه ای نسبت به ولایتی که بر مردم دارند، متوجّه ایشان نیست. قرآن درباره حضرت سلیمان که دارای پادشاهی عظیمی بود می فرماید:

«هذا عَطاؤُنا فَامنُن اَو اَمسِک بِغَیرِ حِسابٍ». (۱)

این، بخشش ماست. منّت بگذار (ببخش) یا بازدار، بدون آنکه حسابی در کار باشد.

حضرت سلیمان علیه السّلام به نصّ قرآن قدرت تسلّط بر باد و هوا را در اختیار داشت، با حیوانات صحبت می کرد و به طور کلّی دارای مُلکی بود که بسیار گسترده و پرنفوذ بود. بر طبق احادیث، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم همه آنچه را پیامبران الهی داشتند، به علاوه آنچه گذشتگان نداشتند، واجد بودند. امام کاظم علیه السّلام می فرمایند:

ما آتَی اللهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِیًّا مِن اَنبیائِهِ شَیئاً اِلّا وَ قَد آتی مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله و سلم مِثلَهُ. وَ زادَهُ ما لَم یُؤتِهِم. (۲)۱.

۱- ص (۳۸)/۳۹.

۲- کافی ج ۶ ص ۲۸۱.

خداونـد به هیـچ یـک از پیامبران چیزی نـداد مگر آنکه نظیر آن را به حضـرت محمـد صـلی الله علیه و آله و سـلم داد. و به او چیزهایی را که به آنها نداده بود، افزون کرد.

شخصی خدمت امام صادق علیه السّلام بود که فردی وارد شد و درباره آیه ای از قرآن سؤال کرد. حضرت به او جواب دادند، سپس فرد دیگری وارد شـد و درباره همان آیه پرسـید. حضـرت جوابی غیر از جواب اوّل مرحمت فرمودنـد. راوی می گویـد: گفتم: چطور این قدر خطا می کند! در همین اثنا فرد سومی داخل شد و درباره همان آیه سؤال کرد و امام علیه السّـلام جوابی مغایر با جواب اوّل و دوم دادند. فهمیدم که مسأله تقیّه درکار است. (۱) آن گاه حضرت رو به من کرده فرمودند:

اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ فَوَّضَ اِلی سُـلَیمانِ بنَ داوُدَ فَقال: «هـذا عَطاؤُنا فَامنُن اَو اَمسِک بِغَیرِ حِسابٍ».(۲) وَ فَوَّضَ اِلی نَبِیِّه صـلی الله علیه و آله و سلم فَقال: «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مانَهاکُم عَنهُ فَانتَهُوا». (۳) فَما فَوَّضَ اِلی رَسُولِ اللهِ، فَقَد فَوَّضَهُ اِلَینا. (۴)

خـدای عزّوجل (امر را) به جناب سـلیمان بن داوود واگذار کرد و فرمود: «این است بخشـش ما. می خواهی ببخش، یا نگهدار. حسابی بر تو نیست.» و (امر را) به پیامبرش صـلی الله علیه و آله و سـلم واگذار کرد و فرمود: «آنچه را رسول به شـما داده است بگیریـد و از آنچه شـما را بازداشـته است، بپرهیزیـد.» و آنچه به رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم واگـذار نمـوده، به ما واگذار کرده است.

بنـابراین، مسـأله، مسأله واگـذار کردن (تفویض) است. و این کار وقتی صورت می گیرد که این افراد به آن درجه از اطمینانی که از هر جهت لازم است، رسیده باشند. چون خدای متعال اینها را امین تشخیص داده و در واقع خود صلاحیّتهای ۲.

۱- البتّه جوابهای مختلف دادن حضـرت ائمه علیهم السّـلام به یک سؤال - که موارد متعدّدی در سیره ایشان داشته است - می توانـد به علّتهـای مختلفی باشـد که تقیّه یکی از این علـل است. بنابراین به صِـرف اختلاف در پاسـخهای امام علیه السّـلام نمی توان درمورد ایشان - که معصوم هستند - تصوّر خطا نمود.

۲- ص (۳۸)/۳۹.

۳- حشر (۵۹)/۷.

۴- اصول کافی ج ۱ ص۲۶۵، کتاب الحجّه، باب التفویض الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ...، ح ۲.

لازم را به ایشان بخشیده و امانتدار شان کرده است، لذا تفویض امر به آنها کار خلق را از اختیار خداوند خارج نمی سازد و اینها قطعاً بندگان خدا را به همان شکلی که خدا خواسته تربیت می کنند و آنها را در مسیری که خواست خداست تکامل می دهند. از همین جهت است که وظیفه ما انسانها در هر حال و در مورد هر چیزی، رجوع و درخواست از ایشان است، امّا وظیفه آنها جواب دادن به هر کس نیست بلکه اختیار دارند که هرگونه بخواهند عمل کنند.

راوی می گوید: از امام رضا علیه السّلام درباره آیه «فَاسَألُوا اَهلَ الذِّکرِ اِن کُنتُم لا تَعلَمونَ»(۱): «اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید» سؤال کردم. فرمودند:

نَحنُ اَهلُ الذِّکر. وَ نَحنُ المَسؤُولُونَ.

ما اهل ذکر هستیم. و از ما باید پرسیده شود.

راوی می گوید: شما باید پرسیده شوید و ما باید از شما بپرسیم؟ حضرت می فرمایند: بلی، سپس راوی عرض می کند: بر شما لازم است که به ما جواب دهید؟ حضرت می فرمایند:

لا. ذاکَ اِلَینا. اِن شِئنا فَعَلنا. وَ اِن شِئنا لَم نَفعَل. اَما تَسمَعُ قَولَ اللهِ تَبارَکَ وَ تَعالی: «هذا عَطاؤُنا فَامنُن اَو اَمسِک بِغَیرِ حِسابٍ»؟!(۲)

خیر، جواب دادن به اختیار ماست. اگر بخواهیم جواب می دهیم. و اگر بخواهیم جواب نمی دهیم. آیا فرموده خدای متعال را نشنیده ای که: «هذا عَطاؤُنا فَامنُن اَو اَمسِک بِغَیرِ حِسابٍ»؟!

این واگذاری امر به ائمه علیهم السّلام که از آن تعبیر به «تفویض» شده، غیر از آن اعتقاد باطلی است که «مُفَوِّضه» داشته اند. آنها کار را از تحت قدرت الهی خارج می دانستند و برای مخلوقات در اختیارشان، استقلال قائل بودند. ولی به اعتقاد ما، اهل بیت علیهم السّلام که امر هدایت و تعلیم و تربیت مردم به ایشان واگذار شده، (۳)ت.

ص: ۱۱۴

۱- نحل (۱۶)/۴۳.

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۲۱۰، کتاب الحجّه، باب أنّ الذکر ...، ح ۳.

۳- در اینجا و در کل بحث ما، مسأله تفویض رزق و خلق بندگان به ائمه علیهم السّلام اصلاً مطرح نیست، صرفاً مسأله هدایت و تربیت محلّ بحث است. توضیح وساطت تکوینی امام علیه السّلام در نعمتهای الهی را می توانید در فصل اوّل از بخش دوم کتاب «آفتاب در غربت» تحت عنوان «نعمت بودن امام علیه السّلام از جهت تکوینی» مطالعه فرمایید. در آنجا توضیح کاملتری درباره «تفویض» امر به ائمه علیهم السّلام نیز آمده است.

دلهایشان ظرف مشیّت الهی است و جز خواست خدا در دل آنها چیزی نمی گذرد.

شخصی به نام «کامل بن ابراهیم مدنی» برای سؤال از همین مطلب خدمت حضرت بقیّه الله عجّل الله تعالی فرجه رسیده بود. آن حضرت بدون آنکه او چیزی بگوید، فرمودند:

جِئتَ تَسألُ عَن مَقالَهِ المُفَوَّضَهِ. کَذَبُوا؛ بَل قُلُوبُنا اَوعِیَهٌ لِمَشیَهِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ. فَاِذا شاءَ اللهُ تَعالی شِئنا. وَ اللهُ یَقولَ: «وَ ما تَشاؤُونَ اِلّا اَن یَشاءَ اللهُ».(۱)(۲)

آمده ای درباره اعتقاد مفوّضه سؤال کنی. ایشان دروغ می گویند (مطلب آن گونه که معتقدند نیست). بلکه دلهای ما ظرفهایی برای خواست خدای عزوجلّ است؛ پس هرگاه خدای متعال بخواهد ما می خواهیم. و خداوند می فرماید: «و شما جز آنچه خدا می خواهد، نمی خواهید.»

در حدیث دیگر آمده است:

اِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی جَعَلَ قُلُوبَ الاَئِمَّهِ مَورِداً لِاِرادَتِهِ. وَ اِذا شاءَ شَیئاً، شاؤُوه. وَ هُوَ قَولُهُ: «وَ ما تَشاؤُونَ اِلّا اَن یَشاءَ اللهُ». (۳)

خداوند متعال دلهای ائمه را محلّ ورود اراده خود ساخته است و اگر او چیزی را بخواهد، آنها همان را می خواهند. و این فرمایش خداوند است که: «و شما جز آنچه خدا می خواهد، نمی خواهید.»

بله؛ اگر چنین مقامی برای اهل بیت علیهم السّلام نبود، آن گاه دادن چنان اختیاراتی به ایشان، تفویض باطل بود؛ ولی حال که چنین مورد لطف و عنایت حضرت باری تعالی هستند، خواست آنها از مردم همان چیزی است که خدا از ایشان می خواهد. خدا از مردم بندگی و معرفت خود را خواسته است و این ذوات مقدّسه را از هر۶.

۱- انسان (۷۶)/۳۰.

۲- الخرائج و الجرائح ج ۱ ص ۴۵۹.

۳- تفسیر برهان ج ۴ ص ۴۱۶.

جهت شایسته اینکه مردم را به سوی آن هدف سوق دهند، قرار داده است.

معرّفی حضرت صادق علیه السّلام از امام علیه السّلام

امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

فَالإمامُ هُوَ المُنتَجَبُ المُرتُضی وَ الهادی المُنتُجی و القائِمُ المُرتَجی. اِصطَفاهُ اللهُ بِذلِکَ وَ اصطَعَنَهُ عَلی عَینِه فی الذَّرّحینَ ذَرَاَهُ وَ فِی البَرِیَّهِ حینَ بَرَاَهُ ظِلّاً قَبلَ خَلقِ نَسَمَهٍ عَن یَمینِ عَرشِهِ مَحبُّواً بِالحِکمَهِ فی عِلم الغَیبِ عِندَهُ. اِختارَهُ بِعِلمِهِ وَ انتَجَبَهُ لِطُهرِهِ، بَقِیَّهً مِن آدَمَ علیه السّلام وَ خِیَرَهً مِن ذُرِیَّهِ نوحٍ علیه السّلام وَ مُصطَفیً مِن آلِ اِبراهیمَ علیه السّلام وَ سُلالَهَ مِن اِسماعیلَ علیه السّلام وَ صَفوَهً مِن عِترَهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم. لَم یَزَل مَرعِیّاً بِعَینِ اللهِ یَحفَظُهُ وَ یَکلَؤُهُ بِستره، مَطرُوداً عَنهُ حَبائِلُ اِبلیسَ وَ جُنُودُهُ، مَدفُوعاً عَنهُ وَقُوبُ الغَواسِقِ وَ نُفُوثُ کُلِّ فاسِقٍ، مَصرُوفاً عَنهُ قَوارِفُ السّوءِ، مُبَرَّاً مِنَ العاهاتِ، مَحجُوباً عَنِ الآفاتِ، مَعصُوماً مِنَ الزَّلاتِ، مَصُوناً عَنِ الفَواحِشِ کُلِّها.(۱)

امام همان برگزیده پسندیده و هدایتگر محرم اسرار (الهی) و قیام کننده مورد امیدی است که خداوند او را برای این امور برگزیده و هنگام خلقتش درعالم ذرّ و در میان خلایق، وقتی نور وجودی اش را آفرید، پیش از آنکه کسی را خلق کند از جانب راست عرش خود، امام را در حالی که به حکمت در علم غیب نزد خداوند ممتاز بود، زیر نظر خودش ساخت. خداوند او را با علم خود برگزید و به سبب پاکی اش انتخاب کرده در حالی که باقیمانده (نسل) از حضرت آدم علیه السّلام و برگزیده از فرزندان حضرت نوح علیه السّلام و انتخاب شده از آن ابراهیم و از نسل حضرت اسماعیل علیه السّلام و گُل سرسبد خاندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. (امام) همواره زیرنظر عنایت الهی حفظ شده و خدا او را در پس پرده مراقبت خود نگهداری می کند. دامها و لشکریان شیطان همیشه از او طرد و حوادث کور در تاریکیها و افسون زشتکاران از او دفع شده است. بدیها از او باز داشته می شود و از نقایص منزّه است؛ از آفات۲.

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۲۰۴، کتاب الحجّه، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ح ۲.

بر کنار، از لغزشها بازداشته، از همه زشتیها مصون است.

حال که شخصیت امام علیه السّلام چنین است:

فَلَیسَ یَجهَلُ حَقَّ هذَا العالِمِ اِلّا شَقِیٌّ. وَ لا یَجحَدُهُ اِلّا غَوِیٌّ. وَ لا یَصُدُّ عَنهُ اِلّا جَرِیٌّ عَلَی اللهِ جَلَّ وَ عَلا. (۱)

پس کسی جز فرد شقی، نسبت به حقّ چنین عالِمی نادان نیست. و تنها فریب خورده او را انکار نمی کند. و کسی جز آن که بر خدای بزرگ جرأت و جسارت دارد، از او روی برنمی گرداند۲.

ص: ۱۱۷

۱- اصول کافی ج ۱ ص۲۰۵، کتاب الحجّه، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ح ۲.

فصل ۲: ارتباط ایمان با معرفت امام علیه السّلام

وظیفه معرفت امام علیه السّلام

اشاره

آنچه گـذشت گوشه ای از ویژگیهای ائمه علیهم السّـلام می باشد که در احادیث خودشان آمده است. وظیفه ما انسانها تسـلیم نسبت به این کمالات الهی و قبول کردن آنهاست و سـهم ما در معرفت امام علیه السّـلام همین پذیرفتن معرّفی خداست. و این همـان «معرفت امـام علیه السّـلام» است که پس از معرفت خـدا و رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم بر عهـده ما قرار داده شـده است. در ادامه حدیثی که با فضیلت ترین واجبات را معرفه الله و سپس معرفه الرسول مطرح کرده بود، چنین آمده است:

وَ بَعدَهُ مَعرِفَهُ الاِمامِ الَّذی بِهِ یُؤتَمُّ، بِنَعتِهِ وَ صِـفَتِهِ وَ اسـمِهِ فی حالِ العُسرِ وِ الیُسرِ. وَ اَدنی مَعرِفَهِ الاِمام اَنَّهُ عِدلُ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله و سـلم - اِلّا دَرَجَهَ النُّبُوَهِ - وَ وارِثُهُ وَ اَنَّ طاعَتَهُ طاعَهُ اللهِ وَ طاعَهُ رَسُولِ اللهِ وَ التَّسـلیمُ لَهُ فی کُلِّ اَمرٍ وَ الرَدُّ اِلَیهِ وَ الَاخذُ بِقَولِهِ وَ یَعلَمُ اَنّ الاِمـامَ بَعـدَ رَسُـولِ اللهِ صـلی الله علیه و آله و سـلم عَلِیُّ بنَ اَبی طـالِبٍ، وَ بَعـدُهُ الحَسَنُ، وَ بَعـدُهُ الحُسَـینَ، ثُمَّ عَلِیُّ بنُ الحُسَـینِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بنُ عَلِیٍّ، ثُمَّ اَنَا، ثُمَّ بَعـدی موسَـی ابنی، وَ بَعدُهُ عَلِیُّ ابنُهُ، وَ بَعدَ عَلِیٍّ مُحَمَّدُ ابنُهُ، وَ بَعدُ مُحَمَّدٍ عَلِیٌّ ابنُهُ، وَ بَعدُ عَلِیٍّ الحَسَنُ ابنُهُ، وَ الحُجَّهُ مِن وُلدِ الحَسَنِ. (۱)ر.

۱- بحارالانوار ج ۳۶ ص ۴۰۷ ح ۱۶، از کفایه الاثر.

و بعـد از آن (معرفت رسـول) معرفت امـامی است که به او اقتـدا می شود - هم شـناخت ویژگیهـا و اوصـاف او و هم شـناخت نامش - چه در سـختی و چه در آسایش. و پایین ترین حدّ معرفت امام این است که او همتای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - جز در نبـوّت - و وارث آن حضـرت می باشـد و اینکـه اطـاعت از امـام (در حقیقـت) اطـاعت از خـدا و اطـاعت از رسـول خداست. و (دیگر آنکه باید) در هر چیزی تسـلیم محض نسبت به امام بود و (همه امور را) به ایشان رجوع داد و نظر ایشان را برگرفت، و بداند که امام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علیّ بن ابی طالب و پس از ایشان حسن و بعد از ایشان حسـین، سپس علیّ بن الحسین، سپس محمّد بن علی، سپس من، سپس بعد از من پسرم موسی، و بعد از ایشان پسرشان علی، و بعـد از علی پسـرشان محمّـد، و بعد از محمّد پسـرشان علی، و بعد از علی پسـرشان حسن، و حضـرت حجّت از فرزندان حسـن است.

طبق این فرمایش، حدّاقل معرفت ما نسبت به امام علیه السّلام که واجب می باشد دو بخش است: بخش اول اعتقاد به فضایل و اوصاف امام علیه السّلام و وظایفی که در قبال ایشان داریم، و بخش دوم شناخت یک یک امامان به نام و نَسَب آنها.

پنج وظیفه امّت در قبال امام علیه السّلام

در بخش اوّل حدّاقّل معرفت شامل امور ذیل می شود:

۱- اعتقـاد به اینکه جز مقام نبوّت، سایر خصوصـیات پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم در امام علیه السّـلام هم یافت می شود. منظور از نبوّت، به طور خلاصه تأسیس شریعت و مخاطب وحی تشریعی قرار گرفتن است.

وحی دین و شریعت به طور کامل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صورت گرفته و آنچه ائمه علیهم السّلام در بیان احکام و اعتقادات دینی ابلاغ می کننـد، همه را از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرا گرفته انـد و مسـتقیماً به خود ایشان وحی نمی شود. البته وحی غیر شـریعت که شامـل موضوعات (۱) می شود، به طور مسـتقیم برای ائمه علیهم السّـلام بوده است، ولی لازمهد.

۱- منظور از موضوعـات، امور جزئی است که امام علیه السّـلام به وحی الهی از آن آگاه می شود، ماننـد اینکه چه حوادثی در آینـده اتّفاق می افتد یا اینکه در قلب و درون افراد چه می گذرد. این گونه امور جزء شـریعت نیست. شـریعت عبارت است از کلّیّات که شامل اعتقادات، اخلاق و احکام کلّی می شود.

وحی موضوعات، مقام نبوّت نیست؛ چون در آن تشریع نیست. بنابراین امکان دارد که امام علیه السّلام وحی شریعت را که توسط جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می شود بشنود و حتی جبرئیل را ببیند ولی مخاطب وحی، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است نه امام علیه السّلام. یعنی جبرئیل حامل وحی شریعت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و امام علیه السّلام شاهد و ناظر قضیّه هستند. از امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان فرمود:

اِنَّکَ تَسمَعُ ما اَسمَعُ وَ تَری ما اَری اِلّا اِنَّک لَستَ بِنَبِیٍّ وَ لکِنَّک لَوَزیرٌ. وَ اِنَّکَ لَعَلی خَیرٍ.(۱)

(ای علی) تو آنچه را من می شنوم، می شنوی و آنچه را من می بینم می بینی؛ با این تفاوت که تو پیغمبر نیستی، ولی وزیر هستی. و تو بر مسیر خیر و خوبی حرکت می نمایی.

پس غیر از شأن نبوّت، بقیّه کمالات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعمّ از علم و عصمت و ولایت و ...، همگی را امام علیه السّلام داراست و بنابراین وارث همه صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - غیر از نبوّت - می باشد.

۲- اطاعت از امام علیه السّلام در حقیقت اطاعت از خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

۳- در هر چیزی بدون استثنا باید تسلیم نظر امام علیه السّلام بود. تسلیم این است که اگر در موردی نظر ایشان برای ما مشخّص شد، دیگر تردیدی در عمل به آن نداشته باشیم و پذیرفتن نظر امام علیه السّلام برای ما سخت و سنگین نباشد بلکه براحتی سر تسلیم به ایشان بسپریم، چه مسأله برای ما و از دیدگاه ما روشن باشد و چه نباشد.

۴- باید همه چیز را به ایشان ارجاع داد. یعنی در هر مسأله ای - اعمّ از اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و فردی - اوّلین قدم مراجعه به امام علیه السّلام است و تا به ایشان رجوع نکرده ایم، مطمئن نباشیم که آنچه فهمیده ایم صحیح است یا نه. بنابراین مثلاً در تفاصیل اعتقادات مانند توحید و معاد و ... یا در احکام و اخلاق، سرلوحه و مأخذ باید احادیث ائمه علیهم السّلام باشد نه آراء اشخاص و اتّکا به فهم ناقص خود و دیگران.

۵- پس از رجوع به امام علیه السّلام باید نظر ایشان را برگرفت. نباید رجوع انسان به).

۱- نهج البلاغه (فیض الاسلام)، خطبه ۲۳۴(قاصعه).

روایـات برای تحمیـل نظرات شخصـی بر آنها و تفسـیر احادیث مطابق فهم و سـلیقه فردی باشـد، بلکه درعمل بایـد آنچه را از احادیث ائمه علیهم السّلام فهمیده می شود بر هر چیز دیگری ترجیح داد.

بـا توجّه به این جهات معلوم می شود که حـدّ معرفت امام علیه السّـلام درانسان به میزان تحقّق این پنـج مورد بسـتگی دارد. هر مقدار اینها کاملتر و عمیقتر باشد، معرفت بالاتر است و هر قدر کمتر و ناقصتر باشد، به همان اندازه معرفت هم ناقص است. لذا به صِرف ادّعا و شناخت ظاهری، نمی توان ادّعای معرفت امام علیه السّلام را کرد.

بخش دوم حدیث اشاره به معرّفی اشـخاص ائمه علیهم السّلام است که شامل دوازده امام شیعه اثناعشری است. و این نشان می دهد که امامت یک امر کلی نیست که تشـخیص مصداق آن به عهده افراد گذاشـته شده باشد، بلکه امامان علیهم السّـلام افراد خاصّـی هسـتند که باید به اسم و نَسَب مورد اعتقاد باشـند. و لذا عقیده برخی از فِرَق شـیعه - مانند زیدّیه - که امامت فردی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در اعتقاد به امامت کافی دانسته اند، مردود است.

معرّفی اهل بیت علیهم السّلام در زیارت جامعه کبیره

اشاره

اهـل بیت علیهم السّـلام تنهـا و تنهـا از طریق بیان خودشان، که در واقع معرّفی خداونـد است، شـناخته می شونـد. بنابراین برای آشـنایی بـا ایشـان بایـد صـرفاً به احادیث خودشان مراجعه کرد. بحث عقلی در اینجا راه به جایی نمی برد. یکی از بهترین ادلّه نقلی که به خوبی مُعرِّف این ذوات مقـدّسه می باشـد، عباراتی است که در زیارت جامعه کبیره از زبان امام هادی علیه السّـلام نقـل شـده است. مـا در اینجا یک سـیر اجمالی و گـذرا به فرازهایی از این زیارت که ما را به معرفت ایشان نزدیکتر می سازد، خواهیم داشت و خوانندگان محترم را به دقت در معانی عبارات این زیارت شریف دعوت می نماییم.

کمالات خدادادی ائمه علیه السّلام

قسمتهای اوّل این زیارت، اشارتهایی است به مقامات الهی ائمه علیهم السّلام و فضایل و کمالات خدادادی ایشان:

اَلسَّلامُ عَلَیکُم یـا اهل بیت النُّبُوَّهِ وَ مَوضِعَ الرِّسالَهِ وَ مُختَلَفَ المَلائِکَهِ وَ مَهبِطَ الوَحیِ ... وَ ساسَهَ العِبادِ ... وَ اَبوابَ الایمانِ وَ اُمَناء الرَّحمنِ.

سلام بر شما اهل بیت نبوّت و جایگاه رسالت (الهی) و محلّ رفت و آمد فرشتگان و منزلگاه وحی ... و تدبیر کنندگان امور بندگان ... و درهای ایمان و کسانی که امین (پروردگار) رحمان هستند.

اهل بیت علیهم السّلام از طرف خدا مأمور اداره و تدبیر امور بندگان هستند و خدا ایشان را امین دانسته و نسبت به مسؤولیتی که به آنها واگذار کرده کاملاً اعتماد دارد که هیچ گونه تخطّی ازخواست خدا در کار ایشان روی نخواهد داد.

اَلسَّلامُ عَلی اَئِمَّهِ الهُدی وَ مَصابیحِ الدُّجی ... وَ کَهفِ الوَری.

سلام بر پیشوایان هدایت و چراغهای روشنگر تاریکیها ... و پناهگاه مردم.

اهل بیت علیهم السّلام در مسیر هدایت، پیشوا و مقتدا هستند و در تاریکیهای جهل و گمراهی، چراغ روشنگر صراط مستقیم، ایشان هستند. خداوند آنها را مأمَن و پناهگاه مردم ساخته است تا به آنها پناه بیاورند.

اَلسَّلامُ عَلَی الدُّعاهِ اِلی اللهِ وَ الاَدِلّاءِ عَلی مَرضاهِ اللهِ ... وَ المُظهِرینَ لِاَمرِاللهِ وَ نَهیِهِ وَ عِبادِهِ المُکرَمینَ الَّذینَ لا یَسبِقُونَهُ بِالقَولِ وَ هُم بِاَمرِهِ یَعمَلُونَ.

سلام بر دعوت کنندگان به سوی خدا و نشان دهندگان رضای خدا ... و آشکار کنندگان امر و نهی خدا و بندگان مورد اکرام خدا که در هیچ سخنی از او پیش نمی گیرند و صرفاً به فرمان او عمل می کنند.

دعوت به سوی خدا، شأن اصلی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السّلام است که محور همه فعّالیّت های پیامبران نیز همین بوده است. رضا و سخط الهی فقط از طریق اهل بیت علیهم السّلام برای انسان روشن می شود. قول و فعل ایشان آشکار کننده امر و نهی الهی است. اینها بندگان عزیز خدا هستند که هیچ سخنی نمی گویند و هیچ کاری نمی کنند مگر آنکه مطابق فرمان پروردگار است و از خود در برابر خواست خدا هیچ خواسته ای ندارند.

رَضِیَکُم خُلَفاءَ فی اَرضِهِ ... وَ اَنصاراً لِدینِهِ ... وَ تَراجِمَهً لِوَحیِهِ وَ اَرکاناً لِتَوحیدِهِ وَ شُهَداءَ عَلی خَلقِهِ وَ اَعلاماً لِعِبادِهِ وَ مَناراً فی بِلادِهِ وَ اَدِلّاءَ عَلی

صِراطِهِ. عَصَمَکَمُ اللهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ آمَنَکَم مِنَ الفِتَنِ وَ طَهَّرَکُم مِنَ الدَّنَسِ وَ اَذهَبَ عَنکَمُ الرِّجسَ وَ طَهَّرَکُم تَطهیراً.

خدا شایسته دانست و پسندید شما را برای اینکه خلیفه های او در زمین باشید ... و برای اینکه یاری دهندگان دین او باشید ... و برای اینکه ترجمان وحی الهی باشید و پایه های توحید خدا و گواهان بر خلق او و پرچمهای (هدایت) بندگان او و چراغهای راهنما در سرزمینهای او و نشان دهندگان راه او باشید. خدا شما را از لغزشها حفظ کرده و از فتنه ها در امان داشته و از آلودگیها پاک نموده و هر گونه پلیدی را از شما دور ساخته و شما را کاملًا پاک قرار داده است.

یکی از شؤون اهل بیت علیهم السّلام این است که یاری کنندگان دین خدا هستند. یعنی خدای متعال به وسیله ایشان دین خود را حفظ و نگهداری می کند. اعتقاد به توحید خداوند در قلوب بندگان، بر پایه های وجود اهل بیت علیهم السّلام استوار گشته و راه خدا را اینها نشان می دهند. تا اینجا گوشه ای از کمالات ائمه علیهم السّلام بیان گردید.

عملکرد ائمه علیهم السّلام در انجام مسؤولیت های الهی

در قسمت بعدی زیارت اشاراتی است به عملکرد اهل بیت علیهم السّلام و اینکه چگونه آنچه را خداوند از ایشان خواسته بود، تحقّق بخشیدند:

فَعَظَّمتُم جَلالَهُ. وَ اَکبَرتُم شَأنَهُ. وَ مَجَّدتُم کَرَمَهُ. وَ اَدَمتُم ذِکرَهُ. وَ وَکَّدتُم میثاقَهُ. وَ اَحکَمتُم عَقدَ طاعَتِهِ. وَ نَصَحتُم لَهُ فِی السِّرِّ وَ العَلانیَهِ. وَ دَعَوتُم اِلی سَبیلِهِ بِالحِکمَهِ وَ المَوعِظَهِ الحَسَنَهِ. وَ بَذَلتُم اَنفُسَکُم فی مَرضاتِهِ. وَ صَبَرتُم عَلی ما اَصابَکُم فی جَنبِهِ. وَ اَقَمتُمُ الصَّلاهَ. وَ آتَیتُمُ الزَّکاهَ. وَ اَمَرتُم بِالمَعرُوفِ. وَ نَهَیتُم عَنِ المُنکَرِ. وَ جاهَدتُم فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ. حَتّی اَعلَنتُم دَعوَتَهُ، وَ بَیَّنتُم فَرائِضَهُ، وَ اَقَمتُم حُدُودَهُ، وَ نَشَرتُم شَرائِعَ اَحکامِهِ، وَ سَنَنتُم سُنَّتَهُ، وَ صِرتُم فی ذلِکَ مِنهُ اِلَی الرِّضا، وَ سَلَّمتُم لَهُ القَضاءَ، وَ صَدَّقتُم مِن رُسُلِهِ مَن مَضی.

شما جلال خداوند را بزرگ داشتید. و بزرگی مقامش را پاس داشتید و بزرگواری او را تمجید کردید. و یاد و نام او را به طور مداوم حفظ کردید و میثاق او را محکم نمودید. پیمان اطاعت از او را مستحم داشتید. و در

پنهان و آشکار برای او (مردم را) نصیحت کردید. و به وسیله حکمت و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کردید. و جانهای خود را در راه رضای او فدا کردید. و نسبت به آنچه از ناملایمات در مسیر الهی بر سَرِتان آمد، صبر نمودید. و نماز را به پاداشتید. و زکات را پرداختید. و امر به معروف و نهی از منکر کردید. و در راه خدا به شایستگی جهاد نمودید. تا آنکه دعوت خدا را به پاداشتید، و احکام و شریعت او را نشر دادید، و سنّتهای خدا را رواج دادید. و در این مسیر به گونه ای عمل کردید که خداوند از شما خشنود گشت و به خاطر او قضای الهی را گردن نهادید و همه پیامبران گذشته را تصدیق نمودید.

این قسمت از زیارت به روشنی نشان می دهد که اهل بیت علیهم السّلام در آنچه خدا به ایشان محوّل کرده بود، به خوبی امتحان خویش را پس دادند و از عهده انجام مأموریت خود به نحو احسن برآمدند. همه عبارات فوق مربوط به پاسداری از حریم خدا و به طور خلاصه آشنا ساختن مردم با وظایفی است که در برابر پروردگار خود دارند. و همین، کار اصلی ائمه علیهم السّلام بوده و ایشان در راه انجام این مسؤولیت از هیچ چیز فروگذار نکردند، بر همه مصائب و بلایای سخت صبر کردند و مجاهده بزرگی در راه علنی کردن دعوت خدا از خود نشان دادند. و همه آنها - به استثنای آخرین حجّت که ذخیره الهی است - در این راه به شهادت رسیدند و ذرّه ای در مسیر خود تزلزل و تردید نداشتند و تسلیم محض خواسته پروردگار خود بودند. آنها به گونه ای در این مسی عمل کردند که خدا از ایشان راضی گشت (صِرتُم فی ذلک منه إلی الرّضا) آنچنانکه دوست و دشمن تصدیق کردند که:

«اَللهُ اَعلَمُ حَیثُ یَجعَلُ رِسالَتَهُ».(۱)

خدا بهتر می داند که رسالت خود را به چه کسی محوّل سازد.

ائمه علیهم السّلام؛ میزان حق و رضای خداوند

حال که معلوم شد اهل بیت علیهم السّلام عملاً چه کردند، قسمت سوم زیارت به عنوان۴.

۱- انعام (۶)/۱۲۴.

نتیجه ای از قسمت دوم مطرح می شود:

فَالرّاغِبِ عُنکِم مارِقٌ. وَ اللّازِمُ لَکُم لاحِقٌ. وَ المُقَصِّرُ فی حَقِّکُم زاهِقٌ. وَ الحَقُّ مَعَکُم وَ فیکُم وَ مِنکُم وَ اِلَیکُم. وَ اَنتُم اَهلُهُ وَ مَعدِنُهُ. وَ میراثُ النُّبُوَهِ عِندَکُم. وَ اِیابُ الخَلقِ اِلَیکُم. وَ حِسابُهُم عِلَیکُم.

پس هر که از شما روی گرداند (از دین) خارج است. و هر که ملازم شما باشد (به سر منزل مقصود) می رسد. و هر کس در حق شما کوتاهی نماید، هلاک (بدبخت) می شود. و حق با شما و در شما و از شما و به سوی شماست. و شما اهل حق و سرچشمه آن هستید. و آثار نبوّت نزد شماست. و بازگشت مخلوقات به سوی شماست. و حسابرسی ایشان به عهده شماست.

این مقامات بالاترین مقامهایی است که خدا به بندگان خاص خود عنایت فرموده و دلیلش، آنچنانکه از عبارات زیارت به دست می آید، همان فراز قبلی (قسمت دوم) زیارت است. در قسمت قبل روشن شد که نحوه عمل اهل بیت علیهم السّلام نشانگر رضای خدا و تجسّم عملی دین او بوده است. ایشان از پیش خود رضا و سخطی نداشته اند، رضا و سخط آنها فانی در رضا و سخط الهی بوده و جز به سوی خدا و بندگی او به چیزی دعوت نمی کردند. بنابراین کسی که دعوت آنها را نپذیرد و آنها را رد کند، در حقیقت خدا را رد کرده، و هر که آنها را بپذیرد، در واقع دعوت خدا را پذیرفته است. پس روی گرداندن از اهل بیت علیهم السّلام در حقیقت روی گرداندن از خدا و خروج از دین اوست. کسی که همین شأن الهی را برای ایشان قائل نشود و گمان کند که از طریق دیگری می تواند با رضا و سخط الهی آشنا شود و خدا را بندگی کند، خود را تباه و بدبخت کرده است. زیرا کوتاهی کردن در حقّ ائمه علیهم السّلام به دور شدن از مسیری که ایشان انسانها را به آن سوق می دهند، منتهی می گردد و این جز هلاکت و تباهی شخص اثر دیگری ندارد.

به بیان دیگر: خدای متعال تنها راه پاس داشتن حقوق خود را، پاسداری از حقوقی که اهل بیت علیهم السّلام بر عهده خلایق دارند قرار داده است. زیرا آنها را تنها مظهر رضا و خشنودی خویش و ترجمان وحی و نشانگر راه بندگی خود ساخته است. به طوری که در عمل، هر کس را که حقوق ایشان را در همین

خصوص پاسداری نکند، از لغزش و قرار گرفتن در معرض فریب شیطان، مصون نساخته و تنها ملازمت با ایشان را ضمانت کرده است که هرگز به تباهی کشیده نشود. بنابراین کوتاهی در شناخت این شأن و مقام برای اهل بیت علیهم السّلام انسان را در اعتقاد و عمل از مسیر تضمین شده عبودیّت خدا خارج می کند.

بهترین تعابیر برای رساندن این معانی، همان است که در عبارات زیارت آمده است: «و الحقّ معکم و فیکم و منکم و إلیکم و أنتم أهله و معدنه.» حق همیشه با اهل بیت علیهم السّلام است و هیچگاه از ایشان جدا نمی شود. اصلاً حق از آنها سرچشمه می گیرد و به آنها منتهی می شود، و هیچ حقّی که از ایشان نجوشیده باشد، وجود ندارد. بنابراین کسی اهل حقّ است که امام شناس باشد و خود را از ایشان و ادای حقّشان جدا نکند. و چون حق در اینها خلاصه می شود، در قیامت هم حساب خلایق با ایشان است. زیرا در آخرت حساب مردم طبق میزان حق سنجیده می شود و وقتی کسانی همه اعمالشان میزان حق باشد، پس محلّ مراجعه و معیار حسابرسی خلایق هم آنها خواهند بود.

اَمرُهُ اِلَیکُم. مَن والاکُم فَقَد والَی اللّه. وَ مَن عاداکُم فَقَد عادَی اللّه. وَ مَن اَحَبَّکُم فَقَد اَحَبَّ اللّه. وَ مَن اَبغَضَکُم فَقَد اَبغَضَ اللّه. وَ مَنِ اعتَصَمَ بِکُم فَقَدِ اعتَصَمَ بِاللهِ. اَنتُمُ السَّبیلُ الاَعظَمُ وَ الصِّراطُ الاَقوَمُ وَ شُهَداءُ دارِ الفَناءِ وَ شُفَعاءُ دارِ البَقاءِ ... وَ البابُ المُبتَلی بِهِ النّاسُ. مَن اَتاکُم نَجی. وَ مَن لَم یَأتِکُم هَلَکَ.

کار خدا به شما واگذار شده است. کسی که با شما دوستی و همراهی کند، با خدا دوستی و همراهی کرده است. و کسی که با شما دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده است. و کسی که شما را دوست بدارد، خدا را دوست داشته. و کسی که با شما دشمن باشد، با خدا دشمنی کرده است، و کسی که به شما چنگ زند، به خدا چنگ زده است. شما شاهراه (هدایت) و طریق استوارتر و گواهان دنیا و شفیعان آخرت هستید ... و آن دری هستید که مردم به (ورود از) آن آزموده می شوند. هر کس به شما رجوع کند، نجات یافته، و هر کس به شما رجوع نکند، هلاک شده است.

با توجّه به مضامین عبارات قبلی، روشن می شود که دوستی و دشمنی با خدا

ص: ۱۲۷

صرفاً به وسیله دوستی و دشمنی با اهل بیت علیهم السّلام شناخته می شود، و در نتیجه اهل نجات یا هلاک بودن انسان به قبول یا ردّ ولایت اهل بیت علیهم السّلام بر می گردد.

نفی تفویض باطل

با توجّه به آنچه گذشت می توان گفت که خداوند ائمه علیهم السّلام را همه کاره خود در دنیا و آخرت قرار داده، البتّه بدون آنکه تفویض باطل لازم آید. عبارات بعدی به منزله دلیل این مطلب است:

اِلَی اللهِ تَدعُونَ. وَ عَلَیهِ تَدُلُّونَ. وَ بِهِ تُؤمِنُونَ. وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ. وَ بِاَمرِهِ تَعمَلُونَ. وَ اِلی سَبیلِهِ تُرشِدُونَ. وَ بِقَولِهِ تَحکُمُونَ.

به سوی خدا دعوت می کنید. و به او راهنمایی می کنید. و به او ایمان دارید و به پیشگاه او تسلیم هستید. و به فرمان او عمل می کنید. به راه او هدایت می کنید. و مطابق سخن او حکم می کنید.

تعابیر فوق شبهه هر نوع تفویض باطل را برطرف می کند تا کسی توهّم نکند که اگر ملاک سعادت و شقاوت ملازمت و عدم ملازمت با اهل بیت علیهم السّلام می باشد، پس کار از دست خدا خارج است. خیر؛ چنین نیست. بلکه اهل بیت علیهم السّلام چون فقط به سوی خدا دعوت می کنند و راه او را نشان می دهند و تسلیم او هستند و به فرمان او عمل می کنند و مطابق آنچه او خواسته حکم می کنند، معیار و میزان سعادت و شقاوت افراد هستند. و آنچه اهل بیت علیهم السّلام دارند و طبق آن عمل می کنند، بالاترین مظهر و تجسّم بندگی افراد را بر طبق آن می سنجند و خداوند این بندگان کامل خود را معیار حق و حقیقت در وادی عبودیّت قرار داده است. در ادامه، به عنوان نتیجه دیگری از فراز فوق چنین آمده است:

سَعِدَ مَن والاکُم. وَ هَلَکَ مَن عاداکُم. وَ خابَ مَن جَحَدَکُم. وَ ضَلَّ مَن فارَقَکُم. وَ فازَ مَن تَمَسَّکَ بِکُم. وَ اَمِنَ مَن لَجَاَ اِلَیکُم. وَ مَن سَلِمَ مَن صَدَّقَکُم. وَ هُدِیَ مَنِ اعتَصَمَ بِکُم. مَنِ اتَّبَعَکُم فَالجَنَّهُ مَأواهُ. وَ مَن خالَفَکُم فَالنّارُ مَثواهُ. وَ مَن جَحَدَکُم کافِرٌ. وَ مَن حارَبَکُم مُشرِکٌ. وَ مَن رَدَّ عَلَیکُم فی اَسفَلِ دَرَکٍ مِنَ الجَحیمِ.

کسی که با شما دوستی و همراهی کند، سعادتمند، و هر که با شما دشمنی کند، هلاك می شود. و هر کس شما را انکار کند (از سعادت) محروم، و آن که از شما جدا شود، گمراه می شود. و هر کس به شما تمسّک کند، رستگار می گردد. و هر کس به شما پناه آورد، در امان خواهد بود. و هر که شما را تصدیق نماید، سالم می مانَد. و آن که به شما چنگ زند، هدایت می گردد. هر کس از شما پیروی نماید، بهشت جایگاهش است. و هر کس با شما مخالفت کند، آتش جایگاهش است. و هر کس شما را انکار کند، کافر، و آن که با شما بجنگد، مشرك است. و کسی که چیزی را از شما نپذیرد، در پایین ترین درکات جهنم خواهد بود.

اینها همه، لوازم اعتقاد به معیار حق بودن ائمه علیهم السّلام است که در قسمت قبل توضیح داده شد.

منزلت اهل بیت علیهم السّلام در همه عوالم هستی

این معیار اختصاص به محدوده و عالَمی ندارد بلکه در همه عوالم هستی ساری و جاری است. لذا در ادامه زیارت به همین حقیقت اشاره می شود که رضا و سخط اهل بیت علیهم السّلام معیار حقّ و باطل و نیز بهشت و جهنم می باشد و بنابراین مقامات ایشان محدود به زمان حیات آنها و حتّی محدود به عالَم دنیا نیست، بلکه از ابتدای خلقت و در عوالم دنیا و نیز بعد از فنای دنیا تا قیام قیامت، این فضایل ادامه داشته و خواهد داشت:

اَشهَدُ اَنَّ هذا سابِقٌ لَکُم فیما مَضی وَ جارَ لَکُم فیما بَقِیَ.

شهادت می دهم که این (کمالات) در گذشته برای شما بوده و در آینده هم برای شما خواهد بود.

گوشه ای از برکات وجودیِ اهل بیت علیهم السّلام برای ما

در ادامه زیارت خلقت نورانی اهل بیت علیهم السّلام و مراحل پس از آن مطرح می شود که منشأ خیرات و برکات زیادی برای همه خلایق بوده است:

خَلَقَکُمُ اللهُ اَنواراً فَجَعَلَکُم بِعَرشِهِ مُحدِقینَ؛ حَتّی مَنَّ عَلَینا بِکُم فَجَعَلَکُم فی

بُیُوتٍ اَذِنَ اللهُ اَن تُرفَعَ وَ یُذکَرَ فیهَا اسمُهُ. وَ جَعَلَ صَلَواتَنا عَلَیکَم وَ ما خَصَّنا بِهِ مِن وِلایَتِکَم طیباً لِخَلقِنا وَ طَهارَةً لِاَنفُسِنا وَ تَزکِیَةً لَنا وَ کَفّارَةً لِذُنُوبِنا.

خداوند انوار شما را خلق کرد، پس شما را به دور عرش خود جمع نمود (به دور عرش حلقه زدید) تا آن گاه که بر ما به وسیله شما منّت گذاشت و شما را در خانه هایی قرار داد که خداوند اجازه بالارفتن آنها و اینکه در آنها نام او برده شود را داده است. و صلوات ما بر شما و ولایت شما را که خدا اختصاص به ما داده است، سبب پاکیزگی خلقت (طینت) ما و پاکی جانهای ما و پاک گردانیدن ما و کفّاره گناهان ما قرار داد.

بنابراین، مراحل پس از خلقت نورانی اهل بیت علیهم السّلام و آشنا کردن ما با ایشان، منّتی بوده که خدا بر سر ما گذاشته است. آنها برای بندگی خود احتیاج به ما نداشته و ندارند و این ما هستیم که برای پاک شدن و در مسیر صحیح بندگی خدا قرار گرفتن، احتیاج به اهل بیت علیهم السّلام داریم و خدا به وسیله ایشان بر ما منّت نهاده تا راه هدایت را پیش بگیریم. امّا متأسفانه شاهد بوده ایم که پیشوایان هدایت الهی و بهترین خیرخواهان بشر که برای ادای رسالت خود هیچ اجر و مزدی هم از انسانها نخواسته اند، چگونه مظلومانه به دست همین بشر نادان و ظالم گرفتار آمده و همه گذشتگان ایشان به دست کسانی که ظاهرا از پیروان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند به شهادت رسیدند.

زائر ائمه علیهم السّلام با اعتقاد عمیق به مقامات ایشان به آنجا می رسد که می خواهد خودش و همه نزدیکان و دارایی اش را فدای آن حضرت نماید و چنین عرضه می دارد:

بِاَبی اَنتُم وَ اُمّی وَ نَفسی وَ اَهلی وَ مالی! مَن اَرادَ اللهَ بَدَاَ بِکُم. وَ مَن وَحَّدَهُ قَبِلَ عَنکُم. وَ مَن قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِکُم.

پدرم و مادرم و خودم و بستگانم و اموالم فدای شما باد! کسی که خدا را بخواهد از شما شروع می کند. و موحّدان، (توحید و سایر معالم دین را) از شما گرفته اند. و کسی که مقصودش خدا باشد، به واسطه شما به او روی می کند.

در این عبارات، اهل بیت علیهم السّلام به عنوان وسیله انحصاری توجّه به خدا و در

رأس همه معرفتها اعتقاد به توحیـد، مورد عنایت قرار گرفته انـد. دقّت در عبارت «من وحـدّه قبل عنکم» این حقیقت را برای ما روشن می سازد که همه معارف دینی به خصوص توحیـد واقعی تنها از طریق اهل بیت علیهم السّـلام به دست می آیـد. کسـی که درس خداشناسـی را از ایشان نگیرد و به سایر تعالیم ایشان گردن ننهد، بالاخره گرفتار شرک و تشبیه می شود و نمی تواند یـک موحّـد واقعی باشـد. واقعیّت تاریـخ هم بر این امر گواهی می دهـد که هر کـدام از متفکّران بزرگ بشـری که در توحید خدای متعال تسـلیم مکتب اهل بیت علیهم السّلام نشده اند، دیر یا زود به دام تشبیه گرفتار آمده اند و نتوانسته اند از شرّ شرک و الحاد مصون بمانند.

بِاَبی اَنتُم وَ اُمّی وَ نَفسی! بِمُوالاتِکُم عَلَّمَنَا اللهُ مَعالِمَ دینِنا.

پدرم و مادرم و خودم فدای شما باد! به وسیله دوستی و همراهی با شما خداوند ما را با نشانه های دین خود آشنا کرده است.

حقیقت این است که اگر مـا اهل بیت علیهم السّـلام را نـداشتیم و با ایشان آشـنا نبودیم، هیـچ چیز از اسـلام نمی دانستیم و در تاریکی جهل و گمراهی به سر می بردیم.

رضای امام علیه السّلام؛ شرط لازم آمرزش گناهان

در اواخر زیارت خطاب به ولیّ و حجّت خدا چنین می خوانیم:

یـا وَلِیَّ اللهِ، اِنَّ بَینی وَ بَینَ اللهِ عَزَّوَجَـلَّ ذُنُوبـاً لا یَـأتی عَلَیها اِلّا رِضاکُم. فَبِحَقِّ مَن ائتَمَنَّکُم عَلی سِـرِّهِ وَ استَرعاکُم اَمرَ خَلقِهِ وَ قَرَنَ طاعَتَکُم بِطاعَتِهِ، لَمَّا استَوهَبتُم ذُنُوبی وَ کُنتُم شُفَعائی؛ فَاِنّی لَکُم مُطیعٌ. مَن اَطاعَکُم فَقَد اَطاعَ اللهَ. وَ مَن عَصاکُم فَقَد عَصَی اللهَ. وَ مَن اَحَبَّکُم فَقَد اَحَبَّ اللهَ. وَ مَن اَبغَضَکُم فَقَد اَبغَضَ اللهَ.

ای ولیّ خدا، بین من و خدا گناهانی است که چیزی جز خشـنودی شـما آن را از میان بر نمی دارد. پس به حقّ آن که شـما را نسبت به سرّ خود امین قرار داده و شما را مسؤول رسیدگی به کار خلق خویش ساخته و اطاعت از شما را قرین و همراه اطاعت خود کرده است، قَسَـمتان می دهم که برای گناهان من بخشایش طلبید و شـفیعان من باشـید؛ که من مطیع شما هستم. هر کس شما را اطاعت کند،

ص: ۱۳۱

از خدا اطاعت کرده. و هر کس نافرمانی شما را بکند، خدا را نافرمانی کرده است. و هر کس شما را دوست بدارد، خدا را دوست داشته. و هر کس با شما دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده است.

در این قسمت غیر از تأکید بر مطالب گذشته، دو نکته مهم جلب توجّه می کند:

یکی اینکه شرط لازم آمرزش گناهان انسان این است که ولیّ خدا از او خشنود گردد. خداوند رضای اهل بیت علیهم السّلام را رضای خودش قرار داده است به طوری که تا خشنودی ایشان جلب نشود، خدا هم از بنده اش راضی نمی گردد.

امام علیه السّلام راعی و سرپرست امّت

نکته دوم تعبیر «استرعاکم أمر خلقه» است که نشان می دهد خداوند امر هدایت خلق را به عهده ائمه علیهم السّلام گذاشته و آنها را مسؤول این کار ساخته است.

«راعی» به مسؤول رسیدگی و مراقبت از یک یا چند چیز یا شخص گفته می شود. چوپان گله گوسفند را هم «راعی» می گویند، چون مسؤول نگهداری و مراقبت و پروراندن آن گوسفندان همان چوپان است. خداوند هم اهل بیت علیهم السّلام را چوپان امت اسلامی قرار داده و آنها را مسؤول حفظ و مراقبت و هدایت امت به سوی خدا و دین الهی کرده است. و در مقابل از مردم خواسته است تا به مسؤولان و مربیّان خود روی آورده، تسلیم ایشان باشند و اوامر آنها را اوامر خدا و نواهی آنها را نواهی خدا بدانند.

اگر کسی خود را این گونه به اولیای خدا بسپارد، دیگر باکی از گمراهی ندارد. زیرا ایشان خود از او دستگیری لازم را می کنند و او را از خطرات محافظت می نمایند؛ همان طور که یک چوپان گوسفندان خود را از خطرات حفظ کرده و نمی گذارد که هیچ یک از آنها طعمه گرگ و امثال آن شوند.

این بیان تعبیر دیگری از مسأله «ولایت» ائمه علیهم السّلام است که به معنای سرپرستی و صاحب اختیار بودن ایشان نسبت به مخلوقات می باشد. امام باقر علیه السّلام به محمد بن مسلم فرمودند:

كُلُّ مَن دانَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ بِعبادَةٍ يَجهَدُ فيها نَفسَهُ وَلا اِمامَ لَهُ مِنَ اللهِ، فَسَعيُهُ غَيرُ مَقبُولٍ وَ هُوَ ضالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَ اللهُ شانِئٌ لِأَعمالِهِ. وَ مَثَلُهُ كَمَثَلِ شاةٍ ضَلَّت عَن

راعیها وَ قَطیعِها فَهَجَمَت ذاهِبَهً وَ جائِیَهً یومَها. فَلَمّا جَنَّها اللَّیلُ بَصُرَت بِقَطیعِ غَنَم مَعَ راعیها فَحَنَّت اِلَیها وَ اغتَرَّت بِها فَباتَت مَعَها فی مَربَضِها. فَلَمّا اَن ساقَ الرّاعی قَطیعَهُ اَنکَرَت راعیَها وَ قَطیعَها، فَهَجَمَت مُتَحَیِّرَهً تَطلُبُ راعِیَها وَ قَطیعَها، فَبَصُرَت بِغَنَمٍ مَعَ راعیها فَحَنَّت اِلَیها وَ اغتَرَّت بِها، فَصاحَ بِهَا الرّاعی: اِلحَقی بِراعیکِ وَ قَطیعِکِ فَاَنتِ تائِهَهٌ مُتَحَیِّرَهٌ عَن راعیکَ وَ قَطیعِکَ. فَهَجَمَت ذَعِرَهً مُتَحَیِّرَهً تائِهَهً، لا راعِیَ لَها یُرشِدُها اِلی مَرعاها اَو یَرُدُّها. فَبَینا هِیَ کَذلِکَ اِذا اغتَنَمَ الذِّئبُ ضَیعَتَها فَاَکَلَها.

وَ کَذلِکَ وَاللهِ – یا مُحَمَّدُ – مَن اَصبَحَ مِن هذِهِ الاُمَّهِ لا اِمامَ لَهُ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ظاهِرٌ عادِلٌ اَصبَحَ ضالاً تائِهاً. وَ اِن ماتَ عَلی هذِهِ الحالَهِ، ماتَ میتَهَ کُفرٍ وَ نِفاقٍ. (۱)

هر کس خدای عزّوجل را با انجام عبادتی که خود را در آن به زحمت می افکند، بندگی کند، امّا امامی از جانب خدا نداشته باشد، زحماتش بی نتیجه و خودش گمراه و سرگردان است و خدا هم دشمن اعمالش می باشد. و داستان او همچون گوسفندی است که چوپان و گله خود را گم کرده و تمام روز را سرگردان این طرف و آن طرف می رود. پس چون شب فرا رسد، یک گله گوسفند همراه با چوپانش می بیند پس به سوی آن متمایل می شود و فریب می خورد (آن را گله خود می پندارد). لذا شب را در خوابگاه آن گله سپری می کند و (صبح) وقتی چوپان گله خود را حرکت می دهد، او و گله اش را نا آشنا می بیند. پس سرگردان به دنبال چوپان و گله خود می گردد؛ تا اینکه چشمش به یک گله گوسفند به همراه چوپانش می افتد و به سوی آن متمایل می شود و فریب می خورد (آن گله خود می پندارد). (همین که به آن گله می رسد) آن چوپان بر سرش فریاد می زند؛ برو سراغ چوپان و و گله خودت! تو چوپان و گله خود را گم کرده ای و سرگردانی! پس وحشت زده و سرگردان و گمگشته به راه می افتد، هیچ چوپانی که او را به چراگاه خود هدایت کند یا اینکه به جای قبلی اش برگرداند، پیدا نمی کند. در این میان، ناگهان گرگ۸.

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۱۸۳، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام و الردّ إلیه، ح ۸.

فرصت را غنیمت شمرده، او را می درد.

و به خـدا قسم – ای محمـد – هر کس از امت اسـلام امامت امام منصوب از طرف خـدای عزوجل را که شـناخته شـده و عادل است نپذیرد، گمگشته و گمراه می شود. و اگر به همین حال بمیرد، به مرگ کفر و نفاق از دنیا رفته است.

در این حدیث شـریف امام علیه السّلام به چوپان، و امت به گله گوسفند تشبیه شده اند. و آن مسلمانی که اسلام را پذیرفته امّا امام منصوب را جانب خدا را نپذیرفته است، به گوسفندی تشبیه شده که چوپان و گله خود را گم کرده است و به این طرف و آن طرف پناه می آورد، به گروههای مختلف برخورد می کند که هر یک از آنها به نحوی با او رفتار می کنند؛ یا پناهش نمی دهنـد، یـا در میان آنها احساس آرامش و پناه نمی کنـد، لـذا باز هم به این طرف و آن طرف می زنـد، تا بالاخره با همان حال سرگردانی، طعمه گرگ بیابان شده و هلاک می گردد.

مسـلمانی هم که امام ندارد همین طور است. او چون مسـلمان است، می خواهد خدا را بندگی کند، تلاش و مجاهدت هم می کنـد، امّا از راهی که باید دین خود را اخذ کند، نمی رود. چنین کسـی هر چند صـباحی به یک گروه و یک آیین متمایل می شود، ابتـدا آن گروه را مؤمن و خداشـناس می پندارد و گول ظواهر اسـلامی آنها را می خورد، یا فریب اعمال عبادی به ظاهر زیبای آنها را می خورد و به آنها می گرایـد، امّا پس از مدتی می بیند که گمشده اش آنجا نیست و به جای آنکه به معرفت و بندگی خدا نزدیک شود، از آن دور شده است، لذا آنها را ترک می کند.

شب تاریـک کنـایه از جهـل و گمراهی است. و اینکه شب را در کنـار آنهـا به سـر برد، یعنی اینکه نمی دانـد آنها چه کسانی هسـتند و فریـب ظاهرشـان را خـورده و بـا آنهـا همراه می گردد. امّـا صـبح، یعنی وقـتی نـور علم بر قلب او می تابـد و حقیقت کفرآلود و گمراه آنهـا را می شـناسد، دیگر نمی توانـد با آنها همراهی کنـد و رهبر و پیشوای آنها را دارای صـلاحیتهای لازم برای هدایت به سوی خدا نمی یابد. این بیان حال اوست نسبت به بعضی از گروه های فکری.

در مورد بعضـی از مکـاتب دیگر و پیروانشـان نیز از دور ایشـان را ظـاهر الصـلاح می بینـد و فریب ظـاهر مسـلمانی آنها را می خورد؛ ولی وقتی به آنها نزدیک می شود،

از همان ابتـدا طردش می کننـد، چون ملتزم به اموری است که آنها قبول ندارنـد و لذا نمی توانند او را همراه و هم کیش خود بدانند. بنابراین از آنها هم رانده می شود. و به این ترتیب هیچ مأمن و پناهی نمی یابد، هیچ مکتب و آیینی که او را به گمشده اش برسانـد، پیـدا نمی کند و از همه آنچه دیده متنفّر و رانده شده است. لذا سـرگردان می ماند. از طرفی اعتقاد به خدا و معاد را نمی توان کنار بگذارد و رسالت پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله و سلم را هم نمی تواند منکر شود، و از طرف دیگر آنچه از مکتبهـای مختلف دیـده و شـنیده است، پاسـخگوی سؤالاـت و اشـکالات او و برطرف کننـده شـبهاتش در مسائـل اعتقـادی نیستند. این است که سرگردان مانده و پناهی برای خود احساس نمی کند.

این وضـعیت آن قـدر ادامه می یابـد که بالاخره شـیطان کار خود را می کنـد و یکی از این جریانات فکری باطل، یا بعضـی از افرادی که هیچ صـلاحیتی در شـناخت دین ندارند، او را از راه به دَر کرده، نسـبت به اصل دین - یعنی اعتقاد به خدا و معاد و نبوّت - متزلزل و بی ایمان می کنند. البتّه این بی ایمانی چه بسا به صورت صـریح و علنی نباشد، بلکه با حفظ اسم دین و اسـم خـدا و معاد، از درون بی محتوا می شود. در این صورت شـخص ممکن است نماز خود را بخوانـد امّا در دل نسـبت به خـدا و حقّانیت پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم شک داشـته و به قیامت هم اعتقاد چندانی نداشـته باشد. کسی که با این حال از دنیا رود، عقیده به اسلام و خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ندارد بلکه با حال کفر و نفاق از دنیا رفته است.

برخی از جریانهای فکری معاصـر که مدعی روشـنفکری هم هسـتند، شاهد خوبی برای صدق این سخنان هستند. افرادی بدون بصـیرت در دین و بی هیـچ تخصّصـی ادّعای دین شناسـی دارنـد، کسانی هم فریب آنان را خورده و بدون آنکه خود بفهمد و بدانند، اعتقادات خود را از ریشه از دست می دهند. مشکل از اینجا ناشی شده که اینها نه خود و نه پیروانشان معرفت صحیحی نسـبت به اهل بیت علیهم السّـلام و اینکه بایـد در امر دین به ایشان رجوع کننـد، ندارند و لذا کم کم در ورطه کفر و گمراهی فرو می روند. آری؛ این است نتیجه نشناختن امام علیه السّلام و حقوق واجب ایشان.

ص: ۱۳۵

پس حفظ اسلام، یعنی توحید و نبوّت و معاد، تنها برای کسانی امکان پذیر است که ولایت اهل بیت علیهم السّلام و هدایت ایشان را در امر دین پذیرفته باشند. و علّت این امر آن است که دسترسی به اعتقادات صحیح و بندگی خدا از غیر طریق وحی امکان ندارد و این تنها اهل بیت عصمت و طهارت هستند که ترجمان وحی الهی می باشند. بنابراین هر کس هر سخن صحیحی در دین - چه اعتقادات و چه اخلاق و احکام - آورده، با واسطه یا بی واسطه از ایشان گرفته است هر چند خودش متوجّه نباشد.

بهترین شاهد بر این مدّعا، احادیثی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السّلام و حضرت زهرا علیها السّلام درباره توحید خدای متعال رسیده است. با توجّه به اینکه اصل اصیل و یگانه اساس اسلام و هر دین الهی، توحید است، می توان از این راه به حقّانیت ایشان و بطلان دیگران پی برد.

در این خصوص می بینیم که دقیقترین و ظریفترین نکات در توحید که انطباق کامل بر فطرت و وجدان انسانهای عاقل دارد، فقط و فقط از زبان اهل بیت علیهم السّلام بیان شده و دیگران - چه مدّعیان دروغین امامت و چه غیر آنها - یک سطر از آن سخنان را نه گفته و نه نوشته اند. آنچه بزرگترین متفکّران بشری در طول تاریخ ادیان و فلسفه آورده اند، قابل مقایسه با یک کلمه از فرمایشهای اهل بیت علیهم السّلام نیست. این حقیقت را کسی که معارف توحیدی ائمه علیهم السّلام را بشناسد و آنها را با معارف بشری تا حدودی مقایسه کند، به خوبی درمی یابد.

هیچ یک از متفکّران بشری نتوانسته اند بشر را روی مرز توحید - نفی تعطیل و تشبیه - حفظ کنند و بالاخره به یکی از این درّه ها لغزیده اند. امّا در مکتب اهل بیت علیهم السّلام انسان هر چه با تعالیم ایشان آشناتر شود، به وجدان توحید حقیقی نزدیکتر می گردد و هرگز به تعطیل یا تشبیه نمی لغزد. این امر برای همه کسانی که با معارف توحیدی قرآن و احادیث آشنایی عمیق پیدا کنند، قابل تصدیق است.

با این توضیحات روشن می شود که سخنان اهل بیت علیهم السّلام در باب توحید، یکی از مصادیق چوپانی ایشان نسبت به امت اسلام است که هر کس ایشان را مرجع و متّکای خود قرار دهد، از انحراف و لغزش در آن مصون می ماند.

ص: ۱۳۶

رفع اشکال از تشبیه امام علیه السّلام به چوپان

نا گفته نماند که تشبیه امام علیه السّلام به چوپان و امّت به گله گوسفند، به این معنا نیست که انسانها بدون هدایت امام علیه السّلام هیچ خیر و شرّی را تشخیص نمی دهند و درست همچون گوسفندانی هستند که کورکورانه به دنبال چوپان خود به راه می افتند. چنین برداشتی از تشبیه فوق کاملاً نادرست و خلاف واقع است. در هر تشبیهی همواره یک جهت مشترک میان مشبّه و مشبّهٌ بِه وجود دارد که اساس و پایه تشبیه همان وجه شباهت می باشد. غیر از این وجه، سایر خصوصیات مشبّهٌ بِه را نمی توان بدون دلیل و شاهدی که حکایت از قصد گوینده کلام کند، به مشبّه سرایت داد.

در تشبیه مورد بحث، انسانها از این جهت که علم کافی برای یافتن راه سعادت اخروی خویش ندارند، مانند گله گوسفند دانسته شده اند که تا چوپانی هدایتشان نکند، راه را از چاه تشخیص نمی دهند. این در حالی است که گوسفندان هم مقدار ناچیزی از فهم و شعور را دارا هستند (مثلاً خطراتی مانند گرگ را می شناسند و از آن فرار می کنند) ولی آن درجه ناچیز برای نجات آنها از لغزشها و انحرافاتی که تهدیدشان می کند، کافی نیست. پس گوسفند - در حدّ گوسفند بودنش - خیر و شرّی برای خود می شناسد. انسانها هم در درجه بسیار بالاتری از گوسفندان دارای فهم و شعور هستند که عقل نامیده می شود و بزرگترین افتخار و مایه برتری انسان بر حیوانات به شمار می آید. امّا عقل برای رساندن آنها به درجات کمال انسانی - که بندگی تمام عیار خداوند است - کفایت نمی کند. همین ویژگی وجه شباهت انسانها را به گوسفندان در نیاز به یک چوپان تشکیل می دهد.

مهم این است که همین عقل نیازمندی انسان را به پیشوایان معصوم و منصوب از جانب خداوند تشخیص می دهد و عجز او را از اینکه بدون دستگیری ایشان بتواند مسیر بندگی خدا را به طور صحیح و کامل طی کند، برایش آشکار می سازد.

پس دنباله روی انسانهای عاقل از ائمه علیهم السّلام به هیچ وجه کورکورانه و بی دلیل نیست، بلکه لزوم آن را عقل انسانی تصدیق می نماید. بنابراین نمی توانیم پیروی عقلاـ از پیشوایان الهی را از روی نافهمی - و به تعبیری گوسفندوار - بدانیم. تشبیه

امّت به گله گوسفند، نباید باعث چنین سوء برداشت مغرضانه ای بشود.

معرفت امام علیه السّلام؛ سرچشمه همه خیرات

اشاره

مطالب گذشته این واقعیّت را روشن می کند که شناخت و تبعیّت از اهل بیت عصمت و طهارت، نه صرفاً از باب تعبّد بلکه به حکم عقل انسان است. چرا که انسان خداشناس راهی به سوی خداوند جز آنچه خود او قرار داده، ندارد و از غیر این راه نمی تواند به رضا و سخط الهی آگاه شود. عاقلی که از پس پرده غیب خبر ندارد، دنبال کسی که او هم مانند خودش جاهل و نادان است نمی رود، بلکه کسی را می جوید که به آنچه او نمی داند آگاهی کامل دارد. و اگر چنین کسی را شناخت، دیگر در اینکه باید او را پیروی کند، تردید و تأمّل نمی کند.

عقلی بودن لزوم تبعیّت از امام علیه السّلام

پس مراجعه انسانها به ائمه اطهار علیهم السّلام از باب مراجعه جاهل به عالم و یک حکم عقلی است و امر تحکّمی و تعبّدی محض نمی باشد. همان طور که عاقل، در امور مادّی و دنیوی خود، اگر نسبت به چیزی نادان باشد، به دانا و متخصّص آن مراجعه می کند و به هر چیزی از راه خودش وارد می شود، در امور معنوی و اخروی هم عقل همین گونه حکم می کند. لذا در بحث لزوم معرفت امام علیه السّلام به همین حکم عقل تنبّه داده شده است. امام باقر علیه السّلام می فرمایند:

یا اَبا حَمزَة، یَخرُجُ اَحَدُکُم فَراسِخَ فَیَطلُبُ لِنَفسِهِ دَلیلاً. وَ اَنتَ بِطُرُقِ السَّماءِ اَجهَلُ مِنکَ بِطُرُقِ الاَرضِ. فَاطلُب لِنَفسِکَ دَلیلاً. (۱)

ای ابوحمزه، هر یک از شما که بخواهد چند فرسخ مسافتی را طی کند، برای خود راهنمایی می گیرد. و تو نسبت به راههای آسمان از راههای زمین نادانتر هستی، پس برای خود راهنمایی بگیر.

راههای آسمان، راههای هدایت الهی است که از طریق وحی به کسانی تعلیم داده شده و هر کس این علم را دارد، به حکم عقل باید از او تبعیّت کرد. اگر به جز ٠.

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۱۸۴، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام و الرّد إلیه، ح ۱۰.

چهارده معصوم علیهم السّلام در امّت اسلام کسی این آگاهی را داشته باشد، از او هم می توان تبعیّت کرد. امّا این دانایی منحصر به چهارده نفر از امّت اسلام است، پس پیروی ما هم باید فقط از اینها باشد. در این امر پسند یا ناپسند کسی حقیقت را تغییر نمی دهد. ما به هر حال محتاج علم ایشان هستیم. بنابراین چه دوست داشته باشیم یا دوست نداشته باشیم، چاره ای جز پیروی از ایشان نداریم.

باب خدا بودن ائمه علیهم السّلام

«باب الله» بودن ائمه علیهم السّلام به همین جهت است. اگر کسی می خواهد به سر منزل مقصود برسد، باید از این راه برود و از غیر این طریق، راه به جایی نمی توان برد. درست مانند اینکه اگر کسی بیمار شود، به حکم عقل باید به طبیب مراجعه کند. اگر بیماری بگوید من از خود خدا شفا می خواهم و بنابراین سراغ پزشک نمی روم، در خانه می نشینم و دعا می کنم تا خدا مرا شفا بخشد، همه عقلا او را مذمّت می کنند. چون کسی که از خدا شفا می خواهد، باید از همان طریقی که خدا شفا را قرار داده، برود و فرض این است که مراجعه به پزشک همان طریق مذکور است.

البتّه در این مثال هیچ پزشکی منصوب و منصوص از طرف خدا نیست، ولی در بحث امامت همه تأکید بر مراجعه به کسانی است که منصوب از طرف خدای متعال هستند و خود ایشان را «ابواب الله» نامیده است. پس لزوم پیروی از اهل بیت علیهم السّلام برای آنان که تا حدّی به فضایل و کمالات ایشان پی برده اند، یک حکم عقلی است نه یک دستور تعبّدی محض.

در احادیث مقایسه ای میان واجبات اصلی در اسلام و امر ولایت صورت گرفته است که نمونه ای از آن چنین است:

عَن زُرارَةَ، عَن اَبی جَعفَرٍ علیه السّلام قال: بُنِیَ الاِسلامُ عَلی خَمسَةِ اَشیاءَ: عَلَی الصَّلاةِ وَ الزَّکاةِ وَ الحَجِّ وَ الصَّومِ وَ الوِلایَة.

قال زُرارَةَ: فَقُلتَ: وَ اَیُّ شَیءٍ مِن ذلِکَ اَفضَلُ؟ قالَ علیه السّلام: الوِلایَةُ اَفضَلُ. لِاَنَّها مِفتاحُهُنَّ وَ الوالی هُوَ الدَّلیلُ عَلَیهِنَّ. (1)۵.

۱- اصول کافی ج۲ ص ۱۸، کتاب الایمان و الکفر، باب دعائم الاسلام، ح ۵.

زراره از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمودند: اسلام بر پنج چیز بنا شده است:

نماز و زکات و حج و روزه و ولایت.

زراره می گوید: عرض کردم: کدام یک از اینها برتر هستند؟ فرمود: ولایت برتر است. زیرا ولایت کلید آنها و صاحب ولایت راهنما و نشان دهنده آنهاست.

اگر آشنایی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت ایشان علیهم السّلام نبود، نه نماز، نه روزه، نه حج و نه زکات و نه هیچ حکم دیگری در دین برای ما روشن نبود. در مورد اعتقادات هم همین طور است. امیرالمؤمنین علیه السّلام می فرمایند:

اِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی لَو شاءَ لَعَرَّفَ العِبادَ نَفسَهُ، وَ لکِن جَعَلنا اَبوابَهُ وَ صِراطَهُ وَ سَبیلَهُ وَ الوَجهَ الَّذی یُؤتی مِنهُ. فَمَن عَدَلَ عَن وِلایَتِنا، اَو فَضَّلَ عَلَینا غَیرَنا، فَاِنَّهُم عَنِ الصِّراطِ لَناکِبُونَ. فَلاسَواءٌ مِنَ اعتَصَمَ النّاسُ بِهِ وَ لاسَواءٌ حَیثُ ذَهَبَ النِاسُ اِلی عُیُونٍ کَدِرَهٍ یَفرَغُ بَعضَها فی بَعضٍ وَ ذَهَبَ مَن ذَهَبَ اِلَینا اِلی عُیُونٍ صافِیَهٍ تَجری بِاَمرِ رَبِّها لانَفادَ لَها وَ لَاانقِطاعَ. (۱)

خدای متعال اگر می خواست خودش را – مستقیماً و بی واسطه – به بندگان می شناساند؛ ولی ما را دَرها و راه و طریق خود و آن جهت و سویی که باید از آن داخل شوند قرار داده است. بنابراین کسی که از ولایت ما روی گردانند، یا دیگری را بر ما ترجیح دهند، از صراط (مستقیم) می لغزند. آنها که مردم به ایشان چنگ زده اند (با ما) مساوی نیستند. زیرا مردم (اهل سنّت) به سوی چشمه های آب تیره رنگی که بعضی از آنها به بعضی دیگر می ریزد، روی آورده اند امّا کسانی که به سوی ما آمدند به سوی چشمه های زلالی روی آورده اند که به فرمان پروردگارشان جاری هستند، آب آنها تمام نمی شود و خشک نمی گردند.

خداوند اهل بیت علیهم السّلام را واسطه تقرّب به سوی خودش قرار داده است. در هر چیزی حتّی در توحید و معرفت خدای یکتا، ایشان واسطه فیض الهی هستند و تا ۹.

ص: ۱۴۰

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۱۸۴، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام و الرّدّ إلیه، ح ۹.

کسی به ایشان رجوع نکند، به توحید حقیقی و معرفت راستین خداوند نائل نمی شود و آنچه به دست آورده است از او دستگیری نمی کند. کسانی که به سراغ غیر ایشان رفته اند، به چشمه زلال علم و معرفت روی نیاورده اند. غیر اهل بیت علیهم السّلام هم اگر بهره ای از آب معرفت برده باشند، آن را با گل و لای و آلودگیهای دیگر مخلوط کرده اند، و از معرفت خالص الهی بی بهره مانده اند و بنابراین از صراط مستقیم خداوند دور افتاده اند. آن چشمه معرفتی که ناخالصی ندارد و چیزی آب زلال آن را آلوده نکرده، تنها از سینه و دهان اهل بیت علیهم السّلام جاری است و تشنگان معرفت را تنها این چشمه می تواند سیراب نماید. علم ایشان تمامی ندارد و هیچ کس از سَرِ چشمه ایشان تشنه باز نمی گردد. پس چرا انسان عاقل که چنین افرادی را شناخته است، سراغ دیگران برود یا در سرسپردگی به اهل بیت علیهم السّلام تردید داشته باشد؟! اگر کسی همه چیز خود را از ائمه علیهم السّلام بگیرد، محتاج هیچ کس نمی شود و همه خیرات را می تواند با قبول ولایت و سرپرستی ایشان بر خود، کسب کند. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

نَحنُ اَصلُ کُلِّ خَیرٍ. وَ مِن فُرُوعِنا کُلِّ بِرٍّ. فَمِنَ البِرِّ التَّوحیدُ وَ الصَّلاهُ وَ الصِّیامُ وَ کَظمُ الغَیظِ وَ العَفوِ عَنِ المُسیءِ وَ رَحمَهُ الفَقیرِ وَ تَعَهُّدُ الجارِ وُ الاِقرارُ بِالفَضلِ لِاَهلِهِ. (۱)

ما ریشه هر خوبی هستیم. و هر نیکی از شاخه های ماست. و از جمله نیکیهاست: توحید، نماز، روزه، فرو بردن خشم، گذشت از خطاکار، ترحّم به فقیر، احساس مسؤولیت نسبت به همسایه و اعتراف به برتری آن که شایستگی آن را دارد.

اهل بیت علیهم السّلام چون ساخته دست عنایت و لطف خدا هستند، ریشه و منشأ هر خوبی می باشند و همه نیکی ها از شاخه ها و ثمرات وجودی درخت اهل بیت علیهم السّلام است. در صدر همه نیکی ها اعتقاد به توحید خدای متعال است - که اصل دین می باشد - و سپس بقیّه خوبیها که فروع دین هستند. اصل و فرع دین از طریق ۶.

ص: ۱۴۱

۱- روضه کافی ج ۲۴۲ ح ۳۳۶.

معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام به دست می آید.

نیاز انسان به امام علیه السّلام در اصول و فروع دین

در آن بخش از اصول و فروع دین که خارج از حوزه کشف عقل است و صرفاً باید تعبّد حاکم باشد، نیاز انسان به راهنمایی اولیای خدا واضح و روشن است. روزه و نماز احکامی هستند که انسان با عقل خویش به وجوب آنها پی نمی برد، امّا وقتی حجّت خدا و لسان وحی الهی وظیفه انسان را بیان کرد، تعبّداً از آن تبعیّت می کند.

امّا اکثر مسائل دینی این طور نیست. در اصول دین، خصوصاً امر توحید، و همچنین در بسیاری از فروع، خصوصاً احکام قلبی اخلاقی، برای عقل آدمی روشنایی خاصی وجود دارد. توحید خداوند مطابق فطرت و عقل آدمی است و این را که خدا باید از حدّ تعطیل و تشبیه خارج باشد، عقل کاملًا تصدیق می کند. همچنین فرو بردن خشم و گذشت از خطاکاران و رعایت همسایه و ... اینها اموری عقلانی هستند که حُسن آنها را عاقل می فهمد.

آنچه در این گونه امور اهمیّت دارد حفظ انسان در مسیر صحیح و عقلانی است و این هدف، در صورتی که انسان به خود واگذاشته شود، تحقّق نمی پذیرد. انسان نیازمند تزکیه و تربیت صحیح است و بدون آن، گر چه بسیاری از مسائل را در ابتدا بداند، ممکن است خیلی زود از مسیر درست منحرف شود و آنچه را دارد از دست بدهد.

وقتی برای انسان عاقل جرقّه اعتقاد صحیح به توحید زده شود، فوراً تصدیق می کند، امّا افکار بشری و القائات نادرست نمی گذارد همان اعتقاد صحیح را حفظ کند و انوار وساوس شیطانی یا انسانی او را از حرکت در مسیر درست باز می دارند. لذا با اینکه توحید در معارف اهل بیت علیهم السّلام بسیار روشن و وجدانی است، امّا متأسفانه بسیاری از کسانی که حتّی احادیث ائمه علیهم السّلام را هم در این مورد دیده و شنیده اند، چون از سَرِ خضوع و تسلیم با آنها برخورد نکرده اند، نتوانسته اند خود را از تأثیر سوء افکار بشری مصون بدارند و لذا به توجیه و تأویل آیات و روایات پرداخته اند. اینها مصداق آن گروه هستند که در فکر و عمل،

دیگران را بر اهل بیت علیهم السّلام ترجیح داده اند و به جای آنکه سخن دیگران را درباره توحید به سخنان ائمه علیهم السّلام محک بزننـد، تعالیم دیگران را اصل گرفته و احادیث را با آنها توجیه و تأویل نموده انـد. به همین جهت با اینکه مسأله توحید در معـارف اهل بیت علیهم السّـلام از بـدیهی ترین بـدیهیّات است، امّا بر بسـیاری از متفکّران و اهل مطالعه هم پوشـیده مانـده است.

پس بشـر در امور غیرتعبّـدی هم احتیاج به مربّی و معلّم معصوم دارد و بایـد خود را به او بسپرد تا با دسـتورات او و طبق برنامه تربیتی او رشـد کنـد و از انحراف در امان بماند. وقتی در خداشناسـی که روشـنترین مسأله است وضـعیّت چنین باشد، به طریق اولی در پیغمبر شناسـی و امـام شناسـی و معاد شناسـی هم که اصول و پایه های دین هسـتند، همین طور خواهـد بود. زیرا جنبه های تعبّدی در اینها بیش از توحید است. به هر حال هر امر خیری از اهل بیت علیهم السّـلام سرچشمه می گیرد و با تمسّک به ایشان می توان به آن دسترسی پیدا کرد:

اِن ذُکِرَ الخَیرُ کَنتُم اَوَّلَهُ وَ اَصلَهُ وَ فَرعَهُ وَ مَعدِنَهُ وَ مَأواهُ وَ مُنتَهاهُ. (۱)

اگر از خوبی یاد شود، شما ابتدای آن و ریشه و شاخه آن و سرچشمه و پناهگاه و انتهای آن هستید.

اصل و فرع خوبیها و ریشه و شاخه نیکیها و ابتـدا و انتهای آنها و سرچشـمه همه خیرات ائمه علیهم السّـلام هسـتند. نیکی همان است که آنها می گویند یا انجام می دهند.

امام علیه السّلام؛ پدر دلسوز و مادر مهربان

کدام مرّبی و معلّمی بهتر از اینها که دست پروردگان خدای متعال هسـتند؟! خداوند ولایت و سـرپرستی مردم را به اینها سپرده است و ایشـان هم در کمـال محبّت و آقایی و بزرگواری به مُوالیان خود رسـیدگی کرده و با دلسوزی تمام برای آنها پـدری و مادری می کنند. امام رضا علیه السّلام می فرمایند:

اَلِامامُ الماءُ العَذبُ عَلَی الظَّماءِ وَ الدّالُّ عَلَی الهُدی وَ المُنجی مِنَ الرَّدی ... .اَلِامامُ الاَنیسُ الرَّفیقُ وَ الوالِدُ الشَّفیقُ وَ الاَخُ الشَّقیقُ وَ الاُمُّ البَرَّةُ).

ص: ۱۴۳

۱- بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۱۳۲، از عیون اخبار الرّضا علیه السّلام (عباراتی از زیارت جامعه کبیره).

بِالوَلَدِ الصَّغیرِ وَ مَفزَعُ العِبادِ فِی الدّاهِیَهِ النَّآدِ. (۱)

امام آب شیرین و گوارای زمان تشنگی و نشانگر هدایت و نجات بخش از هلاکت است ... . امام مونس مهربان و پدر دلسوز و برادر همسان و مادر نیکوکار برای فرزند کوچک و پناه بندگان در گرفتاری سخت است.

پدر دلسوز اگر ببیند که فرزندش راه خطا می رود و اشتباهی را مرتکب می شود، با مهربانی و ملاطفت، او را از خطایش باز می دارد و به هر قیمتی که شده از سقوط در انحراف نجاتش می دهد. برادر، در سختیها و گرفتاریها، برادر خود را تنها نمی گذارد. و آن که برادری مانند خود دارد هیچ گاه خود را تنها احساس نمی کند. مادر مهربان کودک خود را از خودش بیشتر دوست دارد؛ حاضر است به جای او همه ناراحتیها و مشکلات را تحمّل کند امّا آن طفل به سختی نیفتد و در دام بلا گرفتار نشود. همه اینها و بالاتر از اینها، در وجود نازنین امام علیه السّلام جمع شده و خداوند چنین بزرگواری را مربّی و پدر و مادر بندگان خود قرار داده است.

کسی که ولایت چنین امامی را بپذیرد، خود را در کنف حمایت و زیر سایه مهر و عطوفت چنان شخصی قرار داده و دیگر از هیچ خطری نگرانی ندارد و دلش شور چیزی را نمی زند. کدام پدر از امام علیه السّلام مهربانتر، آگاه تر، توانمندتر، متّقی تر، خداشناس تر و دستگیر تر می توان یافت؟! کارهایی را امام علیه السّلام می تواند انجام دهد که از عهده هیچ پدر و مادری در حقّ فرزندشان برنمی آید. کسی که چنین ولیّی دارد و خود را به او سپرده است، هر جا بخواهد بلغزد یا نفهمد یا هوای نفس بر او غلبه کند یا... در همه این موارد مربّی و سرپرست او بالای سرش هست و با آن ویژگیهایی که در مورد ایشان بیان شد، هرگز فرزند خود را رها نمی کند.

وقتی کودک هنوز راه رفتن بلد نیست، یا در تاریکی می خواهد به راهی که تا به حال نرفته قدم بگذارد، دست خود را در دست پدر می گذارد و اگر چشمانش هم بسته باشد مطمئن خواهد بود که به مقصد می رسد و از راه منحرف نمی گردد. بندگان خدا کودکانی هستند که باید دست در دست مربّی و پدر خود، راه بندگی خدا را طی کنند تا در این راه از شرّ شیاطین مصون و محفوظ بمانند. امّا کسی که ۱.

ص: ۱۴۴

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۲۰۰، کتاب الحجّه، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ح ۱.

امـام نـدارد و ولایت چنین شخصـیتی را گردن ننهاده است، همچون کودک بی پـدری است که خودش راه بلـد نیست امّا می خواهد با اُفت و خیز و حرکات بچگانه مسیری را طی کند که بزرگان در آن مسیر به زمین خورده اند، آیا امکان پذیر هست؟! چنین کسی پناهی ندارد و در مشکلات خود را بی پناه احساس می کند، ولی اهل معرفت، امام علیه السّلام را پناهگاه خود می دانند.

دو نوع هدایت امام علیه السّلام

به اعتقـاد شـیعه هـدایتگری امـام علیه السّـلام به دو صورت انجام می شود؛ یکی «ارائه طریق» و دیگری «ایصال الی المطلوب». اوّلی نشـان دادن راه است به نـادان تـا اینکه خود به پای خود آن را طی نمایـد. و دومی حرکت دادن نادان است، امّا نه به پای خود بلکه به پای مربّی و هادی خود، و شـخص باید خود را از امام علیه السّـلام جدا نکند تا با همراهی ایشان به مطلوب برسد. بنـابراین اِعمال ولایت امام علیه السّـلام در مورد اشـخاص ممکن است به هر یک از دو شـکل فوق، یا به هر دو صورت با هم، باشد. البتّه نحوه آن به اختیار خودشان است که چه مقدار لطف و محبّت به زیردسـتان خود داشـته باشند. «هذا عَطاؤُنا فَامنُن اَو اَمسِک بِغَیرِ حِسابٍ».(۱) مـا اگر می خواهیم بیشـتر مورد لطف ایشـان قرار بگیریم، بایـد ارادت و محبّت خود را به آنهـا بیشـتر کنیم و به هر وسیله ممکن توجّه و خشنودی آنها را به سوی خود جلب نماییم.

بـا تـوجّه به مطـالب فـوق، ارزش و اهمیّت «معرفت امـام علیه السّـلام» برای مـا روشن می شود و اینکه اگر کسـی به این گوهر گرانقدر و اکسیر اعظم دسترسـی پیدا کند، در حقیقت به سرچشمه همه خوبیها و خیر کثیر، دست یافته است. امام صادق علیه السّلام درباره حکمت در آیه «وَ یُؤتَ الحِکمَهَ فَقَد اُوتِیَ خَیراً کَثیراً»(۲) فرمودند:

طاعَهُ اللهِ وَ مَعرِفَهُ الاِمام. (۳)

(منظور از حکمت) فرمانبرداری از خدا و معرفت امام علیه السّلام است. ۱.

ص: ۱۴۵

۱- ص (۳۸)/۳۹.

۲- بقره (۲)/۲۷۳: به هر کس حکمت داده شود خیر بسیاری داده شده است.

۳- اصول کافی ج ۱ ص ۱۸۵، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام و الرّدّ إلیه، ح ۱۱.

حکمت آن علم مستحکمی است که قابل رخنه و سست شدن نیست. و در مسیر هدایت، محکمترین پایه و اساس، اطاعت و فرمانبری از خدا همراه با معرفت امام علیه السّلام است که تنها راه تحقّق اطاعت خدا می باشد. کسی که امامش را بشناسد و ولایت او را بپذیرد، همه خیرات را به دست می آورد. و کسی که امام شناس نباشد، هیچ خیری ندارد. و بنابراین خیر کثیر چیزی جز معرفت امام علیه السّلام نیست.

امام شناسی؛ تنها پایه خداشناسی

اشاره

در بحث از معرفت خدا، به این حقیقت اشاره شد که اعطای معرفت از جانب خود خداست و انسان پس از معرّفی او، اگر آن معرفت را بپذیرد و تسلیم شود، وظیفه خود را درباره معرفت خدا انجام داده است. چنین کسی را می توانیم خداشناس بدانیم. و منظور از این تعبیر «خداباور» است نه کسی که صرفاً حقیقت برایش روشن شده باشد. چه بسا حجّت بر کسی تمام شده و خدا او را به معرفت خود رسانده باشد، امّا تا وقتی تسلیم آن نگشته است به او خداشناس گفته نمی شود. خداشناس یعنی کسی که پس از نیل به معرفت، آن را تصدیق هم کرده باشد و ما در این بحث اصطلاح «معرفت خدا» را به عنوان فعل اختیاری انسان به همین معنا به کار می بریم.

تعریف خداشناسی صحیح

حال با توجّه به این معنا، سخن در این است که خداشناسی بدون امام شناسی امکان ندارد. و منظور از امام شناسی هم، نظیر خداشناسی، این است که شخص پس از معرّفی امام علیه السّلام از جانب خدا آن را بپذیرد و تسلیم شود و در حقیقت وظیفه خود را در باب معرفت امام انجام دهد. چنین فردی را امام شناس می گوییم. پس امام شناس یعنی معتقد به امام و کسی که امامت ایشان را پذیرفته است. اکنون می توانیم تصدیق کنیم که خدا باوری بدون اعتقاد به امام امکان ندارد. زیرا اگر شخص واقعاً تسلیم خدا و بنده اوست، باید نسبت به باب بندگی و تنها راهی که او خود به عنوان عبادت خود پذیرفته است، حالت تسلیم و پذیرش داشته باشد.

امامت و ولایت بابی است که خداونـد برای بنـدگی خود باز کرده و عبادت را فقط از این طریق ممکن دانسـته است. لـذا نمی توان پذیرفت که شخصـی ادّعای معرفت خدا را داشـته باشد امّا نسبت به این امر حالت تسلیم نداشته باشد. کسی که خدا را به خدایی باور دارد، باید پیامبرش را هم به پیامبری و امامش را هم به امامت قبول داشـته باشد. و گرنه اگر در یکی از اینها تزلزل و تردید داشـته باشد، در حقیقت در خداشناسی تردید کرده و لذا معرفت خدا را ندارد. بنابراین، معرفت امام علیه السّلام لازمه لاینفک معرفت خدا می باشد. ابوحمزه ثُمالی می گوید:

قالَ لی اَبو جَعفَرٍ علیه السّلام: اِنَّما یَعبُدُ اللهَ مَن یَعرِفَ اللهَ. فَاَمّا مَن لا یَعرِفُ اللهَ، فَاِنَّما یَعبُدُهُ هکَذا ضَلالاً.

قُلتُ: جُعِلتُ فِداکَ؛ فَما مَعرِفَهُ اللهِ؟ قالَ علیه السّلام: تَصـدیقُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ تَصدیقُ رَسُولِهِ صـلی الله علیه و آله و سلّم وَ مُوالاهُ عَلِیٍّ علیه السّلام وَ الاِئتِمامُ بِهِ وَ بِاَئِمَّهِ الهُدی عَلَیهِم السّلام وَ البَراءَهُ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ مِن عَدُوِّهِم. هکَذا یُعرَفُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ. (۱)

امام باقر علیه السّلم به من فرمودند: تنها کسی خدا را بندگی می کند که معرفت او را داشته باشد. ولی آن که اهل معرفت خدا نیست، او را اینچنین (مانند منکران ولایت) گمراهانه می پرستد.

عرض کردم: فدایت گردم؛ معرفت خدا چیست؟ فرمود: باور داشـتن خدای عزّوجل و باور داشـتن پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و دوستی و همراهی با علی علیه السّلام و پذیرفتن امامت او و ائمه هدی علیهم السّلام و بیزاری جستن از دشمنان ایشان به سوی خدای عزّوجل. این است معرفت خداوند عزّوجل.

ملاحظه می شود که پـذیرفتن پیامبر به پیامبری و امام به امامت، جزء معرفت خـدا قرار دارد. و این از آن جهت است که خـدا باوری،بـدون اعتقاد به باب بندگی خداوند امکان ندارد. حدیث دیگر را در این زمینه جابر جعفی از امام باقر علیه السّلام نقل کرده است:

اِنَّما یُعرِفُ اللهَ عَزَّوَجَلَّ وَ یَعبُدُهُ مَن عَرَفَ اللهَ وَ عَرَفَ اِمامَهُ مِنّا اَهلَ البَیتَ. وَ مَن۱.

ص: ۱۴۷

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۱۸۰، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام و الرّدّ إلیه، ح ۱.

لا یَعرِفُ اللّه عَزَّوَجَلَّ وَ [لا] یَعرِفُ الِامامَ مِنّا اَهلَ البَیتِ فَاِنّما یَعرِفُ وَ یَعبُدُ غَیرَ اللّه هکَذا - وَ اللهِ - ضَلالاً. (۱)

تنها کسی اهل معرفت خدا و عبادت اوست که هم معرفت خدا را داشته باشد و هم امام از ما اهل بیت علیهم السّلام را بشناسد. و کسی که خدا را نشناسد و معرفت نسبت به امام از ما اهل بیت نداشته باشد، چنین کسی غیر خدا را شناخته و - قسم به خدا - بندگی غیر خدا را اینچنین گمراهانه کرده است.

چنین کسی در حقیقت به جای خدا از هوا و هوس خود پیروی کرده است و به بیان قرآن گمراهترین فرد به حساب می آید:

عَن اَبِی الحَسَنِ علیه السّلام فی قَولِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ :«وَ مَن اَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیرِ هُدی مِنَ اللهِ» (۲) قالَ: یَعنی مَنِ اتَّخَذَ دینَهُ رَأیَهُ بِغَیرِ اِمامٍ مِن اَئِمَّهِ الهُدی. (۳)

حضرت ابوالحسن علیه السّلام درباره قول خدای عزوجل: «و کیست گمراهتر از آن که هدایت الهی را کنار گذاشته و دنبال هوا و هوس خود می رود» فرمود: منظور کسی است که دین خود را به جای آنکه از پیشوایان هدایت بگیرد، رأی و نظر خویش قرار داده است.

بنابراین، انکار امام علیه السّلام در واقع انکار خدای متعال است. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

کانَ اَمیرُالمُؤمِنینَ علیه السلام اِماماً. ثُمَّ کانَ الحَسَنُ علیه السّلام اِماماً. ثُمَّ کانَ الحُسَینُ علیه السّلام اِماماً. ثُمَّ کانَ عَلِیُّ بنُ الحُسَینِ علیه السّلام اِماماً. ثُمَّ کانَ مُحَمَّدُ بنَ عَلِیٍّ علیه السّلام اِماماً. مَن اَنکَرَ ذلِکَ کانَ کَمَن اَنکَرَ مَعرِفَهَ اللهِ تَبارَکَ وَ تَعالی وَ مَعرِفَهَ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله و سلم. (۴)

(پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) امیرالمؤمنین علیه السّلام امام بودند؛ و بعد از ایشان به ترتیب امام حسن علیه السّلام و سپس امام حسین علیه السّلام و بعد حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام و آن گاه حضرت محمّد بن علی علیه السّلام امام بودند. کسی که این مطلب را نپذیرد ۵.

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۱۸۱، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام و الرّدّ إلیه، ح ۴.
۲- قصص (۲۸)/۵۰.
۳- اصول کافی ج ۱ ص ۳۷۴، کتاب الحجّه، باب فیمن دان الله عزّوجل بغیر إمام ...، ح ۱.
۴- اصول کافی ج ۱ ص ۱۸۱، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام و الرّدّ إلیه، ح ۵.

مانند کسی است که معرفت خدا و رسول او را نپذیرفته باشد.

بعد راوی خودش متوجّه می شود که امام زمان او حضرت صادق علیه السّلام است و این مطلب را سه بار خدمت ایشان عرضه می دارد.

معنای دقیق «هدایت» و «ضلالت» در قرآن

در اینجا منظور از «هدایت» برای ما روشن می شود و اینکه تا شخص اقرار به ولایت ائمه علیهم السّلام نکند اهل هدایت نیست و آنچه مقبول خدای متعال می باشد، توحید بدون نبوّت و نبوّت بدون امامت نیست. باید هر سه با هم جمع شوند تا «هدایت» تحقّق پیدا کند، و گرنه شخص از «ضلالت» و گمراهی خارج نشده است.

در قرآن کریم چنین آمده است:

«وَ اِنّی لَغَفّارٌ لِمَن تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهتَدی».(۱)

من نسبت به کسانی که توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح انجام داده سپس هدایت یافته اند، بسیار بخشاینده هستم.

یعنی مغفرت خدا شامل کسانی می شود که غیر از توبه و ایمان و عمل صالح، هدایت هم یافته باشند. بنابراین با وجود آن سه، هنوز هدایت محقّق نشده است. پس هدایت چیست و چگونه محقّق می شود؟ امام باقر علیه السّلام در توضیح همین آیه، این سؤال را پاسخ داده اند:

وَ اللهِ لَو اَنَّهُ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ لَم یَهتَدِ اِلی وِلایَتِنا وَ مَوَدَّتِنا وَ مَعرِفَهِ فَضلِنا، ما اَغنی ذلِکَ عَنهُ. (۲)

به خدا قسم اگر کسی توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح هم داشته باشد، امّا به ولایت و محبّت ما و شناخت برتری ما هدایت نشده باشد، هیچ یک از آنها فایده ای به حالش نخواهد داشت.

پس منظور از ایمان و توبه و عمل صالح در آیه شریفه چیست؟ پاسخ این سؤال را نیز در گفتار امام باقر علیه السّلام می بینیم:۸.

۱- طه (۲۰)/۸۴.

۲- تفسیر برهان ج ۳ ص ۴۰ ح ۸.

اَمَّا التَوبَهُ فَمِنَ الشِّركِ بِاللهِ. وَ اَمَّا الایمانُ فَهُوَ التَّوحیدُ لِلّهِ. وَ اَمَّا العَمَلُ الصّالِحُ فَهُوَ اَداءُ الفَرائِضِ. وَ اَمَّا الاِهتِداءُ فَبِوُلاهِ الاَمرِ وَ نَحنُ هُم. (۱)

منظور از توبه، توبه از شرک به خداست. و منظور از ایمان، توحید نسبت به خداوند است. و عمل صالح هم منظور انجام واجبات می باشد. و امّا هدایت شدن پس به وسیله صاحبان امر است که ما هستیم.

همچنین در مورد معنای «اهتداء» در آیه شریفه، داوود رَقّی می گوید:

خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدم و از ایشان پرسیدم: «فما هذا الذی بعد التوبه و الایمان و العمل الصالح؟»: منظور از این هدایت پس از توبه و ایمان و عمل صالح چه چیزی است؟

ایشان فرمودند: مَعرِفَهُ الاَئِمَّهِ - وَ اللهِ - اِمامٍ بَعدَ اِمامٍ. (۲) (منظور از هدایت شدن) معرفت امامان علیهم السّلام می باشد. به خدا قسم معرفت یک یک امامان مراد است.

شرک منکر ولایت

پس کسی که خدا را شناخته و به او ایمان آورده و احکام الهی را هم عمل می کند، اگر با ولایت و امامت همه امامان علیهم السّلام آشنا نشده و تسلیم ایشان نگردیده است، هنوز از گمراهی خارج نشده و اهل نجات نیست. چنین شخصی چه بسا خود را هم مؤمن بداند، امّا اگر حقّانیت صاحبان امر برایش روشن شده و تسلیم آنها نشده است، در واقع مشرک است نه موحّد هر چند خودش نمی داند که چطور مشرک شده است. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

اِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی اَخبَرَ العِبادَ بِطُرُقِ الهُدی وَ شَرَعَ لَهُم فیهَا المُنارَ وَ اَخبَرَهُم کَیفَ یَسلُکُونَ فَقالَ: «وَ اِنّی لَغَفّارٌ لِمَن تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهتَدی». وَ قالَ: «اِنَّما یَتَقَبَّلَ اللهُ مِنَ المُتَّقینَ» (۳) فَمَنِ اتَّقَی اللهُ فیما اَمَرَهُ، لَقِیَ اللهَ مُؤمِناً بِما جاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله و سلم. هَیهاتَ! هَیهاتَ! فاتَ قَومٌ وَ ماتوا قَبلَ اَن یَهتَدُوا وَ ظَنُّوا۷.

۱- تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی، ج ۱ ص ۲۵۷ ح ۳۵۱.
۲- بحارالانوار ج ۲۷ ص ۱۹۸ ح ۶۴، از فضائل الشیعه.
۳- مائده (۵)/۲۷.

اِنَّهُم آمَنُوا وَ اَشرَکُوا مِن حَیثُ لا یَعلَمُونَ.

اَنَّهُ مَن آتَی البُیُوتَ مِن اَبوابِهَا اهتَدی. وَ مَن اَخَذَ فی غَیرِها سَلَکَ طَریقَ الرَّدی. وَ صَلَّ اللهُ طاعَهَ وَلِیِّ اَمرِهِ بِطاعَهِ رَسُولِهِ. وَ طاعَهَ رَسُولِهِ بِطاعَتِهِ. فَمَن تَرَکَ طاعَهَ وُلاهِ الاَمرِ، لَم یُطِعِ اللهَ وَ لا رَسُولَهُ. وَ هُوَ الاِقرارُ بِما اُنزِلَ مِن عِندِاللهِ عَزَّوَجَلَّ. (۱)

خداونـد متعال به بنـدگان راههای هدایت را نشان داده و وسـیله روشـنایی را در مسـیر آنها قرار داده و به ایشان چگونگی طیّ مسـیر را آموخته و فرموده است: « و من نسـبت به کسانی که توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالـح انجام داده سـپس هدایت یافته انـد، بسـیار بخشاینـده هسـتم.» و فرموده است: «خداوند تنها از تقوا پیشـگان می پذیرد.» بنابراین کسـی که نسبت به اوامر الهی، تقوای او را حفـظ کنـد، خداونـد را با ایمان به آنچه حضـرت محمـد صـلی الله علیه و آله و سـلم آورده، ملاقات خواهد کرد. افسوس! افسوس که مردمی از دست رفتند و پیش از آنکه هدایت یابند از دنیا رفتند و گمان داشتند که اهل ایمان هستند ولی بدون آنکه خودشان بفهمند، مشرک شدند.

واقعیت این است که هر کس از درهـای خـانه هـا وارد شود، اهـل هـدایت است و آن که از غیر دَر بیایـد، راه هلاـکت پیموده است. خداونـد اطاعت از ولیّ امر خود را با اطاعت از رسول خود پیونـد زده و اطاعت از رسول خود را با اطاعت از خود پیوند زده است. بنـابراین هر کس اطـاعت از صاحبان امر را ترک کنـد، نه خـدا را اطاعت کرده و نه رسولش را. و این است اقرار به آنچه از جانب خدای عزّوجل فرو فرستاده شده است.

مشـرک بودن این گونه افراد از آن جهت است که وظیفه آنها به عنوان موحّد این بوده که فقط تسـلیم خدا باشند و در بندگی و عبادت او غیر خـدا را با او شـریک نگرداننـد، امّا در عمل به جای آنکه از همان خـدایی که شـناخته و پذیرفته بودند اطاعت کرده و در عبـادت راهی را که او قرار داده طی کننـد، از پیش خود و بـا سـلیقه شخصـی به مسیری غیر از آنچه خداونـد مقرّر فرموده رفته اند و در واقع خواسته اند از غیر دَر وارد خانه شوند. و این، در حقیقت شرک است، هر چند خود۶.

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۱۸۲، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام و الرّدّ إلیه، ح ۶.

به شرک بودنش توجّه نداشته اند، نه اینکه وظیفه خود را که اطاعت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السّلام است نمی دانستند؛ خیر، آن را می دانستند ولی به عمق این مطلب پی نبرده بودند که سرباز زدن از تسلیم در مقابل حجّت خدا، انسان را از وادی توحید خارج و به شرک می کشاند. به همین خاطر از جهتی که نمی دانستند و نمی فهمیدند، مشرک شدند. کسی که مشرک می شود لازم نیست خود توجّه به لوازم اعتقادش داشته باشد. همین که وظیفه اش را می دانسته، حجّت برایش تمام بوده، در پیشگاه عدل الهی معذور نیست.

بت پرستان صریحاً خدای متعال را انکار می کنند و منکران ائمه علیهم السّلام نیز کسی را انکار می کنند که به صریح احادیث – مطابق آنچه گذشت – انکارش، انکار خداست. خداوند انکار حجّت خود را در حکم انکار خود دانسته و بنابراین می توان گفت که منکر امامت و ولایت ائمه اطهار علیهم السّلام در حقیقت منکر خداوند می باشد هر چند که روی مصلحت هایی برخی احکام دنیوی این دو گروه با یکدیگر متفاوت است.

مراتب انکار امامت

انکار امامت دارای مراتبی است که برخی از آن مراتب شدیدتر و بعضی خفیف تر است. کسی که ائمه علیهم السّلام را به عنوان پیشوایان معصوم خدا و حجّتهای الهی شناخته است، اگر تسلیم امامت ایشان نشود، منکر آنان می باشد، اعمّ از اینکه صریحاًامامت ایشان را نفی کند یا اینکه نفی نکند امّا قبول هم نکند. این حالت هم نوعی انکار و ردّ محسوب می شود. مرتبه شدیدتر این است که با ایشان دشمنی بورزد و تبرّی از ایشان را وسیله تقرّب به سوی خداوند بداند!

همه این حالتها انکار امامت ائمه علیهم السّلام است که به فرموده خدای متعال در حکم انکار خود خداست. البته چون این مراتب انکار با یکدیگر تفاوت دارند، بعضی از احکام آنها هم با یکدیگر متفاوت است. مثلاً دشمنی با ائمه علیهم السّلام باعث می شود که فرد در دنیا حکم مسلمان نداشته باشد، بدنش همچون بت پرستان پاک نباشد و خوردن ذبیحه اش برای مسلمانان مجاز نباشد و ... امّا در مراتب پایین تر چنین احکامی نیست. به هر حال منکران امامت ائمه علیهم السّلام با وجود تفاوتهایی که در درجه

انکارشان وجود دارد، در یک مرتبه مشترک هستند و آن اینکه تسلیم امامت امامان علیهم السّلام نشده اند و از همین جهت کافر و مشرک می باشند. البته تأکید می شود که ممکن است خودشان به اینکه انکار امامت ائمه علیهم السّلام در واقع انکار خداست، علم و توجّه نداشته باشند، امّا جهل یا غفلت ایشان تأثیری در کفر و شرک آنها ندارد (اَشرَکُوا من حیث لا یَعلَمونَ). خدای متعال می فرماید:

«اِنَّ اللّه لا یَغفِرُ اَن یُشرَکَ بِهِ وَ یَغفِرُ مادونَ ذلِکَ لِمَن یَشاءُ».(۱)

خداوند از اینکه به او شرک ورزیده شود، نمی گذرد. و نسبت به کمتر از شرک برای هر کس که بخواهد آمرزنده است.

بنابراین مهمترین مسأله در دین، همین «امامت» و «ولایت» است که تضمین کننده هر چیز است و بدون آن هیچ چیز حتّی توحید که اصل و پایه و روح دین است نیز ضمانت کافی برای تحقّق یافتن، پیدا نمی کند. اگر تعالیم اهل بیت علیهم السّلام در باب توحید نبود، هرگز مردم خداشناس در مسیر صحیح خداشناسی باقی نمی ماندند و همگان تحت تأثیر القائات شیطانی، به گمراهی و تشبیه خالق متعال می افتادند. اکنون که جوامع حدیثی پُر از خُطَب توحیدی ائمه علیهم السّلام ماست و در قرون گذشته در اختیار بسیاری از متفکّران مسلمان قرار گرفته است، باز هم مشاهده می کنیم که پیروان راستین ایشان که همان موحدان واقعی هستند، تعدادشان به نسبت دیگران بسیار کم است؛ چه رسد به اینکه فرض کنیم اهل بیت علیهم السّلام نبودند و این سخنان را نفرموده بودند. در آن صورت می توان گفت که دیگر موحد واقعی باقی نمی ماند.

به هر حال انکار امامت و ولایت، انکار اصل و اساس دین است و انسان را از دایره توحید خارج و به وادی شرک می راند.

البته همان طور که گفته شد هیچ اشکالی ندارد که خدای متعال بر اساس مصالحی برای این گروه از مشرکان در دنیا از لحاظ ظاهر دین احکامی را وضع کند که از بعضی جهات با احکام مؤمنان مشترک و یکسان باشد. مانند اینکه ۸.

۱- نساء (۴)/۴۸.

منکران ولایت اگر با اهل بیت علیهم السّلام دشمنی نداشته باشند، بدنهایشان پاک است، ولی مشرکان غیر مسلمان که علناً خدا را انکار می کنند، چنین حکمی برایشان نیست. این حکم آنها را از کافر و مشرک بودن خارج نمی سازد و صرفاً به خاطر مصلحتهایی در دنیا قرار داده شده و با مرگ آنها از بین می رود و در آخرت هیچ اثری بر این حکم مترتّب نیست.

منکر امام علیه السّلام مسلمانِ کافر است

با این وصف نمی توان گفت که «چون شیعیان، منکران ائمه علیهم السّلام و ناقضان اقوالشان را کافر و غیر مسلمان نمی دانند، پس ولایت و امامت جزیی از اجزای قطعی ایمان محسوب نمی شود و الاّ انکار آن به الحاد و ارتداد می کشید».

آری؛ شیعیان، منکران ائمه علیهم السّلام را مسلمان می دانند ولی در عین حال ایشان را کافر می شمارند. این کفر در برابر ایمان است نه اسلام. کفری که ضدّ اسلام باشد، باعث الحاد و ارتداد می شود؛ ولی کفری که ضدّ ایمان است می تواند با اسلام جمع شود.

بنابراین مسلمان ممکن است کافر باشد ولی این کفر موجب الحاد و ارتداد نمی شود. پس در عین حال که امامت جزیی از اجزای قطعی ایمان - بلکه اصل و روح آن - است، امّا انکار آن، اگر با حفظ ظاهر اسلام باشد، فرد را از شمول احکام اسلام خارج نمی سازد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

حَدَّثَنی جَبرَئیلُ عَن رَبِّ العِزَّهِ جَلَ جَلالُهُ اَنَّهُ قالَ:

مَن عَلِمَ اَن لا اِلهَ اِلّا اَنَا وَحدی وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبدی وَ رِسُولی وَ اَنَّ عَلِیَّ بنَ اَبی طالِبٍ خَلیفَتی وَ اَنَّ الاَئِمَّهَ مِن وُلدِهِ حُجَجی، اُدخِلهُ الجَنَّهَ بِرَحمَتی، وَ نَجَّیتُهُ مِنَ النّارِ بِعَفوی، وَ اَبَحتُ لَهُ جِواری، وَ اَوجَبتُ لَهُ کَرامَتی، وَ اَتمَمتُ عَلَیهِ نِعمَتی، وَ جَعَلتُهُ مِن خاصَّتی وَ خالِصَتی. اِن نادانی، لَبَّیتُهُ. وَ اِن دَعانی، اَجَبتُهُ. وَ اِن سَاَلَنی اَعطَیتُهُ. وَ اِن سَکَت، اِبتَدَأتُهُ. . وَ اِن اَساءَ، رَحِمتُهُ. وَ اِن فَرَّ مِنّی، دَعَوتُهُ. وَ اِن رَجَعَ اِلَیَ، قَبِلتُهُ. وَ اِن قَرَعَ بابی، فَتَحتُهُ.

وَ مَن لَم یَشهَد اَن لا اِلهَ اِلّا اَنا وَحدی، اَو شَهِدَ بِذلِکَ وَ لَم یَشهَد اَنَّ مُحَمَّداً

عَبـدی وَ رَسُـولی، اَو شَـهِدَ بِـذلِکَ وَ لَم یَشـهَد اَنَّ عَلِیَّ بنَ اَبی طـالِبٍ خَلیفَـتی، اَو شَـهِدَ بِـذلِکَ وَ لَم یَشـهَد اَنَّ الاَـئِمَّهَ مِن وُلـدِهِ حُجَجی، فَقَد جَحَدَ نِعمَتی، وَ صَغَّرَ عَظَمَتی، وَ کَفَرَ بِآیاتی وَ کُتُبی. اِن قَصَدَنی، حَجَبتُهُ. وَ اِن سَاَلَنی، حَرَمتُهُ. وَ اِن نادانی، لَم اَسمَع نِداءَهُ. وَ اِن دَعانی، لَم اَستَجِب دُعاءَهُ. وَ اِن رَجانی، خَیَّبتُهُ. وَ ذلِکَ جَزاؤُهُ مِنّی. وَ ما اَنَا بِظَلّامٍ لِلعَبیدِ. (۱)

جبرئیل از طرف پروردگار عزّت برایم حدیث کرد که خدا فرمود:

کسـی که تنها مرا شاسـته بندگی بداند و محمد را بنده و رسول من بداند و علیّ بن ابی طالب را خلیفه من بداند و پیشوایان از فرزندان او را حجّتهای من بداند، او را به سـبب رحمت خویش وارد بهشت می سازم، و به سبب عفو و بخشایش خود از آتش نجـاتش می دهم، و به او اجازه می دهم تا در جوارم باشـد، و کرامت خود را برایش حتمی می سازم، و نعمت خود را بر او به اتمام می رسانم، و او را از خواصّ و برگزیدگانم قرار می دهم. (به طوری که) اگر مرا صدا زند، جوابش را می دهم.و اگر مرا بخوانـد، اجابتش می کنم. و اگر از من درخواستی نماید، خواسـته اش را روا می دارم. و اگر سـکوت کند (و نخواهد)، خودم ابتـدا به نعمت می کنم. و اگر بـدی کنـد، او را مـورد رحمتش قرار می دهـم. و اگر از نزد من فرار کنـد، خودم او را صـدا می زنم. و اگر به سویم برگردد، او را می پذیرم. و اگر در مرا بکوبد، آن را به رویش می گشایم.

و کسـی که در الوهیّت من قائل به توحیـد نباشـد، یا توحیـد را قبول داشـته باشـد ولی به اینکه محمّـد بنـده و رسول من اسـت شهادت ندهـد، یا به این هم شـهادت دهـد امّا به اینکه علیّ بن ابی طالب خلیفه من است شـهادت ندهد، یا به این هم شـهادت دهـد امّا به اینکه پیشوایان از فرزنـدان او حجّتهای من هسـتند شـهادت ندهد، چنین کسـی نعمت مرا انکار کرده، و عظمت مرا کوچک شـمرده، و به آیات و کتابهای من کفر ورزیـده است. (بنابراین) اگر مرا قصـد کند، او را از خود محجوب می کنم. و اگر از من درخواست کند، محرومش می سازم. و اگر مرا صدا زند، صدایش را نشـنیده می گیرم. و اگر مرا بخواند، پاسـخش را ۳.

ص: ۱۵۵

۱- کمال الدین، باب ۲۴، ح ۳.

نمی دهم. و اگر به من امید ببندد، امیدش را ناامید می کنم. و این سزای اوست از جانب من. و من ظلم کننده به بندگان نیستم.

ملاحظه می شود که منکر ولایت ائمه علیهم السّلام هیچ شأن و منزلتی در پیشگاه خدای متعال ندارد و اعتقاد به توحید و نبوّت و حتّی امامت امیرمؤمنان علیه السّلام اگر با انکار سایر ائمه علیهم السّلام همراه باشد، سبب جلب عنایت الهی نمی شود و مطابق آنچه گذشت همه خیرات و برکات فقط و فقط با قبول ولایت همه امامان علیهم السّلام به دست می آید و حدیث فوق گوشه ای از نَعَمات الهی را برای اهل ولایت و معرفت ائمه علیهم السّلام بیان می کند.

ولایت؛ شرط ضروری توحید

در همین مورد حدیث مشهوری است که به نام حدیث «سلسله الذهب» معروف است، چون در سلسله سندِ آن، هشت معصوم قرار دارند. حدیث مربوط به وقتی است که حضرت رضا علیه السّلام در حرکت خود از مدینه به سوی مرو، به نیشابور رسیدند. در هنگام خروج، اصحاب حدیث خدمت ایشان رسیده و عرض کردند: از نزد ما می روی و حدثی برای ما نمی فرمایی تا از آن بهره مند شویم؟ و حضرتش در حالی که روی کجاوه نشسته بودند، سر مبارک را از آن بیرون کرده فرمودند:

سَمِعتُ اَبی موسَی بنَ جَعفَرٍ یَقُولُ: سَمِعتُ اَبی جَعفَرَ بنَ مُحَمَّدٍ یَقولُ: سَمِعتُ اَبی مُحَمَّدَ بنَ عَلِیٍّ یَقولُ: سَمِعتُ اَبی عَلِیَّ بنَ الحُسَینِ یَقُولُ: سَمِعتُ اَبی الحُسَینَ بنَ عَلِیٍّ یَقولُ: سَمِعتُ اَبی اَمیرَالمُؤمِنینَ عَلِیَّ بنَ اَبی طالبٍ علیهم السّلام یَقولُ: سَمِعتُ النَبِیَّ صلی الله علیه و آله و سلم یَقولُ: سَمِعتُ اللهَ عَزَّوَجَلَّ یَقُولُ: لا اِلهَ اِلّا اللهُ حِصنی. فَمَن دَخَلَ حِصنی، اَمِنَ مِن عَذابی. (فَلَمّا مَرَّتِ الرّاحِلَهُ نادانا:)بِشُروطِها. وَ اَنَا مِن شُروطِها. (۱)

...(امام رضا علیه السّلام از پدرانشان نقل کردند که:) خدای عزوجل فرمود: «لا إله إلاّ الله» پناهگاه من است. هر کس داخل پناهگاه من گردد، از عذاب من در ۴.

۱- عیون اخبار الرّضا علیه السّلام، باب ۳۷، ح ۴.

امان است. (و وقتی مرکب ایشان دور شد، با صدای بلند به ما فرمود:) امّا با شرایطی. و من هم جزء آن شرایط هستم.

پس کلمه توحید وقتی نجات دهنده از عذاب الهی خواهد بود که همراه با ولایت ائمه علیهم السّلام باشد و در واقع توحید خالص فقط در این صورت محقّق می گردد. لذا ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام همان اثری را دارد که کلمه توحید دارد:

عَنِ الرِّضا، عَن اَبیهِ، عَن آبائِهِ، عَن عَلِیِّ بنِ اَبی طالِبٍ علیهم السّلام، عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله و سلم عَن جَبرَئیلَ، عَن میکائیلَ، عَن اِسرافیلَ، عَن اللَّوحِ، عَنِ القَلَمِ قالَ: یَقولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: وِلایَهُ عَلِیِّ بنِ اَبی طالِبٍ حِصنی. فَمَن دَخَلَ حِصنی، اَمِنَ مِن عَذابی. (۱)

امام رضا از پدرانش علیهم السّلام از جبرئیل، از میکائیل، از اسرافیل، از لوح، از قلم نقل کردند که خدای عزوجل فرمود: ولایت حضرت علیّ بن ابی طالب پناهگاه من است. هر کس داخل پناهگاه من گردد، از عذاب من در امان است.

دو حدیث فوق کاملاً با یکدیگر تطبیق می کنند. زیرا ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام روح توحید خدای متعال و تضمین کننده آن است. ممکن است کسی ظاهراً اهل توحید باشد ولی اگر اهل ولایت نباشد توحیدش پذیرفته نیست. ولی اگر کسی به راستی اهل ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام باشد، هم توحیدش پذیرفته است و هم به نبوّت و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سل. اقرار کرده است. زیرا ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام و سایر ائمه علیهم السّلام روح و اساس توحید و نبوّت می باشد. لذا به قول شاعر معاصر:

توحید و نبوتّ و امامت هر سه در گفتن یک علی ولیّ الله است(۲)

البتّه منظور از گفتن در اینجا اعتقاد و باور قلبی است نه تنها به زبان آوردن بدون اعتقاد قلبی.

معرفیّ امیرالمؤمنین علیه السّلام از زبان خودشان

انسان عاقل اگر علی علیه السّلام را بشناسد، نمی تواند تسلیم ولایت و آقایی حضرت برخود نشود. ایشان خودشان را چنین معرّفی می کنند:ن.

۱- عیون اخبار الرّضا علیه السّلام، باب ۳۸ ح ۱.

۲- خلوتگاه راز، حبیب چایچیان.

اَنا الهادی، اَنا المُهتَدی، وَ اَنا اَبُوالیَتامی، وَ المَساکینِ وَ زَوجُ الاَرامِلِ. وَ اَنا مَلجَأُ کُلّ ضَعیفٍ وَ مَأمَنُ کُلّ خائِفٍ. وَ اَنا قائِدُ المُؤمِنینِ [اِلَی الجَنَّهِ]. وَ اَنا حَبلُ اللهِ المَتینُ. وَ اَنا عُروَهُ اللهِ الوُثقی وَ کَلِمَهُ اللهِ التَّقوی. وَ اَنا عَینُ اللهِ وَ لِسانُهُ الصّادِقُ وَ یَدُهُ. وَ اَنا جَنبُ اللهِ الَّذی یَقُولُ: «اَن تَقولَ نَفسٌ یا حَسرتی عَلی ما فَرَّطتُ فی جَنبِ اللهِ».(۱) وَ اَنا یَدُ اللهِ المَبسوطَهُ عَلی عِبادِهِ بِالرَّحمَهِ وَ المَغفِرَهِ. وَ اَنا بابُ حِطَّهٍ. مَن عَرَفَنی وَ عَرَفَ حَقّی، فَقَد عَرَفَ رَبَّهُ. لِاَنّی وَصِیُّ نَبِیِّهِ فی اَرضِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلی خَلقِهِ. لا یُنکِرُ هذا اِلّا رادٌّ عَلَی اللهِ وَ عَلی رَسُولِهِ.(۲)

من هدایت کننده هستم. من هدایت شده هستم. و من پدر یتیمان و بیچارگان و شوهر بیوه زنان هستم. و من پناه هر ناتوان و آرامگاه هر ترسانی هستم. و من راهبر مؤمنان (به سوی بهشت) هستم. و من ریسمان محکم خداوند هستم. و من دستگیره مطمئن خدا و کلمه تقوای خدا هستم. و من چشم خدا و زبان راستگوی او و دست او هستم. و من پهلوی خدا هستم که فرمود: «تا اینکه کسی نگوید: افسوس بر کوتاهی کردن من نسبت به پَهلوی خدا!» و من دست خدا هستم که بر سر بندگانش سایه رحمت و مغفرت را گسترده است. و من در آمرزش گناهان هستم. هر کس مرا و حقّ مرا بشناسد، پروردگارش را شناخته است. زیرا من وصیّ پیامبر خدا در زمین او و حجّت او بر خلقش هستم. این حقیقت را جز کسی که خدا و رسولش را رد می کند، انکار نمی کند.

«جَنب» به معنای پهلوی انسان است و لذا وقتی چیزی بسیار بسیار به انسان نزدیک باشد، می گویند پهلوی اوست. و امیرالمؤمنین علیه السّلام که بنده و مخلوق خداست، به اعتبار تقرّب زیاد به خدای متعال به نام «جنب الله» خوانده شده و کوتاهی در حقّ او، کوتاهی در حقّ خداوند محسوب می شود. بقیّه تعابیری که در حدیث فوق به کار رفته قبلاً توضیح داده شده است. نکته مهمی که از این حدیث استفاده می کنیم همان است که معرفت پروردگار بدون معرفت امام علیه السّلام و حقّ ایشان امکان ندارد. زیرا انکار امام علیه السّلام و حقّ ایشان در حقیقت انکار خدا و رسول اوست.۸.

ص: ۱۵۸

۱- زمر (۳۹)/۵۶.

۲- معانی الاخبار ص ۱۷و۱۸.

فصل ۳: نقش تولّی و تبرّی در دینداری

حقیقت ایمان: حبّ و بغض به خاطر اهل بیت علیهم السّلام

اشاره

در مباحث گذشته روشن شد که حقیقت دین و روح اسلام، تعبّد و تسلیم به پیشگاه پروردگار متعال است. بنابراین اعمال عبادی اگر بخواهد اثر مطلوب خود را داشته باشد، باید همین حالت را در عبادت کننده به وجود آورد. از همین جهت می توان گفت که عبادات مانند نماز، روزه، حج، زکات و ... همگی برای آن وضع شده اند تا بنده را آنچنانکه خدا خواسته، تسلیم و عبد او گردانند و در صورتی که چنین اثری را نداشته باشد، فاقد روح بوده و صرفاً نمایشی هستند؛ درست مانند عروسکهایی که به شکل انسان هستند ولی بهره ای از انسانیت ندارند. انسان بودن آدمی به شکل ظاهری او مربوط نمی شود، این روح انسان است که ارزش انسانیت را به کالبد او می دهد.

روح عبادت: کوچکی در برابر خداوند

با این ترتیب روح عبادات، تسلیم و تعبّد نسبت به خدای متعال می باشد و اعمالی که از روی تسلیم به پروردگار نباشد، کالبدی بدون روح و جسمی بدون جان است. و لذا اگر در عبادت کننده حالت «عُجب» پیدا شود، باعث تباهی همه اعمالش می گردد. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

ص: ۱۵۹

مَن دَخَلَهُ العُجبَ هَلَکَ. (۱)

هر کس مبتلا به خودپسندی شود، (ایمانش) تباه می گردد.

چه بسیارند انسانهایی که با انجام همین اعمال عبادی از خدا دور شده اند در حالی که به گمان خود تقرّب به خدا پیدا کرده اند! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

قالَ اللُّه عَزَّوَجَلَّ: ... .اِنَّ مِن عِبادِیَ المُؤمِنینَ لِمَن یَجتَهِدُ فی عِبادَتی فَیقُومُ مِن رُقادِهِ وَ لَذیذِ وَسادِهِ فَیَتَهَجَّدُ لِیَ اللَّیالِیَ فَتَتعَبُ نَفسُهُ فی عِبادَتی، فَاَضرِبُهُ بِالنُّعاسِ اللَّیلَهَ وَ اللَّیلَتَینِ، نَظَراً مِنّی لَهُ وَ اِبقاءً عَلَیهِ. فَینامُ حَتّی یُصبِحُ فَیَقُومُ وَ هُوَ ماقِتٌ لِنَفسِهِ زارِئٌ عَلَیها. وَ لَو اُخَلّی بَینَهُ وَ بَینَ ما یُریدُ مِن عِبادَتی، لَدَخَلَهُ العُجبُ مِن ذلِکَ فَیُصَیِّرُهُ العُجبُ اِلَی الفِتنَهِ بِاَعمالِهِ فَیَأتیهِ مِن ذلِکَ ما فیهِ هَلاکُهُ لِعُجبِهِ بِاَعمالِهِ وَ رِضاهُ عَن نَفسِهِ حَتّی یَظُنَّ اَنَّهُ قَد فاقَ العابِدینَ وَ جازَ فی عِبادَتِهِ حَدَّ التَّقصیرِ فَیَتَباعَدُ مِنّی عِندَ ذلِکَ وَ هُوَ یَظُنُّ اَنَّهُ یَتَقَرَّبُ اِلَیَّ. (۲)

خدای عزوجل فرمود: ... . از بندگان مؤمن من وجود دارد کسی که در راه بندگی من کوشش زیاد می کند، از خواب و بستر دلپذیر خود برمی خیزد و شبها را به بیداری و شب زنده داری سپری می کند تا آن حد که در راه عبادت من خسته و رنجور می گردد. من به خاطر لطف به او و باقی نگه داشتن او در مسیر بندگی، یکی دو شب او را به خواب می برم. در نتیجه تا صبح می خوابد و وقتی برمی خیزد از خودش ناراحت است و خود را سرزنش می کند. ولی (حقیقت این است که) اگر او را به حال خودش واگذارم تا مطابق میلش مرا بندگی کند، به خاطر همان عبادتها مبتلا به عُجب می شود و عجب باعث فریفته شدن او نسبت به اعمالش می گردد و در اثر این فریفته شدن (ایمانش) تباه می شود. زیرا نسبت به اعمالش خوشحال و از خودش خشنود است تا آنجا که گمان می کند بر همه عبادت کنندگان برتری یافته و در بندگی اش هیچ کوتاهی نکرده است. و در این صورت از من دور می شود در حالی که به گمان خود به من تقرّب پیدا می کند.۴.

ص: ۱۶۰

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۳۱۳، کتاب الایمان و الکفر، باب العجب، ح ۲.

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۶۰، کتاب الایمان و الکفر، باب الرّضا بالقضاء، ح ۴.

اگر اعمال عبادی، انسان را در مسیر عبودیّت خدا به تسلیم بیشتر در نیاورد، به جای آنکه باعث تقرّب انسان به پیشگاه پروردگار گردد، سبب دوری او از رضای خدا می شود. اینجاست که گاهی یک گناه نزد خدا از یک کار خوب بهتر می شود! امیرالمؤمنین علیه السّلام می فرمایند:

سَیِّئَهٌ تَسُوؤُکَ خَیرٌ عِندَاللهِ مِن حَسَنَهٍ تُعجِبُکَ. (۱)

کار زشتی که تو را ناراحت و غمگین کند، نزد خداوند بهتر است از کار خوبی که باعث خشنودی تو (از خودت) گردد.

کار زشتی که انسان از انجم دادنش ناراحت شود، او را به توبه و تضرّع به پیشگاه خدا می اندازد، تا از سر تقصیرش بگذرد و همین حالت مصداق بندگی و تسلیم در برابر خدای متعال است. ولی کار خوبی که انسان را به عجب آورد و از خود راضی و مسرور سازد، در او روح انانیّت را زنده می کند و هر قدر انسان نزد خود بزرگ جلوه کند، دیگر در برابر خداوند خود را کوچک و خوار نمی بیند و این او را از حقیقت بندگی دور می نماید.

پس معیار و ملاک بندگی خدا، انجام دادن اعمال عبادی نیست، اینها وقتی عبادت است که انسان را تسلیم خدا و مطیع فرمان او گرداند. و به همین جهت است که خدا بنده مؤمن خود را از انجام کار خوبی که روح بندگی را در او از بین می برد، باز می دارد. این کار خدا از آن جهت است که خیر بنده مؤمن خود را می خواهد و لذا کاری می کند که او مبتلا به عُجب نگردد. البتّه این عنایت خداوند فقط شامل مؤمنان می شود؛ و اینها کسانی هستند که خود را تحت ولایت و سرپرستی پروردگار قرار داده، اختیار و صلاح خویش را به دست او سپرده اند، آنها یقین دارند که خداوند بهتر از هر کسی مصلحت آنها را می داند و کاری جز به خیر و صلاحشان انجام نمی دهد. اینجاست که مسأله راضی بودن به قضای خدا اهمیّت خاصّی پیدا می کند. بنده مؤمن می داند که اگر ولایت و سرپرستی پروردگارش را بپذیرد، هر خوشی یا ناخوشی که ببیند به خیر اوست و شرّی در ۳.

۱- نهج البلاغه (فیض الاسلام)، حکمت ۴۳.

آن نیست. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

فیما اَوحَی اللهُ عَزَّوَجَلَّ اِلی موسَی بنِ عِمرانَ علیه السّلام: یا موسَی بنِ عِمرانَ، ما خَلَقتُ خَلقاً اَحَبَّ اِلَیَّ مِن عَبدِیَ المُؤمِن. فَاِنّی اِنَّما اَبتَلیهِ لِما هُوَ خَیرٌ لَهُ. وَ اُعافیهِ لِما هُوَ خَیرٌ لَهُ. وَ اَزوی عَنهُ ما هُوَ شَرٌّ لَهُ لِما هُوَ خَیرٌ لَهُ. وَ اَنَا اَعلَمُ بِما یَصلَحُ عَلَیهِ عَبدی. فَلیَصبِر عَلی بَلائی، وَ لیَشکُر نَعمائی، وَ لیَرضَ بِقَضائی، اَکتُبهُ فِی الصِّدّیقینَ عِندی، اِذا عَمِلَ بِرِضائی وَ اَطاعَ اَمری. (۱)

در آنچه خدای عزوجل به حضرت موسی بن عمران وحی کرد، چنین آمده است: این موسی بن عمران، من مخلوقی که نزد من محبوبتر از بنده مؤمن من باشد، خلق نکرده ام. بنابراین جز این نیست که او را مبتلا و گرفتار می سازم به جهت آنچه خیر او در آن است، و معاف می دارم به جهت آنچه خیر او در آن است. و آنچه را به ضرر اوست، به جهت آنچه خیر او در آن است، از وی دور می دارم. و من بهتر از هر کسی، صلاح حال بنده خود را می دانم. حال که چنین است، پس باید بر گرفتاریهایی که برایش پیش آوردم، صبر کند و نعمتهای مرا شکرگزارد و به حکم من راضی باشد تا او را از جمله صدیقین در نزد خود بنویسم، اگر به آنچه من پسندم عمل کند و از فرمان من اطاعت کند.

این است مصداق اِعمال «ولایت» و سرپرستی خداوند در حقّ بنده با ایمانش که او را به بهترین نحوی اداره می کند و اجازه نمی دهد در مسیری که صلاحش نیست قرار بگیرد، هر چند که ظاهر آن مسیر، انجام اعمال عبادی و کارهای خوب باشد.

اِعمال ولایت الهی در حقّ بنده مؤمن

بنابراین بندگی خدا خلاصه می شود در اینکه انسان تسلیم پیشگاه او باشد و به آنچه او برایش پسندیده - چه مطابق میلش باشد و چه مخالف - راضی و خشنود باشد. چنین کسی واقعاً «ولایه الله» را پذیرفته است و مؤمن بودن شخص نیز از همین ویژگی مشخّص می گردد:۷.

ص: ۱۶۲

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۶۱، کتاب الایمان و الکفر، باب الرّضا بالقضاء، ح ۷.

... عَمَّن ذَكَرَهُ، عَن اَبی عَبدِاللهِ علیه السّلام قالَ: قُلتُ لَهُ: بِاَیِّ شَیءٍ یَعلَمُ المؤمِنُ بِاَنَّهُ مُؤمِنٌ؟ قالَ: بِالتَّسلیمِ لِلّهِ وَ الرِّضا فیما وَرَدَ عَلَیهِ مِن سُرورٍ اَو سَخَطٍ. (۱)

... راوی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مؤمن از کجا بداند که مؤمن است؟ فرمود: از تسلیم بودن نسبت به خداوند و خشنودی نسبت به آنچه برایش پیش می آید چه مطابق میلش باشد و چه مخالف.

اینجاست که برای انسان مشخّص می شود همه عبادات، اگر واقعاً عبادت خدا باشند، باید چنین اثری در روح عبادت کننده داشته باشند. نماز و روزه و حج و ... اگر آن گونه که مورد رضای خداست انجام شوند، شخص را به سوی اینکه راضی به رضای خدا و ناراضی از نارضایتی او باشد سوق می دهند. بنده با ایمان در برابر رضا و سخط الهی از پیش خود رضا و سخطی ندارد؛ آنچه را که خدایش می پسندد، دوست دارد و از آنچه خدا برایش کراهت دارد، متنفّر است. هر قدر حبّ و بغض انسان منطبق بر حبّ و بغض الهی باشد، به همان اندازه از ایمان بهره مند شده است. این مطلب در احادیث ما تحت عنوان «الحبّ فی الله و البغض فی الله» آمده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

یا عَبدِاللهِ، اَحبِب فِی اللهِ. وَ اَبغِض فِی اللهِ. وَ والِ فِی اللهِ. وَ عادِ فِی اللهِ. فَاِنَّه لا تُنالُ وِلایَهِ اللهِ اِلّا بِذلِکَ. وَ لا یَجِدُ رَجُلٌ طَعمَ الایمانِ، وَ اِن کَثُرَت صَلاتُهُ وَ صیامُهُ، حَتّی یَکونَ کَذلِکَ... .(۲)

ای بنده خدا، در راه خدا و به خاطر او دوست داشته باش. و به خاطر او تنفّر داشته باش. و دوستی و دشمنی ات در راه خدا باشد. زیرا ولایت خدا جز از این راه به دست نمی آید. و هیچ انسانی، هر چند نماز و روزه اش زیاد باشد، طعم ایمان را نمی چشد مگر آنکه چنین باشد.

حبّ و بغض برای خداوند؛ معیار درجه ایمان

«الحبّ فی الله» یعنی اینکه انسان در راه خدا و به خاطر او دوست داشته باشد، ق.

ص: ۱۶۳

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۶۲، کتاب الایمان و الکفر، باب الرّضا بالقضاء، ح ۱۲.
۲- بحارالانوار ج ۶۹ ص ۲۳۶ ح ۱، از علل الشرایع، عیون اخبار الرّضا علیه السّلام، امالی صدوق.

همه دوستیهایش به خاطر خدا باشد، کسی و چیزی را که خدا دوست دارد، به این دلیل که محبوب خداست، دوست داشته باشد؛ و همچنین از آنچه مبغوض خداست، به خاطر اینکه مبغوض خداست، بدش بیاید، دوستی و دشمنی او در همه موارد به خاطر خدا باشد. چنین کسی در واقع خدا را ولیّ و سرپرست خود دانسته و از پیش خود در برابر او اراده ای ندارد، خواست خود را در خواست خدا فانی کرده و جز آنچه او می خواهد، نمی خواهد. این روح ایمان است. اگر کسی از این حالت هیچ بهره ای نداشته باشد، مزه ایمان را نمی چشد، هر چند که اهل نماز و روزه و سایر عبادات باشد. انجام هر عبادتی، اگر چنین حالتی را در انسان به وجود آورد، طعم ایمان را خواهد چشید و در غیر این صورت ایمان در ذائقه روحش بی مزه جلوه می کند. درجه ایمان هر کس به اندازه «حبّ فی الله» و «بغض فی الله» در اوست. بنابراین حبّ و بغض در راه خدا معیار درجه ایمان می باشد. به همین جهت است که وقتی از امام صادق علیه السّلام سؤال شد که آیا حبّ و بغض جزء ایمان هست، فرمودند:

وَ هَلِ الایمانُ اِلّا الحُبَّ وَ البُغضُ؟! (۱)

آیا ایمان چیزی جز حبّ و بغض می باشد؟!

روح همه اعمال علاقه یا نفرت انسان است نسبت به کسی که اطاعت یا نافرمانی او را می کند. روح طاعت این است که از روی علاقه به خداوند و به خاطر امتثال امر او انجام شود. و اینکه عبادات باید به قصد «قربه الی الله» صورت پذیرد، نشان دهنده همین حقیقت است. و روح معصیت هم نفرت و بغض نسبت به خداوند است. پس ارزش مثبت یا منفی داشتن اعمال به همین حبّ و بغض بر می گردد.

ملاک دینداری در نزد ائمه علیهم السّلام همین «حبّ» و «بغض» براساس دین است. پس اگر چنین حبّ و بغضی در انسان نباشد، هیچ بهره ای از دین ندارد. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:۵.

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۱۲۵، کتاب الایمان و الکفر، باب الحبّ فی الله و البغض فی الله، ح ۵.

كُلَّ مَن لَم يُحِبَّ عَلَى الدّينِ وَ لَم يُبغِض عَلَى الدّينِ فَلا دينَ لَهُ. (۱)

هر کس حبّ و بغض براساس دین نداشته باشد، دین ندارد.

میزان دینداری در هر کس به اندازه حبّ و بغض دینی اوست.

دوستی با دوست خدا و دشمنی با دشمن او

حال که چنین است، باید دید چه چیزی محبوب خداست و چه چیزی مبغوض او و چه کسانی محبوب خدا یا مبغوض او هستند، تا انسان محور حبّ و بغضهای الهی را بشناسد و بتواند ایمان خود را به آن وسیله محک بزند. همین سؤال را کسی که در حدیث قبلی مخاطب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده از ایشان پرسید. سؤالش این بود: از کجا بدانم که دوستی و دشمنی ام در راه خدا بوده؟ و دوست خدا کیست تا با او دوستی کنم؟ و دشمن او کیست تا با او دشمنی کنم؟ حضرت در پاسخ، به امیرالمؤمنین علیه السّلام اشاره کرده و فرمودند:

وَلِيُّ هذا وَلِيُّ اللهِ، فَوالِهِ. وَ عَدُوُّ هذا عَدُوُّ اللهِ، فَعادِهِ. والِ وَلِيَّ هذا، وَ لَو اَنَّهُ قاتِلُ اَبيكَ وَ وَلَدِكَ. وَ عادِ عَدُوَّ هذا، وَ لَو اَنَّهُ اَبُوكَ اَو وَلَدُكَ. (۲)

دوست امیرالمؤمنین علیه السّلام دوست خداست، پس با او دوستی کن. و دشمن ایشان دشمن خداست، پس با او دشمن باش. با دوست امیرالمؤمنین علیه السّلام دوستی کن هر چند که کشنده پدر و فرزندت باشد. و با دشمن ایشان دشمنی کن، هر چند که پدرت یا فرزندت باشد.

این است محور حبّ و بغض الهی. و انسان می تواند ایمان خود را به وسیله درجه محبّت خود به امیرالمؤمنین علیه السّلام و دوستان ایشان و بغض نسبت به دشمنان ایشان، بشناسد.

اهل بیت علیهم السّلام؛ محبوب بالذات خداوند

کسی که می خواهد دوستیها و دشمنیهایش برای خدا و در راه او باشد، باید به این مطلب توجّه داشته باشد که مطابق روایات فراوانی که شیعه و سنّی نقل ق.

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۱۲۷، کتاب الایمان و الکفر، باب الحبّ فی الله و البغض فی الله ، ح ۱۶.

۲- بحارالانوار ج ۶۹ ص ۲۳۶ ح ۱، از علل الشرایع، عیون اخبار الرّضا علیه السّلام، امالی صدوق.

کرده اند، حبیب خدا شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و همین عنوان نشان می دهد که محبوبترین خلق خدا از نظر خـدا ایشان است که لقب «حبیب الله» را اختصاص به خود داده است. و به دنبال ایشان اهل بیت آن حضـرت هسـتند که در این ویژگی از ایشان جدا نیسـتند. و همان طور که قبلاً بیان شد این چهارده معصوم علیهم السّلام برگزیده برگزیدگان الهی هستند و در حقیقت اینها تنها محبوبهای خدا هستند. به این معنا که اگر کسی یا چیزی دیگر محبوب خداست، به خاطر ارتباط و اتّصـالش بـا ایشـان است؛ و گر نه صـرف نظر از انتسـابش به اهل بیت علیهم السّـلام نزد خـدا محبوب نیست. در زیارت «آل یس» - منقول از امام عصل عجّل الله تعالی فرجه - چنین می خوانیم:

اُشهِدُکَ یا مَولایَ اَنّی اُشهِدُ ... اَنَّ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله و سلم عَبدُهُ وَ رَسُولُهُ؛ لا حَبیبَ اِلّا هُوَ وَ اَهلُهُ. (۱)

تـو را شاهـد می گیرم ای مولاـی مـن که من شـهادت می دهم ... به اینکه محمـد صـلی الله علیه و آله و سلم بنـده و فرسـتاده اوست؛ محبوبی جز او و اهل بیت او نیست.

خـدای متعـال همه چیزهـای دیگر را به خـاطر محبّت به ایشان آفریـده است. این حقیقت در حـدیث شـریف کساء به این تعبیر آمده است:

فَقالَ عَزَّوَجَلَّ: یا مَلائِکَتی وَ یا سُـکّانَ سَـمواتی، اِنّی ما خَلَقتُ سَـماءً مَبنِیَّهً وَ لا اَرضاً مَدحِیَّهً وَ لا قَمَراً مُنیرا وَ لا شَـمساً مُضیئَهً وَ لا فَلَکـاً یَـدُورُ وَ لا فَلَکاً تَسری وَ لا بَحراً یَجری، اِلّا لِمَحَبَّهِ هؤُلاءِ الخَمسَهِ الَّذینَ هُم تَحتَ الکِساءِ. فَقالَ الاَمینُ جَبرَئیلُ: یا رَبِّ وَ مَن تَحتَ الکِساء؟ فَقالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: هُم اهل بیت النُّبُوَّهِ وَ مَعدِنُ الرِّسالَهِ. وَ هُم فاطِمَهُ وَ اَبُوها وَ بَعلُها وَ بَنُوها.(۲)

خدای عزوجل فرمود: ای فرشـتگان من و ای ساکنین آسـمانهای من، من آسـمان ساخته شده ای و زمین کشـیده شده ای و ماه روشـنی و خورشـید درخشـنده ای و فلک چرخنده ای و کشتی در حرکتی و دریای جاریی خلق نکردم مگر به خاطر محبّت به این پنج نفر که زیر کساء هستند. جبرئیل م.

۱- احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۱۷.

۲- احقاق الحق ج ۲ ص ۵۵۶ به نقل از عوالم.

پرسید: ای پروردگار من، زیر کساء چه کسانی هستند؟ خدای عزوجل فرمود: اینها اهل بیت نبوّت و سرچشمه رسالت هستند. و اینها عبارتند از: فاطمه و پدرش و شوهرش و فرزندانش.

پس می توان گفت تنها محبوبهای خدا اهل بیت علیهم السّلام هستند و مخلوقات دیگر به خاطر محبّت به ایشان خلق شده اند. بنابراین محور حبّ فی الله و بغض فی الله، حبّ و بغض به خاطر اهل بیت علیهم السّلام می شود. این همان است که به عنوان اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن کریم معرّفی شده است:

«قُل لا اَسالُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلّا المَوَدَهَ فِی القُربی». (۱)

بگو (ای پیامبر): به خاطر انجام رسالتم از شما خواستار مزدی نیستم مگر مودّت به خاطر نزدیکانم.

«مودّت» به دوست داشتنی که آثار عملی و خارجی داشته باشد، اطلاق می شود؛ برخلاف «محبّت» که بر امر قلبی صرف نظر از آثار خارجی اش هم صدق می کند. منظور از «قُربی» اهل بیت علیهم السّلام هستند و تعبیر «فی القربی» درآیه شریفه نظیر «فی الله» است . بنابراین مُفاد آیه این می شود که اجر رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، دوستی کردن بر محور اهل بیت علیهم السّلام و به خاطر ایشان است. اگر محبّت را دوست داشتن بدانیم، مودّت دوستی کردن می شود که هم یک امر قلبی است و هم در خارج اظهار می گردد.

ناگفته نماند که تعبیر «فی القُربی» معنایی اعمّ از «لِلقُربی» دارد. اگر اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مودّت «لِلقُربی» بود، معنایش دوستی کردن با اهل بیت علیهم السّلام بود، امّا «فی القُربی» شامل همه اظهار محبّت های می شود که باید به خاطر اهل بیت علیهم السّلام باشد. همچنین بغض دشمنان آنها را هم شامل می گردد. به هر حال آنچه مهم است اینکه دوستیها باید بر محور اهل بیت علیهم السّلام و به خاطر ایشان باشد. چرا که دوستی بر محور اهل بیت علیهم السّلام در حقیقت دوستی بر محور خدای متعال می باشد.۳.

ص: ۱۶۷

۱- شوری (۴۲)/۲۳.

مودّت فی القربی؛ روح بندگی خداوند

بنـابراین حبّ فی الله در مقـام تحقّق به حبّ و بغض فی القربی بر می گردد. و این همان است که اصل و روح بنـد گی خـدا را تشکیل می دهد. یعنی تنها کسی بندگی خدا را می کند که اهل بیت علیهم السّلام را دوست بدارد و دشمن ایشان را دشمن بدارد و با دوستان ایشان به خاطر دوستی با اهل بیت علیهم السّلام دوستی کند و با دشمنان ایشان هم به خاطر دشمنی با ایشان، دشمن باشد و به طور کلّی همه حبّ و بغضهایش به خاطر اهل بیت علیهم السّلام باشد، جز آنچه آنها می پسندند نپسندد و جز از آنچه آنها از آن کراهت دارند، ناخشنود نباشد. این، حقیقت ایمان و روح بندگی خداست و کسی که راهی به سوی قرب خدا و رضای او می جوید، باید صرفاً از این طریق حرکت نماید:

«قُل ما اَسأَلُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلّا مَن شاءَ اَن یَتَّخِذَ اِلی رَبِّهِ سَبیلاً». (۱)

بگـو (ای پیـامبر): به خـاطر انجـام رسـالتم از شـما مزدی نمی خواهم مگر اینکه کسـی بخواهـد به سوی پروردگـارش راهی را بر گزیند.

راهی که خدا در پیش روی چنین کسی نهاده است، «مودّت فی القربی» است. بنابراین هر چند تعبیر «اجر» در اینجا به کار رفته است، ولی در واقع از طریق مودّت فی القربی، خود انسـان است که بهره منـد می گردد و اهـل بیت علیهم السّلام نیازی به این مودّت ندارند:

«قُل ما سَاَلتُکُم مِن اَجرٍ فَهُوَ لَکُم». (۲)

بگو (ای پیامبر): مزدی که به خاطر انجام رسالتم از شما خواسته ام، برای خودتان است.

با توجّه به مباحث فوق، سرّ این همه تأکیدی که در روایات ما بر مسأله «محبّت» اهل بیت علیهم السّلام و بغض دشمنان ایشان شده است، روشن می گردد. یکی از تعابیری که در این خصوص به کار رفته این است که ولایت ایشان و بغض نسبت به ۷.

ص: ۱۶۸

۱- فرقان (۲۵)/۵۷.

۲- سبأ (۳۴)/۴۷.

دشمنان ایشان، محکمترین دستگیره های ایمان است. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

قالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم لِاَصحابِهِ: اَیُّ عُرَی الایمانِ اَوثَقُ؟ فَقالوا: اللهُ وَ رَسُولُهُ اَعلَمُ. وَ قالَ بَعضُهُم: الصَّلاهُ. وَ قالَ بَعضُهُم: الزَّکاهُ. وَ قالَ بَعضُهُم: الصِّیامُ. وَ قالَ بَعضُهُم: اَلحَجُّ وَ العُمرَهُ. وَ قالَ بَعضُهُم: اَلجِهادُ.

فَقالَ رَسُولُ اللهِ: لِکُلٍّ ما قُلتُم فَضلٌ وَ لَیسَ بِهِ. وَ لکِن اَوثَقُ عُرَی الایمانِ: اَلحُبُّ فِی اللهِ وَ البُغضُ فِی اللهِ وَ تَوالی اَولیاءِ اللهِ وَ التَّبَرّی مِن اَعداءِ اللهِ. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اصحاب خود فرمودند: کدام یک از دستگیره های ایمان محکمتر است؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش بهتر می دانند. و برخی گفتند: نماز. و برخی گفتند: زکات. و برخی دیگر گفتند: روزه. و برخی گفتند: حج و عمره. و بعضی گفتند: جهاد.

آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر یک از مواردی که گفتید فضیلت دارد ولی هیچ یک محکم ترین پایه ایمان نیست. محکم ترین پایه ایمان عبارت است از: حبّ به خاطر خدا و بغض به خاطر خدا، و دوستی کردن با اولیای خدا و بیزاری جستن از دشمنان خدا.

اولیای خدا کسانی هستند که خداوند در حدیث کساء ایشان را معرّفی فرموده و دشمنان خدا، دشمنان آنها هستند. دوستی و دشمنی به خاطر خدا عبارت است از اینکه آنچه محبوب اولیای خداست دوست بداریم و آنچه مبغوض ایشان است، دشمن داشته باشیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

وِلایَهُ عَلِیِّ بنِ اَبی طالِبٍ وِلایَهُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ. وَ حُبُّهُ عِبادَهُ اللهِ. وَ اتِّباعُهُ فَریضَهُ اللهِ. وَ اَولِیاؤُهُ اَولیاءُ اللهِ. وَ اَعداؤُهُ اَعداءُ اللهِ. وَ حَربُهُ حَربُ اللهِ. وَ سِلمُهُ سِلمُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ. (۲)

ولایت علیّ بن ابی طالب ولایت خدای عزوجل است. و دوست داشتن او عبادت خداست. و پیروی از او از طرف خدا واجب است. و دوستان اوی.

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۱۲۵، کتاب الایمان و الکفر، باب الحبّ فی الله و البغض فی الله، ح ۶.

۲- بحارالانوار ج ۳۸ ص ۳۱و۳۲ ح ۹، از بشاره المصطفی.

دوستان خدا، و دشمنان او دشمنان خدا هستند. جنگ با او جنگ با خداست. و تسلیم بودن نسبت به او، تسلیم بودن نسبت به خدای عزوجل است.

با این ترتیب «تبرّی» از دشمنان خدا، به معنای بیزاری جستن از دشمنان اهل بیت علیهم السّلام است. این تبرّی لازمه قبول ولایت ائمه علیهم السّلام می باشد و از آن جدانشدنی نیست.

عبادت بودن تبرّی از دشمنان خدا

برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السّلام خودش فی نفسه عبادت و مقرّبِ الی الله است. این معنا از جملاتی از زیارت عاشورا فهمیده می شود:

یا اَباعَبدِالله، اِنّی اَتَقَرَّبُ اِلَی اللهِ وَ اِلی رَسُولِهِ وَ اِلی اَمیرالمُؤمِنینَ وَ اِلی فاطِمَهَ وَ اِلَی الحَسَنِ وَ اِلَیکَ بِمُوالاتِکَ وَ بِالبَراءَهِ مِمَّن قاتَلَکَ وَ نَصَبَ لَکَ الحَرب وَ بِالبَراءَهِ مِمَّن اَسَّسَ اَساسَ الظُّلمِ وَ الجَورِ عَلَیکُم ... . وَ اَتَقَرَّبُ اِلَی اللهِ ثُمَّ اِلَیکُم بِمُوالاتِکُم وَ مُوالاهِ وَلِیِّکُم وَ بِالبَراءَهِ مِن اَعدائِکُم وَ النّاصِبینَ لَکُم الحَربَ وَ بِالبَراءَهِ مِن اَشیاعِهِم وَ اَتباعِهِم. (۱)

ای اباعبدالله، من به سوی خدا و رسولش و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن علیهم السّلام و به سوی تو تقرّب می جویم به وسیله دوستی با تو و بیزاری جستن از آنان که با تو جنگیدند و جنگ با تو را به پا کردند و به وسیله تبرّی از آنان که اساس ظلم و جور بر شما را بنا نهادند. ... و تقرّب می جویم به سوی خدا، سپس به سوی شما، به وسیله دوستی با شما و دوستی با دوستان شما و به وسیله تبرّی از دشمنان شما و آنان که جنگ با تو را به پا کردند و به وسیله تبرّی از پیروان آنان و دنبال کنندگان راهشان.

پس ما همان طور که به وسیله ولایت ائمه علیهم السّلام، به سوی خدای متعال تقرّب می جوییم، به وسیله برائت از دشمنانشان نیز به او تقرّب می طلبیم. و چنانکه در جملات دیگری از زیارت عاشورا می خوانیم، برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السّلام نعمت ارزشمندی است که خدا روزی افراد می کند:۴.

۱- بحارالانوار ج ۱۰۱ ص ۲۹۴.

فَاَسالُ اللهَ الَّذی ... رَزَقَنِی البَراءَهَ مِن اَعدائِکَم اَن یَجعَلَنی مَعَکَم فِی الدُّنیا وَ الآخِرَهِ. (۱)

پس از خداونـدی که بیزاری از دشـمنان شـما را روزی من گردانیـد، درخـواست می کنم که مرا در دنیـا و آخرت همراه شـما گرداند.

صرف نظر از این جهت، درباره ضرورت تبرّی از دشمنان ائمه علیهم السّلام از چند طریق می توان سخن گفت.

۱- طریقیّت تبرّی برای تحقّق دینداری

اشاره

برای آشنایی با دین صحیح و راه درست بندگی خداوند، برائت از دشمنان آل الله علیهم السّلام ضروری است. ما اگر بخواهیم دین را به عنوان روش صحیح بندگی خدا به دست آوریم و بدان عمل کنیم، ناگزیر باید دشـمنان دین را بشناسیم و کارهایی را که در جهت منحرف کردن آن، انجام داده اند، بدانیم. دین توسّط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت ایشان، بیان می گردد و ما موظّفیم سرپرستی این اولیای الهی را بپذیریم و به دلالت آنان قدم در راه بندگی بگذاریم. به همین شکل، وظیفـه داریم دشـمنان اهـل بیت علیهم السّـلام را در حـدّی که وادی ضـلالت را تشـخیص داده و در امر دین به اشـتباه نیفـتیم، بشناسـیم. در واقع آنچه لازم است شـناخت گمراهیها و انحرافات از اصل دین می باشد و آشنا شدن با پیشوایان ضلالت از این جهت که ما را از بـدعتها و کجرویهای ایشان آگاه می کنـد، ضـرورت دارد. این معنا را امیرالمؤمنین علیه السّـلام در خطبه ای که در محلّی به نام «ذی قار» ادا فرموده اند، چنین تبیین کرده اند:

وَ اعلَمُوا اَنَّکُم لَن تَعرِفُوا الرُّشدَ حَتّی تَعرِفُوا الَّذی تَرَکَهُ وَ لَم تَأخُذُوا بِمیثاقِ الکِتابِ حَتّی تَعرِفُوا الَّذی نَقَضَهُ وَ لَن تَمَسَّکُوا بِهِ حَتّی تَعرِفُوا الَّذی نَبَـذَهُ... . وَ لَن تَعرِفُوا التَّقوی حَتّی تَعرِفُوا الَّذی تَعَـدّی. فَـاِذا عَرَفتُم ذلِکَ، عَرَفتُمُ البِـدَعَ وَ التَّکَلُّفَ وَ رَاَیتُمُ الفِریَهَ عَلَی اللهِ وَ عَلی رَسُولِهِ ... وَ رَاَیتُم کَیفُ هَدَی اللهُ مَن هَدی. (۲)۶.

۱- بحارالانوار ج ۱۰۱ ص ۲۹۵.

۲- کافی ج ۸ ص ۳۹۰ ح ۵۸۶.

بدانید که هرگز مسیر رشد و هدایت را نخواهید شناخت مگر آنکه کسی را که آن را ترک کرده بشناسید. و پیمان قرآن را ادا نخواهید کرد مگر آنکه کسی را که پیمان شکنی کرده بشناسید. و هرگز متمسّک به قرآن نخواهید شد مگر آنکه کسی را که آن را کنار گذاشته بشناسید... . و هرگز راه تقوا را نخواهید شناخت مگر آنکه کسی را که از مسیر تقوا تجاوز کرده بشناسید. پس هرگاه چنین معرفتی پیدا کنید، بدعتها و تحمیل نمودن (بر دین) را خواهید شناخت و تهمتها و افتراهایی را که بر خدا و رسولش بسته اند ... خواهید دید و مشاهده خواهید کرد که خدا چگونه اهل هدایت را هدایت کرده است.

از این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السّلام به روشنی فهمیده می شود که برای شناخت هدایت، ناگریز باید ضلالت و اهل آن را شناخت. هم بدعتگذاران را باید شناخت و هم با بدعتها باید آشنا بود تا بتوان حساب دین را از غیر دین جدا کرد. امیرالمؤمنین علیه السّلام در خطبه دیگری چنین می فرمایند:

وَ اِنَّما بَدءُ وُقُوعِ الفِتَنِ مِن اَهواءٍ تُتَّبَعُ وَ اَحکام تُبتَدَعُ یُخالَفُ فیها حُکمُ اللهِ یَتَوَّلی فیها رِجالٌ رِجالاً. اَلا اِنَّ الحَقَّ لَو خَلَصَ، لَم یَکُن اختِلافٌ. وَ لَو اَنَّ الباطِلَ خَلَصَ، لَم یَخفَ عَلی ذی حِجیً. لکِنَّهُ یُؤخَذُ مِن هذا ضِغثٌ وَ مِن هذا ضِغثٌ فَیُمزَجانِ فَیُجَلَّلانِ مَعاً. فَهُنالِکَ یَستَولِی الشَّیطانُ عَلی اَولِیائِهِ وَ نَجا الَّذینَ سَبَقَت لَهُم مِنَ اللهِ الحُسنی. اِنّی سَمِعتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم یَقُولُ: کَیفَ اَنتُم اِذا لَبِسَتکُم فِتنَهٌ یَربُو فیهَا الصَّغیرُ وَ یَهرُمُ فیهَا الکَبیرُ یَجرِی النّاسُ عَلَیها وَ یَتَّخِذوُنَها سُنَّهً فَاِذا غُیِّرَ مِنها شَیءٌ قیلَ قَد غُیِّرَتِ السُّنَهُ.

و جز این نیست که آغاز وقوعی فتنه ها از هواهایی نفسانی است که مورد پیروی قرار می گیرد و از احکامی که بدعت گذاشته می شود. در این احکام بدعت آمیز با حکم خدا مخالفت می شود و گروهی ولایت گروه دیگر را می پذیرند. آگاه باشید! همانا اگر حقّ خالص می بود، اختلافی پدید نمی آمد و اگر باطل، خالص می بود، بر هیچ عاقلی مخفی نمی ماند. ولی مشتی از حق و تکّه ای از باطل گرفته می شود و به هم آمیخته می گردد و بدین شکل، هر دو پوشیده می مانند. در آن حال است که شیطان بر اولیای خود تسلّط می یابد و

کسانی نجات پیدا می کنند که از قبل مورد احسان خداوند قرار گرفته اند. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: چگونه خواهید بود آن گاه که فتنه ای طولانی رخ نماید که درآن، خردسالان بزرگ شوند و بزرگسالان پیر گردند و مردم براساس آن، عمل کنند و آن را به عنوان سنّت برگیرند و اگر چیزی از آن تغییر کند، گفته شود که سنّت تغییر کرد!

بدعت گذاشتن عمدی خلفا در دین

سپس امیرالمؤمنین علیه السّلام روی خود را به سمت اطرافیان خود از خانواده و شیعیان و نزدیکانشان می کنند و خطاب به آنان می فرمایند:

قَد عَمِلَتِ الوُلاهُ قَبلی اَعمالاً خالَفُوا فیها رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم مُتَعَمِّدینَ لِخِلافِهِ، ناقِضینَ لِعَهدِهِ، مُغَیِّرینَ لِسُنَّتِهِ. وَ لَو حَمَلتُ النّاسَ عَلی تَرکِها وَ حَوَّلتُها اِلی مَواضِعِها وَ اِلی ما کانَت فی عَهدِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم لِتَفَرَّقَ عَنّی جُندی حَتی اَبقی وَحدی اَو قَلیلٌ مِن شیعَتِیَ الَّذینَ عَرَفُوا فَضلی وَ فَرضَ اِمامَتی مِن کِتابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ سُنَّهِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم.

حاکمان پیش از من، اعمالی انجام دادند که در آن با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت ورزیده اند در حالی که در این مخالفت تعمّد داشتند، پیمان او را شکستند و سنّت او را تغییر دادند. و من اگر مردم را مجبور به ترک آن اعمال می کردم و آنها را به جای اصلی خود که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، باز می گرداندم، سپاهیانم از گرد من متفرّق می شدند تا آنجا که خود تنها می ماندم یا فقط عدّه کمی از شیعیانم باقی می ماندند که برتری و وجوب امامت مرا از کتاب خدا و سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پذیرفته بودند.

آن گاه حضرت حدود بیست مورد از مواردی را مثال می زنند که خلفای گذشته بدعت گذاشته اند و ایشان نتوانسته اند تغییری در آنها ایجاد کنند. سپس می فرمایند:

وَ اللهِ لَقَد اَمَرتَ النّاسِ اَن لا یَجتَمِعُوا فی شَهرِ رَمَضانَ اِلّا فی فَریضَهٍ وَ اَعلَمتُهُم اَنَّ اجتِماعَهُم فِی النَّوافِلِ بِدعَهٌ، فَتَنادی بَعضُ اَهلِ عَسکَری مِمَّن یُقاتِلُ مَعِیَ: یا اَهلَ الاِسلامِ، غُیِّرَت سُنَّهُ عُمَرَ! یَنهانا عَنِ الصَّلاهِ فی شَهرِ رَمَضانَ تَطَوُّعاً! وَ

لَقَد خِفتُ اَن یَثُورُوا فی ناحِیَهِ جانِبِ عَسکَری. ما لَقیتُ مِن هذِهِ الاُمَّهِ مِنَ الفِرقَهِ وَ طاعَهِ اَئِمَّهِ الضَّلالَهِ وَ الدُّعاهِ اِلَی النّارِ! (۱)

به خدا قسم به مردم دستور دادم که در ماه رمضان جز نماز واجب را به جماعت نخوانند و به آنان اعلام کردم که به جماعت خواندن نماز نافله بدعت است، امّا یکی از افراد لشکرم، از همان کسانی که درکنار من می جنگیدند، فریاد زد: ای اهل اسلام، سنّت عمر تغییر پیدا کرد! (علی) ما را از نماز مستحبّی در ماه رمضان باز می دارد! و من می ترسیدم که در گوشه ای از لشکرم شورشی به پا کنند. چه ها دیدم من از این امّت، از جدایی شان و از اطاعتشان در برابر پیشوایان ضلالت و کسانی که به سوی آتش (جهنّم) می خوانند!

این نمونه ای از بدعتهایی است که امیرالمؤمنین علیه السّلام با آن مواجه بودند و می بینیم که آنان که این بدعتها را نمی شناختند بلکه آن را سنّت می شمردند، چگونه در مقابل امیرالمؤمنین علیه السّلام ایستادند و با امام هدایت مخالفت ورزیدند.

پیروی از پیشوایان ضلالت

در فرمایش امیرالمؤمنین علیه السّلام تعبیر «امامان ضلالت و دعوت کنند به آتش» وجود داشت. باید بدانیم که این بحث ریشه قرآنی دارد و درکتاب شریف اصول کافی، بابی با این عنوان وجود دارد: «باب أنّ الائمّهَ فی کتابِ اللهِ امامانِ: امامٌ یَدعوا الی اللهِ و امامٌ یَدعُو إلی النّارِ». یعنی: «امامان در کتاب خدا بر دو قسمند: امامی که به سوی خدا دعوت می کند و امامی که به سوی آتش فرا می خواند.»

امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

اِنَّ الاَئِمَّهَ فی کِتابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ اِمامانِ. قالَ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی:«وَ جَعَلناهُم اَئِمَّهً یَهدُونَ بِأَمرِنا» (۲) لا بِاَمرِ النّاسِ؛ یُقَدِّمُونَ اَمرَ اللهِ قَبلَ أَمرِهِم وَ حُکمَ اللهِ قَبلَ حُکمِهِم. قالَ: «وَ جَعَلناهُم اَئِمَّهً یَدعُونَ اِلَی النّارِ»؛ (۳) یُقَدِّمُونَ اَمرَهُم قَبلَ ۱.

ص: ۱۷۴

۱- کافی ج ۸ ص ۵۸ ح ۲۱.

۲- انبیا (۲۱)/۷۳.

۳- قصص (۲۸)/۴۱.

اَمرِ اللهِ وَ حُکمَهُم قَبلَ حُکمِ اللهِ وَ یَأخُذُونَ بِاَهوائِهِم خِلافَ ما فی کِتابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ. (۱)

همانا امامان در کتاب خدای عزّوجل دو قسمند. خدای متعال می فرماید: «و ما آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند» نه به امر مردم. آنان امر خدا را بر امر خویش و حکم خدا را بر حکم خویش مقدّم می کنند. و می فرماید: «و ما آنها را امامانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می کننـد.» آنان امر خویش را بر امر خـدا و حکم خویش را بر حکم خدا مقدّم می کنند و براساس هواهای نفسانی خویش، خلاف آنچه را در کتاب خدای عزّوجل می باشد، بر می گیرند.

بایـد توجه داشت جعـل الهی در مورد ائمه هـدی علیهم السّـلام بـا جعـل او دربـاره ائمه ضـلالت متفـاوت است. جعـل امامـان گمراهی، همراه با رضا و اذن تشریعی نسبت به آنچه انجام می دهنـد نیست؛ بلکه این جعل به معنای اذن تکوینی می باشـد و مراد این است که خداوند مانع عمل آنان نمی شود.

در حدیث دیگری امام باقر علیه السّلام می فرمایند:

لمّا نَزَلَت هـذِهِ الآیَهُ: «یَومَ نَدعُو کُلَّ اُناسٍ بِامامِهِم» (۲) قالَ المُسلِمُونَ: یا رَسُولَ اللهِ، اَلَستَ اِمامَ النّاسِ کُلِّهِم اَجمَعینَ؟ قال: فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم: اَنَا رَسُولُ اللهِ اِلَی النّاسِ اَجمَعینَ، وَ لکِن سَیَکُونُ مِن بَعدی اَئِمَّهٌ عَلَی النّاسِ مِن اَهلِ بَیتی؛ یَقُومُونَ فِی النّاسِ فَیُکَذَّبُونَ وَ یَظلِمُهُم اَئِمَّهُ الکُفرِ وَ الضَّلالِ وَ اَشیاعُهُم. فَمَن والاهُم وَ اتَّبَعَهُم وَ صَدَّقَهُم، فَهُوَ مِنّی وَ مَعِیَ وَ سَیَلقانی. اِلّا وَ مَن ظَلَمَهُم وَ کَذَّبَهُم، فَلَیسَ مِنّی وَ لا مَعِیَ وَ اَنا مِنهُ بَریءٌ. (۳)

وقتی این آیه نازل شد: «روزی که هر گروهی از مردم را با امامشان می خوانیم» مسلمانان گفتند: ای رسول خدا، مگر شما امام همه مردم نیستید؟ فرمودند: من فرستاده خدا به سوی همه مردم هستم، ولی پس از من امامانی (از ۱.

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۲۱۶، کتاب الحجّه، باب أنّ الائمه فی کتاب الله امامان، ح ۲.

۲- إسراء (۱۷)/۷۱.

۳- اصول کافی ج ۱ ص ۲۱۵، کتاب الحجّه، باب أنّ الائمه فی کتاب الله امامان، ح ۱.

جانب خداوند) بر مردم خواهند بود که از اهل بیت من هستند؛ در میان مردم به پا می خیزند ولی مورد انکار قرار می گیرند و امامان کفر و گمراهی و پیروانشان به آنها ستم می کنند. هر کس که این امامان را دوست بدارد و از آنها تبعیّت کند و آنها را تصدیق نماید، از من است و با من است و مرا ملاقات خواهد نمود. آگاه باشید! هر کس به این امامان ظلم روا دارد و تکذیبشان کند، از من نیست و با من نیست و من از او بیزارم.

پس همان گونه که راه هدایت امامانی دارد، وادی ضلالت نیز پیشوایانی دارد که پیروان خود را نهایتاً به آتش می برند.

ائمه کفر، ریشه هر شرّ

امامان کفر با گشودن راه ضلالت، مردم را از قدم نهادن در راه هدایت باز داشتند و به این وسیله، آنان را از همه خیرات محروم ساختند. در اینجا برای آنکه بدانیم آنان با دین خدا چه کردند، به دعایی که از امام صادق علیه السّلام نقل شده، استناد می کنیم. آن حضرت فرموده اند که: از حقوق ما بر شیعیان و دوستانمان این است که پیش از آنکه این دعا را بخوانند، محلّ نماز خود را ترک نکنند. در قسمتی از این دعا می خوانیم:

اَللّهُمَّ وَ ضاعِف لَعنَتَکَ وَ بَأسَکَ وَ نَکالَکَ وَ عَذابَکَ عَلَی اللَّذَینِ کَفَرا نِعمَتَکَ وَ خَوَّنا رَسُولَکَ وَ اتَّهَما نَبِیَّکَ وَ بایَناهُ وَ حَلّا عَقدَهُ فی وَصِیِّهِ وَ نَبَذا عَهدَهُ فی خَلیفَتِهِ مِن بَعدِهِ وَ اَدَّعَیا مَقامَهُ وَ غَیَّرا اَحکامَهُ وَ بَدَّلا سُنَّتَهُ وَ قَلَّبا دینَهُ وَ صَغَّرا قَدرَ حُجَجِکَ وَ بَدَءا بِظُلمِهِم وَ طَرَّقا طَریقَ الغَدرِ عَلَیهِم وَ الخِلافِ عَن اَمرِهِم وَ القَتلِ لَهُم وَ اِرهاجِ الحُرُوبِ عَلَیهِم وَ مَنعِ خَلیفَتِکَ مِن سَدِّ الثَّلمِ وَ تَقویمِ العِوَجِ وَ تَثقیفِ الاَوَدِ وَ اِمضاءِ الاَحکامِ وَ اِظهارِ دینِ الاِسلامِ وَ اِقامَهِ حُدُودِ القُرآنِ. (۱)

خدایا، لعنت و شدّت و عقوبت و عذابت را دو چندان کن بر آن دو نفر که به نعمتت کفر ورزیدند و رسولت را خائن دانستند و به او تهمت زدند و راه خود ۴.

ص: ۱۷۶

۱- مهج الدّعوات ص ۳۳۴.

را از او جـدا کردنـد و پیمان او را در مورد وصـیّش گسسـتند و عهـد او را در مورد جانشـین بعد از خودش زیر پا گذاشـتند و مدّعی مقام او شدند و احکامش را تغییر دادند و سـنّتش را مبدّل ساختند (بدعتها را به جای سـنّتها نشاندند) و دینش را وارونه کردند و قدر و منزلت حجّتهای تو را کوچک شـمردند و آغاز کننده ظلم و سـتم بر آنان بودند و راه خیانت به ایشان را هموار ساختند و باب مخالفت با امر ایشان و کشتن ایشان و به پا کردن جنگ با ایشان را گشودند و خلیفه تو را از پر کردن شکافها و راست کردن کژیها و تصحیح انحرافات و اجرای احکام و آشکار نمودن دین اسلام و برپاداشتن حدود قرآن باز داشتند.

کاری که امامان ضلالت انجام دادند، سبب شد که باب ظلم بر اهل بیت علیهم السّلام گشوده شود و راه خیانت به آنان هموار گردد. از همین جهت، آنان پیشوایان گمراهی هسـتند و سایرین به دنبال آنها رفته و می روند و راهی را که آنان باز کرده اند، می پیماینـد. از این رو ریشه و اصـل هر گونه بـدی و انحراف و فسـاد به آنـان بـازگشت می کنـد. امام صادق علیه السّـلام می فرمایند:

عَدُوُّنا اَصلُ کُلِّ شَرٍّ وَ مِن فُرُوعِهِم کُلُّ قَبیحٍ وَ فاحِشَهٍ. (۱)

دشمنان ما ریشه هر بدی هستند و هر کار زشت و ناپسندی از شاخه های (درخت) آنهاست.

هر کـار زشتی از امامان کفر سرچشـمه می گیرد؛ زیرا آنان مسـیری را که خـدای متعال برای بنـدگی انسانها معیّن فرموده بود، منحرف کردند و اهل بیت علیهم السّـلام را که مربّیان توحید و عبودیّت برای بشـریت هسـتند، خانه نشـین ساختند و خود را به جای آنها معرفی نمودند. نتیجه این شد که مردم به دست مربّیان الهی پرورش نیافتند و در مکتب اهل بیت علیهم السّلام تربیت نشدند و به همین دلیل، باب انجام همه کارهای زشت و ناپسند بر ایشان باز شد. کسی که نیاز به دستگیری و تربیت یک مربیّ الهی دارد، اگر از این نعمت محروم شود و به انواع انحرافات و معاصـی گرفتار آید، بیش از هر کس، آن کسانی مقصّر هستند که باعث محرومیّت او از۶.

ص: ۱۷۷

۱- کافی ج ۸ ص ۲۴۲ ح ۳۳۶.

نعمت وجود آن مربّی شده اند. ولی این امر از گناه و تقصیر خود او - البتّه اگر مستضعف نباشد - چیزی کم نمی کند.

به طور کلّی از کسانی که خود را تحت ولایت دشمنان ائمه علیهم السّلام قرار می دهند، نمی توان انتظار داشت که اهل طاعت و وَرَع گردند. خوبیها، میوه هایی هستند که بر شجره طیّبه ولایت ائمه هدی علیهم السّلام می رویند و بدیها، حنظل های شجره خبیثه ولایت ائمه کفر و ضلالت هستند. هر قدر اتصال با اهل بیت علیهم السّلام در فرد قویتر باشد، به همان اندازه بیشتر اهل انجام خوبیهاست و درمقابل هر کس از ولایت ائمه هدی دور گردد و تحت سرپرستی دشمنان ایشان که ائمه کفر و ضلالت هستند باشد، به اندازه اتصال و ارتباطش با آنان، با ارتکاب بدیها سنخیّت پیدا می کند و اهل معصیت می گردد.

در اینجا بحث دقیق و مهمی درباره بعضی از پیروان ائمه کفر که ظاهراً اهل طاعت و تقوا هستند مطرح می شود. کارهای خوب این گونه افراد در حقیقت بر درخت وجودشان نروییده و جنبه عاریه و مصنوعی دارد، مانند میوه سیبی که بر درخت حنظل باشد. این میوه ثمره آن درخت نیست بلکه از جای دیگر روییده و اکنون به این درخت چسبانده شده است. توضیح سرّ این حقیقت مهم، محتاج بحث مفّصل و دقیقی است که فعلاً در صدد طرح آن نیستیم.

تقصیر ائمه کفر در مورد همه جنایات

آنچه اکنون مورد نظر می باشد، این واقعیّت است که خدای متعال مربّیانی برای بشریّت قرار داد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم آنان را معرفی فرمود، ولی پیشوایان ضلالت، راه را بر این سرچشمه زلال بستند و آب گل آلود را در اختیار مردم قرار دادند. بنابراین وِزر و وبال گناهان انسانها به طور غیر مستقیم بر عهده آنان می باشد.

کمیت شاعر می گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: به من از حال آن دو نفر خبر دهید. فرمودند:

وَ اللهِ یا کُمَیتُ، ما اُهریقَ مِحجَمَهٌ مِن دَمٍ وَ لا اُخِذَ مالٌ مِن غَیرِ حِلِّهِ وَ لا قُلِبَ

حَجَرٌ عَن حَجَرٍ اِلّا ذاکَ فی اَعناقِهِما. (۱)

به خدا قسم ای کمیت، هیچ خونی - هر چند ناچیز - ریخته نمی شود و هیچ مالی به حرام گرفته نمی شود و هیچ سنگی از روی سنگی واژگون نمی شود مگر آنکه گناهش بر گردن آن دو می باشد.

هر جنایتی که صورت می گیرد و هر کار حرامی که انجام می شود، علاوه بر آنکه فاعل آن شایسته مؤاخذه است، گناهش بر گردن امامان ضلالت خواهد بود. چرا که آنان مانع شدند از اینکه مردم در مکتب اهل البیت علیهم السّلام تربیت شوند و تقوا و پاکی بیاموزند.

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السّلام چنین روایت شده است:

ما اُهرِقَت مِحجَمَهُ دَمٍ إلّا وَ کانَ وِزرُها فی اَعناقِهِما اِلی یَومِ القِیامَهِ مِن غَیرِ اَن یَنتَقِصَ مِن وِزرِ العامِلینَ شَیءٌ. (۲)

هیچ خونی - هر چند ناچیز - ریخته نمی شود مگر آنکه گناه آن تا روز قیامت به گردن آن دو نفر است بدون اینکه از گناه انجام دهندگان آن چیزی کاسته شود.

۲- تولّی و تبرّی؛ شرط قبولی و ردّ اعمال

اشاره

جهت دیگری که باید برای تبیین ضرورت تبرّی از دشمنان خداوند مورد توجّه قرار گیرد، این است که این تبرّی در کنار «تولّی» نسبت به اهل بیت علیهم السّلام شرط مردود یا مقبول شدن همه اعمال و عبادات می باشد. با توجّه به مطالبی که در اهمیّت «حبّ فی الله» و «بغض فی الله» گذشت، روشن می شود که معرفت و ولایت امام علیه السّلام حقیقت و روح هر عمل عبادی است. بنابراین اگر کسی همه عبادات را انجام دهد امّا اهل ولایت خاندان رسالت و عداوت نسبت به دشمنان ایشان نباشد، هیچ یک از آنها دارای روح نبوده و صرفاً نمایشی از عبادت خداوند به ن.

۱- کافی ج ۸ ص ۱۰۳ ح ۷۵.

۲- بحارالانوار ج ۸۵ ص ۲۶۴، از بلد الامین.

شمار می آید. به همین جهت چنین عملی مقبول درگاه الهی قرار نمی گیرد و ردّ می شود.

امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

مَن عَرَفَ الإمامَ مِن آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم وَ یَتَوَلّاهُ ثُمَّ عَمِلَ لِنَفسِهِ بِما شاءَ مِن عَمَلِ الخَیرِ، قُبِلَ مِنهُ ذلِکَ وَضُوعِفَ لَهُ اَضعافاً کَثیرهً فَانتَفَعَ بِاَعمالِ الخَیرِ مَعَ المَعرِفَهِ ... وَ کَذلِکَ لا یَقبَلُ اللّهُ مِنَ العِبادِ الاَعمالَ الصّالِحَهِ الَّتی یَعمَلُونَها اِذا تَوَلَّوُا الاِمامَ الجائِرُ الَّذی لَیسَ مِنَ اللّهِ تَعالی.

فَقالَ لَهُ عَبدُاللّهِ بنُ اَبی یَعفُور: اَلَیسَ اللّهُ تَعالی قالَ: «مَن جاءَ بِالحَسَنَهِ فَلَهُ خَیرٌ مِنها وَ هُم مِن فَزَعٍ یَومَئِذٍ آمِنُونَ» (۱)؟ فَکَیفَ لا یَنفَعُ العَمَلُ الصّالِحُ مِمَّن تَوَلّی اَئِمَّهَ الجَورِ؟ فَقالَ لَهُ اَبوعَبدِاللّهِ علیه السّلام: وَ هَل تَدری مَا الحَسَنَهُ الَّتی عَناهَا اللّهُ تَعالی فی هذِهِ الآیهِ؟ هِیَ مَعرِفَهُ الإمامِ وَ طاعَتُهُ. وَ قَد قالَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ مَن جاءَ بِالسَّیِئَهِ فَکُبَّت وُجُوهُهُم فِی النّار هَل تُجزَونَ اِلّا ما کُنتُم تَعمَلُونَ». (۲) وَ اِنّما أَرادَ بِالسَّیِئَهِ اِنکارَ الاِمامِ الَّذی هُوَ مِنَ اللّهِ تَعالی.

ثُمَّ قالَ اَبُوعَبدِاللّهِ علیه السّلام: مَن جاءَ یَومَ القِیامَهِ بِوِلایَهِ اِمامٍ جائِرٍ لَیسَ مِنَ اللّهِ وَ جاءَهُ مُنکِراً لِحَقِّنا، جاحِداً لِوِلایَتِنا، اَکَبَّهُ اللّهُ تَعالی یَومَ القِیامَهِ فِی النّار. (۳)

هر کس امام از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بشناسد و ولایتش را بپذیرد، اگر کار خیری برای خود انجام دهد، از او پذیرفته است و پاداشی چند برابر برای او قرار داده می شود. چنین کسی از اعمال خیر خود با معرفتی که دارد، سود می برد. ... همچنین خدا از بندگان - در صورتی که ولایت امام ستمگری که از جانب خدای متعال نیست، پذیرفته باشند - اعمال خیر را نمی پذیرد.

عبدالله بن ابی یعفور به آن حضرت عرض کرد: مگر خدای متعال نفرموده: «هر کس حسنه بیاورد (پاداشی) بهتر از آن برای اوست و در روز قیامت از بیم و هراس در امان است»؟ پس چگونه عمل صالح برای کسی که ولایت ی.

ص: ۱۸۰

۱- نمل (۲۷)/۸۹.

۲- نمل (۲۷)/۹۰.

۳- بحارالانوار ج ۲۷ ص ۱۷۰ ح ۱۱، از امالی طوسی.

پیشوایان ظلم را پـذیرفته باشـد، سودی نمی بخشـد؟ امام صادق علیه السّـلام فرمودنـد: آیا می دانی آن «حسـنه» ای که خـدای متعال در این آیه می فرماید چیست؟ آن حسـنه، معرفت امام و اطاعت از اوست. و خدای عزوجل فرمود: «و کسانی که سیّئه را بیاورنـد با رو در آتش افکنـده می شونـد. آیا کیفری جز اعمال خویش را می بینیـد؟» و جز این نیست که مراد خـدا از «سـیّئه» انکـار امـامی است که از جانب خـدای متعال باشـد. هرکس در روز قیامت، ولایت امام سـتمگری را که از جانب خـدا نیسـت بیاورد و با انکار حقّ ما و ولایت ما در پیشگاه الهی حاضر شود، خدای متعال او را روز قیامت با رو در آتش افکند.

پس ملاـک و اصل دینـداری، قبول ولایت اهل بیت علیهم السّـلام است که بـدون آن هیـچ عملی نفعی نمی بخشـد. حال اگر کسـی با وجود شـناخت ائمه هدی علیهم السّلام بنا را بر دشمنی و مخالفت با ایشان بگذارد و نسبت به آنها اظهار بغض و کینه توزی نمایـد، چنین کسـی به کلّی از مسـیر دین خارج است و هیـچ کار خوبش - با وجود دشـمنی و بغض نسـبت به اهل بیت علیهم السّلام - برای او سودی ندارد. این فرد اصلاً زیر بار بندگی خدا نرفته و با محور عبودیّت و طاعت خدا مخالفت ورزیده است، بنابراین اگر کار خوبی هم انجام دهـد، در حقیقت خدا را به مسـخره و اسـتهزا گرفته است. و به همین جهت از امام باقر علیه السّلام روایت شده است که فرمودند:

سَواءٌ عَلی مَن خالَفَ هذَا الاَمرَ، صَلّی اَو زَنی. (۱)

برای کسی که مخالف این امر (ولایت) است یکسان است که نماز بخواند یا زنا کند.

و امام صادق علیه السّلام فرموده اند:

اِنَّ النّاصِبَ لَنا اَهلَ البَیتِ لا یُبالی صامَ اَم صَلّی، زَنی اَم سَرِقَ. اَنَّهُ فِی النّارِ. اِنَّهُ فِی النّار. (۲)

همانا دشمن ما اهل بیت تفاوتی نمی کند که نماز بخواند و روزه بگیرد یا زنا و ۸.

۱- عقاب الاعمال ص ۴۵۲ ح ۱۷.

۲- عقاب الاعمال ص ۴۵۲ ح ۱۸.

دزدی کند. او در آتش است. او در آتش است.

اصل دینداری، در مسیر بندگی خدا بودن است و این منحصراً با قبول ولایت و امامت ائمه علیهم السّلام و برائت از دشمنانشان محقّق می شود و آنچه ارزش عمل را تعیین می کند، همین است. بنابراین آن که ولایتی را نپذیرفته، اعمالش او را نجات نخواهد داد و از این جهت که در آتش خواهد بود، عمل خیر و گناه برای او یکسان است. البتّه گناه هیچ گاه از گناه بودن نمی افتد و ارتکاب گناه برای چنین شخصی سبب افزایش عذاب خواهد بود، ولی کارهای خوبش از این جهت که او را سعادتمند نمی کند با اعمال زشت او تفاوتی ندارد.

اهمیّت قالب و ظاهر عبادت

پس روح هر عبادتی «تولّی» نسبت به اهل بیت علیهم السّلام و «تبرّی» نسبت به دشمنان ایشان است. امّا باید توجّه داشت که شکل و قالب اعمال هم مهم است. نباید پنداشت که چون ولایت و معرفت ائمه علیهم السّلام روح همه اعمال است، ما به همین روح اکتفا می کنیم و به جسم و کالبد آنها کاری نداریم. این طرز فکر کاملاً نادرست است. زیرا عمل همان طور که روح می خواهد، ظاهر و جسد آن هم باید دقیقاً مطابق آنچه خداوند مقرّر فرموده انجام شود و ذرّه ای کوتاهی کردن در این زمینه قابل قبول نیست.

در زمان حضور ائمه علیهم السّلام هم گاهی کسانی می خواستند از آن همه تأکید ایشان درباره ولایت و معرفت سوء استفاده کنند و به همین جهت مطالبی را به طور ناقص و تحریف شده به ایشان نسبت می دادند که با واکنش شدید خود ائمه علیهم السّلام مواجه می شدند که اجازه سوء برداشت از سخنان خود را به افراد منحرف نمی دادند. مثلاً یک بار به حضرت صادق علیه السّلام خبر دادند که شخصی به نام «ابوالخطّاب» از قول ایشان نقل کرده است که: «اِذا عَرَفتَ الحَقَّ فَاعمَل ما شِئتَ». یعنی: «وقتی حقیقت را شناختی (پذیرفتی) هر کاری که می خواهی انجام بده.» ایشان در پاسخ فرمودند:

لَعَنَ اللهُ اَبَا الخَطّابِ! وَ اللهِ ما قُلتَ لَهُ هکَذا. وَ لکِنّی قُلتُ لَهُ: اِذا عَرَفتَ الحَقَّ

فَاعمَل ما شِئتَ مِن خَیرٍ یُقبَل مِنکَ. (۱)

خدا ابو الخطاب را لعنت کند! به خدا قسم من به او چنین نگفتم، بلکه این گونه گفتم: وقتی حقیقت را شناختی (پذیرفتی) هر کار خوبی که می خواهی انجام بده که از تو پذیرفته می شود.

منظور از شناخت حق در اینجا همان پذیرفتن امر امامت و ولایت ائمه علیهم السّلام است که ملاک و معیار ایمان می باشد. کسی که اهل معرفت ایشان است، در واقع شرط قبولی اعمال را احراز کرده و بنابراین هر کار خوبی که انجام دهد از او پذیرفته می شود. کار خوب آن عملی است که ظاهر و باطنش مطابق فرموده خدای متعال باشد و چنین عملی فقط از اهل ایمان پذیرفته است.

ایمان و عمل صالح؛ دو شرط لازم برای سعادت

پس به طور کلی پذیرفته شدن اعمال دو شرط دارد: یکی اینکه طبق آنچه خداوند مقرّر فرموده، باشد. دوم آنکه انجام دهنده اهل ایمان و معرفت امامان علیهم السّلام باشد.

این هر دو شرط برای پذیرفته شدن اعمال از انسان لازم است. اگر کاری فی حدّ نفسه خوب باشد، مانند نماز، امّا انجام دهنده اهل ولایت و معرفت نباشد، انجام آن هیچ فایده ای ندارد و مانند آن است که شخص اصلاً نمازی نخوانده باشد. همان طور که اگر کسی بدون وضو نماز گزارد، آن عمل در واقع نماز نیست، منکر امام علیه السّلام هم اگر یک سری اعمال خارجی شبیه نماز انجام دهد، در واقع عبادت نماز را به جا نیاورده است. چون همان طور که قبلاً بیان شد ولایت و معرفت ائمه علیهم السّلام روح هر عبادی و حقیقت ایمان است که بدون آن هیچ عمل خوب و شایسته ای برای انسان مفید فایده نیست. لذا امام صادق علیه السّلام در ادامه فرمایش خود درباره سخن ابوالخطّاب چنین فرمودند:

اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ یَقولُ: «مَن عَمِلَ صالِحاً مِن ذَکَرٍ اَو اُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَاُولئِکَ یَدخُلُونَ الجَنَّهَ یُرزَقُونَ فیها بِغَیرِ حِسابٍ». (۲) وَ یَقُولُ تَبارَکَ وَ تَعالی: «مَن عَمِلَ۳.

ص: ۱۸۳

۱- بحارالانوار ج ۲۷ ص ۱۷۳ ح ۱۸، از معانی الاخبار.

۲- مؤمن (۴۰)/۴۳.

صالِحاً مِن ذَکَرٍ اَو اُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَلَنُحیِیَنَّهُ حَیاهً طَیِّبَهً». (۱)

خـدای عزوجـل می فرمایـد: «مردان و زنانی که کار شایسـته انجام دهنـد در حالی که با ایمان باشـند، وارد بهشت می شونـد و بـدون حساب در آنجا روزی داده می شونـد.» و نیز می فرمایـد: «هر مرد و زنی که کار شایسـته انجام دهـد در حالی که ایمان دارد، او را به زندگی پاکی، زنده می داریم.»

عمـل شایسـته، کـاری است که بـا نظر به خود عمـل، نیکو و خوب است. امّا فاعل و انجام دهنـده عمل صالـح نیز در اینکه آن عمل فایـده داشـته باشـد و مقبول درگاه الهی قرار گیرد، کاملاً مؤثر است. اگر فاعل آن، اهل ایمان باشد، عمل مقبول است. و گرنه در جهت عاقبت به خیری و سـعادت اخروی او فایده ای ندارد، هر چند ممکن است در دنیا منشأ خیرات و برکاتی گردد، یا حتّی در آخرت سبب بعضی تخفیفها در عذاب شود، ولی مطابق سنّت الهی موجب سعادت اخروی نمی گردد.

اصولاً تفاوت بین اسلام به معنای ظاهری آن و ایمان در همین امر خلاصه می شود. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

اَلاِسـلامُ هُوَ الظاهِرُ الَّذی عَلَیهِ النّاسُ: شَـهادَهُ اَن لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَحـدَهُ لا شَـریکَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ وَ رَسولُهُ وَ اِقامَ الصَّلاهَ وَ ایتاءُ الزَّکاهَ وَ حَجُّ البَیتَ وَ صِیامُ شَهرِ رَمَضانَ. فَهذَا الاِسلامُ. وَ الایمانُ مَعرِفَهُ هذَا الاَمرِ مَعَ هذا. فَاِن اَقَرَّ بِها وَ لَم یَعرِف هذَا الاَمرَ، کانَ مُسلِماً وَ کانَ ضالّاً. (۲)

اسـلام همین صورت ظاهری است که مردم دارنـد: شـهادت به اینکه شایسـته پرستشـی جز خدا نیست، و اینکه حضـرت محمد صلی الله علیه و آله و سـلم بنـده و فرسـتاده اوست، و گزاردن نماز و دادن زکات و به جا آوردن حـجّ خانه خدا و روزه گرفتن ماه رمضان. این، اسلام است.و ایمان عبارت است از شناخت این امر (امامت و ولایت) علاوه بر این (اسلام). پس اگر به اسلام اقرار نماید، ولی معرفت نسبت به امر امامت و ولایت نداشته باشد، مسلمان هست ولی در عین حال گمراه می باشد.۴.

ص: ۱۸۴

۱- نحل (۱۶)/۹۹.

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۲۴، کتاب الایمان و الکفر، باب أنّ الاسلام یحقن به الدّم ...، ح ۴.

اسلام بدون ایمان، یک صورت ظاهر بیش نیست. و عمل در صورتی واقعاً عبادت خداست که برخاسته و نشأت گرفته از باور قلبی و تسلیم شخص نسبت به پروردگار متعال باشد. و آنچنانکه در احادیث تعبیر شده مؤمن کسی است که عمل او نشان دهنده یقین و باور قلبی اش باشد. ارزش عبادت در حقیقت به همان یقین قلبی مربوط است. امّا وقتی چنین باور و یقینی در کار نباشد، عمل یک صورت ظاهری بدون محتواست و هیچ ارزشی ندارد. با این ترتیب ممکن است شخص مسلمان باشد و آثار فقهی اسلام در دنیا بر او مترتّب گردد، اما در واقع گمراه باشد. زیرا هدایت، به تحقّق ایمان، محقّق می شود نه اسلام بدون ایمان.

دلالت ولیّ خدا در همه اعمال

در حدیثی از امام باقر علیه السّلام که مبنای اسلام را پنج چیز دانسته اند - نماز، زکات، حج، روزه و ولایت - در مقام مقایسه ولایت با چهار پایه قبلی چنین فرموده اند:

ذِروَهُ الاَمرِ وَ سَنامُهُ وَ مِفتاحُهُ وَ بابُ الاَشیاءِ وَ رِضَا الرَّحمنُ الطّاعَهُ لِلإمامِ بَعدَ مِعرِفَتِهِ. اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ یَقُولُ: «مَن یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَد اَطاعَ اللهَ وَ مَن تَوَلّی فَما اَرسَلناکَ عَلَیهِم حَفیظاً». (۱)اَما لَو اَنَّ رَجُلاً قامَ لَیلَهُ وَ صامَ نَهارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمیعِ مالِهِ وَ حَجَّ جَمیعَ دَهرِهِ وَ لَم یَعرِف وِلایَهَ وَلِیِّ اللهِ فَیُوالیهِ وَ یَکُونَ جَمیعُ اَعمالِهِ بِدَلالَتِهِ اِلَیهِ، ما کانَ لَهُ عَلَی اللهِ جَلَّ وَ عَزَّ حَقٌّ فی ثَوابِهِ وَ لا کانَ مِن اَهلِ الایمانِ. (۲)

بالاترین نقطه و قلّه دین و کلید آن و در همه چیزها و مایه خشنودی خدای مهربان، عبارت است از اطاعت از امام پس از معرفت نسبت به ایشان. خدای عزّوجل می فرماید: «کسی که پیامبر را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است. و هر کس زیر بار اطاعت از ایشان نرود، پس (ای پیامبر) ما تو را برای حفظ و نگهبانی از او نفرستاده ایم.» توجّه داشته باشید که اگر شخصی شبهای خود را به عبادت و روزهایش را به روزه بگذراند و همه دارایی خود را صدقه بدهد و۵.

۱- نساء (۴)/۸۰.

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۱۹، کتاب الایمان و الکفر، باب دعائم الاسلام، ح ۵.

در تمام دوران عمرش به حج رود، امّا اهل معرفت و ولایت ولیّ خـدا نباشد تا او را دوست داشـته باشد و همراهی کند و همه اعمالش بر طبق راهنمایی و نظر او باشد، چنین کسـی بر خدای عزّوجل حقّی پیدا نمی کند تا او را پاداش دهد و اصلاً از ایمان آورندگان نیست.

آنچه خداوند می خواهد این است که اعمال انسانها تحت هدایت و راهنمایی کسانی باشد که او خود ایشان را به عنوان ولیّ و سرپرست و صـاحب اختیـار مؤمنـان قرار داده است. و وقتی ولاـیت ایشان را پذیرفتنـد، بایـد همه کارهای خود را بـدون اسـتثنا تحت ولایت و سـرپرستی آنها قرار دهنـد. هیـچ کاری در این امر اسـتثنا نشده است. چه اعمال جوارحی و چه افعال قلبی و چه افکـار انسـان، همه و همه بایـد زیر چتر ولاـیت و هـدایت ائمه علیهم السّـلام قرار گیرد. و تنها در این حالت است که می توان گفت شـخص بنده خداست. اگر فقط در مسائلی که خودش می پسندد به ائمه علیهم السّلام رجوع کند و در آنچه نمی پسندد به میل و تشـخیص خود عمل نمایـد، او فقط بنـده خـدا نیست بلکه در بندگی، خود را و رأی و تشـخیص خود را شـریک خدا قرار داده است و لذا مؤمن نیست و ثوابها و پاداشهایی که به مؤمنان وعده داده شده شامل حال او نمی گردد.

مأجور نبودنِ مستضعفان نیکوکار

امـام بـاقر علیه السّـلام در ادامه فرمایش خود، درباره همین افراد به مطلبی اشاره فرموده انـد که برای برخی منحرفان مورد سوء برداشت قرار گرفته است. ایشان فرموده اند:

اَولئکَ المُحسِنُ مِنهُم یُدخِلُهُ اللهُ الجَنَّهَ بِفَضلِ رَحمَتِهِ. (۱)

خداوند افراد نیکوکار از ایشان را به سبب زیادی رحمت خود وارد بهشت می کند.

مرحوم علّامه مجلسی در توضیح این فرمایش دو احتمال را مطرح کرده اند که یکی از آنها را اظهر دانسته اند. (۲) احتمالی که ایشان ترجیح داده اند این است که۸.

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۱۹، کتاب الایمان و الکفر، باب دعائم الاسلام، ح ۵.

۲- مرآه العقول ج ۷ ص ۱۰۸.

«اولئک» اشاره به مستضعفان از منکران ولایت باشد. یعنی کسانی که بدون هیچ گونه تقصیری از نعمت معرفت ائمه علیهم السّلام محروم شده اند، اینها – همان طور که در بخش اوّل کتاب بیان شد – «مُرجَونَ لِامرِ اللهِ» هستند. یعنی سرنوشت ایشان به امر خداوند موکول شده است. امر الهی – مطابق فرمایش امام باقر علیه السّلام – این است که اگر اهل ظلم و جنایت نباشند بلکه اهل عمل به نیکیها و خیرات باشند، خداوند به سبب زیادی رحمت خود، آنان را به بهشت می برد. تعبیر «بِفَضلِ رَحمَتِهِ» دلالت می کند بر اینکه بهشتی شدن این افراد به خاطر وعده الهی به آنان نیست. چنانکه قبل از این عبارت فرمودند: «ما کانَ لَهُ عَلَی اللهِ جَلَّ و عَزَّ حَقٌّ فی ثوابِهِ.» یعنی اینها مشمول وعده پاداشی که خداوند به مؤمنان داده است نمی شوند.

اهل ایمان به خاطر وعده خداوند، استحقاق بهشت را پیدا می کنند، ولی به مستضعفان نیکوکار هیچ وعده ای از جانب پروردگار تعلّق نگرفته است. پس اگر اهل بهشت شونأ، نظیر مؤمنان بهشتی نخواهند بود. آری؛ هر چند وعده خداوند به مؤمنان از روی فضل اوست و هیچ کس به خاطر اطاعت از پروردگار استحقاق این را که مشمول وعده پاداش الهی شود پیدا نمی کند، ولی پس از ابلاغ این وعده، اهل ایمان حقّی بر خدای خود پیدا می کنند امّا غیر مؤمنان (اعمّ از نیکوکار و جنایتکار) هیچ حقّی بر خداوند ندارند. بنابراین بهشتی شدن خوبان غیر مؤمن به فضل زائد خداوند نسبت به ایشان است، نه اینکه – به خاطر وعده الهی – حقّی پیدا کرده باشند.

نکته دیگری که از عبارات امام علیه السّلام – «بِفَضلِ رَحمَتِهِ» و «ما کانَ لَهُ عَلَی اللهِ جَلَّ و عَزَّ حَقٌّ فی ثَوابِهِ» – فهمیده می شود این است که بهشتی شدن مستضعفان نیکوکار به معنای پذیرفته شدن اعمال ایشان در پیشگاه الهی نیست. بنابراین اگر ایشان را به خاطر استضعاف و عدم تقصیرشان «معذور» بدانیم، ولی این معذوریّت دلیل «مأجور» بودن آنها نیست. مأجور به کسی می توان گفت که عملش مطابق با خواست خدای متعال بوده و مشمول وعده پاداش او گردد، در حالی که این گروه به تصریح امام باقر علیه السّلام هیچ حقّی در گرفتن پاداش از خداوند ندارند. به تعبیر دقیق تر بهشت رفتن ایشان اجر اعمال خوبشان نیست. خداوند برای مقبول شدن

اعمال، شرایطی را معتبر دانسته است که در رأس همه آنها «ایمان» می باشد و اینها چون ایمان ندارند، مشمول وعده قبولی اعمال نمی گردند. بنابراین با وجود کارهای خوبشان، اگر بهشتی نشوند هم ظلمی به آنها روا نشده است، چون حقّی بر خداوند نداشته اند. این است که می گوییم نمی توان ایشان را مأجور دانست.

همچنین اعمال نیک این مستضعفان را به اصطلاح فقهی نمی توان «مُجزی» دانست. مجزی به عملی گفته می شود که مطابق با تکلیف الهی انجام شده و از همین جهت وظیفه انسان را از عهده اش ساقط می کند. اینها به تکالیف الهی خود پی نبرده اند امّا چون مستضعف می باشند، در عمل نکردن به تکالیف معذور هستند. این معذوریّت دلیل بر مجزی بودن اعمال خوبشان در عمل به تکالیف نیست. با این توضیحات، نادانی - اگر نگوییم غرض ورزی - نویسنده عبارات ذیل درباره حدیث امام باقر علیه السّلام به خوبی روشن و آشکار می شود:

«می بینیم امام محمد باقر علیه السّلام کسانی را که احکام اسلام را از راهی غیر از راه امامی که در نظر شیعه حجّت خداست فهمیده و به آنها عمل کرده اند، در صورتی که محسن باشند نه ظالم، اهل بهشت می داند. و از اینجا معلوم می شود اعمال آنان اگر مخالف حکم واقعی خدا هم باشد، مُجزی و موجب اجر است.» (۱)

این نویسنده نادان به خاطر همین اشتباهی که - آگاهانه یا ناآگاهانه - مرتکب شده، اشتباه فاحش دیگری را در برداشت از فرمایش امام باقر علیه السّلام مطرح کرده است. می گوید:

«معرفت امام طریقیّت دارد نه موضوعیّت، چون فقط راه شناختن احکام دین است و نظیر اعتقاد به خدا و معاد نیست که موضوعیّت داشته باشد.» (۲)

بسیار عجیب است که از فرمایش امام علیه السّلام درست عکس این مطلب به صراحت روزه و زکات و حج - را انجام دهد، امّا همه اینها را بدون ولایت ولیّ خدا به جا آورد، اعمالش هیچ اجر و پاداشی ندارد. با چه تعبیری رساتر از این می توان ۶.

۱- نعمت الله صالحی نجف آبادی، مجموعه مقالات، مقاله وحدت اسلامی، ص ۱۷۷.

۲- نعمت الله صالحی نجف آبادی، مجموعه مقالات، مقاله وحدت اسلامی، ص ۱۷۶.

موضوعیّت داشتن معرفت امام علیه السّلام را بیان کرد؟! آیا اگر نویسنده سوء غرضی نداشت، این مطلب صریح و روشن را نمی فهمید؟!

ولایت اهل بیت علیهم السّلام وسیله امتحان خلایق در دنیا و قبل از آن

از مطالب گذشته دانستیم که اصل ایمان معرفت امام علیه السّلام و قبول ولایت ایشان است. این یک سنّت قطعی الهی است که در کلّ خلقت جریان داشته و دارد و بر همه اهل آسمانها و زمینهایی که خداوند خلق فرموده حاکم است و اختصاص به انسانهای روی کره زمین در منظومه شمسی و اختصاص به امّت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم ندارد. قبل از خلقت خاکی انسانها و از هنگام آفرینش نور وجودی اهل بیت علیهم السّلام این سنّت جریان داشته است. در یکی از احادیث مربوط به معراج، پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرموده اند:

لَیلَهَ اُسرِیَ بی اِلَی الجَلیلِ جَلَّ جَلالُهُ، اَوحی اِلَیَّ: ... یا مُحَمَّدُ، اِنّی خَلَقتُکَ وَ خَلَقتُ عَلِیّاً وَ فاطِمَهَ وَ الحَسَنَ وَ الحُسَینَ وَ الاَئِمَّهَ مِن وُلدِهِ مِن سِنخِ نورٍ مِن نُوری. وَ عَرَضتُ وِلایَتَکُم عَلی اَهلِ السَّمواتِ وَ اَهلِ الاَرَضینَ. فَمَن قَبِلَها کانَ عِندی مِنَ المُؤمِنینَ. وَ مَن جَحَدَها کانَ عِندی مِنَ الکافِرینَ.

یا مُحَمَّدُ، لَو اَنَّ عَبداً مِن عَبیدی عَبَدَنی حَتّی یَنقَطِعَ وَ یَصیرَ کَالشَّنِّ البالی، ثُمَّ اَتانی جاحِداً لِوِلایَتِکُم، ما غَفَرتُ لَهُ حَتّی یُقِرَّ بِوِلایَتِکُم. (۱)

شبی که من به سوی پروردگار جلیل - جلّ و جلاله - سیر داده شدم (شب معراج) به من چنین وحی فرمود: ... ای محمّد، من تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزندان او را از اصل نور خود آفریدم. و ولایت شما را بر اهل آسمانها و اهل زمینها عرضه داشتم. پس هر کس آن را پذیرفت، نزد من از مؤمنان گردید. و هر که آن را انکار کرد، از نظر من جزء کافران شد.

ای محمّد، اگر یکی از بندگان من آن قدر مرا عبادت کند تا آنکه قطعه قطعه شود و همچون مَشکِ پوسیده گردد، سپس با انکار ولایت شما نزد من آید، من از او نمی گذرم تا آنکه به ولایت شما اقرار و اعتراف نماید.ن.

۱- بحارالانوار ج ۲۷ ص ۲۰۰ ح ۶۷، از کتاب مناقب محمّد بن احمد بن شاذان.

آری؛ ملاک ایمان همانا اقرار به ولایت اهل بیت علیهم السّلام است. و انسانها قبل از آنکه به عالم دنیا آیند، با اختیار و حریّتی که داشتند مورد امتحان الهی قرار گرفتند و مادّه امتحان ولایت اهل بیت علیهم السّلام بود. همان طور که در دنیا نیز وسیله امتحان خدا همین امر است و نشانه ولایت ایشان، محبّت به آن ذوات مقدّسه علیهم السّلام است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

لَو اَنَّ عَبداً عَبَدَاللهَ بَینَ الصَّفا وَ المَروَهِ أَلفَ عام ثُمَّ اَلفَ عام ثُمَّ أَلفَ عام حَتّی یَصیرَ کَالشَّنِّ البالی، ثُمَّ لَم یُدرِک مَحَبَّتَنا، کَبَّهُ اللهُ عَلی مِنخَرَیهِ فِی النّارِ. ثُمَّ تَلا: «قُل لا اَسَألُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلَّا المَوَدَّهَ فِی القُربی». (۱)

اگر بنده ای در بین صفا و مرده هزار سال خدا را عبادت کند، آن گاه هزار سال دیگر و پس از آن نیز هزار سال دیگر، تا آنکه همچون مَشکِ پوسیده شود، امّا محبّت ما اهل بیت را نداشته باشد، خداوند او را با بینی اش در آتش می افکند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «(ای پیامبر) بگو: من به خاطر انجام رسالتم، مزدی جز مودّت در راه نزدیکان نمی خواهم.»

معرفت امام علیه السّلام؛ ابتدا و انتهای هر عبادتی

به هر حال اصل و روح همه عبادات، معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السّلام است. اگر نماز و روزه و حج و زکات را بندگان خدا آموخته اند، به برکت شناخت خاندان رسالت بوده است. اگر آنها نبودند کسی با نماز و روزه و ... آشنا نبود. و اگر اینها آثار خود را داشته باشند، عبادت کننده را در معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السّلام استوارتر و محکم تر می سازند. بنابراین می توان گفت اوّل و آخر هر عبادتی، معرفت و ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السّلام است. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

ما مِن شَیءٍ بَعدَ المَعرِفَهِ یَعدِلُ هذِهِ الصَّلاهَ. وَ لا بَعدَ المَعرِفَهِ وَ الصَّلاهِ شَیءٌ یَعدِلُ الزَّکاهَ. وَ لا بَعدَ ذلِکَ شَیءٌ یَعدِلُ الصَّومَ. وَ لا بَعدَ ذلِکَ شَیءٌ یَعدِلُ الحَجَّ. وَ فاتِحَهُ ذلِکَ کُلِّهِ مَعرِفَتُنا. وَ خاتِمَتُهُ مَعرِفَتُنا. (۲)ی.

۱- تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری.

۲- بحارالانوار ج ۲۷ ص ۲۰۲ ح ۷۱، از امالی طوسی.

هیچ چیز (از لحاظ اهمیّت و ارزش) پس از معرفت، با این نماز برابری نمی کند. و پس از معرفت و نماز، هیچ چیز با زکات برابری نمی کند. و پس از اینها هیچ چیز با روزه برابری نمی کند. و پس از اینها هیچ چیز با حج برابری نمی کند. و آغاز و ابتدای همه اینها معرفت ما (اهل بیت علیهم السّلام) است و پایان و انتهای آنها هم معرفت ما.

اصل در «معرفت»، معرفت خدای متعال است که روح و حقیقت بندگی اوست. امّا همان طور که بیان شد، لازمه معرفت خدا معرفت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت اوست، به طوری که قبل از هر عبادتی باید تسلیم ولایت چهارده معصوم علیهم السّلام شد و آن گاه از آنها اعمال عبادی را فرا گرفت. پس رتبه معرفت امام علیه السّلام بر هر عبادتی مقدّم است. از طرف دیگر نتیجه هر عبادتی معرفت بیشتر نسبت به خداوند است که این هم اثرش در معرفت بیشتر نسبت به اهل بیت علیهم السّلام آشکار می گردد. بنابراین معرفت امام علیه السّلام عصاره و چکیده همه عبادات است و چون روح همه آنهاست، از هیچ عبادتی جدا نیست.

وجوب ولایت در هر حال

به همین جهت است که می بینیم همه عبادات ممکن است در شرایطی از عهده انسان ساقط شود، ولی ولایت اهل بیت علیهم السّلام این طور نیست و یک امر قلبی می باشد که در هیچ شرایطی وجوبش ساقط نمی گردد. این مطلب را ابوحمزه ثُمالی از امام باقر علیه السّلام چنین نقل کرده است:

بُنِیَ الاِسلامُ عَلی خَمسٍ: اِقامُ الصَّلاهِ وَ ایتاءُ الزَّکاهِ وَ حَجُّ البَیتِ وَ صَومُ شَهرِ رَمَضانَ وَ الوِلایَهُ لَنا اَهلَ البَیتِ. فَجُعِلَ فی اَربَعٍ مِنها رُخصَهٌ، وَ لَم یَجعَل فِی الوِلایَهِ رُخصَهٌ. مَن لَم یَکُن لَهُ مالٌ، لَم یَکُن عَلَیهِ الزَّکاهُ. وَ مَن لَم یَکُن عِندَهُ مالٌ، فَلَیسَ عَلَیهِ حَجٌّ. وَ مَن کانَ مَریضاً، صَلّی قاعِداً، وَ اَفطَرَ شَهرَ رَمضانَ. وَ الوِلایهُ صَحیحاً کانَ اَو مَریضاً، اَو ذا مالٍ اَو لا مالَ لَهُ، فَهِیَ لازِمَهٌ [واجِبَهٌ]. (۱)

اسلام بر پنج چیز استوار است: به پا داشتن نماز و پرداخت زکات و حجّ خانه ۱.

ص: ۱۹۱

۱- خصال، باب الخمسه، ح ۲۱.

خدا و روزه ماه رمضان و ولایت ما اهل بیت. پس چهار تا از اینها در شرایط خاصّی ساقط می شوند، ولی ولایت در هیچ شرایطی ساقط نمی گردد. کسی که دارایی ندارد، پرداخت زکات بر او واجب نیست. و کسی که مالی ندارد، حج از او ساقط است. و کسی که مریض باشد، نشسته نماز می خواند و ماه رمضان را روزه نمی گیرد، ولی ولایت برای شخص سالم و مریض و برای دارا و فقیر در هر شرایطی لازم و ضروری است.

نماز مهم ترین فرع دین است، امّا در شرایطی برای خانمها به طور کلّی ساقط می گردد بدون آنکه قضا داشته باشد. و در مواقعی همچون بیماری، ایستاده خواندن آن و در صورت عجز، نشسته خواندن آن هم ساقط می گردد تا آنجا که به حدّ ایماء و اشاره و حتی خطور دادن قلبی اجزای نماز می رسد. سایر فروع دین مانند حج و زکات و روزه نیز هر یک در شرایط خاصی واجب نیستند. تنها ولایت اهل بیت علیهم السّلام است که هیچ گونه تخفیفی نسبت به آن برای هیچ کس و در هیچ شرایطی داده نشده است. تا وقتی شخص زنده و مکلّف است، در برابر این امر قلبی وظیفه اش ساقط نمی گردد. البتّه این حدّاقلّ وظیفه ای است که انسان نسبت به قبول ولایت اهل بیت علیهم السّلام دارد. اظهار این امر قلبی نیز در شرایط خاصّ خود به صورتهای مختلف وجوب پیدا می کند.

معرفت و انکار امام علیه السّلام؛ معیار ایمان و کفر

اشاره

با توجّه به اهمیّت معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السّلام و اینکه روح و اصل همه اعمال و عبادات می باشد، می توانیم وجود و عدم آن را ملاک ایمان و کفر بدانیم که در احادیث بر این امر تأکید شده است. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

نَحنَ الَّذینَ فَرَضَ اللهُ طاعَتَنا. لا یَسَعُ النّاسُ اِلّا مَعرِفَتَنا. وَ لا یُعذَرُ النّاسَ بِجَهالَتِنا. مَن عَرَفَنا کانَ مُؤمِناً. وَ مَن اَنکَرَنا کانَ کافِراً. وَ مَن لَم یَعرِفنا وَ لَم یَنکِرنا، کانَ ضالّاً حَتّی یَرجِعَ اِلَی الهُدَی الَّذِی افتَرَضَ اللهُ عَلَیهِ مِن طاعَتِنَا الواجِبَه. فَاِن یَمُت عَلی ضَلالَتِهِ، یَفعَلُ اللهُ بِهِ ما یَشاءُ. (1)۱.

ص: ۱۹۲

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۱۸۷، کتاب الحجّه، باب فرض طاعه الائمّه، ح ۱۱.

ما آن کسانی هستیم که خدا اطاعت از ما را واجب فرموده. مردم راهی جز معرفت ما ندارند و به خاطر شناختن ما معذور نیستند. هر کس معرفت ما را داشته باشد، مؤمن، و هر که ما را انکار نماید، کافر است. و کسی که نه اقرار به معرفت ما دارد و نه انکار می کند، گمراه است، مگر اینکه به سوی اطاعت لازم از ما – همان هدایتی که خداوند بر او واجب ساخته – باز گردد. پس اگر در حال گمراهی اش بمیرد، خدا هرگونه که بخواهد با او رفتار می کند.

معرفت امام عبارت است از پذیرفتن و ادای حقّ امام علیه السّلام پس از شناخت ایشان. با این ترتیب معرفت در مقابل انکار قرار می گیرد. اگر گاهی به «شناخت» ترجمه می شود، باید توجّه کرد که منظور از آن صِرف اطّلاع و دانستن حقّ امام علیه السّلام نیست، بلکه پذیرفتن قلبی و تسلیم نسبت به آن است که به «باور» و «اعتقاد» تعبیر می شود و امام شناس یعنی کسی که امام علیه السّلام را به امامت قبول دارد و تسلیم ایشان است. انکار امام علیه السّلام هم یعنی پس از دانستن حقّ ایشان، زیر بار آن نرود و تسلیم نگردد.

مستضعف یا ضالّ

بنابراین، کسانی که اصلاً اطّلاعی از ائمه علیهم السّلام و مقام و منصب الهی آنها ندارند و در این ندانستن مقصّر نبوده اند، اصطلاحاً «مستضعف» یا «ضالّ» نامیده می شوند. اینها کسانی هستند که به مسیر صحیح هدایت نشده اند. البته بر خدا هم واجب نبوده که همه بندگان خود را با صراط مستقیم ولایت ائمه علیهم السّلام آشنا سازد. نسبت به این گونه افراد در حدّی که بر ایشان اتمام حجّت شده است، استحقاق مؤاخذه و کیفر وجود دارد امّا تعیین سرنوشت ایشان به امر الهی موکول شده است. ممکن است خدا با عدل یا فضل خود، با ایشان رفتار نماید، در هر صورت دست او باز است و هر کار بخواهد انجام می دهد. البتّه قدر مسلّم این است که به آنها ظلم نمی کند.

پس انسانها در پیشگاه خداوند سه دسته هستند: مؤمن، کافر و مستضعف.

ص: ۱۹۳

منکر امام علیه السّلام هم کافر است و هم مشرک

معیار این دسته بندی معرفت، انکار و عدم آشنایی با امام علیه السّلام است که در حقیقت معیار ایمان یا کفر نسبت به خدای متعال نیز همین امر می باشد. خداوند وجود امام علیه السّلام را نشانه و شاخص ایمان وکفر و استضعاف و شرک قرار داده است. امام باقر علیه السّلام می فرمایند:

اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ نَصَبَ عَلِیّاً علیه السّلام عَلَماً بَینَهُ وَ بَینَ خَلقِهِ. فَمَن عَرَفَهُ کانَ مُؤمِناً. وَ مَن اَنکَرَهُ کانَ کافِراً. وَ مَن جَهِلَهُ کانَ ضالّاً. وَ مَن نَصَبَ مَعَهُ شَیئاً کانَ مُشرِکاً. وَ مَن جاءَ بِوِلایَتِهِ دَخَلَ الجَنَّهَ. وَ مَن جاءَ بِعَداوَتِهِ دَخَلَ النّارَ. (۱)

خدای عزوجل علی علیه السّلام را پرچم و نشانه میان خود و آفریدگانش قرار داده است. به طوری که هر کس معرفت او را داشته باشد مؤمن، و هر کس او را انکار نماید، کافر است. و هر کس نسبت به او نادان باشد گمراه، و هر کس برای دیگری در کنار او مقامی نائل شود، مشرک است. و هر کس ولایت او را بیاورد وارد بهشت، و هر کس دشمن او باشد، وارد جهنم می گردد.

شرک نسبت به خداوند این است که در برابر آن مسیری که او برای بندگی خودش قرار داده، راه دیگری را از پیش خود برگزینند. خدای متعال تنها راه بندگی خود را معرفت ائمه علیهم السّلام قرار داده و صرفاً کسی را می پذیرد که از این طریق او را عبادت کند. پس اگر کسی فرد یا افراد دیگری را با ائمه علیهم السّلام در مقامات الهی آنها شریک گرداند، در حقیقت راه دیگری غیر از صراط مستقیم الهی برای بندگی پیش گرفته و دیگری را با خدا شریک قرار داده است. چنین کسی در واقع مشرک است و هر چند که ظاهرا مسلمان است و روی مصالحی احکام اسلام در دنیا بر او بار می شود، ولی این احکام دنیوی واقعیّت و عاقبت او را تغییر نمی دهد. پس منکر امام علیه السّلام از جهتی کافر و از جهت دیگر مشرک می باشد.

بنابراین، همان طور که معرفت امام، هم طریق توحید است و هم نشانه و میوه آن، دشمنی با امام نیز، هم طریق شرک و هم نشانه و میوه آن است.۰.

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۳۸۸، کتاب الایمان و الکفر، باب الکفر، ح ۲۰.

بت بودن ائمه کفر برای پیروانشان

به همین جهت، از پیشوایان ضلالت در دشمنی با اهل بیت علیهم السّلام تعبیر به «بت» شده است؛ زیرا آنان کسانی هستند که بندگان را از طریق توحید منحرف می کنند.

ابوحمزه ثُمالی از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمودند:

یا اَباحَمزَه، اِنَّما یَعبُدُ اللَه مَن عَرَفَ اللَه. وَ اَمّا مَن لا یَعرِفُ الله، کَاَنَّما یَعبُدُ غَیرَهُ هکَذا ضالّاً.

قُلتُ: اَصلَحَکَ اللّهُ؛ وَ ما مَعرِفَهُ اللهِ؟

قالَ: یُصَدِّقُ اللَه وَ یُصَدِّقُ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَه صلی الله علیه و آله و سلم فی مُوالاهِ عَلِیٍّ علیه السّلام وَ الاِئتِمامِ بِهِ وَ بِاَئِمَّهِ الهُدی مِن بَعدِهِ وَ البَراءَهِ اِلَی اللهِ مِن عَدُوِّهِم. وَ کَذلِکَ عِرفانُ اللهِ.

قالَ: قُلتَ: اَصلَحَکَ اللّهُ؛ أَیُّ شَیءٍ اِذا عَمِلتُهُ اَنَا استَکمَلتُ حَقیقَهَ الایمانِ؟

قالَ: تُوالی اَولیاءَ اللهِ، وَ تُعادی اَعداءَ اللهِ، وَ تَکُونُ مَعَ الصّادِقینَ کَما اَمَرَتَ اللّهُ.

قالَ: قُلتُ: وَ مَن اَولیاءُ اللهِ؟

فَقالَ: اَولیاءُ اللهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ عَلِیٌّ وَ الحَسَنُ وَ الحُسَینُ وَ عَلِیُّ بنُ الحُسَینِ علیهم السّلام، ثُمَّ انتَهَی الاَمرُ اِلَینا، ثُمَّ ابنی جَعفَرٌ. وَ أَومَأَ اِلی جَعفَرٍ وَ هُوَ جالِسٌ. فَمَن والی هؤُلاءِ، فَقَد والی اَولیاءَ اللهِ وَ کانَ مَعَ الصّادِقینَ کَما اَمَرَهُ اللّهُ.

قُلتَ: وَ مَن اَعداءُ اللهِ اَصلَحَکَ اللّهُ؟

قالَ: الاَوثانُ الاَربَعَهُ. قالَ: قُلتَ: مَن هُم؟ قالَ: أَبُو الفَصیلِ وَ رُمَعُ وَ نَعثَلُ وَ مُعاوِیَهُ وَ مَن دانَ دینَهُم. فَمَن عادی هؤُلاءِ، فَقَد عادی اَعداءَ اللهِ. (۱)

ای ابوحمزه، همانا فقط کسی خدا را عبادت می کند که او را شناخته باشد. ولی آن کس که خدا را نشناخته، گویی غیر خدا را گمراهانه اینچنین عبادت می کند. عرض کردم: خدا امرتان را اصلاح فرماید؛ معرفت خدا چیست؟ فرمود: اینکه خدا و محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در مورد دوستی با علی علیه السّلام و پذیرفتن امامت او و امامان هدایت پس از او و بیزاری جستن از دشمنانشان به سوی خدا۶.

۱- تفسیر عیّاشی ج ۲ ص ۱۱۶، بحارالانوار ج ۲۷ ص ۵۷ ح ۱۶.

تصدیق نماید. و شناخت خدا این گونه است.

عرض کردم: خدا امرتان را اصلاح فرماید؛ چه کاری است که اگر من انجامش دهم، حقیقت ایمان را به طور کامل به دست آورده ام؟ فرمود: اولیای خدا را دوست بداری، و دشمنان خدا را دشمن بداری، و همراه با صادقان باشی چنانکه خداوند به تو دستور داده است.

عرض کردم: اولیای خدا کیانند؟ فرمود: اولیای خدا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی و حسن و حسین و علیّ بن الحسین علیهم السّلام هستند، سپس این امر به ما منتهی شده، سپس فرزندم جعفر. و به جعفر علیه السّلام که نشسته بود اشاره فرمود. پس هر کس اینان را دوست بدارد، اولیای خدا را دوست داشته و همراه با صادقان بوده چنانکه خدایش دستور داده است.

عرض کردم: خدا امرتان را اصلاح فرماید؛ دشمنان خدا کیانند؟ فرمود: بتهای چهارگانه.

عرض کردم: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: ابو الفصیل و رُمَع و نَعثَل و معاویه و هر کس به دین آنان باشد. پس هر که آنان را دشمن بدارد، با دشمنان خدا دشمنی کرده است.

معنای عبادت در برابر مخلوق

همان طور که ائمه علیهم السّلام فرموده اند، اگر کسی مخلوقی را در معصیت خالق، اطاعت کند، در واقع او را عبادت کرده است. از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمودند:

لَیسَتِ العِبادَهُ هِیَ السُّجُودَ وَ لَا الرُّکُوعَ. وَ اِنَّما هِیَ طاعَهُ الرِّجالِ. مَن اَطاعَ مَخلُوقاً فی مَعصِیَهِ الخالِقِ، فَقَد عَبَدَهُ. (۱)

عبادت سجده و رکوع کردن نیست، بلکه عبارت است از: اطاعت از افراد. کسی که مخلوقی را در معصیت خالق اطاعت کند، در واقع او را عبادت کرده است.۹.

ص: ۱۹۶

۱- تفسیر علیّ بن ابراهیم قمی ج ۲ ص ۲۹.

همچنین در ذیل آیه شریفه:

اِتَّخَذُوا اَحبارَهُم وَ رُهبانَهُم اَرباباً مِن دُونِ اللهِ وَ المَسیحَ بنَ مَریَمَ وَ ما اُمِرُوا اِلّا لِیَعبُدُوا اِلهاً واحِداً لا اِلهَ اِلّا هُوَ سُبحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یُشرِکُونَ. (۱)

اینها شخصیتهای علمی و عبادی خود و نیز حضرت عیسی بن مریم را به عنوان اربابی غیر از خداوند برگرفتند در حالی که مأمور بودند فقط یک معبود را عبادت کنند، همان که جز او معبودی نیست، او از آنچه برایش شریک قرار می دهند، منزّه و متعالی است.

در روایات متعدّدی از اهل بیت علیهم السّلام نقل شده است که عبادت کردن افراد و ربّ دانستن آنها به این صورت نبوده است که در پیشگاه آنها سجود و رکوع به جا آورند.

شرک ناآگاهانه منکران ولایت

اصولاً اگر کسانی مردم را به عبادت خودشان می خواندند، کسی از ایشان نمی پذیرفت، بلکه آنها حلال خدا را بر مردم حرام و حرام الهی را حلال می کردند (یعنی در دین بدعت می گذاشتند) و مردم هم در این احکام از آنها پیروی می کردند و بدین ترتیب بدون آنکه خودشان بفهمند، به عبادت غیر خدا و شرک مبتلا می شدند.

ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که درباره همین آیه شریفه فرمودند:

أَما وَاللهِ ما دَعَوهُم اِلی عِبادَهِ اَنفُسِهِم، وَ لَو دَعَوهُم لَما اَجابوهُم، وَ لکِن اَحَلُّوا لَهُم حَراماً وَ حَرَّمُوا لَهُم حَلالاً فَعَبَدُوهُم مِن حَیثُ لا یَشعُرُونَ. (۲)

بدانید؛ قسم به خدا، اینها مردم را به سوی عبادت کردن خودشان نخواندند، و اگر چنین می کردند، کسی دعوت ایشان را نمی پذیرفت، ولی حرامی را بر ایشان حلال و حلالی را حرام کردند (و آنها هم پذیرفتند) پس آنها را بدون آنکه خودشان بفهمند، عبادت نمودند.۷.

۱- توبه (۹)/۳۱.

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۳۹۸، کتاب الایمان و الکفر، باب الشرک، ح ۷.

نکته مهم در این بحث همان قید «مِن حَیثُ لا یَشعُرُونَ» است که نشان می دهد اگر کسی در عبادت مشرک شود و غیرخدا را عبادت کند، لزوماً خود به این امر آگاه نیست. از طرفی چون می داند که نباید دنبال بدعتگزار برود، پس حجّت بر او تمام است و مسؤول کوتاهی کردنش می باشد ولی ممکن است نداند که تبعیّت او از بدعتگزار، او را مشرک می کند. این ندانستن، حقیقت مسأله را تغییر نمی دهد و او واقعاً مشرک می شود هر چند خودش به این امر توجه نداشته باشد. از این رو دشمنان اهل بیت علیهم السّلام که از ناحیه پیروانشان اطاعت می شوند، در حقیقت، معبود آنان هستند و هر معبودی جز خدا در حقیقت «بُت» است و بنابراین پیروانشان در واقع بُت پرست هستند. در لسان ائمه علیهم السّلام هم در مورد ائمه کفر تعابیری همچون «وثن» ، «صنم»(۱)، «لات» و «عزّی»(۲)، «جبت» ، «طاغوت»(۳) به کار رفته است.

آثار و لوازم «ولایت» و «برائت»

اشاره

ولایت و برائت دو شاخه تنومند درخت توحیدند. میوه ای که از شاخه ولایت می روید، محبّت اولیای خداست و میوه شاخه برائت، بغض دشمنان خدا. هیچ کس نمی تواند ولایت اهل بیت علیهم السّلام را داشته باشد ولی از برائت نسبت به دشمنان آنان بی بهره باشد. کسی به امام صادق علیه السّلام عرض کرد: فلان کس موالات شما را دارد امّا نسبت به برائت از دشمنان شما ضعیف است. آن حضرت فرمودند:

هَیهاتَ! کَذَبَ مَنِ ادَّعی مَحَبَّتَنا وَ لَم یَتَبَرَّأ مِن عَدُوِّنا. (۴)

هرگز چنین نیست! دروغ گفته است آن کس که ادّعای محبّت ما را دارد در حالی که از دشمنان ما بیزاری نجسته است.

مگر می شود کسی را دوست داشت امّا نسبت به دشمن او بی تفاوت بود؟! ولایت و برائت و ثمرات آنها، یعنی حبّ و بغض، لازم و ملزوم یکدیگرند و ر.

۱- بحارالانوار ج ۸۵ ص ۲۶۰ ح ۵، از بلد الامین (دعای معروف صَنَمی قریش).

۲- کمال الدین باب ۳۶ ح ۲.

۳- اقبال الاعمال ص ۴۷۳ در اعمال روز عید غدیر.

۴- بحارالانوار ج ۲۷ ص ۵۸ ح ۱۸، از سرائر.

ایمان در همین حب و بغض خلاصه می شود: «وَ هَلِ الایمانُ اِلّا الحُبَّ وَ البُغضُ؟»(۱)

اهمیّت صلوات بر اهل بیت علیهم السّلام

محبّت ما نسبت به اهل بیت علیهم السّلام در اعمالی ظهور و بروز پیدا می کند که از جمله آن اعمال، صلوات فرستادن بر محمّد و آل محمّد علیهم السّلام است که در احادیث، سفارشهای اکیدی نسبت به آن صورت گرفته است.

ما فِی المیزانِ شَیءٌ اَثقَلُ مِنَ الصَّلاهِ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. (۲)

چیزی در میزان اعمال، سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السّلام نیست.

البتّه صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باید همیشه همراه با صلوات بر اهل بیت ایشان باشد و صلوات کامل چنین صلوایت است. امام باقر علیه السّلام شنیدند که مردی به پرده کعبه آویخته بود و می گفت: اللهم صل علی محمد. به او فرمودند:

یا عَبدَاللهِ، لا تُبتِرها. لا تَظلِمنا حَقَّنا. قُل: اللّهِمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ اَهلِ بَیتِهِ. (۳)

ای بنده خدا، صلوات را ناقص مکن. در حقّ ما ستم روا مدار. چنین بگو: خدایا بر محمد و اهل بیت او صلوات فرست.

اهمیّت صلوات فرسنادن تا آنجاست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

مَن ذُکِرتُ عِندَهُ فَنَسِیَ الصَّلاهَ عَلَیَّ، خَطِئَ بِهِ طَریقَ الجَنَّه. (۴)

هر کس که نزد او نام من برده شود و صلوات بر من را ترک نماید، راه بهشت را گم می کند.

لعن خداوند بر دشمنانش

همان گونه که صلوات فرستادن، علامت محبّت به اهل بیت علیهم السّلام است، نشانه بغض نسبت به دشمنان ایشان نیز لعنت کردن آنهاست. «لعن» در لغت به «الإبعاد و الطّرد من الخیر» یعنی «دور کردن و طرد نمودن از خیر» معنا شده و معنای «لعنت» .۹

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۱۲۵، کتاب الایمان و الکفر، باب الحبّ فی الله و البغض فی الله، ح ۵.
۲- اصول کافی ج ۲ ص ۴۹۴، کتاب الدعاء، باب الصلاه علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم ...، ح ۱۵.
۳- اصول کافی ج ۲ ص ۴۹۵، کتاب الدعاء، باب الصلاه علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم ...، ح ۲۱.
۴- اصول کافی ج ۲ ص ۴۹۵، کتاب الدعاء، باب الصلاه علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم ...، ح ۱۹.

را «الدّعاء علیه» یعنی نفرین کردن، دانسته اند. (۱) پس همان طور که صلوات، دعای خیر و طلب رحمت و درود است، لعنت، دعای به ضرر کسی و درخواست دور شدن او را از خیرات دنیوی و اخروی است. وقتی خدا کسی را لعن می کند، در واقع او را از خیرات خود دور می سازد. به تصریح قرآن، خدای متعال، آنان را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آزار دهند، مورد لعن خود قرار داده است:

اِنَ الَّذین یُؤذُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنیا وَ الآخِرَهِ وَ اَعَدَّ لَهُم عَذاباً مُهیناً. (۲)

همانا آنان که خدا و رسول را اذیت کنند، خدا در دنیا و آخرت لعنتشان کند و برای آنها عذابی خوار کننده مهیّا نماید.

لعن بر دشمنان اهل بیت علیهم السّلام

در اینجا می توان با استفاده از قرآن و منابع معتبر حدیثی (حتّی از اهل سنّت) ثابت کرد که لعن دشمنان اهل بیت علیهم السّلام جایز بلکه لازم و واجب می باشد. ما برای رعایت اختصار به ذکر چند نمونه کوچک در این مورد اکتفا می کنیم و علاقمندان را به کتب مفصّلی که این موضوع را بحث کرده اند، ارجاع می دهیم. (۳)

در کتاب شریف «فضائل الخمسه» بابی با این عنوان وجود دارد: «فی قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم: فاطمه بضعه منّی فمن أغضبها أغضبی» (۴) و در ذیل آن، مؤلّف، احادیثی را از کتب معتبر اهل سنّت همچون صحیح بخاری، صحیح مسلم، صحیح ترمذی و سنن ابوداوود، نقل می کند که همگی در این مضمون مشترکند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر کس فاطمه علیها السّلام را بیازارد و خشمگین سازد، مرا۴.

۱- لسان العرب ج ۱۳ ص ۲۰۸.
۲- احزاب (۳۳)/۵۷.
۳- به عنوان نمونه مرحوم محقّق کَرَکی کتابی با عنوان «نفحات اللّاهوت فی لعن الجبت و الطّاغوت» دارند که به فارسی هم - با همین نام - ترجمه شده است. در آنجا ایشان بحث مستدلّی درباره وجوب لعن امامان کفر مطرح کرده اند. کتاب دیگر در این زمینه از آقای شیخ جواد کربلایی به نام «رساله تولّی و تبرّی» است.
۴- فضائل الخمسه ج ۳ ص ۱۸۴.

آزرده و خشمگین ساخته است. به عنوان نمونه، به حدیثی که در صحیح بخاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده، توجّه کنید:

هِیَ فاطِمَهُ بَضعَهٌ مِنّی ... یُؤذنی ما آذاها. (۱)

او فاطمه است؛ پاره تن من می باشد ... آنچه او را بیامرزد، مرا آزرده خاطر می کند.

عین همین تعبیر در صحیح مسلم و صحیح ترمذی هم آمده است.

حال، نقل ابن قتیبه را در کتاب «الامامه و السّیایه» بنگرید:

وقتی ابوبکر و عمر به عیادت حضرت زهرا علیها السّلام - آن گاه که در بستر بیماری بودند - رفتند، ایشان فرمودند:

نَشَدتُکُما اللهَ، سَمِعتُم قَولَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم: رِضا فاطِمَهَ مِن رِضایَ. وَ سَخَطُ فاطِمَهَ مِن سَخَطی. فَمَن أَحَبَّ فاطِمَهَ ابنَتی، فَقَد اَحَبَّنی. وَ مَن اَرضا فاطِمَهَ، فَقَد اَرضانی. وَ مَن اَسخَطَ فاطِمَهَ، فَقَد اَسخَطَنی. قالا: نَعَم، سَمِعناها مِن رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم. قالَت فاطِمَهُ: فَاِنّی اُشهِدُ اللهَ وَ مَلائِکَتَهُ اَنَّکُما اَسخَطتُمانی فَما اَرضَیتُمانی. وَ لَئِن لَقیتُ النَّبِّی، لَاَشکُوَنَّکُما اِلَیه. فَبَکی اَبوبَکر. وَ قالَت لَهُ: وَ اللهِ لَاَدعُوَنَّ اللهَ عَلَیکَ فی کُلِّ صَلاهٍ اُصَلّیها. (۲)

شما دو نفر را به خدا قسم می دهم، آیا فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدید که فرمودند: خشنودی فاطمه، خشنودی من، و ناخشنودی او ناخشنودی من است. پس هر کس فاطمه را دوست بدارد، مرا دوست داشته. و هر کس فاطمه را خشنود سازد، مرا خشنود ساخته. و هر کس فاطمه را خشمگین کند، مرا خشمگین کرده است. گفتند: آری، این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ایم. فرمودند: من خدا و فرشتگانش را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا خشمگین کردید و بعد هم خشنود نساختید. و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ملاقات کنم، شکایت شما را به او خواهم کرد. در این حال، ابوبکر به گریه افتاد. حضرت به او فرمودند: به خدا قسم، در هر نمازی که می خوانم تو را نفرین خواهم کرد.۴.

ص: ۲۰۱

۱- صحیح بخاری، کتاب النّکاح، باب ذَبِّ الرّجُلِ عَن اَبنَتِهِ. (نقل از فضائل الخمسه ج ۳ ص ۱۸۴)

۲- الامامه و السیاسه ص ۱۴.

در کتاب صحیح بخاری نیز چنین نقل شده است:

فَغَضِبَت فاطِمَهُ بِنتُ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَهَجَرَت اَبابَکرٍ فَلَم تَزَل مُهاجَرَتُهُ حَتّی تُوُفِّیَت. (۱)

فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ابوبکر غضب کرد و با او قهر نمود و تا هنگام مرگش این قهر ادامه داشت.

و در جای دیگری از همان کتاب آمده است:

فَوَجَدَت فاطِمَهُ عَلی اَبی بَکرٍ فی ذلِکَ فَهَجَرَتهُ فَلَم تُکَلِّمهُ حَتّی تُوُفِّیَت. (۲)

فاطمه بر ابوبکر خشم گرفت پس با او قهر نمود و تا هنگام مرگش با او سخن نگفت.

بنابراین به گواهی مدارک معتبر اهل سنّت، غاصبان حقّ اهل بیت علیهم السّلام، حضرت زهرا علیها السّلام را آزرده و خشمگین کرده اند. و بنا به فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در همان مدارک، آزردن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. و خدای متعال در قرآن آنان را که رسول را بیازارند، مورد لعن خویش قرار داده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز آن کسی را که به حضرت زهرا علیها السّلام ظلم کند، لعن فرموده است. ابن عبّاس نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حقّ حضرت زهرا علیها السّلام فرمودند:

اللّهُمَّ العَن مَن ظَلَمَها. (۳)

خدایا آن کسی را که به فاطمه ظلم می کند، لعنت کن.

ائمه علیهم السّلام نیز مقیّد بودند که دشمنان اهل بیت علیهم السّلام را لعن کنند. به عنوان نمونه درکتاب کافی نقل شده که راوی می گوید:

سَمِعنا اَباعَبدِاللهِ علیه السّلام وَ هُوَ یَلعَنُ فی دَبرِ کُلِّ مَکتُوبَهٍ اَربَعَهٍ مِنَ الرِّجال وَ اَربَعاً مِنَ النِّساءِ، فُلانٌ وَ فُلانٌ وَ فُلانٌ وَ مُعاوِیَهُ – وَ یُسَمّیهِم – وَ فُلانَهُ وَ فُلانَهُ وَ هِندٌ وَ اُمُّ الحَکَمِ اُختُ مُعاوِیَهَ. (۴)۲.

۱- صحیح بخاری، کتاب الجهاد و السّیر باب فرض الخمس ج ۲ ص ۱۸۶.

۲- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غروه خیبر ج ۳ ص ۵۵.

۳- امالی صدوق مجلس ۲۴ ح ۲ ص ۶۹و۷۰.

۴- کافی ج ۳ ص ۳۴۲.

شنیدم که امام صادق علیه السّلام بعد از هر نماز واجبی، چهار تن از مردان و چهار تن از زنان را لعن می کردند. فلانی و فلانی و معاویه - که آنها را نام می بردند - همچنین فلان زن و فلان زن و هند و امّ الحکم خواهر معاویه.

پس لعن، سنّتی بوده است که ائمه علیهم السّلام به انجام آن مقیّد بوده اند و شیعیان خود را نیز به آن سفارش می کرده اند. در زیارت عاشورا که بر خواندن آن تأکید زیادی صورت گرفته است، در موارد مختلف، دشمنان اهل بیت علیهم السّلام مورد لعن قرار گرفته اند. از جمله می خوانیم:

اللّهُمَّ العَن اَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ... .اللّهُمَّ خُصَّ اَنتَ اَوَّلَ ظالِمٍ بِاللَّعنِ مِنّی وَ ابدَأ بِهِ اَوَّلاً ثُمَّ الثانِیَ ثُمَّ الثّالِثَ ثُمَّ الرّابِعَ. اللّهُمَّ العَن یَزیدَ بنَ مُعاوِیَهَ خامِساً وَ العَن عُبَیدَاللهِ بنَ زیادٍ وَ ابنَ مَرجانَهَ وَ عُمَرَ بنَ سَعدٍ وَ شِمراً وَ آلَ اَبی سُفیانَ وَ آلَ زِیادٍ وَ آلَ مَروانَ اِلی یَومِ القِیامَهِ. (۱)

در اینجا این نکته را به اجمال تذکر می دهیم که اگر آل ابوسفیان و آل زیاد و آل مروان، همگی مورد لعن قرار گرفته اند به این جهت است که آنان از اعمال پدران خود راضی و خوشحال هستند. چنانکه در همین زیارت می خوانیم:

وَ هذا یَومٌ فَرِحَت بِهِ آلُ زیادٍ وَ آلُ مَروانَ بِقَتلِهِمُ الحُسَینَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیه.

و هر کس از عمل قومی راضی و خشنود باشد، شریک آنان محسوب می گردد. (۲)ت.

۱- بحارالانوار ج ۱۰۱ ص ۲۹۶ ح ۱، از کامل الزیارات.

۲- از امام رضا علیه السّلام نقل شده که فرمودند: ذُراری قَتَلَهِ الحُسَینِ علیه السّلام یَرضَونَ بِاَفعالِ آبائِهِم وَ یَفتَخِرُونَ بِها. وَ مَن رَضِیَ شَیئاً کانَ کَمَن اَتاهُ. وَ لَو اَنَّ رَجُلاً قُتِلَ بِالمَشرِقِ فَرَضِیَ بِقَتلِهِ رَجُلٌ فِی المَغرِبِ، لِکانَ الرّاضی عِندَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ شَریکَ القاتِلِ. (عیون اخبار الرضا علیه السّلام ج ۱ ص ۲۷۳) یعنی: فرزندان کشندگان حسین علیه السّلام به اعمال پدران خو راضی بوده و به آن افتخار می کنند. و هر کس به انجام چیزی راضی و خشنود باشد، مانند کسی است که آن را انجام داده است. و حتّی اگر کسی در مشرق کشته شود و دیگری در مغرب به کشتن او راضی باشد، رضایت دهنده نزد خداوند عزوجل، شریک قائل محسوب می شود. توضیح استدلالی این مطلب در فصل ششم از بخش سوم کتاب «آفتاب در غربت» آمده است.

یاری اهل بیت علیهم السّلام از طریق لعن بر دشمنان ایشان

جهت دیگری که اهمیّت لعن بر دشمنان اهل بیت علیهم السّلام را بیش از پیش روشن می کند، این است که لعن بر آنها از مصادیق یاری کردن اهل بیت دانسته شده است.

کسی به امام صادق علیه السّلام عرض می کند:

یَابنَ رَسُولِ اللهِ اَنّی عاجِزٌ بِبَدَنی عَن نُصرَتِکُم وَ لَستُ اَملِکُ اِلَّا البَراءَةَ مِن اَعدائِکُم وَ اللَّعنَ. فَکَیفَ حالی؟ فَقالَ لَهُ الصّادِقُ علیه السّلام: حَدَّثنی اَبی عَن اَبیهِ عَن جَدِّهِ عَن رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم اَنَّهُ قالَ: مَن ضَعُفَ عَن نُصرَتِنا اَهلَ البَیتِ فَلَعَنَ فی خَلَواتِهِ اَعداءَنا، بَلَّغَ اللهُ صَوتَهُ جَمیعَ الاَملاکِ مِنَ الثَّری اِلَی العَرشِ. فَکُلَّما لَعَنَ هذَا الرَّجُلُ اَعداءَنا لَعَناً، ساعَدُوهُ وَ لَعَنُوا مَن یَلعَنُهُ ثُمَّ ثَنَّوا فَقالُوا: اللّهُمَّ صَلِّ عَلی عَبدِکَ هذا الَّذی قَد بَذَلَ ما فی وُسعِهِ وَ لَو قَدَرَ عَلی اَکثَرَ مِنهُ لَفَعَلَ. فَاِذا النِّداءُ مِن قِبَلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: قَد اَجَبتُ دُعاءَکُم وَ سَمِعَت نِداءَکُم وَ صَلَّیتُ عَلی رُوحِهِ فِی الاَرواحِ وَ جَعَلتُهُ عِندی مِنَ المُصطَفَینَ الاَخیار. (۱)

ای فرزند رسول خدا، من توانایی یاری کردن شما را با بدنم ندارم و جز برائت جستن از دشمنان شما و لعن بر آنان کاری از من بر نمی آید. حال من چگونه است؟ امام صادق علیه السّلام به او فرمودند: پدرم از پدرش از جدّش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیث فرمود که فرمودند: هر کس از یاری کردن ما اهل بیت علیهم السّلام ناتوان باشد ولی در اوقات تنهایی خود، دشمنان ما را لعن کند، خدا صدای او را به همه صاحبان قدرت از زمین تا عرش می رساند. پس هرگاه این شخص دشمنان ما را لعن کند، آنها نیز او را کمک می کنند و همان کسانی را که با او لعن کرده، لعن می کنند، سپس کار دومی انجام می دهند و می گویند: خدایا بر این بنده ات صلوات فرست که آنچه در توانش بود انجام داد و اگر می توانست بیش از این انجام می داد. آن گاه از جانب خدای عزّوجل ندا می رسد: دعای شما را اجابت کردم و صدایتان را شنیدم و بر روح او – در میان ارواح – صلوات فرستادم و او را نزد خود از برگزیدگان و نیکان قرار دادم.م.

۱- بحارالانوار، ج ۲۷ ص ۲۲۲ ح ۱۱، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام.

بنابر آنچه گفته شد، لعن کردن دشمنان اهل بیت علیهم السّلام از آثار و لوازم برائت است. و یکی از فوائد زنده ماندن این سنّت آن است که دشمنان خدا شناخته می شوند و نسلهای مختلف با شناخت دشمنان خدا و برائت از آنان، از منحرف شدن در راه دین، مصون می مانند. علاوه بر آنکه از این طریق به خدا و اهل بیت علیهم السّلام تقرّب می جویند.

رضا و سخط اهل بیت علیهم السّلام؛ معیار حقّ و باطل

اشاره

با توجه به مطالبی که گذشت، این نتیجه مهم حاصل می شود که حق یا باطل بودن هر چیز، از طریق خشنودی و ناخشنودی اهل بیت علیهم السّلام از آن چیز شناخته می شود. علّت این امر آن است که نه حق از اهل بیت علیهم السّلام جدا می شود و نه اهل بیت علیهم السّلام از حق، بلکه نشانه حق بودن چیزی رضای اهل بیت علیهم السّلام نسبت به آن می باشد. این حدیث را شیعه و سنّی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند:

اَلحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ. وَ عَلِيٌّ مَعَ الحَقِّ. لا يَفتَرِقانِ حَتّى يَرِدا عَلَيَّ الحَوضَ. (۱)

حق با علی است. و علی با حق همراه است. این دو از هم جدا نمی شوند تا آنکه در (کنار) حوض کوثر بر من وارد شوند.

آنچه در این روایات اهمیّت دارد این است که امیرالمؤمنین علیه السّلام به عنوان معیار حق و حقیقت معرّفی شده اند تا اینکه برای شناخت حق معیاری خارج از آن حضرت موجود باشد و سپس ادّعا شود که ایشان هیچ گاه از آن میزان تخطّی نمی کنند. چنین نیست، بلکه اصلاً حق بودن چیزی از راه رضای امیرالمؤمنین علیه السّلام نسبت به آن شناخته می شود و ناحق بودن آن هم از طریق ناخشنودی ایشان نسبت به آن معلوم می گردد. در حدیثی که اهل سنّت هم آن را نقل کرده اند، چنین آمده است:

رَحِمَ اللهُ عَلِيّاً. اللّهُمَّ اَدِرِ الحَقَّ مَعَهُ حَيثُ دارَ. (۲)

خدا علی را رحمت کند. خدایا حق را هر کجا که او می گردد، همراهش بگردان..

۱- در بحارالانوار ج ۳۸ از صفحه ۲۶ تا ۴۰ مدارک این حدیث از شیعه و سنّی آمده است.
۲- بحارالانوار ج ۳۸ ص ۳۸ ح ۱۴، از طرائف به نقل از صحیح بخاری.

بنابراین اصولاً معیار حق و باطل، خشنودی و ناخشنودی اهل بیت علیهم السّلام است. در زیارت آل یس چنین می خوانیم:

فَالحَقُّ ما رَضیتُمُوهُ. وَ الباطِلُ ما سَخِطتُمُوهُ. وَ المَعروفُ ما اَمَرتُم بِهِ. وَ المُنکَرُ ما نَهَیتُم عَنهُ. (۱)

حق آن چیزی است که مورد خشنودی شما بوده و باطل آن است که شما از آن ناخشنود باشید. و معروف آن است که شما به آن فرمان داده اید. و منکر آن چیزی است که شما از آن نهی کرده اید.

معنای رضا و سخط الهی

رضا و سخط مفاهیمی هستند که در مخلوقات صدق می کنند و ما حق نداریم معنایی را که از آنها می فهمیم به خدای متعال نسبت بدهیم. اگر چنین تعبیری به خداوند نسبت داده شوند، هیچ تعیّنی را نباید در ذات ربوبی ایجاد کنند. بنابراین وقتی گفته می شود که خداوند از چیزی یا کسی خشنود است و از چیز دیگری ناخشنود است، معنایش این نیست که همچون انسانها خوشحال یا ناراحت می شود، بلکه صرفاً می فهمیم که برای اوّلی ثواب و برای دومی عقاب قرار داده است. حالا ـ از کجا معلوم می شود که چه چیز متعلّق رضا و چه چیز مورد سخط اوست؟ این از رضا و سخط اولیای خدا که برگزیدگان او هستند، روشن می گردد. شخصی درباره آیه شریفه «فَلَمّا آسَفُونَا انتَقَمنا مِنهُم» (۲): «چون ما را به افسوس آوردند از ایشان انتقام گرفتیم» سؤال کرد. حضرت صادق علیه السّلام چنین پاسخ دادند:

اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لا یَأسَفُ کَاَسَفِنا. وَ لکِنَّهُ خَلَقَ اَولیاءَ لِنَفسِهِ یَأسَفونَ وَ یَرضَونَ وَ هُم مَخلُوقُونَ مَربُوبُونَ، فَجَعَلَ رِضاهُم رِضا نَفسِهِ وَ سَخَطَهُم سَخَطَ نَفسِهِ. لِاَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعاةَ اِلَیهِ وَ الاَدِلّاءَ عَلَیهِ. فَلِذلِکَ صارُوا کَذلِکَ. وَ لَیسَ اَنَّ ذلِکَ یَصِلُ اِلَی اللهِ کَما یَصِلُ اِلی خَلقِهِ، لکِن هذا مَعنی ما قالَ مِن ذلِکَ. وَ قَد قالَ: «مَن ۵

ص: ۲۰۶

۱- احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۱۷.

۲- زخرف (۴۳)/۵۵.

اَهانَ لی وَلِیّاً، فَقَد بارَزَنی بِالمُحارَبَهِ وَ دَعانی اِلَیها.» وَ قالَ: «مَن یُطِعِ الرَّسولَ فَقَد اَطاعَ اللّه». (۱) وَ قالَ: «اِن الَّذینَ یُبایِعُونَکَ اِنَّما یُبایِعُونَ اللّه یَدُاللهِ فَوقَ اَیدیهِم». (۲) فَکُلَّ هذا وَ شِبهُهُ عَلی ما ذَکَرتُ لَکَ. وَ هکَذا الرِّضا وَ الغَضَبُ وَ غَیرُ هُما مِنَ الاَشیاءِ مِمّا یُشاکِلُ ذلِکَ. (۳)

خدای عزّوجل افسوس نمی خورد. افسوس خوردن برای ماست. ولی او دوستانی برای خودش آفریده است که آنها افسوس می خورند و خشنود می گردند و آنها مخلوق هستند و به وسیله پروردگار اداره می شوند. آن گاه خداوند خشنودی ایشان را خشنودی خود و ناخشنودی آنها را ناخشنودی خود قرار داده است. زیرا خودش آنها را دعوت کنندگان به سوی خود و دلالت کنندگان بر خود قرار داده است، پس به همین جهت چنان مقامی را دارند. و منظور این نیست که رضا و سخط که فرموده همین است که اولیای او خشنود و ناخشنود می گردند. و (شاهد بر این معنا آنکه) خداوند فرموده: «هر کس به یکی از دوستان من اهانت کند، آشکارا با من به جنگ برخاسته و مرا به جنگ دعوت کرده است.» و نیز فرمود: «هر کس از پیامبر اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است.» و فرمود: «کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند. دست خدا بالای دستهای ایشان است.» پس همه اینها و نظیر اینها به همان معنایی هستند که برایت بیان کردم. و همچنین است خشنودی و خشم و هر چه غیر از اینها که شبیه اینهاست.

خداوند منزه از آن است که بتوان صفات مخلوقات را به او نسبت داد. چون آنچه از مخلوقات انتزاع شده، هر چقدر هم که قیود مختلف آن سلب شود، باز هم ناقص است و خداوند منزه از هر نقصی است. بنابراین نسبت دادن این صفات به او، لازمه اش تشبیه ذات مقدّس ربوبی است.۶.

ص: ۲۰۷

۱- نساء (۴)/۸۰.

۲- فتح (۴۸)/۱۰.

۳- اصول کافی ج ۱ ص ۱۴۴، کتاب التوحید، باب النوادر، ح ۶.

پس آنچه از صفات مخلوقات در قرآن یا احادیث به خداوند نسبت داده شده، به همان معنایی است که در حدیث فوق بیان گردید و خلاصه اش این است که: اولیای خدا مظهر رضا و سخط او هستند. آنچه آنها می پسندند همان است که خدای متعال ثواب و پاداش برایش قرار داده. و آنچه آنها ناپسند دارند همان است که منشأ عقاب و دوزخ الهی است. دلهای ایشان محلّ قرار گرفتن مشیّت خداست و جز آنچه خدا خواسته در آنها جای ندارند. این است که ملاک بهشتی و جهنّمی شدن افراد، رضا و سخط ایشان می باشد. اطاعت از اینها اطاعت از خداست. بیعت با اینها بیعت با خداست. ناراحت کردن اینها ناراحت کردن خداست. جنگ با اینها جنگ با خداست. دوست داشتن اینها دوست داشتن خداست. ... .خلاصه اینها همان کسانی هستند که بحق «خلیفه الله» نامیده شده اند که درباره این تعبیر قبلًا توضیح داده شد.

خلقت تکوینی و تشریعی براساس محبّت اهل بیت علیهم السّلام

در اینجا می توان گفت که اساس و محور خلقت خداوند - چه در تکوین و چه در تشریع - محبّت به اهل بیت علیهم السّلام بوده است. در یکی از احادیث معراج رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین آمده است:

قالَ لِیَ الجَلیلُ جَلَّ جَلالُهُ: یا مُحَمَّدُ، مَن تُحِبُّ مِن خَلقی؟ قُلتُ: اُحِبَّ الَّذی تُحِبُّهُ اَنتَ یا رَبِّی. فَقالَ لی جَلَّ جَلالُهُ: فَاَحَبَّ عَلِیّاً. فَاِنّی اُحِبُّهُ وَ اُحِبُّ مَن یُحِبُّهُ وَ اُحِبُّ مِن اَحَبَّ مَن یُحِبُّه... .

پروردگار بزرگ به من فرمود: ای محمد، چه کسی از مخلوقات مرا دوست داری؟ گفتم: هر کسی را که تو ای پروردگار من دوست داشته باشی. پس به من فرمود: بنابراین علی را دوست داشته باش. زیرا من او را دوست دارم و دوستدار او را دوست دارم و دوستدار دوستدارش را هم دوست دارم... .

یا مُحَمَّدُ، اِنّی اَطَّلَعتُ عَلی قُلُوبِ عِبادی فَوَجِدتَ عَلِیًّا اَنصَحَ خَلقی لَکَ وَ اَطوَعَهُم لَکَ. فَاتَّخِذهُ اَخاً وَ خَلیفَةً وَ وَصِیاً. وَ زَوِّجهُ ابنَتِکَ. فَاِنّی سَاَهَبُ لَهُما غُلامَینِ طَیِّبَینِ طاهِرَینِ تَقِیَّینِ نَقِیَّینِ. فَبی حَلَفتُ وَ عَلی نَفسی حَتَمتُ اَنَّهُ لا یَتوَلَّینِ عَلِیّاً وَ زَوجَتَهُ وَ ذُرِّیَّتَهُما اَحَدٌ مَن خَلقی اِلّا رَفَعتُ لِواءَهُ اِلی قائِمَهِ

عَرشـی وَ جَنَّتی وَ بُحبُوحَهِ کَرامَتی وَ سَقَیتُهُ مِن حَظیرَهِ قُدسی. وَ لا یُعادیهِم اَحَدٌ اَو یَعدِلُ عَن وِلایَتِهِم – یا مُحَمَّدُ – اِلّا سَلَبتُهُ وُدّی وَ باعَدتُهُ مِن قُربی وَ ضاعَفتُ عَلَیهِم عَذابی وَ لَعنَتی.

ای محمـد، من بر قلبهـای بنـدگانم آگـاهی یـافتم و علی را خیرخواه ترین و مطیع ترین مخلوقـاتم نسـبت به تو یافتم. پس او را برادر و جانشـین و وصـی قرار بـده. و دخـترت را به همسـری او درآور. من به ایشـان دو پسـر بچه پـاک و پـاکیزه و منزّه از هر آلودگی خواهم بخشـید. پس به خودم قسم یاد کردم و بر خود واجب ساختم که هر کس از مخلوقاتم، ولایت علی و همسرش و فرزنـدان ایـن دو را بـه گردن بگیرد، پرچـم او را تـا عرش خـود و بهشـت خـویش و کرامـت خـاصّ خـود بالاـ می برم و از (نعمتهای) بهشت خود او را سیراب می سازم. و هر کس – ای محمد – با ایشان دشمنی کند، یا از قبول ولایت آنها سرباز زند، مودّت خود را از او سلب می کنم و از قرب خویش دورش می سازم و عذاب و لعنت خود را بر او مضاعف می نمایم.

یـا مُحَمَّدُ، اِنَّکَ رَسُولی اِلی جَمیعِ خَلقی. وَ اِنَّ عَلِیـاً وَلِّیی وَ اَمیرُالمُؤمِنینَ. وَ عَلی ذلِکَ اَخَـذتُ میثـاقَ مَلائِکَتی وَ اَنبیائی وَ جَمیعِ خَلقی وَ هُم اَرواحٌ مِن قَبلِ اَن اَخلُقَ خَلقاً فی سَـمائی وَ اَرضـی، مَحَبَّهٌ مِنّی لَکَ – یا مُحَمَّدُ – وَ لِعَلّیٍ وَ لِوَلَـدِکُما وَ لِمَن اَحَبَّکُما وَ کانَ مِن شیعَتِکُما وَ لِذلِکَ خَلَقتُهُ مِن طینَتِکُما.

ای محمـد، تو فرسـتاده من به سوی مخلوقـاتم هستی. و علی ولیّ من و امیر مؤمنـان است. و من هنگامی که هنوز در آسـمان و زمینم مخلوقی نیافریده بودم ولی ارواح اینها خلق شده بود، از همه فرشتگان و پیامبران و مخلوقاتم درباره این امر پیمان گرفتم. این پیمان گرفتن به خاطر محبّتی بود که من به تو – ای محمد – و به علی و فرزندان شـما و دوسـتداران و شیعیان شما داشتم و به همین خاطر آنها را از طینت شما دو نفر خلق کردم.

یـا مُحَمَّدُ ... اِنّی جَعَلتُکُم مِحنَهً لِخَلقی اَمتَحِنُ بِکُم جَمیعَ عِبـادی وَ خَلقی فی سَـمائی وَ اَرضـی وَ مـا فیهِنَّ لِاُکَمِّـلَ الثَّوابَ لِمَن اَطاعَنی فیکُم وَ اُحِلَّ عَذابی وَ لَعنَتی عَلی مَن خالَفَنی فیکُم وَ عَصانی. وَ بِکُم اُمَیِّزُ الخَبیثَ مِنَ الطَّیِّبِ.

ای محمد ... من شما را وسیله آزمون خلق خود قرار داده، همه بندگانم و مخلوقاتم در آسمان و زمینم و هر چه در آنهاست، به وسیله شما امتحان می کنم تا آنکه پاداش را در حقّ کسانی که مرا در مورد شما اطاعت می کنند، کامل گردانم و عذاب و لعنت خود را بر کسانی که در مورد شما با من مخالفت کرده و معصیت مرا می کنند، حلال گردانم. و به وسیله شما بین پاک و ناپاک فرق می گذارم.

یا مُحَمَّدُ، وَ عِزَّتی وَ جَلالی، لَولاکَ ما خَلقتُ آدَمَ. وَ لَولا عَلِیٌّ ما خَلَقتُ الجَنَّهَ. لِاَنّی بِکُم اَجزی العِبادَ یَومَ المَعادِ بِالثَّوابِ وَ العِقابِ ... فَلا یَدخُلُ الجَّنَهَ لَکُما عَدُوٌّ. وَ لا یَدخُلُ النّارَ لَکُما وَلِیٌّ. وَ بِذلِکَ اَقسَمتُ عَلی نَفسی. (۱)

ای محمد، قسم به عزّت و جلال خود، اگر تو نبودی، آدم را نمی آفریدم. و اگر علی نبود، بهشت را نمی آفریدم. زیرا من تنها به واسطه شما بندگان را در روز قیامت پاداش و جزا خواهم داد ... پس هیچ یک از دشمنان شما دو نفر وارد بهشت نمی شوند، و هیچ یک از دوستان شما هم وارد جهنّم نمی گردد. و من به انجام این امر به ذات خود قسم یاد کرده ام.

ملاحظه می شود که حبّ و بغض نسبت به خاندان رسالت و اهل بیت وحی علیهم السّلام محور حبّ و بغض الهی است و در قیامت نیز همین حبّ و بغض منشأ ثواب و عقاب خداوند می باشد. با توجّه به مطالب ذکر شده، می توانیم به راحتی مضمون این حدیث را تصدیق نماییم که امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

لِکُلِّ شَیءٍ اَساسٌ. وَ اَساسُ الاِسلامِ حُبُّنا اَهلَ البَیتِ. (۲)

هر چیزی پایه و اساس دارد. و پایه اسلام محبّت ما اهل بیت است.

درجات بهشت و جهنّم بر مبنای حبّ و بغض نسبت به اهل بیت علیهم السّلام

فراموش نشود که بغض نسبت به دشمنان اهل بیت علیهم السّلام لازمه لاینفک محبت به ایشان است و درجات بهشت و درکات جهنم نیز به تناسب میزان حبّ و بغض۲.

۱- بحارالانوار ج ۱۸ ص ۳۹۹و۴۰۰ ح ۱۰۱، از کشف الیقین.

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۴۶، کتاب الایمان و الکفر، باب نسبه الاسلام، ح ۲.

به اهل بیت علیهم السّلام شکل می گیرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

فِی الجَنَّهِ ثَلاثُ دَرَجاتٍ. وَ فِی النّارِ ثَلاثُ دَرَکاتٍ. فَاَعلی دَرَجاتِ الجَنَّهِ لِمَن اَحَبَّنا بِقَلبِهِ وَ نَصَرَنا بِلِسانِهِ وَ یَدِهِ. وَ فِی الدَّرَجَهِ الثّانِیَهِ مِن اَحَبَّنا بِقَلبِهِ وَ نَصَرَنا بِلِسانِهِ. وَ فِی الدَّرَجَهِ الثّالِثَهِ مَن اَحَبَّنا بِقَلبِهِ.

وَ فِی اَسفَلِ الدَّرَکِ مِنَ النّارِ مَن اَبغَضَنا بِقَلبِهِ وَ اَعانَ عَلَینا بِلِسانِهِ وَ یَدِهِ. وَ فِی الدَّرَکِ الثّانِیَهِ مِنَ النّار مَن اَبغَضَنا بِقَلبِهِ وَ اَعانَ عَلَینا بِلِسانِهِ. وَ فِی الدَّرَکِ الثّالِثَهِ مِنَ النّارِ مَن اَبغَضَنا بِقَلبِهِ. (۱)

در بهشت سه طبقه – که هر یک از قبلی است – و در جهنم سه طبقه – که هرکدام بدتر از قبلی است – وجود دارد. بالاترین طبقه بهشت برای کسانی است که ما را قلباً دوست داشته و با زبان یاری رسانیده اند. و در طبقه سوم (پایین ترین طبقه) کسانی هستند که ما را (فقط) قلباً دوست داشته اند.

و در پایین ترین طبقه آتش کسانی هستند که در دل با ما دشمنی داشته و با زبان و دست خویش دشمنان ما را یاری کرده اند. و در طبقه دوم کسانی هستند که در دل با ما دشمن بوده و با زبان خود دشمنان ما را حمایت کرده اند. و در طبقه سوم (بالاترین طبقه) آتش کسانی هستند که (فقط) در دل با ما دشمنی داشته اند.

«دست» در این حدیث به عنوان مظهر قدرت آدمی است. کسی که قدرت و امکانات خود را برای یاری رساندن به اهل بیت علیهم السّلام به کار می برد، در بالاترین درجه دوستی با ایشان است. و بر عکس آن قدرت و امکانات خود را در جهت دشمنی با ایشان به کار می برند، دشمن ترین دشمن آنها شناخته می شود و لذا در پایین ترین درکات جهنم جای می گیرد.ی.

۱- بحارالانوار ج ۲۷ ص ۹۳ ح ۵۳، از محاسن برقی.

فصل ۴: سعادت اهل ایمان به سبب ولایت

معرفت اهل بیت علیهم السّلام؛ معیار ارزش شخصیت انسان

اشاره

در بخش اوّل روشن شد که اسلام به عنوان دین، همان ایمان قلبی و تسلیم شدن به پیشگاه خدای متعال است. و حال که دانستیم حقیقت ایمان و روح اسلام عبارت از پذیرفتن ولایت اهل بیت علیهم السّلام و تبرّی از دشمنان ایشان است، پس می توانیم مدّعی شویم که دین در اصطلاح کتاب و سنّت مساوی است با معرفت اهل بیت علیهم السّلام و تسلیم شدن نسبت به ایشان که لازمه اش بیزاری جستن از دشمنان آنهاست.

از همین جهت در ذیل آیه شریفه «اِنَّ الدّینَ عِندَ اللهِ الاِسلامُ» (۱) امام باقر علیه السّلام چنین فرموده اند:

اَلتَّسلیمُ لِعَلِّی بنِ اَبی طالِبٍ علیه السّلام بِالوِلایَهِ. (۲)

(منظور از اسلام عبارت است از) تسلیم شدن نسبت به حضرت علیّ بن ابی طالب علیه السّلام به وسیله قبول ولایت ایشان.۴.

ص: ۲۱۳

۱- آل عمران (۳)/۱۹.

۲- تفسیر برهان ج ۱ ص ۲۷۴.

دینداری یعنی تسلیم نسبت به ولایت ائمه علیهم السّلام

تسلیم شدن نسبت به امیرالمؤمنین علیه السّلام در واقع تسلیم به خدای متعال است و اطاعت از ائمه علیهم السّلام از اطاعت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم جدا نیست، بلکه تنها راه تحقّق تسلیم و اطاعت نسبت به خداوند، همانا تسلیم به ولایت اهل بیت علیهم السّلام می باشد. بنابراین، دین خلاصه می شود در قبول ولایت اهل بیت و اصل و حقیقت دین همین است و سایر اجزایی که گاهی در تعریف دین ذکر می شوند، نسبت به این اصل جنبه فرعی دارند. کارهای نیک اعمّ از واجب و مستحب، همگی فروع دین محسوب می شوند و اگر آنچنانکه باید، انجام پذیرند، حالت تسلیم انسان را نسبت به خدا و اهل بیت علیهم السّلام عمیق تر می سازند.

پس دینداری در واقع به روح تسلیم و بندگی خدا اطلاق می شود که اعمال خارجی اثر و نتیجه آن است. و ارزش اعمال نیز به همان روح و حقیقتی است که باید داشته باشند و اگر حقیقت دین در آنها وجود نداشته باشد، اعمال جوارحی صورتهای ظاهری هستند که هیچ ارزشی ندارند.

مقایسه سیّئه دیندار با حسنه بیدین

در مقام مقایسه، شخص دینداری که همه اعمالش پسندیده و نیکو نمی باشد، از فرد بیدینی که کارهای ظاهراً زیبایی دارد، بهتر و ارزشمند تر است. زیرا اوّلی از حقیقت دین بهره مند است ولی دومی هر چند کارهای به ظاهر خوبی دارد، امّا این کارها فقط ظاهر امر است و حکایت از روح بندگی و تسلیم او در پیشگاه خداوند نمی کند. هیچ کس نمی تواند با اعمال ظاهراً پسندیده خود، خدا را بفریبد. آنچه اهمیّت دارد معرفت و تسلیم قلبی است و همه اعمال باید برخاسته از همان معرفت باشد که در این صورت اثرش ازدیاد معرفت قلبی است. اگر چنین معرفتی وجود نداشته باشد، هیچ یک از آن اعمال ارزش ندارد و در پیشگاه خداوند مردود است. از همین جهت است که امیرالمؤمنین علیه السّلام ما را چنین هشدار داده اند:

اَیُّهَا النّاسُ! دینَکُم! دینَکُم! تَمَسَّکُوا بِهِ. وَ لا یَزیلَّنَّکُم وَ لا یُرَدَّنَّکُم اَحَدٌ عَنهُ. لِاَنَّ السَّیِّئَةَ فیه خَیرٌ مِنَ الحَسَنَةِ فی غَیرِهِ. لِاَنَّ السَّیِّئَةَ فیه تُغفَرُ وَ الحَسَنَةُ فی

غَیرِهِ لا تُقبَلُ. (۱)

ای مردم! مراقب دین خود باشید! مراقب دین خود باشید! به آن تمسّک کنید. و کسی شما را از آن خارج نسازد و برنگرداند. زیرا کار بد در دین از کار خوب در غیر دین بهتر است. چون کار بد در دین بخشوده می شود، امّا کار خوب در غیر دین پذیرفته نمی شود.

«حَسَنه» به عملی گفته می شود که صرف نظر از قصد انجام دهنده آن، خوب و پسندیده است. و «سیّئه» عملی است که بدون در نظر گرفتن نیّت قلبی انجام دهنده آن، بد و ناپسند است. دیندار به کسی اطلاق می شود که در مسیر بندگی خدا قرار دارد و کارهای خوبش نشان دهنده روح تسلیم و پذیرفتن ربوبیّت پروردگارش است. چنین کسی اگر سیّئه ای مرتکب شود، در حقیقت از وظیفه خود غافل شده و خداوند از روی رحمت و فضل خویش وعده مغفرت و گذشت نسبت به آن سیّئه داده است. چنین کسی خودش محبوب خداست هر چند که عمل معصیت او مبغوض درگاه الهی است. امّا فرد بیدین، چون تسلیم خدا و باب بندگی او نشده، خودش مبغوض خداست، و اگر حسنه ای هم انجام دهد، چون از سر تسلیم و عبودیّت نسبت به خدا نبوده، مقبول درگاه او نیست و ارزشی هم ندارد. بنابراین، معصیتی که انسان متدیّن انجام می دهد، از جهت عاقبت امر – نه از جهت نفس عمل – از کار خوبی که انسان بیدین انجام دهد، بهتر است. زیرا اوّلی را خداوند می بخشاید ولی دومی هیچ یک از کارهای خویش، در حقیقت اطاعت از خدا نیست و لذا نپذیرفته نمی شود.

خلاصه اینکه خداوند از انسانها بندگی می خواهد و بندگی هم خلاصه می شود و در پذیرفتن ولایت اهل بیت علیهم السّلام. اعمال عبادی هم وقتی که در این مسیر باشد، ارزش پیدا می کند، و گرنه هیچ کار خوبی برای انسان باقی نمی ماند. آنچه شخصیّت خود انسان را تشکیل می دهد، معرفت و ولایت اوست نه اعمال عبادی. بنابراین اهل معرفت، خودشان – به لحاظ شخصیّت دینی خویش – محبوب خدا هستند و نسبت به اعمال بد آنها هم وعده مغفرت داده شده است.۶.

۱- معانی الاخبار ص ۱۸۵و۱۸۶.

متقابلاً منکران ولایت، خودشان مبغوض خدا هستند و اعمال خوب آنها شخصیّت بی بهره از نور ایمانشان را تغییر نمی دهد.

تفکیک شخصیت افراد از اعمال آنها

عاقبت انسان (سعادت یا شقاوت او) وابسته به ایمان یا کفر اوست. اگر شخصیت آدمی از بُعد ایمان و تدیّن مورد قبول خداوند قرار گیرد، اهل نجات است و در غیر این صورت هلاک می گردد. اعمال خوب هم در صورتی برای انسان فایده دارد که خودش خوب باشد. اگر اعمال خوب در مسیر بندگی خداوند باشد، مقبول اوست. این وقتی است که شخص ولایت اهل بیت علیهم السّلام را پذیرفته باشد؛ و گرنه هیچ یک از آن اعمال در مسیری که خداوند می خواهد نیست و به همین جهت مردود است. البتّه گناهان اهل ولایت، شخصیت روحی و معنوی آنها را تحت تأثیر سوء خود قرار می دهد و چه بسا ایشان را از مسیر بندگی هم خارج کند، امّا اگر چنین نشود یعنی مؤمن ایمان خود را از دست ندهد، دست ولایت و سرپرستی خداوند نخواهد گذاشت که او در تاریکی گناهان باقی بماند و بالاخره او را از تاریکی خارج کرده، به روشنایی توبه و مغفرت الهی می رساند. این ولایت البتّه خاصّ مؤمنان است؛ یعنی کسانی که ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عترت گرامی ایشان را پذیرفته اند و با این کار، خود را تحت عنایت و سرپرستی آن بزرگواران قرار داده اند. عبدالله بن ابی یعفور می گوید:

خدمت امام صادق علیه السّلام عرض کردم: من تماس زیادی با مردم دارم و بسیار تعجّب می کنم از کسانی که اهل ولایت شما نیستند و خود را پیرو فلان و فلان می دانند، امّا امانتدار، راستگو و اهل وفای به عهد می باشند؛ و در مقابل کسانی هستند که ولایت شما را پذیرفته اند، امّا آن امانتداری و راستگویی و وفای به عهد را ندارند، چگونه چنین می شود؟

وقتی امام علیه السّلام این سخن را شنیدند، راست نشستند و با خشمگینی رو به من کردند و سپس فرمودندک

لا دینَ لِمَن دانَ اللهِ بِوِلایَهِ اِمامٍ جائِرٍ لَیسَ مِنَ اللهِ. وَ لا عَتَبَ عَلی مَن دانَ بِوِلایَهِ اِمامٍ عادِلٍ مِنَ اللهِ.

کسی که خدا را با پیروی از امام ستمگری که منصوب از طرف خدا نیست، دین ورزی کند، دین ندارد و کسی که با قبول ولایت امام عادل منصوب از طرف خدا، دین ورزی کند، قابل سرزنش کردن نیست.

(ابن ابی یعفور می گوید:) عرض کردم: آنها دین ندارند و اینها هم قابل سرزنش کردن نیستند؟ فرمودند: بله! آنها دین ندارند و اینها هم قابل سرزنش نیستند. سپس فرمود:

اَ لاتَسمَعُ لِقَولِ اللهِ عَزَّوَجِلَّ: «اللهُ وَلِیّ الَّذینَ آمَنُوا یُخرِجُهُم مِن الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ»؟ یَعنی [مِن] ظُلُماتِ الذُّنُوب اِلی نورِ التَّوبَهِ وَ المَغفِرَهِ؛ لِوِلایَتِهِم کُلَّ اِمام عادِلٍ مِنَ اللهِ. وَ قالَ: «وَ الَّذینَ کَفَرُوا اَولِیاؤُهُمُ الطّاغُوتُ یُخرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ اِلَی الظُّلُماتِ». اِنّما عَنی بِهذا اَنَّهُم کانوا عَلی نورِ الاسلامِ، فَلَمّا اَن تَوَلَّوا کُلَّ اِمامٍ جائِرٍ لَیسَ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، خَرَجوا بِوِلایَتِهِم [اِیّاه] مِن نُورِ الاِسلامِ اِلی ظُلُماتِ الکُفرِ فَاَوجَبَ اللهُ لَهُمُ النّارَ مَعَ الکُفّارِ. «فَاُولئِکَ اَصحابُ النّارِ هُم فیها خالِدونَ».(۱)

آیا فرموده خدای عزوجل را نمی شنوی: «خداوند ولیّ کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از تاریکیها به سوی نور و روشنایی توبه خارج می سازد.»؟! منظور (خارج کردن) از تاریکیهای گناهان به سوی روشنایی توبه و مغفرت است. و علت آن، قبول ولایت پیشوایان عادل منصوب از جانب خداست. و نیز فرمود: «آنها که کافر شدند، سرپرست ایشان طاغوت است؛ آنها را از روشنایی خارج و به تاریکیها وارد می سازند.» مقصود این است که آنها نور اسلام را دارا بودند، اما چون ولایت پیشوای ستمگری را که منصوب از جانب خدا نیست پذیرفتند، به خاطر قبول ولایت ایشان، از نور اسلام خارج شدند و به تاریکیهای کفر وارد گردیدند. آن گاه خداوند هم برای ایشان، همراهی با کافران را در آتش واجب گردانید. (چنانکه می فرماید:) «آنها اهل آتش هستند که همیشه در آن باقی خواهند بود.» (۲)۷.

ص: ۲۱۷

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۳۷۵، کتاب الحجّه، باب فیمن دان الله عزوجل بغیر امامٍ منَ الله جلّ جلاله، ح ۳.
۲- بقره (۲)/۲۵۷.

در این حدیث صریحاً به بیدینی منکران ولایت هر چند که کارهای خوب هم داشته باشند، اشاره شده است. و در مقابل تصریح شده است که اهل ولایت، خودشان - صرف نظر از گناهانشان که شایسته نکوهش می باشد - قابل سرزنش نیستند. یعنی شخصیّت دینی آنان تا وقتی اهل ایمان هستند، ارزش خود را از دست نمی دهد. اعمال و صفات نکوهیده آنها را باید تخطئه کرد، ولی ولایت و ایمان ایشان قابل تقبیح نیست. اهل معرفت خودشان خوب هستند؛ هر چند که اعمالشان بد باشد، امّا منکران خودشان بد هستند هر چند که کارهایشان خوب باشد. یعنی کارهای خوب آنها را تحسین می کنیم، ولی خودشان را تقبیح می نماییم، زیرا در مسیر بندگی خدا نیستند.

نجات اهل ایمان به برکت ولایت ائمه علیهم السّلام

تاریکی گناهان

وعده ای که به اهل ایمان داده شده این است که اگر پرونده اعمالشان سیاه است، خدا ایشان را به حال خود وانمی گذارد، بلکه موجبات پاک شدنشان را فراهم می سازد. «اَللهُ وَلِیُّ الَّذینَ آمَنوا یُخرِجُهُم مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ». (۱)اصول کافی ج ۲ ص ۲۷۱، کتاب الایمان و الکفر، باب الذنوب، ح ۱۳.(۲)

امام صادق علیه السّلام مقصود از «ظلمات» را تاریکی گناهان دانسته اند و در توضیح آیه شریفه فرموده اند:

«یَعنی مِن ظُلُماتِ الذُّنُوبِ اِلی نُورِ التَّوبَهِ وَ المَغفِرَهِ».آری؛ گناهان قلب و روح انسان را آلوده و تاریک می کنند. از همین امام بزرگوار نقل شده است که فرمودند:

اِذا اَذنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فی قَلبِهِ نُکتَهٌ سَوداءُ فَاِن تابَ انمَحَت وَ اِن زادَ زادَت حَتّی تَغلِبَ عَلی قَلبِهِ فَلا یُفلِحُ بَعدَها اَبَداً. (۲)

هنگامی که شخص گناه می کند، نقطه سیاهی در قلبش پدید می آید. پس اگر توبه کند، (آن نقطه) از بین می رود و اگر (بر گناه) بیفزاید، آن سیاهی زیاد۳.

۱- بقره

۲- ۲۵۷.

می شود تا اینکه بر قلب او چیره و مسلط می گردد. پس بعد از آن دیگر هیچ گاه رستگار نمی شود.

گناهـان باعث سیاهی و تاریکی قلب انسان می شونـد و در صورت توبه نکردن، این سـیاهی قلب را فرا می گیرد به طوری که دیگر هیـچ گاه سـعادتمند نمی گردد. این در وقتی است که شـخص ایمان خود را از دست می دهـد و بیـدین از دنیا می رود. حضرت باقر العلوم علیه السّلام در همین خصوص فرموده اند:

مـا مِن عَبـدٍ اِلّـا وَ فی قَلبِهِ نُکتَةٌ بَیضاءُ. فَاِذا اَذنَبَ ذَنباً، خَرَجَ فِی النُّکتَهِ نُکتَةٌ سَوداءُ. فَاِن تابَ، ذَهَبَ ذلِکَ السَّوادُ. وَ اِن تَمادی فِی الـذُّنُوبِ، زادَ ذلِکَ السَّوادُ حَتّی یُغَطِّیَ البَیاضَ. فَاِذا غُطِّیَ البَیاضُ، لَم یَرجِع صاحِبُهُ اِلی خَیرٍ اَبَـداً. وَ هُوَ قَولُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «کَلّا بَل رانَ عَلی قُلُوبِهِم ما کانُوا یَکسِبُونَ».(۱) (۲)

بنده ای نیست مگر آنکه نقطه سفیدی در قلبش می باشد. پس چون گناهی مرتکب شود، یک نقطه سیاه در آن پدید آید. آن گاه اگر توبه کند، آن سیاهی از بین می رود. و اگر به انجام گناه ادامه دهد، آن سیاهی افزایش می یابد تا آنکه سفیدی را می پوشانـد. پس چـون سـفیدی پوشـیده شـود، آن شـخص هرگز بـه خیر (و سـعادت) بر نمی گردد. و این همـان گفتـار خـداوند عزوجل است: چنین نیست، بلکه آنچه انجام می دادند، بر قلبهایشان زنگار پدید آورد.

به این ترتیب انجـام هر گناهی قلب انسان را تا حـدّی آلوده و تاریک می کنـد و اگر توبه نکنـد و به ارتکاب گناه ادامه دهـد، تاریکی همه قلب را فرا می گیرد و دیگر راهی برای سعادت شخص باقی نمی ماند.

پاکی اهل بهشت

دانستیم که هر گنـاهی در حـدّ خودش قلب انسـان را تیره و تـار می کنـد و صـاحب قلب ناپـاک نمی توانـد وارد بهشت شود. بنابراین تا آثار آلودگی گناهان در قلب او از بین نرود، عاقبت به خیر و بهشتی نخواهد شد.۰

۱- مطّففین (۸۳)۱۴.

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۲۷۳، کتاب الایمان و الکفر، باب الذنوب، ح ۲۰.

امام باقر علیه السّلام چنین فرموده اند:

الذُّنُوبُ کُلُّها شَدیدَهٌ. وَ اَشَدُّها ما نَبَتَ عَلَیهِ اللَّحمُ وَ الدَّمُ. لِاَنَّهُ اِمّا مَرحُومٌ وَ اِمّا مُعَذَّبٌ. وَ الجَنَّهُ لا یَدخُلُها اِلّا طَیِّبٌ. (۱)

همه گناهان (از جهت نافرمانی خدا و شدّت عقوبت) سخت هستند. و سخت ترین آنها گناهانی است که بر آن گوشت و خون بروید. زیرا شخص گناهکار یا بخشوده می شود و یا مبتلا به عذاب می گردد (تا پاک شود). و جز پاک کسی وارد بهشت نمی شود.

در این حدیث شریف چند مطلب اساسی مورد توجه و تأکید قرار گرفته است:

اول اینکه: همه گناهان - بدون استثنا - سخت و شدید هستند. سختی گناه به خاطر شدت زشتی و عقوبت آن می باشد. نافرمانی پروردگار به هر صورت و در هر درجه اش بسیار زشت است. اگر انسان قُبح گناه را بفهمد، می یابد که با انجام یک گناه مستحقّ کیفر سنگینی از جانب خداوند می گردد. درست است که بعضی گناهان کبیره و بعضی دیگر صغیره نامیده شده اند، امّا این تقسیم بندی در مقایسه گناهان با یکدیگر می باشد و الّا هر گناهی به خودی خود - بدون مقایسه با سایر گناهان - چون معصیت خدای کریم و مهربان است، بسیار زشت و موجب استحقاق کیفر سخت می گردد.

دوم: در میان همه گناهان، گناهی که گوشت و خون انسان بر آن می روید، سخت تر و سنگین تر است. اگر کسب و کار انسان از راه حرام باشد یا حقوق مالی خود را - نظیر خمس - نپردازد یا حقّ الناس (مظالم عباد) در اموالش باشد، در همه این حالات تغذیه اش از مال حرام بوده و گوشت و خونش با حرام رشد کرده است. همچنین است اگر بر انجام گناه یا گناهانی اصرار ورزیده و مدت طولانی اهل انجام آن باشد. این هم مصداق رویش گوشت و خون بر حرام است. این گونه گناهان به فرمایش امام باقر علیه السّلام سخت ترین گناهان هستند، چون بیشترین و عمیق ترین تأثیر آلودگی را در انسان دارند و در حقیقت بیش از سایر گناهان قلب ۷.

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۲۷۰، کتاب الایمان و الکفر، باب الذنوب، ح ۷.

انسان را تاریک و کثیف می کنند.

سوم: پاک شدن از آثار زشت گناهان به دو صورت امکان دارد؛ یا اینکه خداوند صاحب آن گناهان را عفو کند و او را مورد رحمت خویش قرار دهد، و یا اینکه با چشیدن عذابهای مختلف از آلودگی گناهان خارج گردد. هر چه گناهان بیشتر و شدیدتر باشند، پاک شدن از آثار آنها سخت تر و در نتیجه عذابهای سنگین تری و انسان را تهدید می کند، امّا هر اندازه از گناهان شخص که آمرزیده شود و مورد عفو الهی واقع شود، عذابش هم از او برداشته خواهد شد.

چهارم: علت اینکه گناهکار باید یا بخشوده و یا عذاب شود این است که تا صاحب گناه از آلودگی گناهان پاک شود، وارد بهشت نمی گردد. خداوند بهشت را فقط برای پاکان قرار داده است و بنابراین هیچ کس با وجود آلودگی گناه نمی تواند بهشتی شود.

نتیجه ای که از این حدیث شریف گرفته می شود این است که: انسان برای رسیدن به سعادت ابدی، باید از تاریکی گناهان خارج و به روشنایی مغفرت الهی وارد گردد. این تحوّل به دو شکل ممکن است انجام شود که یکی از آن دو برای بنده خوشایند و آسان است و دیگری ناخوشایند و سخت. بهترین و مطبوعترین راه برای انسان این است که نسبت به همه گناهانش مورد عفو و رحمت الهی قرار گیرد و برای پاک شدن از هیچ گناهی مورد عذاب قرار نگیرد. امّا اگر چنین نشود، تنها راه بهشتی شدن این است که با انواع عذابهای الهی از آلودگی گناهان خارج گردد.

پاک شدن با آتش جهنّم

سخت ترین عذاب الهی که اهل ایمان ممکن است به آن گرفتار شوند، آتش جهنم می باشد که از همه عذابهای دیگر شدیدتر و تحمل آن مشکل تر است. این عذاب برای شیعیانی است که بزرگترین را - نسبت به سایرین - مرتکب شده اند که اگر مورد عفو و رحمت الهی قرار نگیرند، تنها راه پاک شدنشان آتش جهنم می باشد. از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام نقل شده که فرمودند:

قیلَ لِرَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم: فَهَل یَدخُلُ جَهَنَّمَ اَحَدٌ مِن محِبّیک وَ مُحِبی عَلِیٍّ علیه السّلام؟ قالَ: مَن قَذَرَ نَفسَهُ بِمُخالَفهِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِیٍّ وَ واقَعَ المُحَرَّماتِ وَ ظَلَمَ المُؤمِنینَ وَ المُؤمِناتِ وَ خالَفَ ما رُسِمَ لَهُ مِنَ الشَّریعاتِ، جاءَ یَومَ القِیامَهِ قَذِراً طَفِساً.

یَقُولُ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله و سلم وَ عَلِیٌّ علیه السّلام: یا فُلانُ اَنتَ قَذِرٌ طَفِسٌ لا تَصلُحُ لِمُرافَقَهِ مَوالیکَ الاَخیارِ وَ لا لِمُعانَقَهِ الحُورِ الحِسانِ وَ لَا المَلائِکَهِ المُقَرَّبینَ. لا تَصِلُ اِلی ما هُناکَ اِلّا بِاَن تُطَهِّرَ عَنک ما هاهُنا. یَعنی ما عَلَیکَ مِنَ الذُّنُوب. فَیُدخَلُ اِلَی الطَّبَقِ الاَعلی مِن جَهَنَّمَ فَیُعَذَّبُ بِبَعضِ ذُنُوبِهِ. (۱)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد: آیا از دوستداران شما و دوستداران علی علیه السّلام هم کسی وارد جهنم می شود؟

فرمودند: کسی که خود را با نافرمانی (از دستورات) محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السّلام آلوده ساخته و مرتکب محرمات شده و به مردان و زنان با ایمان ستم روا داشته و از عمل به احکام شرع تخلّف ورزیده است، (چنین کسی) روز قیامت آلوده و کثیف محشور می شود.

(درآن روز) حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السّلام می فرمایند: ای فلانی، تو آلوده و کثیف هستی، نه صلاحیت همنشینی با مَوالی نیک خود داری و نه شایستگی هم آغوش شدن با حوران زیبا و نه لیاقت (مصاحبت با) فرشتگان مقرّب. به آن نعمتها نخواهی رسید مگر آنکه آلودگی گناهان را از خود بشویی. آن گاه او را به طبقه بالای جهنم داخل می کنند، پس به کیفر برخی از گناهانش می رسد.

آری؛ کسی که مرتکب گناه می شود، خود را آلوده و کثیف می کند و به همین جهت از ورود به بهشت و همنشینی با مَوالی خود محروم می شود. تا وقتی از کثافت گناهان پاک نشده، هرگز به آن نعمتهای بهشتی نمی رسد. سخت ترین عذاب الهی در قیامت به صورت جهنم بروز می کند و کسانی از اهل ایمان که مرتکب گناهان بزرگ شده اند، فقط با آتش جهنم پاک می گردند. البته به خاطر ایمان و محبتی که به اهل بیت علیهم السّلام داشته اند، در بالاترین طبقه جهنم - که از جهت عذاب سبکتر است - مورد عذاب واقع می شوند. در ادامه فرموده اند:م.

۱- بحارالانوار ج ۶۸ ص ۱۵۴ ح ۱۱، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام.

هؤُلاءِ اَشَدُّ مُحِبّینا عَذاباً وَ اَعظَمُهُم ذُنُوباً. لَیسَ هؤُلاءِ یُسَمُّونَ بِشیعَتِنا وَ لکِنَّهُم یُسَمَّونَ بِمُحِبّینا وَ المُوالینَ لِاَولیائِنا وَ المُعادینَ لِاَعدائِنا. اِنَّ شیعَتَنا مِن شَیَّعَنا وَ اتَّبَع آثارَنا وَ اقتَدی بِاَعمالِنا.

اینها در میان دوستان ما، سخت ترین عذاب و بیشترین گناه را دارند. البته اینها شیعه ما نامیده نمی شوند، بلکه دوستداران ما نامیده می شوند و کسانی که با دوستان ما دوستی و با دشمنان ما دشمنی می کنند. همانا شیعه ما کسانی هستند که دنبال ما می آیند و از ما پیروی کرده و به اعمال ما اقتدا می نمایند.

شیعه واقعی در لسان اهل بیت به کسی اطلاق می شود که علاوه بر اعتقاد به ولایت خاندان رسالت، در عمل خود را مقیّد به پیروی از آن ذوات مقدّس کند. و اگر چنین نکند، تنها عنوان «محبّ» بر او صدق می کند. البته گاهی به کسی که فقط در حدّ اعتقاد به ایشان است نیز اطلاق «شیعه» شده است (۱) که در این صورت باید به تفاوت معنای این لفظ در هر تعبیری توجّه شود.

به هر حال در میان اهل ایمان (شیعیان اعتقادی)، کسانی که گناهان بزرگ مرتکب شده اند، در صورتی که مورد عفو و رحمت الهی قرار نگیرند، باید با آتش جهنم پاک شوند تا لیاقت ورود بهشت و استفاده از نعمتهای آن را پیدا کنند. اینها با چنین عذاب سخت و دردناکی از تاریکی گناهان خارج و به روشنایی مغفرت الهی وارد می شوند.

پاکی از گناهان با تحمّل شداید محشر

یکی دیگر از راههای تطهیر از آلودگی گناهان، تحمل سختیهای روز قیامت می باشد. در آن روز صرف نظر از آتش جهنم که فوق العاده ناراحت کننده می باشد، شدایدی در محشر هست که تحمل هر یک از آنها هم برای انسان بسیار مشکل و سخت است. چه بسا مؤمنی که از آلودگی بعضی گناهانش با آتش جهنم و از بعضی دیگر یا تحمل بعضی از شداید محشر پاک گردد. در همان حدیثد.

۱- به عنوان نمونه در ابتدای همین حدیث شریف چنین آمده است: اتّقوا الله مَعاشِرِ الشیعَه ... که اشاره به همه دوستداران اهل بیت علیهم السّلام و اهل ولایت ایشان می باشد.

شریف از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل شده است:

مِنهُم مَن یُصیبُهُ الشَّدائِدُ فِی المَحشَرِ بِبَعضِ ذُنُوبِهِ ثُمَّ یَلقِطُهُ مِن هُنا وُ مِن هُنا مِن یَبعَثُهُم اِلَیهِ مَوالیهِ مِن خِیارِ شیعَتِهِم کَما یَلقِطُ الطَّیرُ الحَبَّ.

گروهی از آنان (اهل ایمان) به خاطر بعضی گناهانشان به تحمل سختی های محشر مبتلا می شوند، سپس بعضی از شیعیان خاصّ - که از سوی امامانشان فرستاده شده اند - آنها را (که با تحمل سختیهای محشر پاک شده اند) همچون مرغی که دانه از زمین بر می چیند، از این گوشه و آن گوشه محشر بر می چینند.

در اینجا برای آنکه عذاب بودن شداید محشر قدری ملموس گردد، خوب است به نمونه ای که در قرآن کریم اشاره شده است، توجه شود:

«یا اَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُم اِنَّ زَلزَلَهَ السّاعَهِ شَیءٌ عَظیمٌ * یَومَ تَرَونَها تَذهَلُ کُلَّ مُرضِعَهٍ عَمّا اَرضَعَت وَ تَضَعُ کُلُّ ذاتِ حَملٍ حَملَها وَ تَرَی النّاسَ سُکاری وَ ما هُم بِسُکاری وَ لکِن عَذابَ اللهِ شَدیدٌ». (۱)

ای مردم، از پروردگارتان پروا کنید زیرا زلزله قیامت چیز بزرگی است روزی که آن زلزله را ببینید، هر زنی که مشغول شیر دادن می باشد، از ترس و وحشت شیرخواره را واگذاشته و فراموش می کند و هر زن بارداری، جنین خود را سقط می نماید و مردم را (به جهت اینکه عقل و هوش خود را از ترس و وحشت از دست داده اند) مست می بینی، امّا آنها مست نیستند ولی عذاب خداوند سخت است.

مواجهه با همین صحنه ها و درک این سختیها، خود عذابی دردناک و شدید است. امیرالمؤمنین علیه السّلام در ضمن نامه خود به اهل مصر چنین فرموده اند:

یا عِبادَ اللهِ، اِنَّ بَعدَ البَعثِ ما هُوَ اَشَدُّ مِنَ القَبرِ، یَومَ یَشیبُ فیهِ الصَّغیرُ وَ یَسکُرُ فیهِ الکَبیرُ وَ یَسقُطُ فیهِ الجَنینُ وَ تَذهَلُ کُلُّ مِرضِعَهٍ عَمّا اَرضَعَت، یَومٌ عَبُوسٌ قَمطَریرٌ، یَومٌ کانَ شَرُّهُ مُستَطیراً، اِنَّ فَزَعَ ذلِکَ الیَومِ لَیُرَهِّبُ المَلائِکَهَ الَّذینَ لا ذَنبَ لَهُم. (۲) ی.

ص: ۲۲۴

۱- حج (۲۲)/۱و۲.

۲- بحارالانوار ج ۷ ص ۱۰۳ ح ۱۶، از امالی طوسی.

ای بنـدگان خـدا، همانـا پس از مبعوث شـدن (در قیامت) روزی سـخت تر از قبر (عالم برزخ) در پیش است. روزی که در آن کودکان پیر می شوند و هوش از سر بزرگسالان می رود و ارحام جنین های خود را سقط می کنند هر زن شیرده بچه شیرخوار را - در حـال شـیردادن - رهـا می کنـد. روزی که (به خاطر ناراحت و ترش رو بودن انسانها در آن) به شـدت گرفته و عبوس است. روزی که شرّ آن همه جا را می گیرد، ترس و وحشت آن روز فرشتگان بیگناه را هم به ترس و وحشت می اندازد.

اینها بعضـی از سـختی های روز قیامت است که قبل از رسـیدگی به نامه اعمال انسان و روشن شـدن تکلیف او اتفاق می افتد. اگر کسـی بتواند این مصادیق را به درستی تصور کند، شاید بتواند تا حدّی سخت بودن شداید محشر را باور کند. امّا انسان تا در دنیا به سـر می برد، محال است بتوانـد درک صـحیحی از شدایـد محشـر داشته باشـد. تنها کسانی که چیزهایی شبیه به این مصیبت ها را در دنیا دیده اند، می توانند با قیاس به آنها نوع و سنخ عذابهای اخروی را بچشند. ولی آنها هم باید بدانند درجه سختی شداید محشر بسیار بیش از آن مصائبی است که در دنیا دیده اند.

به هر حال با چشیدن این سختیها، گروهی دیگر از مؤمنان گناهکار پاک شده، لیاقت ورود به بهشت را پیدا می کنند.

پاک شدن در دنیا به وسیله بلایا

تـا اینجـا به کسـانی اشـاره کردیم که در قیـامت از آلودگی گناهـان پاک می گردنـد، امّا کسانی که گناهان کمتر و سـبکتری داشـته باشـند، اگر مورد عفو و رحمت الهی قرار نگیرنـد و بخشوده نشونـد، با مصـیبت ها و بلایای دنیوی پاک می شوند. این نوع تطهیر برای انسان از تحمل عذابهای اخروی سـهل تر می باشد، چون گرفتاریهای دنیوی از بلاهای اخروی به مراتب سبکتر هستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین می فرمایند:

وَ مِنهُم مَن یَکُونُ ذُنُوبُهُ اَقَلَّ وَ اَخَفَّ فَیُطَهَّرُ مِنهـا بِالشَّدائِـدِ وَ النَّوائِبِ مِنَ السَّلاطینِ وَ غَیرِهِم وَ مِنَ الآفـاتِ فِی الاَبـدانِ فِی الـدُّنیا لِیُدَلّی فی قَبرِهِ وَ هُوَ طاهِرٌ. (۱)م.

ص: ۲۲۵

۱- بحارالانوار ج ۶۸ ص ۱۵۴ ح ۱۱، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام.

و کسانی از اهل ایمان که گناهانشان کمتر و سبک تر است (در همین دنیا) از آن گناهان پاک می شوند، به وسیله سختیها و انواع گرفتاریهایی که از جانب سلاطین و دیگران به آنها می رسد و با دردها و مرضهایی که به بدنهای ایشان در دنیا وارد می شود؛ تا آنکه پاک و پاکیزه در قبر خویش سرازیر گردند.

یکی از رموز و اسرار گرفتاریهای دنیوی این است که انسان با انجام گناهان مستحقّ عذاب الهی می گردد و خدای منّان - که می تواند به خاطر این گناهان او را به انواع عذابهای اخروی و دنیوی مبتلا گرداند - با ابتلای او به برخی از ناراحتیها و دردهای دنیا، از آلودگی گناهان پاکش می سازد. ظلم و ستمی که از ناحیه زورمندان به او می رسد و امراضی که به آنها مبتلا می شود، نتیجه همان گناهانی است که انجام داده و اکنون با تحمل این رنجها - به لطف و تفضل الهی - پاک می گردد و پس از مرگ عذابی نمی بیند. هر چند این نوع تطهیر در مقایسه با عفو کلی خداوند از گناهانش، سخت تر و سنگین تر می باشد، امّا اگر خداوند عقوبت گناهانش را در عوالم پس از مرگ مقدر می فرمود، به مراتب برایش سخت تر و تحملش مشکل تر می شد. پس به مقتضای «عدل» الهی عذاب می شود ولی به اقتضای «فضل» خداوند عذابش تخفیف داده می شود.

در همین خصوص شخصی به نام «یعقوب بن شعیب» به امام صادق علیه السّلام عرض می کند: شخصی است که مرتکب گناهان متعدّد و مختلف می شود، امّا در عین حال اهل معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السّلام می باشد. سرنوشت چنین شخصی چگونه است؟ حضرت در پاسخ به او فرمودند:

هذا یُرجی لَهُ. وَ النّاصِبُ لا یُرجی لَهُ. وَ اِن کانَ کَما تَقُولُ، لا یَخرُجُ مِنَ الدُّنیا حَتی یُسَلِّطَ اللهُ عَلَیهِ شَیئاً یُکَفِّرُ اللهُ عَنهُ بِهِ اِمّا فَقراً وَ اِمّا مَرَضاً. (۱)

به حُسن عاقبت چنین فردی امید هست، امّا امیدی به دشمن اهل بیت علیهم السّلام نیست. و اگر چنین باشد که می گویی (یعنی واقعاً اهل ولایت ائمه علیهم السّلام باشد) از دنیا بیرون نمی رود تا آنکه خداوند بر او بیماری یا فقری مسلّط گرداند که.

۱- بحارالانوار ج ۶ ص ۱۶۱ ح ۲۷، از محاسن برقی.

کفّاره گناهانش باشد.

روشن است که خـدای متعـال به خاطر ارزشـی که برای ولایت و محبّت اهل بیت علیهم السّـلام قرار داده، وسـیله ای را در دنیا برای پاک کردن شخصـی از آلودگی گناهانش قرار می دهـد تا او عاقبت به خیر گردد. امّا کسـی که گوهر ولایت را نـدارد، امیدی به حُسن عاقبتش نیست.

تطهیر از گناهان به سختی جان دادن

اشاره

یکی دیگر از راههای پاک شدن از آلودگی گناهان در دنیا، این است که خداوند، جان دادن مؤمن را سخت می گرداند تا او با تحمّل این رنج تطهیر شود و پاک از دنیا برود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

وَ مِنهُم مَن یَقرُبُ مَؤتُهُ وَ قَد بَقِیَت عَلَیهِ سَیِّئَهٌ فَیَشتَدُّ نَزَعُهُ وَ یُکَفَّرُ بِهِ عَنهُ. فَإن بَقِیَ شَیءٌ وَ قَوِیَت عَلَیهِ، یَکُونُ لَهُ بَطَرٌ وَ اضطِرابٌ فی یَومِ مَوتِهِ فَیَقِلُّ مَن بِحَضرَتِهِ فَیَلحَقُهُ بِهِ الذُّلُّ فَیَکَفَّرُ عَنهُ. (۱)

و گروهی از مؤمنان که مرگشان نزدیک شـده و هنوز از گناهی به گردنشان باقی مانده است، جان دادنشان سـخت می شود و همین کفـاره گناهـانش می گردد. پس اگر (بـا وجود سـختی جـان دادن) چیزی (از آلودگی گناهان) باقی بمانـد و گناهانش سنگیـن تر از (عقـوبت) سـخت جـان دادن باشــد، بـه ناخشــنودی و نگرانی در روز مرگشـان مبتلاـ می شونــد بـه طـوری که اطرافیانشان از آنها کناره می گیرنـد و همین باعث ذلت و خواری ایشان می گردد، پس به همین سـبب از گناهانشان پاک می شوند.

ملاحظه می شود که سـختی عقوبت با شـدت گناه مقایسه می شود و اگر عقوبت سـخت جان دادن به حـدی نباشـد که کفاره گناهانشان باشد، عقوبت دیگری در هنگام مرگ گریبانگیر شخص می شود که عبارت است از احساس خواری و ذلت در نزد اطرافیان و این فشار روحی آنها را از گناهانشان پاک می گردانـد. در همین مورد از حضـرت صادق علیه السّـلام نقل شده که در مورد گروهی از گناهکاران امّت خویشم.

۱- بحارالانوار ج ۶۸ ص ۱۵۴ ح ۱۱، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام.

فرمودند:

اِنَّهُ اِذا کـانَ ذلِکَ، اِبتَلَی اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی اَحَـدَهُم فی جَسَـدِهِ. فَاِن کانَ ذلِکَ کَفّارَهً لِذُنُوبِهِ، وَ اِلّا ضَـیَّقَ اللهُ عَلَیهِ فی رِزقِهِ، فَاِن کانَ ذلِکَ کَفّارَهً لِذُنُوبِهِ، وَ اِلّا شَدَّدَ اللهُ عَلَیهِ عِندَ مَوتِهِ حَتّی یَأتِیَ اللهَ وَ لا ذَنبَ لَهُ ثُمَّ یُدخِلُهُ الجَنَهَ. (۱)

اگر مؤمنان اهل گناه باشـند، خدای تبارک و تعالی ایشان را به بلاهای جسـمانی (بیماریهای مختلف) مبتلا می کند. اگر با این وسیله پاک شدند که هیچ، و گرنه خداوند روزی خود را بر آنها تنگ می کند (مبتلا به فقر می شوند). اگر با این وسیله پاک شدنـد که هیچ، و گرنه خداوند مرگشان را بر آنها سـخت می کند تا اینکه بدون گناه به پیشـگاه خداوند حاضـر شوند سپس ایشان را (که پاک شده اند) وارد بهشت می گرداند.

با این ترتیب عقوبت مؤمن در دنیا متناسب با میزان زشتی و بزرگی گناهانش می باشد. هر قدر آلودگی شـخص به خاطر گناه بیشتر باشـد، کیفرهای دنیوی اش - تا هنگام مرگ - هم سـخت تر و شدیـدتر خواهـد بود. البته ناگفته نماند که تناسب زشتی گناه با شدت عقوبت یک امر ضـروری و لا یتخلّف نیست بلکه به طور کلی به مشیّت و اراده آفریدگار عالم بسـتگی دارد. او مطابق با سـنّت خویش - که دست خودش را نمی بنـدد - با گناهکاران چنین رفتار می کنـد. هر چند که در مورد هر مؤمنی و نسبت به هر گناهی می توانـد خلاف سـنّتی که خود قرار داده است، عمل نماید. آنچه در احادیث آمده بیان سـنّت های الهی می باشد که به وسیله ذات مقدّسـش وضع شده است. اینکه کدام گروه از مؤمنان مشـمول کدام سـنّت پروردگار واقع شدند، علاوه بر شـدّت و بزرگی گناهانشان، به مشـیّت خداونـد متعال در مورد ایشان مربوط می شود و اینکه بخواهـد تا چه اندازه با «فضل» یا «عدل» خود با آنها رفتار نماید.

حدیث دیگری از امیرالمؤمنین علیه السّلام در همین خصوص وارد شده است:

ما مِنَ الشّیعَهِ عَبدٌ یُقارِفُ اَمراً نَهَیناهُ عَنهُ فَیَمُوتُ حَتّی یُبتَلی بِبَلِیَّهٍ تُمَحَصُّ بِها .

۱- بحارالانوار ج ۶ ص ۱۶۱ ح ۲۶، از محاسن برقی.

ذُنُوبُهُ اِمّا فی مالٍ وَ اِمّا فی وَلَدٍ وَ اِمُا فی نَفسِهِ حَتّی یَلقَی اللهَ عَزَّوَجلَّ وَ ما لَهُ ذَنبٌ. وَ اِنَّهُ لِیَبقی عَلَیهِ الشَّیءُ مِن ذُنُوبِهِ فَیشَدَّدُ بِهِ عَلَیهِ عِندَ مَوتِهِ. (۱)

هیچ شیعه ای مرتکب گناه نمی شوند مگر آنکه پیش از مرگ به یک گرفتاری مبتلا می گردد که گناهانش به وسیله آن پاک شود. این گرفتاری یا به اموالش می خورد یا به فرزندانش و یا به خودش تا آنکه خدای عزّوجل را پاک و پاکیزه ملاقات نماید. و اگر چیزی از آلودگی گناهان بر او باقی بماند، مرگش بر او سخت می شود (تا از آن آلودگی هم پاک گردد).

همان طور که گذشت اینکه هر مؤمنی به کدام گرفتاری مبتلا شود، به مشیّت خداوند در حق او بستگی پیدا می کند.

همه آنچه در اینجا بیان شد مربوط به اهل ایمان است. کافران حساب دیگری دارند که فعلاً محل بحث نیست. تنها به یک نکته اشاره می کنیم که: گاهی مرگ بر کافر سهل و آسان می شود و بر مؤمن سخت. در این صورت نباید تصوّر شود که خداوند کافر را بیش از مؤمن دوست می دارد.

انواع جان دادن مؤمن و کافر

از امام صادق علیه السّلام سؤال شد که: چگونه می شود کافری راحت جان دهد و برخی از مؤمنان هم به راحتی جان دهند و در مقابل برخی از مؤمنان و کافران هستند که سخت جان می دهند؟ در واقع سؤال این بوده که: آیا ایمان و کفر علّت آسان یا سخت جان دادن نیست؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

ما کانَ مِن راحَةٍ لِلمُؤمِنِ هُناکَ فَهُوَ عاجِلُ ثَوابِهِ. وَ ما کانَ مِن شَدیدَةٍ، فَتَمحیصُهُ مِن ذُنُوبِهِ لِیَرِدَ الآخِرَةَ نَقِیّاً مُستَحِقّاً لِثَوابِ الاَبَدِ لا مانِعَ لَهُ دُونَهُ. وَ ما کانَ مِن سُهُولَةٍ هُناکَ عَلَی الکافِرِ، فَلِیُوَفّی اَجرَ حَسناتِهِ فِی الدُّنیا لِیَرِدَ الآخِرَةَ وَ لَیسَ لَهُ اِلّا ما یُوجِبُ عَلَیهِ العَذابَ. وَ ما کانَ مِن شِدَّةٍ عَلَی الکافِرِ هُناکَ، فَهُوَ ابتِداءُ عَذابِ اللهِ لَهُ بَعدَ نَفادِ حَسَناتِهِ. ذلِکُم بِاَنَّ اللهَ عَدلٌ لا یَجُورُ. (۲)

۱- بحارالانوار ج ۶ ص ۱۵۷ ح ۱۴، از خصال.
۲- بحارالانوار ج ۶ ص ۱۵۳ ح ۶، از عیون اخبار الرّضا علیه السّلام.

راحتی مؤمن در هنگام مرگ مصداق پاداش زودهنگامش می باشد و سختی کشیدن او در آن هنگام برای پاک شدنش از گناهانش است تا اینکه پاک و پاکیزه وارد آخرت شود در حالی که چیزی مانع استحقاقش نسبت به گرفتن پاداش ابدی نباشد. امّا راحت جان دادن کافر به این جهت است که پاداش کارهای خوبش را در دنیا به طور کامل دریافت کند تا اینکه وقتی وارد آخرت می شود، چیزی جز آنچه مایه عذاب گردد، برایش نباشد. و سختی کشیدنش در هنگام مرگ، در واقع شروع عذاب الهی در حق اوست پس از آنکه پاداش خوبیهایش را دریافت کرده باشد. همه اینها به این جهت است که خداوند عادل می باشد و ظلم و ستمی نمی کند.

با این ترتیب مؤمنانی که مرتکب گناه شده اند، پیش از مرگ کیفر اعمال زشت خود را دریافت می کنند و کافرانی هم که کافرانی هم که کارهای خوبی داشته اند، پاداش خود را در همین دنیا پیش از مرگ می گیرند و اگر کارهای خوبشان زیاد باشد، با آسان شدن مرگ، همه پاداش خود را دریافت می کنند. امّا کافرانی که پیش از مرگ پاداش خوبیهایشان را گرفته اند، دیگر حسنه ای برایشان نمانده تا مرگ بر ایشان آسان گردد، لذا مبتلا به سختی جان دادن می شوند.

بنابراین هم برای کفار و هم مؤمنان احتمال سخت یا راحت جان دادن وجود دارد و این امر بستگی به اعمال خوب یا بد ایشان پیدا می کند. نتیجه اینکه ایمان و کفر علت سهل یا سخت جان دادن انسان نیست و اعمال خوب یا بد انسان تعیین کننده نوع مرگ اوست.

پاک شدن در عالم برزخ (قبر)

اشاره

تاکنون به چهار طریق پاک شدن مؤمنان گناهکار از آلودگی گناهان اشاره شد که دو صورت آن در دنیا و قبل از مرگ و دو شکل آن در قیامت محقق می شود. یک صورت دیگر باقی می ماند که مربوط به عالم پس از مرگ و قبل از قیامت است که عالم قبر و برزخ نامیده می شود. در فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین آمده است:

ص: ۲۳۰

فَاِن بَقِیَ شَیءٌ اُتِیَ بِهِ وَ لَمّا یُلحَد فَیُوضَعُ فَیَتَفَرَّقُونَ عَنهُ فَیُطَهَّرُ. (۱)

پس اگر چیزی (از آلودگی گناهان) باقی بماند، او را در حالی که هنوز دفن نشده می آوردند. پس به خاک سپرده می شود و اطرافیانش از گرد او پراکنده می شوند، آن گاه (در عالم قبر) پاک می گردد.

انسان وقتی از دنیا می رود، با اینکه هنوز دفن نشده - در صورتی که با گرفتاریهای دنیوی پاک نشده باشد - عذابهای برزخی اش شروع می شود. و آن گاه که به خاک سپرده می شود نیز این عذابها ادامه می یابد تا آنکه از آلودگی گناهان - قبل از آغاز قیامت - به کلی پاک گردد یا اینکه حداقل بخشی از آنها تا قبل از وقوع قیامت از بین برود.

دو نمونه از عذابهای برزخی

قبل از استناد به آیات و روایات در این موضوع، به دو نمونه واقعی از عذابهای برزخی پیش از دفن اشاره می کنیم. مورد اوّل از عالم جلیل القدر و محدّث گرانقدر مرحوم حاج شیخ عبّاس قمی نقل شده که فرمود:

«روزی در وادی السلام نجف اشرف برای زیارت اهل قبور و ارواح مؤمنین رفته بودم، در این میان از ناحیه دور نسبت به جایی که من بودم، ناگهان صدای شتری که می خواهند او را داغ کنند بلند شد و صیحه می کشید و ناله می کرد به طوری که گویی تمام زمین وادی السلام از صدای نعره او متزلزل و مرتعش بود.

من با سرعت برای استخلاص آن شتر بدان سمت رفتم. چون نزدیک شدم، دیدم شتر نیست، بلکه جنازه ای را برای دفن آورده اند و این نعره از این جنازه بلند است و آن افرادی که متصدّی دفن او بودند ابداً اطلاعی نداشته و با کمال خونسردی و آرامش مشغول کار خود بودند.» (۲)

مورد دوم به یکی از علمای بزرگ نجف اشرف مرحوم آیه الله آقای سید جمال الدین گلپایگانی مربوط می شود. ایشان در جوانی در اصفهان تحصیل۸.

۱- بحارالانوار ج ۶۸ ص ۱۵۴ ح ۱۱، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام.

۲- معاد شناسی ج ۱ ص ۱۳۷و۱۳۸.

می کردند و با مرحوم آیه الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی هم درس و هم مباحثه بودند. از ایشا ن نقل شده است که:

«دردوران جوانی که در اصفهان بودم، نزد دو استاد بزرگ ، مرحوم آخوند کاشی و جهانگیرخان، درس اخلاق و سیر و سلوک می آموختم و آنها مربی من بودند. به من دستور داده بودند که شبهای پنجشنبه و شبهای جمعه بروم بیرون اصفهان و در قبرستان تخت فولا د قدری تفکر کنم درعا لم مرگ و ارواح و مقداری هم عبادت کنم و صبح برگردم .

عادت من این بود که شب پنشنبه و جمعه می رفتم و مقدار یکی دو ساعت در بین قبر ها و در مقبره ها حرکت می کردم و تفکر می نمودم و بعد چند ساعت استراحت نموده و سپس برای نماز شب و مناجات بر می خاستم و نماز صبح را می خوا ندم و پس ازآن به اصفهان می آمدم.

شبی بود از شبهای زمستان، هوا بسیار سرد بود، برف هم می آمد. من برای تفکر در ارواح و ساکنان وادی آن عالم از اصفهان حرکت کردم و به تخت فولاد آمدم و در یکی از حجرات رفتم و خواستم دستمال خود را باز کرده چند لقمه ای از غذا بخورم و بعد بخوابم تا در حدود نیمه شب بیدار و مشغول کارها و دستورات خود از عبادت گردم.

دراین حال در مقبره را زدند تا جنازه ای را که از ارحام و بستگان صاحب مقبره بود و از اصفهان آورده بودند آنجا بگذارند و شخص قاری قرآن که متصدی مقبره بود مشغول تلاوت شود و آنها صبح بیایند و جنازه را دفن کنند. آن جماعت جنازه را گذاردند و رفتند و قاری قرآن مشغول تلاوت شد.

من همین که دستمال را باز کرده و می خواستم مشغول خوردن غذا شوم، دیدم که ملائکه عذاب آمدند و مشغول عذاب کردن شدند - عین عبارت خود آن مرحوم است - چنان گرزهای آتشین بر سر او می زدند که آتش به آسمان زبانه می کشید و فریادهایی از این مرده بر می خاست که گویی تمام این قبرستان عظیم را متزلزل می کرد. نمی دانم اهل چه معصیتی بود ... ابداً قاری قرآن اطلاعی نداشت، آرام بر سر جنازه نشسته و به تلاوت اشتغال داشت.

من از مشاهـده این منظره از حـال رفتم، بـدنم لرزیـد، رنگم پریـد و اشـاره می کنم به صـاحب مقبـره که در را بـاز کن من می خواهم بروم. او نمی فهمیـد، هر چه می خواسـتم بگویم زبانم قفل شده و حرکت نمی کرد، بالاخره به او فهماندم: چفت در را باز کن، من می خواهم بروم.

گفت: آقا هوا سرد است، برف روی زمین را پوشانیده، در راه گرگ است، تو را می درد. هر چه می خواستم بفهمانم به او که من طاقت ماندن ندارم، او ادراک نمی کرد. به ناچار خود را به اطاق کشاندم. در را باز کرد و من خارج شدم و تا اصـفهان، با آنکه مسـافت زیـادی نیست، به سـختی آمـدم و چنـدین باز به زمین خوردم. آمـدم در حجره، یک هفته مریض بودم و مرحوم آخونـد کاشـی و جهانگیر خان می آمدند حجره و اسـتمالت می کردند و به من دوا می دادند. و جهانگیر خان برای من کباب باد می زد و به زور به حلق من فرو می برد تا کم ککک قدری قوه گرفتم.» (۱)

نگرانی ائمه علیهم السّلام از برزخ شیعیان

مطابق آنچه از اهل بیت علیهم السّـلام رسیده است، نگرانی ایشان در مورد اهل ایمان بیشتر به عالم قبر و برزخ آنها مربوط می باشد. شخصی از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمودند:

وَ اللهِ اَتَخَوَّفُ عَلَیکُم فِی البَرزَخِ.

قسم به خدا بر شما در برزخ نگران هستم.

آن گاه در پاسخ به سؤال: «و ما البرزخ؟» فرمودند:

اَلقَبرُ مُنذُ حینَ مَوتِهِ اِلی یَومِ القِیامَهِ. (۲)

(برزخ) عالم قبراست از هنگام مرگ شخص تا روز قیامت.

اینکه فرموده اند نگران برزخ شـیعیان هسـتند، نشان می دهد که نتیجه و اثر گناهان اهل ایمان بیشتر در عالم قبر ایشان منعکس می شود و چون عذاب قیامت ۳.

ص: ۲۳۳

۱- معاد شناسی ج ۱ ص ۱۴۰-۱۴۲.
۲- کافی ج ۳ ص ۲۴۲ ح ۳.

سخت تر و سنگین تر است، خدای متعال خواسته است مؤمنان نتیجه گناهان خود را در برزخ ببینند و پاک شوند تا در قیامت کمتر به عذاب الهی مبتلا شوند. از طرف دیگر شفاعت اهل بیت علیهم السّلام در عالم برزخ به گسترد گی قیامت نیست و ایشان هر چند از طرف خداوند هم قدرت و هم اجازه اِعمال شفاعت را به طور گسترده در عالم برزخ دارند، امّا به فرموده خودشان، آن گونه که در قیامت از اهل ولایت دستگیری می نمایند، در عالم قبر چنین نمی کنند، لذا به مؤمنان در مورد تحمل کیفر گناهانشان در برزخ هشدارهای جدّی داده اند.

از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده است:

وَ اللهِ ما اَخافُ عَلَیکُم اِلَّا البَرزَخ. فَاَمّا اِذا صارَ الاَمرُ اِلَینا، فَنَحنُ اَولی بِکُم. (۱)

قسم به خدا بر شما جز از برزخ نمی ترسم. امّا وقتی که کار به ما برسد، پس ما سزاوارتر (از دیگران به شما) هستیم.

مقصود از اینکه فرموده اند: «اِذا صارَ الاَمرُ اِلَینا» این نیست که ائمه علیهم السّلام درعالم برزخ قدرت رسید گی و تعیین تکلیف شیعیان را ندارند. آنها در هیچ عالَمی از اِعمال ولایت خویش ناتوان نیستند، امّا بِنای خداوند و خواست خود ائمه علیهم السّلام - که عین خواست خداست - چنین است که اهل ایمان در برزخ عموماً نتیجه اعمالِ خوب یا بد خود را ببینند.

شفاعت اهل بیت علیهم السّلام در برزخ

دیدن آثار گناهان در برزخ، قاعده ای است که خود ائمه علیه السّلام وضع کرده اند و لذا شفاعت ایشان در برزخ، به عنوان استثنا از این قاعده کلی به شمار می آید. نمونه ای از شفاعت و دستگیری اهل بیت علیهم السّلام در برزخ، ماجرایی است که مرحوم ملّا ابو الحسن مازندرانی نقل کرده است:

«دوستی داشتم فاضل و پرهیزگار به نام ملّا جعفر، پسر عالم صالح ملّا محمّد حسین که اهل مازندران بود و در آنجا می زیست. سالی که وبای عام آمد و همه جا را فرا گرفت و بسیاری را به هلاکت رسانید، عدّه زیادی از همشهریانی.

۱- بحارالانوار ج ۶ ص ۲۱۴ ح ۲، از تفسیر قمی.

ملاّ‌جعفر پیش از مرگ او مردند و او را وصیّ اموال خود قرار دادند. او تمام آن مالها را به دست گرفت؛ ولی پیش از آنکه آنها را به مصرف شرعی برساند، به مرض وبا از دنیا رفت و همه آن اموال تلف شد.

ملاّ ابوالحسن می گوید: در سالی که به زیارت عتبات و مجاورت قبر مولایمان اباعبدالله الحسین علیه السّلام مشرّف شده بودم، شبی مردی را در خواب دیدم که زنجیری از آهن بر گردنش بسته بودند و از آن شعله های آتش زبانه می کشید. دو سر زنجیر را دو نفر در دست داشتند. زبان آن مرد از دهانش بیرون آمده و به روی سینه اش افتاده بود. از دور که مرا دید خود را به طرف من کشید. وقت نزدیک شد، متوجّه شدم که ملاّجعفر است! خیلی تعجّب کردم. همین که خواست با من حرف بزند و کمک بخواهد، زنجیر را به عقب کشیدند و او را از من دور کردند و نتوانست چیزی بگوید. بار دیگر نزدیک آمد و باز به همان نحو او را برگردانیدند. بار سوم خود را نزدیک من رسانید؛ ولی باز هم موفّق به گفتن چیزی نشد. از مشاهده این حالت ترس و اضطراب شدیدی به من دست داد. فریاد بلندی زدم و از خواب جَستم.

یکی از علما - که در کنار من خوابیده بود - از فریاد من بیدار شد. ماجرا را برای او تعریف کردم. آن ساعت، موقع مناجات و باز کردن درهای صحن و حرم شریف بود. گفتم: سزاوار است برخیزیم و به حرم مطهّر برویم و پس از زیارت، برای ملاّجعفر طلب مغفرت کنیم تا اگر آنچه دیده ام رؤیای صادقه باشد، شاید خداوند او را مورد رحمت خود قرار دهد. پس برخاستیم و قصد خود را به انجام رسانیدیم.

مدّتی نزدیک به بیست سال از آن تاریخ گذشت و دیگر از حال ملاّجعفر خبری به دست نیامد. من عقیده داشتم آن حالت که از او در خواب دیدم، به واسطه تقصیری است که در سال وبایی نسبت به اموال مردم از او سرزده بود؛ تا اینکه خداوند به زیارت خانه اش بر من منّت نهاد. پس از انجام مناسک حج - موقعی که خواستیم به مدینه برگردیم - من به بیماری سختی گرفتار شدم که قدرت حرکت نداشتم. وقتی وارد مدینه شدیم، به همراهان خود گفتم: مرا غسل دهید و لباسم را عوض کنید و به حرم مطهّر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ببرید. می ترسم مرگ مرا مهلت ندهد و از

این فیض محروم شوم. آنها خواهش مرا انجام دادند. همین که داخل روضه منوّره شدم، حالت غش بر من عارض شد. مرا در گوشه ای خواباندند و دنبال کار خود رفتند.

چون به هوش آمدم، مرا برداشتند و نزدیک ضریح مقدّس بردند.پس از زیارت، مرا به پشت ضریح مطهّر نزدیک خانه صدیقه طاهره علیها السّلام - که یکی از مواضع زیارت است - رسانیدند. در آنجا نشستم و هر چه توانستم زیارت کردم و از آن حضرت شفا خواستم و عرض کردم: روایات زیادی به ما رسیده است مبنی بر اینکه نسبت به پسرت حسین علیه السّلام خیلی محبّت دارید. و من مجاور قبر شریف او هستم. شما را به حقّ او قسم می دهم که به من شفا مرحمت فرمایید. بعد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را مخاطب قرار دادم و حاجات خود را بیان کردم و برای دوستانی که از این جهان چشم بسته و در دل خاک خفته اند طلب شفاعت کردم و از آنها یک به یک نام بردم. همین که به ملّاجعفر رسیدم، آن خواب یادم آمد و حالم منقلب شد و در طلب مغفرت و درخواست شفاعت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برای او الحاح بسیار کردم و گفتم: من بیست سال پیش او را در خواب به حال بدی دیده ام که نمی دانم رؤیای صادقه است یا از خوابهای پریشان. آنچه توانستم از دعا و تضرّع در حقّ او انجام دادم. پس در خود احساس سبکی و راحتی کردم. برخاستم و به خانه رفتم. به برکت حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام اثری از مرض و کسالت در من باقی نبود.

از مدینه بیرون آمدم. در اُحُد - که کوه معروفی در پشت مدینه و اوّلین منزل از منازل بین راه بود - یک روز توقّف کردیم. من شهدای اُحُد را زیارت کردم و در گوشه ای دراز کشیدم و به خواب رفتم. در خواب دیدم که ملّاجعفر به طرف من می آید. چهره اش شاد بود. لباس سفیدی پوشیده بود. عِمامه ای با حَنَک بر سر داشت و عصایی در دست گرفته بود. وقتی نزدیک آمد، سلام کرد و گفت: آفرین بر برادری و دوستی تو! شایسته است دوست در حقّ دوست این گونه باشد. من در این مدّت، گرفتار سختی و شدّت و بلا و محنت بودم، ولی تو در حرم مطهّر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنوز از جا برنخاسته بودی که من از عذاب نجات یافتم. دو سه روز

پیش، مرا به حمّام بردند و از آلودگیها و کثافات پاک کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این جامه را برایم فرستاد و این عبا را صدّیقه طاهره علیها السّلام به من مرحمت فرمود. الحمدلله، حال من به خیر و عاقبت انجامید. اکنون آمده ام که تو را بدرقه کنم و به تو بشارت دهم که دل خوش دار؛ به سلامت به خانه بر می گردی و همه اهل بیت تو صحیح و سالمند. با شکرگزاری و خوشحالی از خواب بیدار شدم.» (۱)

این داستان و امثال آن نشان می دهد که دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت ایشان علیهم السّلام در عالم برزخ هم مانند دنیا و قیامت کاملاً باز است و هر وقت اراده نمایند از دوستان خود دستگیری می کنند. امّا همین طور که بیان شد بنای خودشان در برزخ بر این نیست و جز در موارد استثنایی این قدرت الهی را اعمال نمی کنند. به این رؤیای صادقه توجّه کنید:

«حاج علاء الدّین ایلخانی در یادداشتی که برای مؤلّف فرستاده است می نویسد: «شب جمعه ای به زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السّلام مشرف شدم. پس از زیارت در صحن مطهّر حضرت عبدالعظیم، چشمم به چادر بزرگی که جلو ی ایوان مطهّر حرم آن حضرت نصب بود افتاد. نظر مرا جلب کرد. به یاد مرحوم حاج جعفر افتادم، چون مخارج چادر را ایشان داده بودند، قُربَةً اِلی الله، زیارتی و فاتحه ای از طرف او خواندم و به منزل رفتم.

شب، ایشان را در خواب دیدم. در اتاقی نشسته بودم که مثل هیأتی بود که افراد می آمدند و نشستند. یکدفعه دیدم حاج جعفر از در اتاق وارد شد. لباس خیلی کثیف و پاره ای در تن او بود. تا چشمم به او افتاد، به یاد آوردم که از دنیا رفته است. او را مخاطب قرار دادم و گفتم: حاجی جعفر! چرا لباست این قدر کثیف است و مندرس؟! بدون آنکه جواب مرا بدهد گفت: فلانی! دستم به دامنت! خیلی گرفتارم. به هیچ عنوان تا حساب مردم را ندهم، مرا رها نمی کنند. پسرم مسعود را ببین و به او بگو حساب مردم را بدهد تا مرا رها کنند.

من – مثل اینکه دارم با یک فرد زنده صحبت می کنم – گفتم: من مسعود را دیدم و به او گفتم: حساب مرا برس و بدهی های پدرت را بده. در جواب من گفت: وقتیی.

ص: ۲۳۷

۱– مردگان با ما سخن می گویند ص ۴۹–۵۳، به نقل از دارالسلام میرزا حسین نوری.

انحصار وراثت ما تمام شد، بدهی پدرم را می دهم ... ناگهان صحبت مرا قطع کرد و گفت: به او بگو اینجا انحصار وراثت سرشان نمی شود. من به او گفتم: تو برو دامان فاطمه زهرا علیها السّلام را بگیر (چون در دنیا خیلی به ایشان و ائمه اطهار علیهم السّلام علاقه داشت). در جواب من گفت: مگر حضرت زهرا علیها السلام یک زن معمولی است که من دامان او را بگیرم؟! مگر آن حضرت را می بینم که از او استمدا بطلبم؟! مقام بزرگ خدا چه پایه است؟ مقام فاطمه زهرا علیها السّلام مادون مقام خداست! سپس گفت: چیزی به شما می گویم: خداوند راجع به حقّ الناس گوش ندارد و به حرف هیچ کس گوش نمی دهد!

من از خواب بیدار شدم. فردا صبح به پسرش مسعود تلفن کردم و از او خواستم که بدهی مردم را بدهد؛ با همکاری من مقداری از وام پدرش را ادا کرد.

یک سال از این خواب گذشت. باز شب جمعه ای او را به خواب دیدم. این دفعه دیدم حاج جعفر لباسی خیلی شیک و مشکی رنگ به تن دارد؛ با سر و روی تمیز و اندامی لاغر؛ برعکس سابق که خیلی چاق و قیافه ناراحت کننده ای داشت. تا چشمش به من افتاد گفت: فلانی! خدا به تو اجر دهد! خیلی به درد من خوردی.» (۱)

آری؛ اگر کسی دستش به دامان اهل بیت علیهم السّلام برسد و آنها هم بخواهند شفاعت او را بکنند، از هر عذابی در برزخ نجات می یابد. ولی از آنجا که خداوند چنین نخواسته و اهل بیت علیهم السّلام نیز چیزی برخلاف مشیّت الهی نمی خواهند، بنابراین اکثر شیعیان گناهکار در برزخ دستشان به دامان پیشوایان خود نمی رسد و مواردی مانند مرحوم ملّا جعفر مازندرانی را باید استثنا تلقّی کرد. امّا در قیامت چنین نیست و شفاعت اهل بیت علیهم السّلام به صورت گسترده و فراگیر شامل مؤمنان می گردد ولی در آنجا هم زمان و حدّ شفاعت نسبت به افراد مختلف معیّن نشده و هیچ کس نمی داند که در محشر چه وقت و تا چه اندازه مورد شفاعت قرار می گیرد. چه بسا این شفاعت پس از تحمل صدها هزار سال آتش جهنّم شامل کسی بشود. در ادامه مباحث، این موضوع را بیشتر توضیح خواهیم داد.۲.

۱- مردگان با ما سخن می گویند ص ۷۰-۷۲.

فشار قبر مؤمنان

به هر حـال اهـل ایمـان آثـار تک تک گناهان خود را پس از مرگ مشاهـده می کننـد و در جای خود به سـزای اعمالشان می رسند. نمونه ای از این قبیل به یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نام «سعد بن مُعاذ» مربوط می شود.

وقتی خبر فوت سعد را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دادند، حضرت دستور تغسیل او را دادند و خود در مراسم غسل دادن و کفن کردن او حاضر بودند. سپس در تشییع جنازه سعد با پای برهنه و بدون اینکه عبا روی دوش خود بیندازند، شرکت فرمودند:

در هنگام تشییع هم گاهی طرف راست جنازه و گاهی هم جانب چپ آن را می گرفتند تا اینکه او را وارد قبر کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شخصاً وارد قبر شدند و بدن سعد را در قبر خواباندند و سپس فرمودند: به من سنگ و گِل بدهید. آن گاه با دست مبارک خودشان درزهای بین خشت هایی که روی قبر گذاشته بودند را پوشاندند و در همان حال فرمودند:

إنّی لَاَعلَمُ أنَّهُ سَبیلی وَ یَصِلُ البِلی اِلَیهِ. وَ لکِنَّ اللهَ یُحِبُّ عَبداً اِذا عَمِلَ عَمَلاً اَحکَمَهُ.

من می دانم که (بدن سعد) خواهد پوسید و پوسیدگی به او می رسد. امّا خداوند دوست می دارد بنده ای را که وقتی کاری انجام می دهد، محکم کاری کند. (کار را سَرسَری نگیرد بلکه آن را درست و صحیح به انجام برساند).

پس از خاکساری، مادر سعد خطاب به او گفت: ای سعد، بهشت بر او گوارا باد! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ به مادر سعد فرمودند:

یا اُمَّ سَعدٍ، مَه! لا تَجزِمی عَلی رَبِّکِ. (۱) فَاِنَّ سَعداً قَد اَصابَتهُ ضَمَّهٌ.

ای امّ سعد، ساکت باش! با این قطعیت چیزی را به خدای خود نسبت مده. چرا که سعد تحت فشار (قبر) قرار گرفت.د.

ص: ۲۳۹

۱- در بعضی احادیث فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مادر سعد چنین نقل شده است: «یا امَّ سعد، لا تَحتِمی علی الله.» (بحارالانوار ج ۶ ص ۲۶۱ ح ۱۰۲، از کافی) معنای فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این نقل تفاوتی نمی کند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مراسم تشییع بازگشتند و مردم نیز برگشتند و به حضرت عرض کردند: ای رسول خدا، ما دیدیم که شما در مورد سعد کارهایی انجام دادید که برای کسی نکرده بودید. شما بدون کفش و بدون عبا جنازه او را تشییع کردید! حضرت فرمودند:

اِنَّ المَلائِکَهَ کانَت بِلا رِداءِ وَ لا حِذاءٍ، فَتَأَسَّیتُ بِها.

همان فرشتگان بدون عبا و کفش (در تشییع) بودند، من هم به آنها تأسّی کردم.

عرض کردند: شما گاهی طرف راست و گاهی طرف چپ جنازه را می گرفتید. فرمودند:

کانَت یَدی فی یَدِ جَبرَئیلَ آخُذُ حَیثُ یَأخُذُ.

دست من در دست جبرئیل بود، هر جا را که او می گرفت، من هم می گرفتم.

(معلوم شد که فرشتگان زیادی از جمله حضرت جبرئیل امین در تشییع جنازه سعد شرکت داشتند.) سپس با تعجّب به پیامبر عرض کردند: شما دستور به غسل او دادید و بر او نماز گزاردید و او را در قبر جا دادید آن گاه فرمودید: سعد تحت فشار (قبر) قرار گرفت؟! فرمودند:

نَعَم؛ اِنَّهُ کانَ فی خَلقِهِ مَعَ اَهلِهِ سُوءٌ. (۱)

بله؛ زیرا او نسبت به نزدیکان خود قدری بداخلاق بود.

این نمونه ای از کیفر برزخی اعمال زشت انسان مؤمنی است که با وجود جلالت قدر او گریبانگیرش شد. ملاحظه می شود که تشییع کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فرشتگان الهی (۲) و حتی دفن کردن و به خاک سپردن شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم مانع تحقیق این کیفر نگردید.

فشار قبر از سخت ترین عذابهای برزخی است که مؤمن گناهکار بلافاصلهی)

۱- بحارالانوار ج ۶ ص ۲۲۰ ح ۱۴، از علل الشرایع و امالی صدوق.

۲- در حدیثی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که در تشییع جنازه سعد، هفتاد هزار فرشته شرکت کردند. (بحارالانوار ج ۶ ص ۲۶۱ ح ۱۰۲، از کافی)

پس از دفن شدن آن را می چشد. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمودند:

ضَغطَهُ القَبرِ لِلمُؤمِنِ کَفّارَهٌ لَمّا کانَ مِنهُ مِن تَضییعِ النِّعَمِ. (۱)

فشار قبر برای مؤمن کفّاره ضایع کردن نعمتها از جانب اوست.

ضایع نمودن نعمتهای الهی این است که انسان آنها را در جهتی که مورد رضا و دستور خداوند بوده استفاده نکند و حتی از آنها در مسیر مخالفت با پروردگار سوء استفاده نماید. کیفر برزخی این ناشکری نمودن، تحمّل فشار قبر می باشد. متأسّفانه این بی توجّهی و ناشکری نسبت به نعمتهای الهی دردی فراگیر در میان اهل ایمان است. و به همین جهت وقتی ابوبصیر از امام صادق علیه السّلام می پرسد که آیا کسی (از مؤمنان) از فشار قبر رهایی می یابد، حضرت می فرمایند:

نَعوذُ بِاللهِ مِنها. ما اَقَلَّ مَن یَفلِتُ مِن ضَغطَهِ القَبرِ!(۲)

از فشار قبر به خدا پناه می بریم، چه اندک هستند کسانی که از فشار قبر خلاصی می یابند!

عذاب آتش در برزخ

غیر از فشار قبر، وجود عذابهای دیگری هم برای اهل ایمان در برزخ امکان پذیر است. نمونه ای از آن، داستان مرحوم حاج حسین جلودار شوشتری است. مؤلّف کتاب «مردگان با ما سخن می گویند» چنین آورده است:

«آقا سیّد محمّد طباطبایی شوشتری، داماد مرحوم آقای سیّد محمّد امام شوشتری رحمه الله، در یادداشتی برای این جانب چنین ذکر کرده است:

مرحوم حاجی علیرضا صغره چی شوشتری - که ۱۱۰ سال عمر کرد و تقریباً بیست سال قبل فوت شد و در شوشتر شخص مشهوری بود - نقل کرد که: پدربزرگ من قبلاً بنّا بود و بعدها معمار شد. به من - که طفل بودم - علاقه مفرطی داشت. مرا همراه خودش برای بنّایی می برد و زیردست او تربیت شدم.

وقتی که سنّم به هفده رسید، در «قلعه تل» - که در ایزه و نزدیک مالمیر واقع ی.

۱- بحارالانوار ج ۶ ص ۲۲۱ ح ۱۶، از ثواب الاعمال و امالی صدوق.
۲- بحارالانوار ج ۶ ص ۲۶۱ ح ۱۰۲، از کافی.

است – بنّای قابلی شده بودم. خان (=رئیس عشیره)ای بود ثروتمند. به شوشتر آمد و به پدربزرگم گفت: یک بنّا به ما بده ببرم قلعه ده خودمان تا برای ما حمّام بسازد. پدربزرگم مرا به او معرّفی کرد. من همراه خان به «قلعه تل» رفتم. شش ماه کار کردیم تا خشت زدیم. حمّام تقریباً تمام شده بود. خُرده کاریهایی داشت.

شخصی از شوشتر آمد.به من گفت: علیرضا، پدربزرگت فوت شد. چهلم او هم تمام شد. خیلی ناراحت شدم؛ چون خیلی به پدربزرگم علاقه داشتم. آمدم به خان گفتم: من باید بروم شوشتر. خان گفت: کارت را تمام کن و برو. من اعتنا نکردم. نصف شب با قافله رو به شوشتر کردم. وقتی که به شوشتر رسیدم، دیدم پدربزرگم فوت شده است. به خدمت آقا سیّد محمّد امام جمعه شوشتر رفتم و عرض کردم: آقا، شما دعایی در نظر دارید که انسان مرده را خواب ببیند؟ ایشان مرحوم ملّا عبّاس شباب (۱) را به من معرّفی فرمود و گفت: برو نزد ملّاعباس. او دعا دارد.

رفتم نزد ملّاعبّاس شباب. ایشان دعایی نوشت و به من دستور داد. گفت: شب وقتی که می خواهی بخوابی، وضو بگیر، دو رکعت نماز بخوان و این دعا را زیر سربگذار و بخواب. من هم انجام دادم. همین که چشمم را خواب برد، در خواب دیدم یک بیابان گرم و صحرای خشکی است و یک نفر در آتش آویزان و مشتعل است. نزدیک آمدم. دیدم پدربزرگم است که در آتش است!

گفتم: ای بابا! تو نماز و روزه و همه کارهایت خوب بود. پس چرا این جور؟! گفت: راست می گویی. اشاره کرد به آن طرف و گفت: تقصیر آن شخص بود. رفتم طرف آن شخص، دیدم او به طوری آویزان است که سرش به طرف زمین و پای به طرف بالا و مشتعل از آتش است. گفتم: قضیّه شما چیست؟ گفت:

من حاج حسین جلودارم. حکایت ما این است که ما عدّه مان زیاد بود و خانه برایمان کم بود. مجاور خانه ما منزل بزرگی بود مال دو دختر که خانه ارثی پدری آنها بود و خانه بزرگی بود. مدّتها بود که من از آن دو دختر خواهش می کردم که اجازه بدهید مقداری از منزل شما را بخرم و ضمیمه منزل خود کنم زیرا عدّه ما

زیاد است و جایمان کم است، گفتند: ما ارث پدر را نمی فروشیم.

یک روز پدر بزرگت در خانه ما کار بنّایی می کرد. ما به دخترها گفتیم: تا بنّا در خانه است، اجازه دهید دیوار فاصل را خراب کنیم و مقداری جلو بیاوریم. گفتند:

حاضر نیستیم. ما هم رفتیم و به خان محله گفتیم: شما بیایید و اینها را نصیحت کنید. خان آمد و آنها را صدا زد: فلانی! بیا. فلانی! بیا. یک تکه از خانه را به فلان کس بفروشید. گفتند: خان! ما ارث پدری را نمی فروشیم. خان گفت: غلط می کنید! مرده شور شما را ببرد! آن گاه به ما گفت: شما تصرّف کنید.

طبق دستور خان حصار را خراب و مقداری از زمین آنها را وارد خانه خود کردیم. حال من اینجا گرفتارم و پدربزرگت آنجا. من یک خواهشی از شما دارم بلکه برای ما چاره ای باشد و آن این است که به خانه من بروی. خانه ما کوچه پهلوی مسجد شیخ علی است. وارد کوچه می شوی و دست چپ تا آخر کوچه می روی. در دو لنگه بزرگی هست. آن خانه ماست. زیر دالان که وارد شدید، پلّه ای هست. می روید بالای دالان. اتاق کوچکی هست که دیوار فلان (مثلاً جنوبی یا شرقی) آن دو در نمای تیغه شده است. پشت تیغه دومی خمره کوچک - به قول خودشان «خمبلیزه» - هست که بیست و هفت لیره (سکّه طلا) در آن هست و کسی از آن خبر ندارد. لیره ها را بدهید بلکه ما را از این برهوت نجات بدهید. پسر بزرگ من محمّد علی نام دارد.

حاج علیرضا می گوید: از خواب بیدار شدم. اوّل اذان صبح برخاستم و نماز صبح را خواندم و طبق همان نشانه هایی که در خواب به من داده بود به راه افتادم. با اینکه من اهل موکهی بودم و به محلّه اشکفتی نرفته بودم و کوچه های آنجا را درست تشخیص نمی دادم، طبق نشانه ای که در خواب به من داده بود رفتم تا مسجد شیخ علی. به کوچه ای که گفته بود وارد شدم تا آخر کوچه که بن بست بود رسیدم. در حیاط بزرگی را که گفته بود دیدم. در زدم. جوانی آمد در را باز کردم. گفتم: چه نام داری؟ گفت: محمّد علی. گفتم: یک ساعت با تو حرف دارم. گفت: اجازه بدهید نماز صبح را بخوانم که قضا نشود. نزدیک طلوع آفتاب بود. نمازش را خواند. بعد که آمد گفتم: پدر جناب علی در برزخ گرفتار است. باید برای او

چاره ای کنی.

گفت: می دانم که آن قسمت از حیاط ما غصبی است و عدواناً تصرّف شده است. بعد از فوت پدرم، هر کس بهره میراث خود را گرفت و رفت و از من به تنهایی این کار ساخته نیست که او را نجات دهم؛ زیرا که به آن دخترها باید پول بدهم و از عهده من برنمی آید.

گفتم: پدرت به من سفارش کرده و گفته است که زیر دالان پله ای هست. بالای دالان غرفه کوچکی هست که دو درنما دارد که ما تیغه کرده ایم؛ یعنی با آجر نازک بسته ایم. پشت در نمای دومی بیست و هفت لیره عثمانی دارم و کسی خبر ندارد. گذاشته بودم برای روز نبادا که اگر یک وقتی دستم خالی شد خرج کنم. پیش نیامد. لیره ها سر جای خود ماندند و کسی خبر ندارد.

حاج علیرضا می گوید: به محمّد علی گفتم: برو چکشی بیاور تا من به تو بگویم کجای دیوار را بشکاف. البتّه چون خانه شماست، شما اختیار دارید که خراب کنید.

چکشی آورد. گفتم: اینجا را پدرت نشان داد. دیوار نازک را بشکن. شکافت. همان خمره (کوزه) پیدا شد. بیست و هفت لیره در او بود. به اتّفاق لیره ها را به حسینیه مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری بردیم. پسر مرحومش آقا شیخ محمّد علی تشریف داشتند. قضیّه را گفتیم. مرحوم شیخ فرستاد آن دو دختر به حسینیّه آمدند. تمام لیره ها را جلو ایشان گذاشت و گفت: هر قدر می خواهید ببرید و حاجی را حلال کنید. دخترها هفت لیره بردند و گفتند: نوش جانش و خوش و حلالش باشد! همان شب حاجی را خواب دیدند. گفت: خیر ببینید که ما را از برهوت نجات دادید!»(۱)

این نمونه ای از عذابهای برزخی است که نشانگر دقّت در حساب و کیفر الهی می باشد و اینکه اگر لطف خداوند شامل شود در همین برزخ موجبات رفع عذاب فراهم می گردد.۷.

ص: ۲۴۴

۱- مردگان با ما سخن می گویند ص ۱۴۴-۱۴۷.

وضعیت انسانها در عالم برزخ

اگر بخواهیم وضعیّت انسانها را در عالم برزخ دسته بندی کنیم، خوب است به حدیثی از حضرت جوادالائمه علیهم السّلام توجه نماییم. ایشان از پدران گرامی خود نقل کرده اند که شخصی از امیرالمؤمنین علیه السّلام پرسید: «صِف لَنَا المَوتَ»: مرگ (یا برزخ) را برای ما توصیف کنید. حضرت در پاسخ چنین فرمودند:

عَلَی الخَبیرِ سَقَطتُم. هُوَ اَحَدُ ثَلاثَهِ اُمُورٍ یَرِدُ عَلَیهِ: إمّا بِشارَهٌ بِنَعیمِ الاَبَدِ؛ وَ إمّا بِشارَهٌ بِعَذابِ الاَبَدِ؛ وَ إمّا تَحزینٌ وَ تَهویلٌ وَ اَمرُهُ مُبهَمٌ لا یَدری مِن اَیِّ الفِرَقِ هُوَ.

بر انسان آگاه وارد شدید (از شخص مطّلع سؤال کردید). مرگ (یا برزخ) یکی از سه چیز است که بر انسان وارد می شود: یا بشارتی به نعمت همیشگی است؛ و یا تهدید به عذاب همیشگی است؛ و یا ناراحت کردن و ترساندن است که سرنوشتش مبهم می باشد، نمی داند جزء کدام گروه قرار می گیرد.

فَاَمّا وَلِیُّنا المُطیعُ لِاَمرِنا، فَهُوَ المُبَشَّرُ بِنَعیمِ الاَبَدِ. وَ اَمّا عَدُوُّنَا المُخالِفُ عَلَینا، فَهُوَ المُبَشَّرُ بِعَذابِ الاَبَدِ. وَ اَمَّا المُبهَمُ اَمرُهَ الَّذی لا یَدری ما حالُهُ، فَهُوَ المُؤمِنُ المُسرِفُ عَلی نَفسِهِ لا یَدری ما یَؤُولُ اِلَیهِ حالُهُ یَأتیهِ الخَبَرُ مُبهَماً مَخُوفاً ثُمَّ لَن یُسَوِّیَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِاَعدائِنا لکِن یُخرِجُهُ مِنَ النّارِ بِشَفاعَتِنا.

فَاعمَلُوا وَ اَطیعُوا وَ لا تَتَّکِلُوا وَ لا تَستَصغِرُوا عُقُوبَهَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ. فَاِنَّ مِنَ المُسرِفینَ مَن لا تَلحَقُهُ شَفاعَتُنا اِلّا بَعدَ عَذابِ ثَلاثِمِائهِ اَلفِ سَنَهٍ. (۱)

امّا اهل ولایت ما که مطیع فرمان ماست، پس او به نعمت همیشگی بشارت داده می شود. و امّا دشمن ما که اهل مخالفت با ماست، پس او به عذاب همیشگی تهدید می شود. و امّا آنکه سرنوشتش مبهم است و نمی داند عاقبتش چیست، او مؤمن گناهکار است که نمی داند کارش به کجا منتهی می شود، خبرها به صورت مبهم و ترسناک به او می رسد. خدای عزوجل چنین فردی را هرگز با دشمنان ما (از جهت خلود در عذاب) یکسان قرار نمی دهد، بلکه (بالاخره) با شفاعت ما او را از آتش می رهاند..

ص: ۲۴۵

۱- معانی الخبار ص ۲۸۸ ح ۲.

پس (حال که چنین است) اهل عمل باشید و (ما را) اطاعت کنید و (به شفاعت ما بدون عمل) تکیه نکنید. و عقوبت خدای عزوجل را کوچک مشمرید. زیرا بعضی از گناهان هستند که شفاعت ما پس از سیصد هزار سال عذاب به آنان می رسد!

در این حدیث شریف به روشنی حساب مؤمنانی که اهل عمل و تقوای الهی هستند، از مؤمنان گناهکار جدا شده است. تنها کسانی که مطیع اوامر ائمه علیه السّلام هستند، با مرگ بشارت به نعمت همیشگی داده می شوند و اهل گناه در حال بلاتکلیفی و سرگردانی همراه با ترس و هراس از سرنوشت خویش، باقی می مانند تا در نهایت وضعیتشان روشن شود، و چه بسا تا سیصد هزار سال عذاب بکشند تا بعد به خاطر ایمانشان، از شفاعت اهل بیت علیهم السّلام بهره مند گردند.

بنابراین همان طور که در خود حدیث فرموده اند، اهل ایمان نباید به ایمان و ولایت خود دلخوش کنند و نسبت به اعمال و وظایف خویش سستی به خرج دهند و بدون عمل امید به سعادت اخروی داشته باشند. عذاب الهی یک سال و یک ماه و حتی یک روز و یک ساعت هم قابل تحمل نیست، چه رسد به سیصد هزار سال عذاب! پس نمی توان به امید شفاعت و دستگیری اهل بیت علیهم السّلام نسبت به عمل بی تفاوت بود، چون معلوم نیست که این فضل الهی چه وقت شامل حال انسان می گردد.

انواع تطهیر و اقسام شفاعت

تا اینکه براساس فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرزند گرامی ایشان امام حسن عسکری علیه السّلام نقل فرموده اند، به پنج نوع تطهیر اهل ایمان از آلودگی گناهان اشاره کردیم. در این حدیث شریف با توجّه به میزان آلودگی مؤمنان مراحل مختلف تطهیر شده است. با این ترتیب اوّلین مرحله پاک شدن مربوط به کسانی است که کمترین آلودگی را - در مقایسه با دیگران - دارند. خفیف ترین عذاب، بلایا و مصائب دنیوی است که در مرحله اوّل تطهیر قرار دارد. در مرحله بعد تحمل سکرات مرگ و سختی جان کندن، باعث تطهیر مؤمنان گناهکار می شود. و مرحله سوم همه عذابهای برزخی است. اگر آلودگی شخص بیش از آن باشد که در این سه

مرحله (تا برزخ) پاک شود، آن گاه نوبت به قیامت و شدایـد آن می رسـد. در ادامه حدیث به مرحله چهارم و پنجم تطهیر این گونه اشاره شده است:

فَاِن کانَ ذُنُوبُهُ اَعظَمَ وَ اَکثَرَ، طُهِّرَ مِنها بِشَدائِدَ عَرَصاتِ یَومِ القِیامَهِ. فَاِن کانَت اَکثَرَ وَ اَعظَمَ، طُهِّرَ مِنها فِی الطَّبَقِ الاَعلی مِن جَهَنَّمَ. (۱)

پس اگر گناهانش بزرگتر و بیشتر باشد، با تحمل سختیهای روز قیامت از آنها پاک می شود. و اگر گناهانش از این هم بیشتر و بزرگتر باشد، با داخل شدن در بالاترین طبقه جهنّم از آن پاک می شود.

سپس اشاره کرده انـدکه این مرحله پنجم مربوط به مؤمنـانی است که بزرگترین گناهان را مرتکب شـده و بیشترین عـذاب را تحمّل می کنند و ما قبلًا این قسمت از حدیث را نقل کرده و شرح نموده ایم. درهر کدام از این پنج مرحله - که دو تا در دنیا، یکی در برزخ و دو تا در قیامت است - انواع بیشتری هم قابل فرض هست که بحث از آنها فعلاً مورد نیاز نیست.

آنچه بایـد در اینجـا مورد توجه قرار بگیرد این است که این اقسـام تطهیر با هم قابل جمع هسـتند. در مورد هر گناهکاری همه اینها قابل تحقّق می باشـند.ممکن است از آلودگی بعضی از گناهانش با بلاهای دنیوی پاک شود و از برخی دیگر با عذابهای برزخی و از برخی هم بـا عـذاب اخروی. چنـانکه ممکن است کسـی از همه گناهـانش فقـط در دنیا یا فقط در برزخ یا تنها در قیامت پاک گردد.

فضل الهی و شـفاعت اهل بیت علیهم السّلام هم در همه این اقسام می تواند مطرح باشد. چه بسا بعضی گناهان شخص در دنیا بخشوده شود و برخی دیگر در برزخ و بعضـی هم در قیامت. شفاعت اهل بیت علیهم السّلام هم در همه عرصه ها ممکن است شامـل حـال گناهکـاری از اهل ایمان بشود. شـفاعت هم در دنیا و هم در برزخ و هم در قیامت واقع می شود، ولی چنانکه قبلاً گـذشت، مطـابق خواست پروردگار - که خواست اهل بیت علیهم السّـلام هم عین آن است - شـفاعت گسترده در عالم برزخ برای نوع گناهکاران از اهل ایمان صورت نمی پذیرد و بِنای کلّی و قاعده اکثری این است که .

۱- بحارالانوار ج ۶۸ ص ۱۵۴ ح ۱۱، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام.

مؤمنان نتایج و آثار طاعات و معاصی خود را در برزخ ببینند.

به هر حال هیچ مؤمنی نمی داند که از آلودگی گناهانش چه وقت (در دنیا، برزخ یا قیامت) و با چه نوع عذابی خارج و پاک می شود. همان طور که نمی داند کدام گناهش با شفاعت اهل بیت علیهم السّلام یا نوع دیگری از فضل الهی ممکن است مورد عفو قرار گیرد. از همین جهت برای همه اهل ایمان نگرانی و بلاتکلیفی از جهت اینکه بالاخره خداوند چگونه با ایشان رفتار می کند، تا پایان عمر وجود دارد. همیشه و نسبت به هر گناهی، امید به عفو و رحمت و ترس از عذاب و عقوبت در دنیا و برزخ و قیامت وجود دارد.و همان طور که امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند سرنوشت مؤمنان گناهکار از امّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به صورت مبهم و همراه با ترس و وحشت برای ایشان باقی می ماند تا آنکه بالاخره شفاعت اهل بیت علیهم السّلام شامل حالشان گردد.

مردی همسر خود را خدمت حضرت زهرا علیها السّلام فرستاد تا از ایشان بپرسد که او از شیعیان اهل بیت علیهم السّلام هست یا نه. حضرت در پاسخ آن زن فرمودند:

قُولی لَهُ: اِن کُنتَ تَعمَلُ بِما اَمَرناکَ وَ تَنتَهی عَمّا زَجَرناکَ عَنهُ، فَاَنتَ مِن شیعَتِنا. وَ اِلّا فَلا.

به او بگو: اگر به آنچه ما به تو فرمان داده ایم، عمل کنی و از آنچه ما تو را نهی کرده ایم پرهیز نمایی، تو از شیعیان ما هستی. و گرنه، نه.

وقتی آن زن، پاسخ حضرت زهرا علیها السّلام را برای شوهرش گفت، او برآشفت و گفت: وای بر من! کیست که اهل گناه و خطا نباشد؟! پس من برای ابد در آتش جهنم خواهم بود! زیرا کسی که از شیعیان ایشان نباشد، هیچ گاه از آتش خارج نمی شود. زن خدمت حضرت زهرا علیها السّلام برگشت و سخنان شوهرش را برای ایشان بازگو کرد. حضرت فرمودند:

قُولی لَهُ: لَیسَ هکَذا. شیعَتُنا مِن خِیارِ اَهلِ الجَنَّهِ. وَ کُلُّ مُحِبّینا وَ مُوالی اَولِیائَنا وَ مُعادی اَعدائَنا وَ المُسَلِّمُ بِقَلبِهِ وَ لِسانِهِ لَنا، لَیسُوا مِن شیعَتِنا اِذا خالَفُوا اَوامِرَنا وَ نَواهینا فی سائِرِ المُوبِقاتِ. وَ هُم مَعَ ذلِکَ فی الجَنَّهِ وَ لکِن بَعدَ ما یَطَهَّرُونَ مِن ذُنُوبِهِم بِالبَلایا وَ الرَّزایا اَو فی عَرَصاتِ القِیامَهِ بِاَنواعِ شَدائِدِها اَو فِی الطَّبَقِ

الَاعلی مِن جَهَنَّمَ بِعَذابِها اِلی اَن نَستَنقِذَهُم بِحُبِّنا مِنها وَ نَنقُلَهُم اِلی حَضرَتِنا. (۱)

به او بگو: چنین نیست (که هر کس از شیعیان ما نباشد، در عذاب جهنّم به طور همیشگی باقی بماند). شیعیان ما جزء برگزیدگان اهل بهشت هستند. و همه دوستداران ما و دوستان دوستان ما و دشمنان دشمنان ما و هر کس که با دل و زبان خود تسلیم ماست، اگر با اوامر و نواهی ما در معاصی هلاک کننده مخالف باشند، جزء شیعیان ما نیستند، امّا با این حال اهل بهشت خواهند بود، ولی البتّه پس از آنکه از گناهان خود پاک گردند به وسیله بلاها و مصیبتها (در دنیا) و یا در عرصه های مختلف قیامت به واسطه سختیهایی که آنجا متحمّل می شوند و یا وارد بالاترین طبقه جهنّم شده و عذاب می شوند که وقتی که ایشان را به خاطر محبّتی که به ما داشته اند نجات دهیم و آنها را به حضور خود منتقل سازیم.

تفاوتی که در نوع پاک شدن افراد از آلودگی گناهان خود بیان شده، بستگی به میزان کم یا زیاد بودن گناهان شخص دارد. اگر گناهان کمتر باشد، در همین دنیا تطهیر و تصفیه صورت می پذیرد و به عذاب قیامت که بسیار بسیار سخت تر و شدیدتر از مصائب و بلاهای دنیوی است موکول نمی شود. ولی اگر فرد خیلی گناه کرده و آلوده شده باشد، پاک شدنش به قیامت و عذاب جهنّم موکول می گردد.

مرحله قطعی نجات مؤمنان

نتیجه مباحث گذشته این است که مؤمنان به حکم وعده الهی: «اَللهُ وَلِیُّ الَّذینَ آمَنُوا یُخرِجُهُم مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ» همگی بالاخره از تاریکی گناهان خود خارج و به روشنایی مغفرت الهی وارد می شوند و این امر به صورتهای مختلف و در مراحل مختلف دنیا، برزخ یا حداکثر قیامت صورت می پذیرد. قدر مشترک و یقینی در مورد همه اهل ایمان این است که بالاخره بهشتی می شوند و از آلودگیهایی که در اثر ارتکاب گناهان پیدا کرده اند، در نهایت پاک می گردند.

این همان چیزی است که «عاقبت به خیری» تعبیر می کنیم و چنین کسانی را سعادتمند و اهل نجات می نامیم. به تعبیر دیگر می توان گفت که اهل ایمان مخلّد م.

۱- بحارالانوار ج ۶۸ ص ۱۵۵ ح ۱۱، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام.

در عذاب الهی نیستند و اگر هم پاک شدن بعضی از آنها به ورود در آتش جهنّم موکول شود، امّا این عذاب برای آنها دائمی نیست و پس از مدتی (که ممکن است سیصد هزار سال باشد) بالاخره از آن خارج می گردند.

بنـابراین مؤمنـان «اهل جهنّم» نیسـتند و «جهنّمی» نامیـده نمی شونـد. اهل جهنّم کسانی هسـتند که برای همیشه در آن باقی می ماننـد و هرگز خارج نمی شونـد. عـذاب جهنّم برای مؤمنانی که گناهان شدید و بزرگ دارند، پاک کننده آنهاست، در حالی که برای اهل جهنّم پاک کننـده نمی باشـد. اینها اهل شـقاوت هسـتند و همواره مبغوض درگاه الهی خواهنـد بود. پس عـذاب جهنّم همیشه و برای همه کس جنبه «تطهیر» نـدارد و فقـط برای مؤمنـان چنین می باشـد. این امر فقط و فقط به برکت «ولایت» اهل ایمان نصیب ایشان می شود. خداوند در آیه شریفه «اَللّهُ وَلِیُّ الَّذینَ آمَنُوا» خود را، صرفاً ولیّ این افراد دانسته است. اینها به برکت قبول ولایت و سرپرستی ائمه علیهم السّلام چنین عاقبتی خواهند داشت.

کسـی که زیر بار ولایت ایشان برود، در واقع خود را در پناه چتر نجات و رسیدگی آن بزرگواران قرار داده و زمام امر خود را به ایشـان سپرده است. آنهـا هم به مقتضـای ولایتشان پناهنـدگان به خود را ناامیـد نمی سازنـد و بالاخره آنها را دسـتگیری می کننـد؛ یا در دنیا و یا در آخرت. ولی غیر اهل ایمان چنین پناهی ندارنـد و در واقع سـرپرستی و ولایت الهی را که در ولایت و سرپرستی پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و اهل بیت گرامی ایشان تجلّی کرده است، نپذیرفته اند. اینها هرچند اسلام ظاهری داشـته باشـند - که همین اسلام ظاهری هم نور و هدایت خداست - ولی چون در مخالفت با کسانی که خدا ایشان را به عنوان ولیّ امر مسلمانان نصب کرده، به دنبال امامت ستمکارانی رفته اند که منصوب از طرف خدا نیستند و تسلیم آنچه خدا بر ایشان واجب فرموده، نشـده انـد، خـدا هم ایشـان را به حـال خود رهـا کرده، از آنها دسـتگیری نمی کنـد. به همین جهت دسـتخوش فریبهـای شـیطان قرار می گیرنـد و از نور اسـلام خـارج شـده، به تاریکیهای کفر فرو می رونـد و بـدین ترتیب مسـتحقّ عـذاب همیشگی خدای متعال می شوند.

امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

اِنَّ اللّهَ لاـ یَستَحیی اَن یُعَـذِّبَ اُمَّهً دانَت بِاِمامٍ لَیسَ مِنَ اللهِ وَ اِن کانَت فی اَعمالِها بَرَّهٌ تَقِیَّهً. وَ اِنَّ اللّهَ لَیستَحیی اَن یُعَـذِّبَ اُمَّهً دانَت بِاِمامٍ مِنَ اللهِ وَ اِن کانَت فی اَعمالِها ظالِمَهً مُسیئَهً. (۱)

خداونـد شـرم نمی کنـد از عـذاب کردن امّتی که خـدا را با امامی که از جانب خدا نیست دینداری کنند، اگر چه آن امّت در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشـند. و خداوند شـرم می کند از عذاب کردن امّتی که خدا را با (قبول) امامی از جانب خدا دینداری کنند، هر چند که آنها در اعمال خود ستمکار و بدکردار باشند.

حیا و شـرم از صـفات مخلوقات است که نمی توان به خدای متعال منسوب دانست. این گونه صـفات وقتی به خدا نسـبت داده شونـد، فقط آثار و لوازمشان مقصود می باشـد. در مورد حیا می توان گفت که انسان وقتی از چیزی شـرم داشـته باشـد، هرگز مرتکب آن نمی گردد. خدای متعال هم بعضـی از اموری را که خود مقرّر فرموده، نمی خواهد از آن عدول کند و خلاف آن را اراده نماید. از این اراده عدول نکردن، در برخی از روایات - مانند حدیث مذکور - تعبیر به شـرم و حیا شده است. بنابراین سنّت قطعی پروردگـار که هرگز از آن عـدول نمی کنـد، این است که اهـل ولاـیت، یعنی کسانی را که خـدا را با قبول امامت امام منصوب از جانب خـدا بنـدگی می کننـد، هیـچ گاه عـذاب جاوید نمی کند و بالاخره آنها را می بخشد، ولی گروه مقابل اینها را هرگز نمی بخشد.

اینکه عـذاب را در حـدیث فوق به عـذاب جاوید برگرداندیم، به خاطر رعایت مجموعه احادیثی است که در این موضوع وارد شـده که در بسیاری از آنهـا عـذاب به طور مطلق نفی نشـده و به تنـاسب میزان آلودگی شـخص در اثر ارتکاب گناه، عـذاب قیامت یا برزخ اثبات شده است. بنابراین در احادیثی که عذاب به صورت مطلق نفی شده، اطلاق آن به وسـیله احادیث دیگری که عذاب مقیّد را ثابت کرده اند، قید می خورد. پس قدر مسلّم از عذابی که رفع می شود، همان عذاب جاوید است.

نجات نهایی مؤمنان مقتضای وعده ای است که خداوند به پیامبر گرامی اش۵.

ص: ۲۵۱

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۳۷۶، کتاب الحجّه، باب فیمن دان الله عزّوجل بغیر امام من الله جلّ جلاله، ح ۵.

داده و فرموده است:

«وَ لَسَوفَ يُعطيکَ رَبُّکَ فَتَرضی».(۱)

و پروردگارت چنان به تو می بخشد تا راضی شوی.

مطابق احادیث ائمه علیهم السّلام آنچه خداوند به پیامبرش می بخشد، حقّ شفاعت عُظمی درباره مؤمنان است. از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که:

رِضا جدّی أَن لا يَبقی فِی النّارِ مُوَحِّدٌ. (۲)

رضایت جدّ من (پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم) این است که هیچ موحّدی در آتش باقی نماند.

موحّد در لسان ائمه علیهم السّلام - چنانکه در مباحث گذشته کتاب به اثبات رسید - به امام شناس واقعی اطلاق می شود. کسی که خداوند را به خدایی پذیرفته ولی به نبوّت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم یا امامت امامان علیهم السّلام معتقد نیست، اهل توحید به شمار نمی آید. بنابراین رضایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این است که همه معتقدان به ولایت ائمه علیهم السّلام از آتش نجات پیدا کنند. تعبیر «لا يَبقی» در حدیث فوق دالّ بر این واقعیّت است که بعضی از مؤمنان در آتش جهنّم وارد شده اند و سپس با شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن خارج گشته اند.

ایمان در وقت مرگ

اشاره

برای آنکه فهم دقیق و صحیحی نسبت به آنچه درباره اهل ایمان بیان شد، داشته باشیم، لازم است به این نکته حسّاس و لطیف توجه کنیم که در بحث فعلی، «مؤمن» به کسی گفته می شود که در وقت مردن، به ولایت و امامت ائمه علیهم السّلام معتقد باشد و با ایمان از دنیا برود. چه بسا کسی قبل از مرگ مؤمن باشد ولی هنگام مردن ایمان نداشته باشد.

ایمان مستقرّ و مستودع

مطابق آنچه از قرآن و سنّت استفاده می شود، ایمان افراد دو گونه می تواندن.

۱- ضحی (۹۳)/۵.

۲- تفسیر کنز الدقائق ج ۱۴ ص ۳۱۸، به نقل از مجمع البیان.

باشد؛ ایمان مستقر و ایمان مستودَع. در قرآن کریم می فرماید:

«وَ هُوَ الَّذی اَنشَأَکُم مِن نَفسٍ واحِدَهٍ فَمُستَقَرٌّ وَ مُستَودَعٌ». (۱)

و او کسی است که شما را از یک نَفس آفرید، آن گاه به مستقرّ و مستودع تقسیم شدید.

دو تعبیر «مستقرّ» و «مستودع» اشاره به دو نوع اهل ایمان است که در تفسیر این آیه شریفه از ائمه علیهم السّلام نقل شده است. امام باقر علیه السّلام می فرمایند:

المُستَقَرُّ مَا استَقَرَّ الایمانُ فی قَلبِهِ فَلا یُنزَعُ مِنهُ اَبَداً. وَ المُستَودَعُ الَّذی یُستَودَعُ الایمانَ زَماناً ثُمَّ یُسلَبُهُ. وَ قَد کانَ الزُّبَیرُ مِنهُم. (۲)

مستقرّ اشاره به کسی است که ایمان در دلش قرار گرفته پس هیچ گاه از او گرفته نمی شود. و مستودع به کسی گفته می شود که مدّت زمانی ایمان در او به ودیعه گذاشته شده و سپس از او سلب می گردد. و زبیر جزء همین گروه دوم بوده است.

به طور کلّی ایمان افراد دو گونه است. ایمان بعضی مستقرّ و ماندنی است و گروهی دیگر ودیعه ای و عاریه ای است. گاهی برای دومی تعبیر «مُعار» (۳) به کار رفته است که هر دو تعبیر نشانگر موقّتی و متزلزل بودن این نوع از ایمان می باشند. مثالی که برای ایمان مُعار ذکر شده، زبیر بن عوّام پسر عمّه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشد که با وجود سابقه درخشانش در ایمان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و دفاع سرسختش از امیرالمؤمنین علیه السّلام در ماجرای سقیفه، مبتلا به سلب ایمان گردید و بیدین از دنیا رفت. در مورد سابقه ایمان زبیر بن عوّام، امام صادق علیه السّلام فرمودند:

لَقَد مَشَی الزُّبَیرُ فی ضَوءِ الایمانِ وَ نُورِهِ حینَ قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم حَتّی مَشی بِالسَّیفِ وَ هُوَ یَقُولُ: لا نُبایِعُ اِلّا عَلِیّاً. (۴)

همانا زبیر هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پرتو نور ایمان حرکت می کرد تای.

ص: ۲۵۳

۱- انعام (۶)/۹۸.

۲- بحارالانوار ج ۶۹ ص ۲۲۲ ح ۸، از تفسیر عیّاشی.

۳- بحارالانوار ج ۶۹ ص ۲۲۲ ح ۷، از قرب الاسناد، و ص ۲۲۳ ح ۱۳، از تفسیر عیّاشی.

۴- بحارالانوار ج ۶۹ ص ۲۲۳ ح ۱۰، از تفسیر عیّاشی.

آنجا که با شمشیر (در دفاع از امیرالمؤمنین علیه السّلام) حرکت کرد درحالی که می گفت: با کسی جز علیّ علیه السّلام بیعت نمی کنیم.

معلوم می شود که زبیر در وقت رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منافق نبود، بلکه مؤمن بود و چهارمین نفری بود که در کنار سلمان و ابوذر و مقداد در دفاع از امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السّلام ثابت قدم ماند. امّا همین فرد کارش به جایی رسید که حاضر شد با آن حضرت وارد جنگ شود و حتی دیگران را نیز به جنگ با ایشان تهییج کند و بالاخره ایمان خود را از دست داد و با حال کفر از دنیا رفت. این سرنوشت شوم در انتظار همه کسانی است که ایمان عاریه ای دارند.

با این وصف باید دید که چه کسانی مستقر و چه کسانی مستودع هستند. امام صادق علیه السّلام فرمودند:

اِنَّ اللهَ جَبَلَ النَبِیّینَ عَلی نُبُوَّتِهِم فَلا یَرتَدُّونَ اَبَداً. وَ جَبَلَ الاَوصیاءَ عَلی وَصایاهُم فَلا یَرتَدُّونَ اَبَداً. وَ جَبَلَ بَعضَ المُؤمِنینَ عَلَی الایمانِ فَلا یَرتَدُّونَ اَبَداً.. وِ مِنهُم مِن اُعیرَ الایمانَ عارِیَهً، فَاِذا هُوَ دَعا وَ اَلَحَّ فِی الدُّعاءِ، ماتَ عَلَی الایمانِ. (۱)

خداوند پیامبران را بر سرشت نبوّتشان آفرید، پس هرگز (از سرشت خویش) برنمی گردند. و اوصیا (ی ایشان) را بر سرنوشت وصایایشان (آنچه به آنها سفارش شده) آفرید، پس هرگز (از سرنوشت خود) برنمی گردند. و بعضی از مؤمنان را بر سرشت ایمان آفرید، پس آنها هم (از ایمان خود) برنمی گردند. و به گروه دیگری از مؤمنان ایمان به صورت عاریه داده شده است. پس اینها اگر دعا کنند و در دعا اصرار بورزند، با ایمان از دنیا می روند.

پیامبران و اوصیای ایشان چون حجّتهای خدا بر مردم هستند و خداوند از طریق آنها با مردم سخن گفته است، از لغزش و انحراف مصون داشته شده اند و خداوند هم ایمان آنها و هم نبوّت و وصایت ایشان را تضمین فرموده است. پس احتمال اینکه در انجام رسالت یا اجرای وصیّت الهی لغزش پیدا کنند، وجود ندارد. حساب این دوگروه روشن است.۵.

ص: ۲۵۴

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۴۱۹، کتاب الایمان و الکفر، باب المعارین، ح ۵.

نسبت به سایر مؤمنان، خداوند ایمان عدّه ای از ایشان را هم تضمین فرموده است، امّا نسبت به بقیه چنین ضمانتی وجود ندارد. پس مردم عادی (غیر از پیامبران و اوصیای آنها) دو گروه می شوند؛ مستقرّ و مستودع. اینها اگر می خواهند جزء کسانی باشند که ایمانشان تا لحظه مرگ باقی بماند، پیش از هر چیز باید دین و اعتقادات خود را منحصراً از کتاب و سنّت اخذ کنند و درکسب دین سراغ استحسانات به ظاهر عقلی و امور تقلیدی و تأویلات بی پایه نروند.

توفیق الهی در کسب ایمان مستقرّ

محدّث بزرگ شیعه و صاحب اثر بی نظیر «کافی» در مقدمه کتاب شریف خود حدیثی از امام علیه السّلام در همین خصوص نقل کرده که بخشی از آن چنین است:

مَن اَخَذَ دینَهُ کِتابِ اللهِ وَ سُنَّةِ نَبِیِّهِ صَلَواتُ اللّه عَلَیه وَ آلِهِ، زالَتِ الجِبالُ قَبلَ اَن یَزُولَ. وَ مَن اَخَذَ دینَهُ مِن اَفواهِ الرِّجالِ، رَدَّتهُ الرِّجالُ. (۱)

هر کس دین خود را از کتاب خدا و سنّت پیامبرش برگیرد، اگر کوهها جابجا شوند او تکان نمی خورد. و کسی که دینش را از دهانهای این و آن بگیرد، همان (گونه) افراد او را از دین برمی گردانند.

گرفتن از دهانهای افراد یعنی پیروی و تقلید بی دلیل از شخصیت هایی که عقایدی سست و بی پایه دارند، هر چند ممکن است دم از عقل و عقلانیّت همه بزنند. کسی که دین خود را به این صورت کسب کند، به همین صورت هم آن را از دست می دهد. مرحوم علّامه کلینی در توضیح این حدیث شریف فرموده اند:

مَن اَرادَ اللّهُ تَوفیقَهُ وَ اَن یَکُونَ ایمانَهُ ثابِتاً مُستَقِرّاً، سَبَّبَ لَهُ الاَسبابُ الَّتی تُؤَدّیهِ اِلی اَن یأخُذَ دینَهُ مِن کِتابِ اللهِ وَ سُنَهِ نَبِیِّهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ وَ آلِهِ بِعِلمٍ وَ یَقینٍ وَ بَصیرَهٍ. فَذاکَ اَثبَتُ فی دینِهِ مِنَ الجِبالِ الرَّواسی. وَ مَن اَرادَ اللّهُ خِذلانَهُ وَ اَن یَکُونَ دینُهُ مُعاراً مُستَودَعاً، سَبَّبَ لَهُ اَسبابَ الاِستِحسانِ وِ التَّقلیدِ وَ التَّأویلِ مّن غَیرِ عِلمٍ وَ بَصیرَهٍ. (۲)

اگر خداوند بخواهد به کسی توفیق دهد و ایمانش را ثابت و مستقر گرداند،۸.

ص: ۲۵۵

۱- مقدمه کافی، ص ۷.

۲- مقدمه کافی، ص ۸.

اسبابی برایش فراهم می کند تا دین خود را از کتاب خدا و سنّت پیامبرش با علم و یقین و بصیرت اخذ کند. چنین کسی در دینش از کوههای استوار ثابت قدم و محکم تر است. و خداوند اگر بخواهد کسی را به حال خودش واگذارد و دینش عاریه ای و ودیعه ای باشد، راه پیروی از سلیقه های شخصی و تقلید بی دلیل و تأویلات بی پایه بدون علم و بصیرت را برایش باز می گذارد.

توفیق و خذلان از ناحیه خداوند است. اگر توفیق الهی - مطابق فرمایش کلینی - شامل حال کسی گردد، اسبابی برای او فراهم می شود تا در دین خود بر غیر عقل سلیم و قرآن و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عترت پاک ایشان اعتماد نکند، هر رأی و سلیقه ای را تحت عنوان حکم عقل بها ندهد، حقّ اظهار نظر و اِعمال دیدگاه های شخصی را در دین برای خود یا دیگری قائل نشود، کورکورانه از شخصیت ها تقلید نکند، به هیچ کس اجازه تأویل غیرمأثور ادلّه و عدول از نصوص دینی ندهد و ... . و اگر در هر یک از این زمینه ها بلغزد، مبتلا به خذلان الهی شده است.

پس یک عامل در ثبات دین انسان، استحکام پایه های اعتقادی آن است که تنها از طریق التزام جدّی و عمیق به قرآن و حدیث به دست می آید.

نشانه ایمان مستقرّ و مستودع

عامل دیگر توجّه به عمل و تقیّد به اطاعت از دستورات دین است. این عامل به قدری اهمیّت دارد که به عنوان تنها نشانه تشخیص ایمان مستقر و مستودع مورد تأکید قرار گرفته است. امام صادق علیه السّلام فرمودند:

اِنَّ الحَسرَهَ وَ النَّدامَهَ وَ الوَیلَ کُلَّهُ لِمَن لَم یَنتَفِع بِما اَبصَرَهُ وَ لَم یَدرِ مَا الاَمرُ الَّذی هُوَ عَلَیهِ مُقیمٌ اَنفَعٌ لَهُ اَم ضَرٌّ.

حسرت و پشیمانی و عذاب، همگی از آن کسی است که از آنچه به حقّانیتش پی برده سودی نبرد و نداند که آنچه بر آن اقامت گزیده، برایش مفید است یا مضرّ.

راوی می پرسد: «فَبِمَ یُعرَفُ النّاجی مِن هؤلاءِ جُعِلتُ فِداکَ؟»: فدایت گردم؛ در میان ایشان (مؤمنان) اهل نجات چگونه شناخته می شوند؟ فرمودند:

مَن کانَ فِعلُهُ لِقَولِهِ مُوافِقاً فَاَثبِتَ لَهُ الشَّهادَهُ بِالنَّجاهِ. وَ مَن لَم یَکُن فِعلُهُ لِقَولِهِ

مُوافِقاً، فَإنّما ذلِکَ مُستَودَعٌ. (۱)

هر کس عملش مطابق با گفتار یا اعتقادش باشد، گواهی بر اهل نجات بودنش داده می شود. و هر کس عملش با گفتار یا اعتقادش مطابق نیست، ایمانش عاریه می باشد. (معلوم نیست اهل نجات باشد.)

این حدیث شریف بسیار تکان دهنده و درس آموز است. اهل ایمان باید قدر لطف خداوند را در حقّ خویش بشناسند و این قدر شناسی با بهره برداری صحیح و کامل از نعمت ایمان و ولایت اهل بیت علیهم السّلام محقّق می گردد. اگر مؤمنی از این نعمت بی نظیر بهره برداری نکند، چیزی جز حسرت و پشیمانی و عذاب برایش نمی ماند. در اینجا نعمت بصیرت و تفقّه در دین بسیار بسیار نقش اساسی دارد، چون راه بهره برداری صحیح از نعمت ایمان را به انسان می آموزد. (۲) انسان مؤمنن باید بداند که چگونه می تواند از ایمانش سود سرشار معنوی ببرد.

چیزی که در این حدیث مورد تأکید فراوان قرار گرفته، همانا عمل کردن به اعتقاد و گفتار ایمانی است. کلمه «قول» در عربی هم به معنای اعتقاد به کار می رود و هم گفتار. در اینجا گفتار توأم با اعتقاد و برخاسته از آن مراد است. بنابراین اگر معتقد و مدّعی است که ائمه علیهم السّلام از جانب خدا سخن می گویند و آنچه فرموده اند انسان را به سعادت ابدی می رساند، پس باید مطابق اعتقادش عمل کند. اگر چنین باشد می توان او را اهل نجات دانست؛ و گرنه ایمانش عاریه است و ممکن است تا هنگام مرگ از او ستانده شود.

مرحوم علّامه مجلسی در قسمتی از بیان خود در مورد جمله آخر این حدیث شریف می فرمایند:

«وَ مَن لَم یَکُن فِعلُهُ لِقَولِهِ مُوافِقاً» اَی بِاَن یَکُونَ قَولُهُ حَقّاً وَ فِعلُهُ باطِلاً کَما هُوَ شَأنُ اَکثَرِ الخَلقِ «فَإنَّما ذلِکَ مُستَودَعٌ» ایمانُهُ غَیرُ ثابِتٍ فیهِ. فَیَحتَمِلُ اَن یَبقی عَلَی الحَقِّ وَ یَثبُتَ لَهُ الایمانُ وَ تَحصُلَ لَهُ النَّجاهُ وَ اَن یَزُولَ عَنِ الحَقِّ وَ یَعُودَ اِلَی الشِّقاوَهِ وَ یَستَحِقَّ الوَیلَ وَ الحَسرَهَ وَ النَّدامَهَ. (۳)۲.

ص: ۲۵۷

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۴۱۹، کتاب الایمان و الکفر، باب فی علامه المُعار، ح ۱.

۲- توضیح مختصر این مطلب در کتاب «آفتاب در غربت» بخش چهارم، فصل دوم آمده است.

۳- بحارالانوار ج ۶۹ ص ۲۱۹، ذیل حدیث ۲.

« و هر کس عملش مطابق با اعتقاد و گفتارش نباشد» یعنی اعتقاد و گفتارش حق و عملش باطل باشد، آنچنانکه بیشتر مردم چنین هستند «پس ایمانش عاریه ای است» و بی ثبات است. پس احتمال دارد بر اعتقاد حق باقی بماند و ایمان برایش ثبوت پیدا کند و اهل نجات گردد. چنانکه ممکن است از اعتقاد حق خود عدول کند و به شقاوت برگردد و استحقاق عذاب و حسرت و پشیمانی پیدا کند.

همان طور که مرحوم علامه مجلسی فرموده است، بیشتر مؤمنان در عمل مسیری متفاوت با اعتقاد و ادّعای خود طی می کنند و اینها همگی جزء کسانی هستند که ایمانشان عاریه است و به همین جهت نگرانی جدّی نسبت به عاقبت امرشان وجود دارد.

سلب ایمان در یک روز

حساسیت مطلب در حدّی است که چه بسا کسی یک روزه تغییر مسیر دهد و از ایمان به کفر یا از کفر به ایمان بیفتد. امام صادق علیه السّلام فرمودند:

اِنَّ العَبدَ یُصبِحُ مُؤمِناً وَ یُمسی کافِراً، وَ یُصبِحُ کافِراً وَ یُمسی مُؤمِناً. وَ قَومُ یُعارُونَ الایمانَ ثُمَّ یُسلَبُونَهُ وَ یُسَمَّونَ المُعارینَ. (۱)

همانا بنده صبح مؤمن است و عصر کافر می گردد، و صبح کافر است و عصر مؤمن می شود و گروهی که به ایشان ایمان عاریه داده شده، سپس از آنها گرفته می شود و اینها «عاریت داده شدگان» نامیده می شوند.

با این ترتیب کسانی که گوهر ولایت و اکسیر امامت را در اختیار دارند، باید بسیار مراقب باشند که مبادا با ارتکاب گناهان، خود را مستحقّ سلب این نعمت بی نظیر الهی گردانند. تحقّق این عقوبت، احتیاج به مدّت زمان زیادی ندارد و در یک روز و یک ساعت ممکن است اتفاق افتد.

بهشتی بودن همه مؤمنان در دنیا

چقدر زیبا فرموده است امام صادق علیه السّلام وقتی که کسی در مجلس ایشان گفت:۲.

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۴۱۸، کتاب الایمان و الکفر، باب المعارین، ح ۲.

«اَسأَلُ اللهَ الجَنَّهَ.»: از خداوند درخواست بهشت می کنم. ایشان به او فرمودند:

اَنتُم فِی الجَنَّهِ. فَاسأَلُوا اللهَ اَن لا یُخرِجَکُم مِنها.

شما (اکنون) در بهشت هستید. پس از خدا درخواست کنید که شما را از بهشت بیرون نکند.

گفتند: «جُعِلنا فِداکَ نَحنُ فِی الدُّنیا!»: جانهای ما به فدای شما، ما در دنیا هستیم (هنوز به بهشت وارد نشده ایم)! حضرت فرمودند:

اَلَستُم تُقِرُّونَ بِاِمامَتِنا؟

آیا شما به امامت ما معترف نیستید؟

گفتند: «نعم»: بلی. حضرت فرمودند:

هذا مَعنَی الجَنَّهِ الَّذی مَن اَقَرَّ بِهِ کانَ فِی الجَنَّهِ. فَاسأَلُوا اللهَ اَن لا یَسلُبَکُم. (۱)

مقصود از بهشت همین امامت است که هر کس اقرار به آن نماید در بهشت می باشد. پس از خدا درخواست کنید تا این را از شما نگیرد.

آری؛ بهشت همان اعتقاد و اقرار به امامت و ولایت ائمه علیهم السّلام است. چون تنها و تنها همین امر انسان را بهشتی می کند. پس کسانی که این نعمت گرانقدر را در اختیار دارند، باید با دعا و تضرّع به پیشگاه الهی و نیز پاسداری و مراقبت شدید از آن، موجبات بقای این نعمت را فراهم آورند و خود را - با اعمال زشت خویش - مستحقّ سلب آن نکنند. پس برای حفظ و نگهداری از این نعمت بی بدیل، علاوه بر آنچه از علاّمه کلینی در مقدمه کتاب شریف کافی نقل کردیم، دو عمل مهم دیگر وجود دارد: دعا همراه با اصرار و الحاح برای بقای ایمان تا لحظه مرگ؛ و صیانت از دین و ایمان به وسیله ورع.

دعا برای حفظ دین تا هنگام مرگ

در زمینه حفظ دین، ادعیه و سفارشات متعدّدی وارد شده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- یکی از دعاهای زیبا در این خصوص، این آیه شریفه قرآن است:ی.

۱- بحارالانوار ج ۶۸ ص ۱۰۲ ح ۱۱، از محاسن برقی.

«رَبَّنا لا تُزِغ قُلُوبَنا بَعدَ اِذ هَدَیتَنا وَ هَب لَنا مِن لَدُنکَ رَحمَهً اِنَّکَ اَنتَ الوَهّابُ». (۱)تهذیب الاحکام ج ۲ ص ۱۰۹ ح ۱۸۰.(۲)

ای پروردگار ما، دلهای ما را پس از آنکه هدایت کردی، از حق برمگردان و از جانب خود به ما رحمتی ارزانی بدار. همانا تو بسیار بخشنده ای.

«زیغ» به معنای انحراف و عدول از حقّ است و از دعایی که در آیه شریفه ذکر شده معلوم می شود که اگر رحمت خداوند شامل حال انسان نشود، قلبش از ایمان و حق منحرف می شود و به گمراهی می افتد. ذیل همین آیه شریفه از امام صادق علیه السّلام چنین نقل شده است:

اَکثِرُوا مِن اَن تَقُولُوا: «رَبَّنا لا تُزِغ قُلُوبَنا بَعدَ اِذ هَدَیتَنا». وَ لا تَأمَنُوا الزَّیغَ. (۳)

فراوان بگویید: «ای پروردگار ما، دلهای ما را پس از آنکه هدایت کردی، از حق برمگردان.» و از انحراف (قلب) ایمن نباشید.

۲- دعای دیگری که برای همین منظور تعلیم داده شده، دعایی است که به عنوان تعقیب نمازهای واجب نقل شده است. محمد بن سلیمان دیلمی می گوید:

فدایت شوم؛ همان شیعیان شما می گویند: ایمان مستقر و مستودع دارد. به من چیزی بیاموزید که چون آن را بخوانم، ایمانم کامل گردد (زائل نشود). حضرت فرمودند:

قُل فی دُبُرِ کُلِّ صَلاهٍ فَریضَهٍ. رَضیتُ بِاللهِ رَبّاً وَ بِمُحَمَّدٍ نَبِیّاً وَ بِالقُرآنِ کِتاباً وَ بِالکَعبَهِ قِبلَهً وَ بِعَلِّی وَلِیّاً وَ اِماماً وَ بِالحَسَنِ وَ الحُسَینِ وَ الاَئِمَّهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِم. اللّهُمَّ اِنّی رَضیتُ بِهِم اَئِمَّهً، فَارضَنی لَهُم. اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ. (۳)

بعد از هر نماز واجب بگو: خداوند را به عنوان پروردگار و حضرت محمد را به عنوان پیامبر و قرآن را به عنوان کتاب و کعبه را به عنوان قبله و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و سایر ائمه صلوات الله علیهم را به عنوان ولیّ و امام پذیرفتم. خدایا، من امامت ایشان را قبول کردم. پس مرا نیز ۰.

۱- آل عمران

۲- /۸.

۳- تفسیر عیّاشی ج ۱ ص ۱۶۴ ح ۹.

مقبول ایشان قرار ده. همانا تو بر همه چیزی توانا هستی.

۳- دعای دیگری به عنوان تعقیب نماز صبح و مغرب نقل شده است. امام صادق علیه السّلام فرمودند:

مَن قالَ فی دُبُرِ صَلاهِ الفَجرِ وَ دُبُرِ صَلاهِ المَغرِبِ سَبعَ مَرّاتٍ: «بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم لا حَولَ وَ لا قُوَّهَ اِلّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظیمِ» دَفَعَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَنهُ سَبعینَ نَوعاً مِن اَنواعِ البَلاءِ ... وَ اِن کانَ شَقِیّاً، مُحِیَ مِنَ الشَّقاءِ وَ کُتِبَ مِنَ السُّعَداءِ. (۱)

هر کس در تعقیب نماز صبح و نماز مغرب، هفت بار بگوید:«بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم لا حَولَ وَ لا قُوَّهَ اِلّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظیمِ» خدای عزوجل هفتاد نوع بلا را از او دور می کند... و اگر اهل شقاوت باشد، از آن محو شده و در زمره سعادتمندان قرار می گیرد.

استمرار بر این ذکر شریف، می تواند انسان را از شقاوت خارج کند و به سعادت برساند. سعادت و شقاوت انسان هنگام مرگش روشن می شود. اگر با ایمان از دنیا برود، سعید و گرنه شقیّ می باشد.

از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت شده که فرمودند:

حَقیقَهُ السَّعادَهِ اَن یَختِمَ الرَّجُلُ عَمَلَهُ بِالسَّعادَهِ. وَ حَقیقَهُ الشَّقاء اَن یَختِمَ المَرءُ عَمَلَهُ بِالشَّقاءِ. (۲)

حقیقت سعادت این است که انسان اعمال خود را ختم به خیر و سعادت کند. و حقیقت شقاوت هم این است که عملش را به شرّ و شقاوت ختم نماید.

ملاک سعادت و شقاوت، خاتمه کار انسان یعنی هنگام مرگش است. انسان باید دعا کند تا اعمالش ختم به خیر گردد.

۴- دعای دیگری که برای همین منظور وارد شده از حضرت هادی علیه السّلام است.

اَکثِر مِن اَن تَقُولَ: «اللّهُمَّ لا تَجعَلنی مِنَ المُعارینَ وَ لا تُخرِجنی مِنَ التَّقصیرِ. (۳)۴.

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۵۳۱، کتاب الدعاء، باب القول عند الاصباح و الامساء، ح ۲۵.

۲- بحارالانوار ج ۵ ص ۱۵۴ ح ۵، از خصال.

۳- اصول کافی ج ۲ ص ۷۳، کتاب الایمان و الکفر، باب الاعتراف بالتقصیر، ح ۴.

این دعا را زیاد تکرار کن: خدایا مرا از عاریه داران ایمان قرار مده و مرا از اینکه خود را (در عبادت تو) مقصّر بدانم، خارج مکن. (۱)

در این دعای شریف با صراحت به پیشگاه الهی عرضه می داریم که خداوند ایمان ما را مستقّر قرار دهد.

۵- مورد دیگر دعایی است که در اعمال روز عید غدیر از امام صادق علیه السّلام نقل شده است. (۲) در انتهای آن چنین می خوانیم:

اللّهُمَّ اِنّی اَسألُکَ ... اِن تُبارِکَ لَنا فی یَومِنا هذا ... وَ تَمُنَّ عَلَینا بِنعمَتِکَ وَ تَجعَلَهُ عِندَنا مُستَقِرّاً ثابِتاً وَ لا تَسلُبَنا اَبَداً وَ لا تَجعَلَهُ عِندَنا مُستَودَعاً. فَاِنَّکَ قُلتَ: «فَمُستَقَرٌّ وَ مُستودَعٌ» (۳). فَاجعَلهُ مُستَقِرّاً ثابِتاً. (۴)

خدایا، من از تو درخواست می کنم... که امروز ما را بر ما مبارک سازی ... و با نعمت خود بر ما منّت گذاری و آن (امامت و ولایت) را نزد ما مستقر و ماندنی قرار دهی و هیچ گاه آن را از ما نگیری و آن را نزد ما به صورت عاریه قرار ندهی. همانا تو خود گفتی: «آن گاه به مستقر و مستودع تقسیم شدید.» پس آن را مستقر و ماندگار (تا هنگام مرگ) قرار ده.

غیر از موارد فوق، اعمال و ادعیه فراوان دیگری هم در ارتباط با همین موضوع به مناسبتهای مختلف وارد شده است که ما برای رعایت اختصار از نقل آنها در اینجا خودداری می کنیم. (۵)د.

ص: ۲۶۲

۱- مقصود این است که انسان به لطف و عنایت الهی با وجود تلاش و کوشش در مسیر عبادت، همواره خود را در ادای حقّ پروردگار مقصّر ببیند و هرگز تصور نکند که توانسته است از عهده آن برآید.

۲- البتّه این دعای شریف در خصوص این موضوع وارد نشده امّا در روز غدیر که روز تجدید عهد ولایت و ایمان است خوانده می شود و به همین جهت در اینجا آورده شد.

۳- انعام (۶)/۹۸.

۴- بحارالانوار ج ۹۸ ص ۳۰۷ ح ۲، از اقبال الاعمال.

۵- علاقمندان می توانند به کتاب ارزشمند «با پسرم در سکرات» از جناب آقای سید مجتبی بحرینی از ص ۱۳۴ تا ۱۶۰ رجوع کنند.

فصل ۵: رابطه ایمان و عمل

اشاره

اکنون به بحث درباره ارتباط ایمان و عمل می پردازیم که منظور از عمل در اینجا طاعت و معصیت است؛ یعنی فرمانبری یا نافرمانی نسبت به دستورات شرع.

صیانت از ایمان به وسیله وَرَع

اشاره

عامل سومی که برای حفظ و صیانت از دین و ایمان بسیار مورد سفارش قرار گرفته است، رعایت «ورع» می باشد. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

اِتَّقُوا اللهَ وَ صُونُوا دینَکُم بِالوَرَعِ. (۱)

تقوای الهی پیشه کنید و دین خود را به وسیله ورع محافظت نمایید.

رعایت ورع به این است که انسان نسبت به حرامهای قطعی، حریم بگیرد. یعنی به شکلی حرکت کند که مطمئن باشد به حرام نمی افتد. این صرفاً با رعایت احکام فقهی در حدّ واجب و حرام تأمین نمی شود. زیرا «فقه» متکفّل بیان احکام و حدود الهی است و در آن مرزهای حلال و حرام یا واجب و مستحبّ و ... روشن می شود. وقتی کاری «حرام» دانسته می شود یعنی اینکه نباید عمل انسان از آن مرز (حرام) فراتر رود. امّا «ورع» نوعی احتیاط عقلی است برای حصول اطمینان از ۲.

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۷۶، کتاب الایمان و الکفر، باب الورع، ح ۲.

عـدم وقوع در حرام. این احتیـاط گـاهی در احکـام است و گـاهی در موضوعات. احتیاط در حکم مربوط به وقتی است که به عنـوان مثـال برای فقیه از روی ادلّه شـرعی اطمینـان به حرمت چیزی حاصـل نمی شـود تـا بتوانـد مطـابق آن فتوا دهـد. در این صورت ورع این است که انسان از مواردی که حکمش مشـکوک و مشتبه به حرام می باشد، پرهیز کند. گاهی هم حکم شرع روشن است امّا بعضی مصادیق آن مشتبه می باشد. مقتضای ورع در این صورت هم پرهیز از مشتبهات است.

اموری که حرمت آنها برای انسان قطعی نیست، «شـبهات» نامیـده می شونـد (خواه منشأ شـبهه جهل به موضوع باشد یا جهل به حکم). و «ورع» فضـیلتی است که نه فقط با پرهیز از حرامهای قطعی بلکه با اجتناب از شـبهات (اموری که حرام نیست، ولی به حرام شباهت دارد) حاصل می شود. ائمه اطهار علیهم السّلام فرموده اند:

اَورَعَ النّاسِ مِن وَقَفَ عِندَ الشُّبهَهِ. (۱)

با ورع ترین مردم، کسی است که در موارد شبهه ناک توقّف کند.

احتیاط در امر دین، حکم عقل است که می گوید: تا قبل از رسیدن به مرز حرام قطعی، انسان باید توقّف کند، تا مطمئن شود به حرام نمی افتـد. انسـان اگر درست روی مرز حرکت کنـد، احتمـال لغزش برای او بسیار است، پس برای حصول اطمینان از اینکه به حرام نیفتد، عقل می گوید: احتیاط کن!

ما در امور مادی دنیوی، احتیاطهای عقلی داریم و در مواردی که خطر جـدّی وجود دارد، بی مبالاتی نمی کنیم. مثلاً هیچ گاه روی لبه پرتگـاهی که یـخ زده است، راه نمی رویم و بـا خـود نمی گوییم که مـا یقین به پرت شـدن نـداریم، بلکه می گوییم: چون احتمـال پرت شـدن یک احتمال عقلایی است، احتیاط کردن شـرط عقل است. بنابراین از لبه پرتگاه تا حـدی که مطمئن شویم سقوط نمی کنیم، فاصله می گیریم.

حال که در امور مادی و دنیوی چنین احتیاطی پسندیده است، به طریق اولی در امر دین که ضرر احتمالی بسیار عمیق تر است، احتیاط کردن شرط عاقل بودن است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در سفارشی به جناب کمیل بن زیاد - که از خواصّل.

۱- بحارالانوار ج ۷۰ ص ۳۰۵ ح ۲۵، از خصال.

اصحاب ایشان بود - فرمودند:

یا کُمَیلُ، اَخُوکَ دینُکَ. فَاحتَط لِدینِکَ بِما شِئتَ. (۱)

ای کمیل، برادرت دین تو است. پس به هر صورتی که می خواهی، برای (حفظ) دین خود احتیاط کن.

امیرالمؤمنین علیه السّلام این سفارش را به صورت عمومی نفرموده اند، بلکه به کمیل - که از نزدیکان اصحاب ایشان بوده است - چنین توصیه فرموده اند. بنابراین اهل ولایت و معرفت ائمه علیهم السّلام باید این گونه سفارشات را الگوی اعمال و رفتار خود قرار دهند، نه اینکه در پی آن باشند که راهی - هر چند خلاف احتیاط - برای حلال دانستن آنچه مشکوک است، پیدا کنند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با بیان مثال بسیار زیبایی، لزوم پرهیز از مشتبهات را به امّت خود تذکر فرموده اند:

اِنَّ لِکُلِّ مَلِکٍ حِمًی. وَ اِنَّ حِمَی اللهِ حَلالُهُ وَ حَرامُهُ. وَ المُشتَبِهاتُ بَینَ ذلِکَ. کَما لَو اَنَّ راعِیاً رَعی اِلی جانِبِ الحِمی، لَم تَلبَث غَنَمُهُ اَن تَقَعَ فی وَسَطِهِ، فَدَعُوا المُشتَبِهاتِ. (۲)

برای هر پادشاهی حریمی هست. و حریم خدا، حلال و حرام اوست. و موارد شبه ناک، بین این دو محدوده (حلال و حرام قطعی) هستند. همان طور که اگر چوپانی (گله خود را) در کنار حریم مشخصی به چرا ببرد، بی درنگ گوسفندانش داخل آن حریم خواهند شد (درکنار مرز حرام خدا هم حرکت کردن همین طور است) پس از موارد شبه ناک پرهیز کنید.

انسان وقتی نزدیک مرز حرام خدا حرکت کند، بدون آنکه خودش بفهمد، به حرام می افتد. یک چوپان وقتی گوسفندهایش را در کنار حریم محافظت شده ای رها کند، اطمینان ندارد که وارد آن حریم نشوند و مرز آن را محترم بشمارند. چنین چوپان لاأُبالی، یک لحظه که به خود می آید، متوجه می شود که گوسفندهایش واردی.

۱- بحارالانوار ج ۲ ص ۲۵۸ ح ۴، از امالی طوسی.

۲- بحارالانوار ج ۲ ص ۲۵۹ ح ۶، از امالی طوسی.

حریم ممنوعه شده اند و دیگر کاری از دستش برنمی آید. ما انسانها نیز چنین هستیم. وقتی چسبیده به مرزهای حرام حرکت کنیم و به گمان خود بخواهیم از حلال، حداکثر استفاده را ببریم، آن وقت بدون اینکه متوجه شویم، به حرام قطعی می افتیم. عقل و نقل می گویند که انسان به حلال قطعی بسنده کند و در پی عمل به موارد شبه ناک نباشد تا از خطر افتادن به حرام قطعی در امان بماند.

اینجا موضع تسامح و تساهل نیست، چون ضرر احتمالی یک ضرر جدی و جبران ناپذیر است. اگر دین انسان از دست او برود، به هیچ عنوان قابل جبران نیست. و لذا عقل می گوید که انسان طریق احتیاط را پیش بگیرد.

با این توضیحات روشن می شود که چگونه می توان دین را با ورع حفظ و صیانت کرد. انسان مؤمن از ترس اینکه نکند ایمانش سلب شود، از همه گناهان می گریزد و به هیچ وجه خود را مجاز نمی شمرد که نسبت به گناهی - حتّی یک گناه - بی تفاوت و لاأُبالی باشد. هیچ کس نمی داند که کدام یک از گناهانش موجب نارضایتی خداوند از او می شود. و لذا هیچ گناهی را کوچک نمی شمرد.

امیرالمؤمنین علیه السّلام می فرمایند:

اِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی ... اَخفی رِضاهُ فی طاعَتِهِ. فَلاتَستَصغِرَنَّ شَیئاً مِن طاعَتِهِ. فَرُبَّما وافَقَ رِضاهُ وَ اَنتَ لا تَعلَمُ. وَ اَخفی سَخَطَهُ فی مَعصِیَتِهِ. فَلا تَستَصغِرَنَّ شَیئاً مِن مَعصِیَتِهِ. فَرُبَّما وافَقَ سَخَطَهُ وَ اَنتَ لا تَعلَمُ... .(۱)

خدای تبارک و تعالی ... خشنودی خود را در طاعت خود پنهان کرده است. پس هیچ یک از طاعات الهی را کوچک مشمار. چه بسا همان باعث خشنودی او گردد. در حالی که تو نمی دانی. و ناخشنودی خود را نیز در نافرمانی اش پنهان نموده است. پس هیچ یک از معاصی او را کوچک نشمار. چه بسا همان سبب نارضایتی او گردد در حالی که تو نمی دانی... .

انسان نمی داند که کدام گناهش ممکن است در هنگام مرگ مانع شود که با ایمان از دنیا برود. گاهی انسان به گناهی اهمیت نمی دهد و همان مانع جدّی بر سر راه۴.

۱- کمال الدین، باب ۲۶، ح ۴.

ایمانش می شود.

اثر نارضایتی مادر در هنگام مرگ

از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که: فردی از اهل مدینه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مرضی گرفتار آمد که منتهی به فوت او گردید. در حال احتضار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر بالینش حاضر شدند و به او تلقین «لا اله الّا الله» کردند، نتوانست ادا کند و زبانش بند آمده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بار دیگر تلقین فرمود، باز هم نتوانست بگوید. بالای سر او زنی حاضر بود. حضرت پرسیدند: آیا این مرد مادر دارد؟ زن گفت: بله ای رسول خدا، من مادرش هستم. حضرت فرمودند: آیا شما از ایشان راضی هستید یا خیر؟ عرض کرد: خیر، من از او ناراحت هستم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به زن فرمودند: «فَاِنّی اُحَبُّ اَن تَرضی عَنهُ.»: من دوست دارم که از او راضی شوی. عرض کرد: ای رسول خدا، به خاطر رضایت شما از او راضی شدم.

سپس بار دیگر حضرت به آن مرد تلقین «لا اله الّا الله» کردند، او هم گفت: «لا اله الّا الله». بعد به او فرمودند:

قُل: یا مَن یَقبَلُ الیَسیرَ وَ یَعفُو عَنِ الکَثیرِ، اِقبَل مِنّی الیَسیرَ وَ اعفُ عَنّی الکَثیرَ. اَنَّکَ اَنتَ العَفُوُّ الغَفُورُ.

بگو: ای کسی که (کار خیر) ناچیز را می پذیری و از (کار زشت) زیاد درمی گذری، از من ناچیز را بپذیر و زیاد را درگذر. همان تو عفو کننده بخشایشگر هستی.

آن مرد نیز دعا را به زبان آورد. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او پرسیدند: چه می بینی؟ عرض کرد: دو فرد سیاه را می بینم که بر من وارد شده اند. حضرت فرمودند: دوباره آن دعا را بخوان. او دعا را اعاده کرد. حضرت پرسیدند: چه می بینی؟ عرض کرد: آن دو سیاه از من دور شدند و دو سفید وارد شدند و سیاه ها رفتند و دیگر آنها را نمی بینم و سفیدها به من نزدیک شدند. الآن جان مرا می گیرند. در همین موقع از دنیا رفت. (۱)۷.

۱- من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۱۳۲ ح ۳۴۷.

این نمونه ای بود از گناهی که در وقت مرگ مانع با ایمان از دنیا رفتن شد و چه بسا صاحب آن گناه تصوّر نمی کرد که نارضایتی مادرش در آن زمان گریبانگیرش گردد. گناهان دیگر هم ممکن است هم اثر را داشته باشند و انسان مؤمن هیچ گناهی را سبک و کوچک نمی شمارد.

تأثیر ورع در تعمیق ایمان

اینجا اهمیّت هشدار امام باقر علیه السّلام به جابربن یزید جُعفی برای ما روشن می شود که فرمود:

مَن کانَ لِلّهِ مُطیعاً، فَهُوَ لَنا وَلِیٌّ. وَ مَن کانَ لِلّهِ عاصِیاً، فَهُوَ لَنا عَدُوٌّ. ما تُنالَ وِلایَتُنا اِلّا بِالعَمَلِ وَ الوَرَعِ. (۱)

هر کس مطیع خدا باشد، دوستدار ماست. و هر کس نافرمانی خدا را بکند، دشمن ماست. ولایت ما جز با عمل ورع به دست نمی آید.

اینجا یک اصل و قاعده کلّی که مطلوب ائمه طاهرین علیهم السّلام است مورد تأکید قرار گرفته و آن این است که: اهل ولایت باید اهل عمل به دستورات دین باشند. ایشان همین امر را به عنوان نشانه و علامت دوستداران خود معرّفی کرده اند.

منظور از «مطیع» در اینجا کسی که هیچ گاه معصیت نکند نیست، بلکه مراد کسی است که در اکثر حالات خود با توجّه به محبّت و ولایت پیشوایانش، اهل عمل به فرامین آنهاست و سعی می کند که از صف پیروان ایشان جدا نشود و کاری نکند که رنگ دشمنان ایشان به او بخورد. چنین فردی بنایش بر طاعت از دستورات شرع است و اگر هم بلغزد، فوری پشیمان شده، خود را سرزنش می کند و به جبران اشتباهش می پردازد.

امّا منظور از «عاصی» اگر کسی باشد که از روی عناد و دشمنی با خدا، به نافرمانی او دست بزند، چنین شخصی قطعاً دشمن خداست. و دشمن خدا، دشمن اهل بیت علیهم السّلام هم هست. ولی چنین معنایی برای «عاصی» در این حدیث که مخاطب آن مدّعیان تشیّع و دوستداران اهل بیت علیهم السّلام هستند، بعید به نظر می رسد،۳.

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۷۵، کتاب الایمان و الکفر، باب الطاعه و التقوی، انتهای ح ۳.

و ظاهراً مراد از آن همان گناهکاری است که از روی طغیان و قصد مخالفت را خدا گناه نمی کند ولی البتّه فریب خورده و با گناهی که مرتکب شده خود را در صف دشمنان خدا و اهل بیت علیهم السّلام قرار داده است. چنین شخصی از جهت عملش دشمن اهل بیت علیهم السّلام است، چون کاری کرده که از آن مخالفان و دشمنان اهل بیت علیهم السّلام است.

به عنوان مثال: اگر اجتماعی از طرفداران و مخالفان اهل بیت علیهم السّلام تشکیل شود که هر یک از اینها با رنگ لباسهایشان شناخته می شوند، این شخص گناهکار، با معصیت خود، لباس مخالفان را به تن کرده و اگر در همان لحظه عکسی از هر دو گروه گرفته شود، او هم جزء مخالفان محسوب می گردد. و خطر بسیار بزرگ این است که خداوند در همان حال او را از دنیا ببرد که در این صورت معلوم می شود که از جمله اشقیا بوده و نتوانسته است خود را در جرگه سعدا قرار دهد. پس باید از خدا کمک خواست و از راهنماییهای ائمه علیهم السّلام بهره برد.

از جمله آخر حدیث استفاده می شود که با اهتمام داشتن به عمل و رعایت ورع، می توان ولایت اهل بیت علیهم السّلام را به دست آورد. حصری که در این عبارت وجود دارد (ما تُنال .. الّا ...) روشن می سازد که - اگر نتوان گفت اصل ولایت امّا لااقل - درجاتی از آن بدون ورع و اهمیت دادن به عمل به دست نمی آید. کسی که می خواهد ایمانش مستقرّ باشد و در هنگام مرگ نگران از دست رفتن ایمانش نباشد، باید از طریق ورع پایه های ایمان را در قلب خود مستحکم و قوی سازد تا به کوچکترین تهدیدی از دست نرود.

راه عاقبت به خیری

از جمله سفارشات امام صادق علیه السّلام که آن را به صورت کتبی مرقوم فرمودند این است:

اِن اَردتَ اَن یُختَمَ بِخَیرٍ عَمَلَکَ حَتّی تُقبَضَ وَ اَنتَ فی اَفضَلِ الاَعمالِ، فَعَظِّم لِلّهِ حَقَّهُ اَن تَبذُلَ نَعماءَهُ فی مَعاصیهِ وَ اَن تَغتَرَّ بِحِلمِهِ عَنکَ وَ اَکرِم کُلَّ مَن وَجَدتَهُ یَذکُرُنا اَو یَنتَحِلُ مَوَدَّتَنا. ثُمَّ لَیسَ عَلَیکَ صادِقاً کانَ اَو کاذِباً اِنَّما لَکَ

ص: ۲۶۹

نَبِیُّکَ وَ عَلَیهِ کِذبُهُ. (۱)

اگر می خواهی اعمالت ختم به خیر شود تا اینکه در حال انجام بهترین کارها از دنیا بروی، پس حقّ خداوند را بزرگتر از این بدان که نعمتهای او را در مسیر انجام معاصی او صرف کنی و از بردباری خداوند نسبت به خود مغرور نشوی و هر کس ما (اهل بیت علیهم السّلام)را (به خوبی) یاد می کند یا به ما اظهار محبّت می نماید گرامی بدار. تو مسؤول راستگو یا دروغگو بودن او نیستی. تو از نیّت (خیر) خود فایده می بری و ضرر دروغگو بودن او به خودش می رسد.

این سفارشات بعضی از مصادیق ورع است که شیعیان باید به آنها ملتزم گردند تا از عاقبت سوء در امان بمانند.

تأکید شدید ائمه علیهم السّلام بر رعایت ورع

ائمه علیهم السّلام نسبت به رعایت ورع از جانب دوستان خود، حسّاسیت زیادی داشته اند. گاهی فرموده اند که اگر کسی اهل ورع نباشد، اصلاً او را مؤمن نمی دانند. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

اِنّا لا نَعُدُّ الرَّجُلَ مُؤمِناً حَتّی یَکُونَ لِجَمیعِ اَمرِنا مُتَّبِعاً مُریداً. اَلا وَ اِنَّ مِن اتّباعِ اَمرِنا وَ اِرادَتِهِ الوَرَعَ. فَتَزَیَّنُوا بِهِ یَرحَمُکُمُ اللهُ وَ کَبِّدُوا اَعداءَنا [بِهِ] یَنعَشُکُمُ اللهُ. (۲)

ما کسی را مؤمن نمی شماریم مگر آنکه از همه امر ما پیروی کند و اراده انجامش را داشته باشد. آگاه باشید که یکی از موارد پیروی از امر ما و اراده انجام آن، ورع می باشد. پس خود را به آن زینت دهید تا خداوند شما را مورد رحمت قرار دهد و با آن بر دشمنان ما سخت بگیرید و آنها را در تنگنا بگذارید، تا خداوند شما را زنده و سربلند قرار دهد.

شیعیان ائمه علیهم السّلام باید با سلاح ورع به جنگ با دشمنان ایشان بروند و به این وسیله آنها را خوار و منکوب گردانند. اگر اهل ولایت ورع نداشته باشند، زبان۳.

ص: ۲۷۰

۱- بحارالانوار ج ۷۳ ص ۳۵۱ ح ۴۹، از عیون اخبارالرضا علیه السّلام.

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۷۸، کتاب الایمان و الکفر، باب الورع، ح ۱۳.

اعـتراض و عیب جویی دشـمنان ائمه علیهم السّلام بر ایشـان و حتی بر خود ائمه علیهم السّلام بـاز می شود. در آن صورت به خاطر اعمال زشت مؤمنان، حضـرات معصومین علیهم السّلام مورد بی مهری و کم توجّهی قرار می گیرند.مظلومیّت ائمه علیهم السّلام به آنجا می رسد که شـخص به نام «ابوالصـباح کِنانی» به امام صادق علیه السّلام عرض می کند: به خاطر شـما زا مردم چه ها می بینیم؟! حضـرت فرمودند: مگر از مردم به خاطر من چه می بینی؟! می گوید: میان ما و دیگری اختلافی به وجود می آید، او به من می گوید جعفری خبیث! حضـرت فرمودند: یعنی مردم شـما را به سبب من سرزنش می کنند؟! می گوید: آری. حضرت در پاسخ می فرمایند:

ما اَقَلَّ وَ اللهِ مَن یَتَّبِعُ جَعفَراً مِنکُم! اِنَّما اَصحابی مَنِ اشتَدَّ وَرَعُهُ وَ عَمِلَ لِخالِقِهِ وَ رَجا ثَوابَهُ. فَهؤُلاءِ اَصحابی. (۱)

قسم به خـدا چه کم هسـتند کسانی از شـما که پیروی جعفر را می کننـد! تنها کسانی اصـحاب من هسـتند که اهل ورع شـدید باشند و برای خالق خویش عمل کنند و امید به پاداش او داشته باشند. اینها اصحاب من می باشند.

آری؛ این است نتیجه ورع نداشتن شیعه یا بهتر بگوییم ورع شدید نداشتن ایشان.

پیام امام باقر علیه السّلام به دوستانش

این بحث را بـا پیـامی از امـام بـاقر علیه السّلام برای همه دوسـتداران خود، به پایـان می بریم. وقـتی «خَیثَمَه» برای خـداحافظی خدمت امام علیه السّلام می رسد، ایشان چنین می فرمایند:

یا خَیثَمَهُ، اَبلِغ مَن تَری مِن مَوالینَا السَّلامَ. وَ اَوصِهِم بِتَقوَی اللهِ العَظیم، وَ اَن یَعُودَ غَنِیُّهُم عَلی فَقیرِهِم وَ قَوِیُّهم عَلی ضَعیفِهِم، وَ اَن یَشهَدَ حَیُّهُم جِنازَهَ مَیِّتِهِم، وَ اَن یَتَلاقَوا فی بُیُوتِهِم. فَاِنَّ لُقِیّا بَعضُهُم بَعضاً حَیاهً لِاَمرِنا. وَ رَحِمَ اللهُ عَبداً اَحیا اَمرَنا.

یا خَیثَمَهُ، اَبلِغ مَوالینا اَنّا لا نُغنی عَنهُم مِنَ اللهِ شَیئاً اِلّا بِعَمَلٍ وَ اَنَّهُم لَن یَنالُوا۶.

ص: ۲۷۱

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۷۷، کتاب الایمان و الکفر، باب الورع، ح ۶.

وِلایَتَنا اِلّا بِالوَرَعِ، وَ اَنَّ اَشَدَّ النّاسِ حَسرَةً یَومَ القِیامَهِ مَن وَصَفَ عَدلاً ثُمَّ خالَفَهُ اِلی غَیرِهِ. (۱)

ای خیثمه، هر کس از دوستان ما را دیدی سلام برسان. و آنها را به تقوای خدای بزرگ سفارش کن، و به اینکه ثروتمند آنها به فقیرشان و توانمندشان به ضعیف آنها رسیدگی نماید و زنده آنها برای (تشیع) جنازه مرده شان حاضر شود، و اینکه در خانه های یکدیگر به ملاقات هم بروند. زیرا دیدار آنها با یکدیگر باعث زنده شدن امر ماست. خداوند رحمت کند بنده ای را که امر ما را زنده بدارد.

ای خیثمه، به دوستان ما پیغام بده که ما آنها را از طرف خدا جز به وسیله عمل بی نیاز نمی کنیم و آنها را هم جز به وسیله ورع به ولایت ما نمی رسند. و بیشترین حسرت را در روز قیامت کسانی می خورند که عدالتی را ستوده اند امّا برخلاف آن عمل کرده اند.

پیام امام علیه السّلام در این حدیث این است که: اوّلاً: دوستان اهل بیت علیهم السّلام باید به فکر یکدیگر باشند و از هم خبر داشته باشند و به درد هم رسیدگی کنند. و ثانیاً: بدانند که برای پاسداری و محافظت از ولایت اهل بیت علیهم السّلام باید ورع را رعایت کنند.

و اینکه فرموده اند: ما دوستان خود را از طرف خدا جز به وسیله عمل بی نیاز نمی کنیم.منظور از عمل در درجه اوّل عمل قلب است که همان معرفت صحیح نسبت به اهل بیت علیهم السّلام و تسلیم شدن به ولایت ایشان است که ارزش هر عمل خارجی هم به این عمل قلب برمی گردد، و در مرتبه بعد دستورات شرع است که باید جدّی گرفته شوند.

پس در مجموع مشخّص شد که آنچه اصل دین را تشکیل می دهد و باعث نجات انسان در آخرت می گردد، معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السّلام می باشد، به شرطی که انسان با این اعتقاد از دنیا برود. و به خاطر حفظ و صیانت ایمان تا لحظه مرگ، رعایت حدود الهی و شریعت اسلام به طور کالم و در حدّ ورع، ضروری و اجتناب ناپذیر است.۲.

ص: ۲۷۲

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۱۷۵، کتاب الایمان و الکفر، باب زیاره الاخوان، ح ۲.

رابطه ولایت و محبت اهل بیت علیهم السّلام با طاعت و معصیت

اشاره

حال که روشن شد «دین» چیزی جز معرفت اهل بیت علیهم السّلام و قبول ولایت ایشان نیست و تجلّی این امر در شدّت محبّت به ایشان است، باید به این واقعیت هم توجّه کنیم که آثار ولایت و محبّت اهل بیت علیهم السّلام، اطاعت از دستورات ایشان و تبعیّت از آنان است؛ به طوری که هر چه محبّت بیشتر باشد، تبعیّت و پیروی از ایشان بیشتر و کاملتر است. خدا به پیامبرش چنین دستور می دهد:

«قُل اِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونی یُحبِبکُمُ اللهُ». (۱)اصول کافی ج ۲ ص ۷۴، کتاب الایمان و الکفر، باب الطاعه و التقوی، ح ۳.(۲)

بگو (ای پیامبر): اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید، تا خدا شما را دوست داشته باشد.

دوست داشتن اهل بیت علیهم السّلام جدا از دوستی و محبّت نسبت به خدا نیست. بنابراین، دوستدار اهل بیت علیهم السّلام اگر می خواهد مورد توجّه و عنایت الهی قرار گیرد، باید از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم(۳) و ائمه علیهم السّلام پیروی کند. گناهان قطعاً مبغوض خدا و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام است و کسی که به ایشان محبّت دارد، نمی تواند درعمل به دستورات آنها بی تفاوت و لا اُبالی باشد. بنابراین اگر کسی نسبت به انجام فرامین ایشان بی تفاوت بود، از همین جا می توان فهمید که نسبت به محبّت آنها صداقت ندارد. این حقیقت را امام باقر علیه السّلام برای جابر چنین تعبیر فرموده اند:

حَسبُ الرَّجُلِ اَن یَقولَ: اُحِبُّ عَلِیّاً وَ اَتَوَلّاهُ ثُمَّ لا یَکُونُ مَعَ ذلِکَ فَعّالاً؟! فَلَو قالَ: اِنّی اُحَبُّ رَسُولَ اللهِ، فَرَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم خَیرٌ مِن عَلِیَّ عَلیه السّلام، ثُمَّ لا یَتَّبِعُ سیرَتَهُ وَ لا یعمَلُ بِسُنَّتِهِ، ما نَفَعَهُ حُبُّهُ اِیّاهُ شَیئاً. فَاتَّقُوا اللهَ وَ اعمَلُوا لِما عِندَاللهَ. لَیسَ بَینَ اللهَ وَ بَینَ اَحَدٍ قُرابَهٌ. اَحَبُّ العِبادِ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ (وَ اَکرَمُهُم عَلَیهِ) اَتقاهُم وَ اَعمَلُهُم بِطاعَتِهِ. (۳)

آیا کافی است که کسی ادّعا کند که من علی را دوست دارم و ولایت آن۳.

ص: ۲۷۳

۱- آل عمران

۲- ۳۱/.

۳- در نسخه مجالس و بعضی کتب دیگر «و رسول» آمده است. (مرآه العقول ج ۸ ص ۵۱). مرحوم مجلسی این عبارات را اظهر دانسته اند.

حضـرت را قبول دارم، امّا با وجود چنین ادّعایی اهل عمل نباشد؟! پس اگر بگوید: من رسول خدا را دوست دارم - که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم از علی علیه السّـلام بهتر است - امّا از سـیره آن حضـرت پیروی نکنـد و به سـنّت ایشان عمل نکنـد، محبّت (مورد ادّعای) او به رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فایده ای به حالش ندارد . پس (حال که چنین است) تقـوای الهی را داشـته باشـید و برای رسـیدن بـه آنچه نزد خـداست، عمـل کنیـد. میـان خـدا و هیـچ کس خویشاونـدی نیست. محبوبترین بندگان نزد خدای عزّوجل (و گرامی ترین آنها نزد او) با تقواترین آنها و آن کسانی هستند که فرامین الهی را بیشتر و بهتر اطاعت می کنند.

تلازم ایمان با عمل

به نظر می آید در احادیثی نظیر حدیث فوق، ائمه علیهم السّـلام خواسـته اند حساب ایمان را از حساب اسـلام اصـطلاحی جدا کنند؛ اسلامی که فقط با بیان شهادتین - و حتّی بدون اعتقاد قلبی - محقّق می شود و از لحاظ فقهی در دنیا آثاری دارد. چنین اسـلامی به قلب و عمـل انسـان کـاری نـدارد و لـذا این اسـلام لزوماً با ایمان همراه نیست. مسـلمان غیر مؤمن ممکن است همه اعمالش برخلاف آنچه به زبان اقرار کرده است باشد، ولی یک فرد با ایمان نمی تواند چنین باشد. چون ایمان کار قلب است، مؤمن نسبت به اعمال، حالت بی تفاوتی و بی خیالی نمی تواند داشته باشد. مسلمان ممکن است چیزی را به زبان بگوید و بعد هرکـاری که خواست انجام دهـد؛ هر چنـد که آن کار، کشـتن پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم یا امام علیه السّـلام باشـد! امّا ایمان چنین نیست که شـخص بگوید - آری فقط بگوید - من پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم یا علی علیه السّـلام را دوست دارم و بعـد هر کاری که خواست انجام دهد. محبّت یک امر قلبی است و مانند گفتن شـهادتین نیست که ممکن است از روی نفاق و تظاهر باشد. در اصل محبّت نمی توان تظاهر کرد. و این امر قلبی هرچند در انسان قوّت داشـته باشد، به همان اندازه در طاعت و فرمانبری او از پیشوایان دین مؤثّر است.

بنابراین از حدیث فوق با توجّه به آنچه علّامه مجلسی رحمه الله در شرح آن در مرآه العقول فرموده اند چنین استفاده می کنیم که: اهل ولایت اگر به خاطر اتّکال و دلگرمی به محبّت امیرالمؤمنین علیه السّلام در عمل نسبت به سنّت و سیره ایشان کوتاهی

کنند، آن وقت مخالفان (منکران ولایت) می توانند با آنها چنین احتجاج کنند که ما هم بر محبّت نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اتّکال و اعتماد کرده و دیگر به سنّت و سیره ایشان کاری نداریم و چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از علی علیه السّلام بهتر است، پس اگر با داشتن محبّت علی علیه السّلام و بدون عمل می توان سعادتمند شد، ما هم با داشتن محبّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بدون آنکه از ایشان اطاعت کنیم، می توانیم به سعادت برسیم. و در این صورت شیعیان جوابی به مخالفان نمی توانند بدهند.

البتّه همان گونه که از متن حدیث پیداست، چنین سخنی از طرف مخالفان، بیش از یک ادّعای محض نیست، و گرنه محبّت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از محبّت نسبت به امیر المؤمنین علیه السّلام جدا نمی باشد و طبق نصّ صریح قرآن در آیه مباهله به ضمیمه عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، وجود مقدّس علی علیه السّلام نفس و جان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شمرده شده و بنابراین کسی حقیقتاً پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دوست دارد که امیرالمؤمنین علیه السّلام را هم دوست داشته باشد و اگر ایشان را دوست نداشت، می فهمیم که در ادّعای محبّت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم راستگو نیست.

پس به طور کلّی مدّعیان تشیّع باید بدانند که نمی توانند در عمل کردن به دستورات دین و احکام شرع کوتاهی کنند و با اتّکال بر محبّت اهل بیت علیه السّلام تقیّدی در عمل به وظایف شرعی خویش نداشته باشند. مخاطب امام باقر علیه السّلام در حدیثی که از قول جابر روایت شده مدّعیان تشیّع هستند. حضرت در ابتدای آن چنین فرموده اند:

یا جابِرُ، اَیَکتَفی مَن یَنتَحِلُ التَشَیُّعَ اَن یَقُولَ بِحُبِّنا اَهلَ البَیتِ؟! فَوَاللهِ ما شیعَتُنا اِلّا مَنِ اتَّقَی اللهَ وَ اَطاعَهُ وَ ما کانُوا یُعرَفُونَ – یا جابِرُ –اِلّا بِالتَّواضُعِ وَ التَّخَشُّعِ وَ الاَمانَهِ وَ کَثرَهِ ذِکرِ اللهِ وَ الصَّومِ وَ الصَّلاهِ وَ البِرِّ بِالوالِدَینِ وَ التَّعاهُدِ لِلجیرانِ مِنَ الفُقَراءِ وَ اَهلِ المَسکَنَهِ وَ الغارِمینَ وَ الایتامِ وَ صِدقِ الحَدیثِ وَ تَلاوَهِ القُرآنِ وَ کَفِّ الاَلسُنِ عَنِ النّاسِ اِلّا مِن خَیرٍ وَ کانُوا اُمَناءَ عَشائِرِهِم فِی الاَشیاءِ.

ای جابر، آیا کسی که ادّعای تشیّع دارد، کافی است که از محبّت ما اهل بیت دَم زند؟! به خدا سوگند شیعه ما نیست مگر آن که تقوای الهی داشته باشد و از او اطاعت کند. ای جابر، شیعیان ما (در گذشته) شناخته نمی شدند جز با این

ویژگیها: تواضع، خشوع، امانتداری، بسیار یاد کردن از خدا، روزه، نماز، نیکی به پدر و مادر، مراعات همسایگان فقیر و بیچاره و رسیدگی به قرض داران و یتیمها و راستی گفتار و تلاوت قرآن و بازداشتن زبان از مردم جز به نیکی، و (شیعیان) امانتدار قوم و عشیره خود بودند.

اینها و امثال اینها اموری است که امامان علیهم السّلام از اهل ولایت انتظار دارند و دوست دارند که پیروانشا به این خصوصیّات شناخته شوند.

منبع خیرات بودن ولایت ائمه علیهم السّلام

به طور کلّی می توان گفت که اعمال نیک، شاخه های درخت پربار ولایت و محبّت اهل بیت علیهم السّلام هستند. و در مقابل، معاصی و اعمال زشت متناسب با انکار ولایت و نشانه دشمنی با اهل بیت علیهم السّلام است. کسی که خود را اهل ولایت می داند، نباید درعمل، به شاخه های درخت دشمنی با ائمه علیهم السّلام متمسّک شود. امام صادق علیه السّلام این حقیقت را چنین بیان فرموده اند:

نَحنُ اَصلُ کُلِّ خَیرٍ. وَ مِن فُرُوعِنا کُلُّ بِرٍّ. فَمِنَ البِرِّ التَّوحیدُ وَ الصَّلاهُ وَ الصِّیامُ وَ کَظمُ الغَیظُ وَ العَفوُ عَنِ المُسیءِ وَ رَحمَهُ الفَقیرِ وَ تَعَهُّدُ الجارِ وَ الاِقرارِ بِالفَضلِ لِاَهلِهِ.

وَ عَدُوُّنا اَصلُ کُلِّ شَرٍّ. وَ مِن فُرُوعِهِم کُلُّ قَبیحٍ وَ فاحِشَهٍ. فَمِنهُمُ الکَذِبُ وَ البُخلُ وَ النَّمیمَهُ وَ القَطیعَهُ وَ اَکلُ الرِّبا وَ اَکلُ مالِ الیَتیمِ بِغَیرِ حَقِّهِ وَ تَعَدّی الحُدُودِ الَّتی اَمَرَ اللهُ وَ رُکُوبُ الفَواحِشِ ما ظَهَرَ مِنها وَ ما بَطَنَ وَ الزِّنا وَ السَّرِقَهُ وَ کُلُّ ما وافَقَ ذلِکَ مِنَ القَبیحِ. فَکَذَبَ مَن زَعَمَ اَنَّهُ مَعَنا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعِ غَیرِنا. (۱)

ما ریشه هر خوبی هستیم. و هر نیکی از شاخه های (درخت) ماست. از جمله نیکیها است: توحید، نماز، روزه، فروبردن خشم، گذشت از خطاکار، ترحّم به فقیر، رعایت حال همسایه و اعتراف به برتری آن که شایستگی آن را دارد.

و دشمنان ما ریشه هر بدی هستند. و هر کار زشت و ناپسند از شاخه های۶.

۱- روضه کافی ص ۲۴۲ ح ۳۳۶.

(درخت) آنهاست. این شاخه ها عبارتند از: دروغ، بخل، سخن چینی، قطع ارتباط (با کسانی که سفارش به پیوند با آنها شده است)، رباخواری، ستمکارانه خوردن مال یتیم، تجاوز از حدودی که خداوند به آن امر فرموده، ارتکاب زشتیها، چه به طور آشکار و چه به صورت پنهان، زناکاری، دزدی و هر کار زشتی از این قبیل. پس (حال که چنین است) آن که خود را با ما می داند امّا به شاخه های غیر ما چسبیده است، دروغ می گوید.

امام صادق علیه السّلام در این حدیث شریف می خواهند صف معتقدان به ولایت را از صف دشمنان خود جدا کنند. اگر قرار باشد اهل ولایت یک طرف بایستند و دشمنان اهل بیت علیهم السّلام در طرف دیگر، آنچه از نظر پیشوایان ما، پرچم و نشانه دوستان ایشان است، همان طاعات و کارهای نیک و شایسته می باشد، و آنچه پرچم و تابلوی مخالفان ایشان است، معاصی و اعمال زشت می باشد. بنابراین هر کار خوبی که در اصل از هدایت و ارشاد اهل بیت علیهم السّلام ناشی شده و به برکت ولایت ایشان به دست آمده، مُعرِّف دوستان ایشان است. و اگر یکی از دوستداران ایشان مرتکب معصیتی گردد، در حقیقت لباس دشمنان اهل بیت علیهم السّلام را به تن کرده و خود را ناخواسته در صف مخالفان قرار داده است. البتّه چنین فردی تا وقتی محبّت و ولایت خود را از دست نداده، در واقع جزء گروه دوستداران است، ولی با کارهای زشت خود رنگ دشمنان را به خود گرفته و باید با توبه و استغفار، هر چه زودتر خود را از آن شکل مصنوعی خارج کند و به صف اهل ولایت برگردد.

مغرور نشوید!

پس به طور کلّی، روال طبیعی و سفارش شده از ناحیه اهل بیت علیهم السّلام این است که اهل ولایت باید اهل عمل هم باشند و هر چه محبّت و ولایت بیشتر می شود و بالاتر می رود، باید اطاعت از فرامین ایشان هم بیشتر و بهتر شود. به همین جهت دوستانشان را از اینکه با اتّکا بر دوستی خود با ایشان، در انجام طاعات و پرهیز از معاصی سستی بورزند، به شدّت پرهیز داده اند:

وَ اللهِ ما مَعَنا مِنَ اللهِ بَراءَةٌ. وَ لا بَیْنَنا وَ بَیْنَ اللهِ قَرابَةٌ. وَ لا لَنا عَلَی اللهِ حُجَّةٌ. وَ

لاـ نُقَرَّبُ اِلی اللهِ اِلّا بِالطّاعَهِ. فَمَن کانَ مِنکَم مُطیعاً لِلّهِ، تَنفَعُهُ وِلایَتُنا. وَ مَن کانَ مِنکَم عاصِیاً لِلّهِ، لَم تَنفَعهُ وُلایَتُنا. وَیحَکَم! لا تَغتَرُّوا! وَیحَکُم! لا تَغتَرُّوا! (۱)

قسم به خدا، همراه ما از طرف خدا (براتِ) خلاصی و تبرئه شدن نیست. و بین ما با خدا خویشاوندی نیست. و ما بر خدا حجّتی نداریم. و جز با انجام طاعات، مقرّب درگاه خدا نمی شویم. پس هر یک از شما که مطیع خدا باشد، ولایت ما برایش فایده دارد. و هر که از شما اهل معصیت باشد، ولایت ما فایده ای به حالش ندارد. وای بر شما! فریفته نشوید! وای بر شما! فریفته نشوید!

منظور از «براءَه» در این حدیث، خلاصی و تبرئه از آتش و عذاب الهی است. و اینکه فرموده اند ما چنین چیزی با خود همراه نداریم، یعنی کسی گمان نکند که به محض قبول ولایت و محبّت ما، حکم تبرئه از عذاب خدا را به دست آورده و دیگر هر معصیتی را که بخواهد می تواند مرتکب شود و هر گونه دوست داشته باشد می تواند نافرمانی ما را بکند و خاطرش هم آسوده باشد که در هر صورت از آتش قهر خداوند گریخته و هیچ گاه گرفتار عذاب الهی نمی شود. برای پرهیز دادن از چنین انحرافی، فرموده اند که اگر در مسیر اطاعت خدا باشد، ولایت ما برایش مفید است. و اگر در مسیر ارتکاب معصیت و دشمنی با خدا باشد، ولایت ما سودی به حالش ندارد. و بنابراین نباید فریفته و مغرور گردد.

بازدارندگی محبت اهل بیت علیهم السّلام از گناه

در اینجا لازم است برای توضیح مطلب و اینکه ولایت و محبّت اهل بیت علیهم السّلام چگونه برای شخص سودمند است، رابطه وجدانی میان ولایت و محبّت را با انجام طاعات و پرهیز از معاصی قدری توضیح می دهیم. به عنوان مقدّمه توجّه می دهیم به اینکه:

محبّت شدّت و ضعف دارد و در افراد مختلف و نسبت به امور مختلف، ممکن است کم یا زیاد شود. نه افراد مختلفی که نسبت به چیزی محبّت دارند، م.

ص: ۲۷۸

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۷۵، کتاب الایمان و الکفر، باب الطاعه و التقوی، ح ۶، از امام باقر علیه السّلام.

همگی از یک درجه محبّت برخوردار هستند و نه یک فرد خاص محبّتش نسبت به یک امر، ثابت و لایتغیّر است. از طرف دیگر هر درجه از محبّت منشأ آثاری است که درجات پایین تر آن چه بسا دارای آن آثار نباشد.

انسان به اندازه ای که کسی را دوست می دارد، به همان اندازه نسبت به حبّ و بغض او بی تفاوت نیست. اگر محبّتش شدید باشد، هرگز مرتکب چیزی که محبوبش را آزرده خاطر می سازد نمی شود و حتّی فکر انجام آن را هم نمی کند.

حال یک دوستدار اهل بیت علیهم السّلام را در نظر بگیرید. وقتی چنین شخصی در مجلس ذکر ایشان شعله محبّتش در دل زبانه می کشد و خود را بیش از هر وقت دیگر دوستدار ایشان می یابد، در همان حال اگر از او بپرسند که: آیا حاضری به گناهانی که قبلاً مرتکب می شدی برگردی؟ از صمیم دل پاسخ می دهد: خیر. چرا؟ چون در آن لحظات با همه وجود، خود را متنفّر از هر چیزی می یابد که مبغوض اهل بیت علیهم السّلام است و به خاطر شدّت محبّت به آن بزرگواران اصلاً فکر انجام گناهان گذشته خود را هم نمی کند. اگر پس از سپری شدن آن مجلس، همان حال در او باقی بماند، هرگز دنبال معصیت نخواهد رفت؛ ولی غالباً چنین نیست و محبّت به ایشان شدّت خود را از دست می دهد و ضعیف می گردد.

پس وجداناً تصدیق می کنیم که محبّت اهل بیت علیهم السّلام خاصیّت بازدارندگی از انجام گناهان را دارد. از این جهت همان اثری که بر حال «توبه» در انسان مترتّب می شود، بر محبّت اهل بیت علیهم السّلام هم مترتّب است. انسان توبه کار در آن لحظاتی که از گذشته خود پشیمان شده و تصمیم جدّی به ترک معصیت گرفته است، واقعاً توبه کرده و نمی توان گفت که در این کار راستگو نیست؛ ولی البتّه بعد از گذشت آن حال، ممکن است دوباره دست به انجام معصیت بزنند و در واقع توبه خود را بشکنند. دوستدار اهل بیت علیهم السّلام هم همین طور است و نمی توان گفت شخص گناهکار، در دوستی اش نسبت به ایشان صادق نیست. بله؛ درجه بالای محبّت با ارتکاب گناه نمی سازد، ولی همیشه انسان در اوج محبّت نیست و امکان دارد که شدّت محبّت خود را نسبت به ایشان از دست بدهد ولی محبّتش به صفر نرسد.

بنابراین، تفاوت در شدّت و ضعف حال توبه و پشیمانی یا حال توجّه و ارادت

محبّت به اهل بیت علیهم السّلام است. درجه شدید محبّت اهل بیت علیهم السّلام مانع انجام گناه در انسان می شود. چون در آن صورت کشش و جذبه به سوی ایشان آن قدر قوی است که شخص را از اینکه در دام شهوت افتد و به سوی آن کشیده شود، حفظ می کند. امّا هر قدر محبّت ضعیف تر باشد، این اثرش هم ضعیف تر می شود. ممکن است آن قدر کم شود که شهوات نفسانی بر او غلبه نماید. از این خطرناکتر آنکه در بعضی افراد چه بسا، محبّت به اهل بیت علیهم السّلام برای مدّتی - هر چند محدود و گذرا - به کلّی از دست برود، که در چنین حالی آن فرد از انجام هیچ گناهی پروا نخواهد داشت و دست به هر جنایتی ممکن است بزند.

حالات مختلف دوستدار اهل بیت علیهم السّلام

پس به طور کلی حال قلبی دوستدار اهل بیت علیهم السّلام را در مقایسه با محبّت و ولایت ایشان، می توان دارای درجات بسیار متعدّدی دانست که ما متناسب با بحث فعلی آن را در دو طیف مختلف دسته بندی می کنیم که هر طیفی خود دارای درجات می باشد:

طیف اوّل حالتی است که عشق و علاقه به اهل بیت علیهم السّلام و عترت گرامی اش علیهم السّلام در انسان زنده شده و او خود را به شدّت تحت تأثیر جذبه و محبّت ایشان می یابد. در این حالت نه تنها دست به انجام معصیت نمی زند، بلکه حتّی فکر انجام آن را هم نمی کند و نسبت به آن گناهانی که در گذشته انجام داده نیز به شدّت احساس شرمندگی و پشیمانی می کند.

طیف دوم حالتی است که آن آتش محبّت فروکش کرده و شخص اقبال قلبی شدید خود را نسبت به اهل بیت علیهم السّلام از دست داده است، امّا در دل با ایشان بیگانه نشده است؛ پیوند قلبی اش ضعیف شده، امّا بریده نشده است؛ کشش او کم شده، امّا از بین نرفته است. چنین کسی اگر تحت تأثیر هواهای نفسانی و شهوات آن قرار گیرد، چه بسا نتواند خود را نگه دارد و در نتیجه به ورطه گناه بلغزد. البتّه این هم بستگی به میزان محبّت باقیمانده در قلب شخص دارد که اگر بتواند با آن شهوات نفسانی برابری و مقابله کند، او را از لغزش حفظ می کند.

دوستدار اهل بیت علیهم السّلام در این طیف، تا وقتی مغلوب شهوات و امیال نفسانی

ص: ۲۸۰

نشده است، حدّاقل بِنای بر اطاعت از دستورات ایشان را دارد. «بِنا داشتن بر انجام طاعت و ترک معصیت» یک فعل قلبی است که با تحقّق خارجی طاعت و معاصی که آن را «اطاعت یا معصیتِ بالفعل» می نامیم تفاوت دارد. اطاعتِ بالفعل به انحام طاعت و معصیت بالفعل به انجام معصیت گفته می شود. ولی بنا داشتن بر انجام طاعت و ترک معصیت، به آن حالتی قلبی اطلاق می شود که شخص تصمیم بر نافرمانی ندارد، بلکه تصمیم بر اطاعت دستورات پیشوایانش را دارد. و این مرحله قبل از تحقّق خارجی طاعات و معاصی است.

حال اگر برای چنین فردی زمینه جذب و کشش به سوی گناه پیش آید، متناسب با کمی محبّتش نسبت به اهل بیت علیهم السّلام ممکن است مغلوب شود و دست به گناه بزند. هر چند که شاید به فاصله کمی به خودش آید و با همه وجود از کرده خود پشیمان شود و خود را در برابر محبوبش شرمنده و خجل احساس کند، ولی به هر حال در آن لحظات گناه، لغزیده است و از حال محبّت به پیشوایانش خارج شده و غفلت کرده است.

در این حالت، هر چند گناه چنین شخصی معصیت و دشمنی با خدا و اهل بیت علیهم السّلام محسوب می شود، ولی خود او با اینکه گناهکار است، قصد دشمنی با خدا ندارد و دشمن اهل بیت علیهم السّلام هم نیست. زیرا آن عمل زشتی را که مرتکب شده، به قصد سرکشی و نافرمانی و مخالفت با خدا و اهل بیت علیهم السّلام انجام نداده است. به همین دلیل معمولاً وقتی متذکّر اشتباهش شود، به شدّت ناراحت می گردد و از کرده خود پشیمان می شود و از درگاه اهل طلب مغفرت می نماید.

پس ممکن است دوستدار اهل بیت علیهم السّلام به صورت موّقت و گذرا، حال محبّت به ایشان را از دست بدهد که در این شرایط حدّاقل این است که از روی غفلت دیگر بنای بر اطاعت ندارد و چه بسا بنای بر نافرمانی و معصیت هم بگذارد، امّا قصد دشمنی با خدا و اهل بیت علیهم السّلام هم ندارد. و این پایین ترین سطح درطیف دوم است. این حالت اگر تکرار گردد، خطرناک می شود و چه بسا موجب خذلان الهی گردد و ایمان شخص را از او سلب نماید. امّا اگر مورد لطف خدا و اهل بیت علیهم السّلام قرار گیرد، از گناه خود توبه می کند و تا وقتی محبّت و ولایت ایشان را دارد، وعده

مغفرت و رحمت الهی شامل حال او می باشد.

تأثیر متقابل محبّت ائمه علیهم السّلام و طاعات در یکدیگر

نکته دیگر اینکه: هر چه محبّت به اهل بیت علیهم السّلام در انسان فزونی یابد، از طرفی شوق به انجام طاعات در او افزون می شود، امّا از طرف دیگر اغواگریها و زمینه های فریب شیطانی هم بیشتر می گردد. بنابراین اگر به هدایت اهل بیت علیهم السّلام راههای مقابله با شیطان را بشناسد و به آنها عمل کند، در عمل به طاعات توفیق بیشتری می یابد. از طرف دیگر هر کار خوبی که انجام دهد، درجه بالاتری از محبّت اهل بیت علیهم السّلام نصیبش می شود. پس کارهای خوب و محبّت و ولایت اهل بیت علیهم السّلام در یکدیگر تأثیر و تأثّر متقابل دارند و هر کدام باعث افزایش دیگری می شود.

متقابلاً هر چه محبّت به اهل بیت علیهم السّلام کمتر و ضعیف تر باشد، انسان راحت تر و سریعتر در ورطه گناهان سقوط می کند. از طرف دیگر هر کار زشتی که انسان انجام دهد، حدّاقل یک درجه او را از محبّت اهل بیت علیهم السّلام دورتر کرده و به بُغض دشمنی با ایشان نزدیک می سازد. پس کارهای بد هم با ضعیف تر شدن محبّت اهل بیت علیهم السّلام و دشمنی با ایشان رابطه مستقیم دارد.

بغض اهل بیت علیهم السّلام در اثر اصرار بر گناه

گاهی یک گناه که انسان آن را سبک شمرده است، باعث ناخشنودی خداوند از او می گردد. و در صورت اصرار بر گناه و بی توجّهی و بی مبالاتی، چه بسا کار انسان به دشمنی و بغض نسبت به اهل بیت علیهم السّلام بکشد. امیرالمؤمنین علیه السّلام می فرمایند:

ما مِن عَبدٍ اِلّا وَ عَلَیهِ اَربَعُونَ جُنَّةً حَتّی یَعمَلَ اَربَعینَ کَبیرَةً. فَاِذا عَمِلَ اَربَعینَ کَبیرَةً، اِنکَشَفَت عَنهُ الجُنَنُ. فَیُوحِیَ اللهُ اِلَیهِم اَنِ استُرُوا عَبدی بِاَجنِحَتِکُم. فَتَستُرُهُ المَلائِکَةُ بِاَجنِحَتِها. فَما یَدَعُ شَیئاً مِنَ القَبیحِ اِلّا قارَفَهُ حَتّی یَمتَدِحَ اِلَی النّاسِ بِفِعلِهِ القَبیحِ. فَیَقُولُ المَلائِکَةُ: یا رَبِّ هذا عَبدُکَ ما یَدَعُ شَیئاً اِلّا رَکِبَهُ. وَ اِنّا لَنَستَحیی مِمّا یَصنَعُ. فَیوحِیَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ اِلَیهِم اَنِ ارفَعُوا اَجنِحَتِکُم عَنهُ. فَاِذا

فَعَلَ ذلِکَ، اَخَذَ فی بُغضِنا اَهلَ البَیتِ. فَعِندَ ذلِکَ یَنهَتِکُ سِترُهُ فِی السَّماءِ وَ سِترُهُ فِی الاَرضِ. فَیَقُولُ المَلائِکَهُ: یا رَبِّ هذا عَبدُکَ قَد بَقِیَ مَهتُوکَ السِّترِ. فَیُوحِی اللهُ عَزَّوَجَلَّ اِلَیهِم: لَو کانَت لِلهِ فیهِ حاجَهٌ ما اَمَرَکُم اَن تَرفَعُوا اَجنِحَتِکُم عَنهُ. (۱)

بر هر بنده ای چهل پرده کشیده شده تا وقتی که چهل گناه کبیره مرتکب شود. چون چهل گناه کبیره مرتکب شد، پرده ها از او کنار می رود. آن گاه خدا به آنها (فرشته ها) وحی می کند که بنده مرا با بالهای خود بپوشانید. فرشتگان او را با بالهای خود می پوشانند. سپس آن بنده هر کار زشتی را مرتکب می شود؛ تا آنجا که به عمل زشت خود نزد مردم افتخار می کند. آن گاه فرشتگان می گویند: پروردگارا، این بنده تو است که مرتکب هر چیزی (گناهی) می شود. و ما از کارهای تو خجالت می کشیم. پس خدای عزّوجل به ایشان وحی می کند که بالهای خود را از او بردارید. و چون چنین شود، شروع به دشمنی با ما اهل بیت می کند. و اینجاست که پرده او در آسمان و در زمین دریده می شود. فرشتگان عرضه می دارند: پروردگارا، این بنده تو است که پرده دریده باقی مانده است. خدای عزّوجل به ایشان وحی می کند: اگر خدا به او نیازی (توجّهی) داشت، به شما دستور نمی داد که بالهای خود را از او بردارید.

اگر کسی در اثر بی مبالاتی نسبت به گناهان، کارش به بغض نسبت به اهل بیت علیهم السّلام برسد، دیگر اصل دین و ایمان خود را از دست می دهد. محبّت و ولایت، حقیقت ایمان و روح دین است که بدون آن انسان عاقبت به خیر نمی شود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای کسی که با محبّت اهل بیت علیهم السّلام از دنیا برود، بهشت را تضمین کرده اند:

اَلا وَ مَن ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فَاَنَا کَفیلُهُ بِالجَنَّهِ. قالَها ثَلاثاً. (۲)

آگاه باشید! هر کس با محبّت آل محمد از دنیا برود، من بهشت را برای او ضمانت می کنم. این مطلب را سه بار فرمودند:ی.

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۲۷۹، کتاب الایمان و الکفر، باب الکبائر، ح ۹.

۲- بحارالانوار ج ۶۸ ص ۱۲۵ ح ۵۳، از بشاره المصطفی.

آثار مرگ با محبّت یا بغض اهل بیت علیهم السّلام

به طور کلّی همه احادیثی که اهل محبّت و ولایت اهل بیت علیهم السّلام را سعادتمند و اهل نجات دانسته اند، مربوط می شود به کسانی که با این حال از دنیا رفته اند و در بعضی از آنها هم تصریح به این شرط شده است. در ذیل آیه شریفه «قُل لا اَسألُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلّا المَوَدَّةَ فِی القُربی» (۱) اهل سنّت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل کرده اند:

مَن ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم ماتَ شَهیداً. اَلا وَ مَن ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم ماتَ مَغفُوراً لَهُ. اَلا وَ مَن ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم ماتَ تائِباً. اَلا وَ مَن ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم ماتَ مُؤمِناً مُستَکمِلَ الایمانِ. اَلا وَ مَن ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم بَشَرَّهُ مَلَکُ المَوتِ بِالجَنَّهِ ثُمَّ مُنکَرٌ وَ نَکیرٌ. اَلا- وَ مَن ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم یُزَفُّ اِلَی الجَنَّهِ کَما تُزَفُّ العَرُوسِ اِلی بَیتِ زَوجِها. اَلا وَ مَن ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم جَعَلَ اللهُ زُوّارَ قَبرِهِ المَلائِکَهَ بِالرَّحمَهِ. اَلا وَ مَن ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم ماتَ عَلَی السُّنَهِ وَ الجَماعَهِ. اَلا وَ مَن ماتَ عَلی بُغضِ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و محمد جاءَ یَومَ القِیامَهِ مَکتوباً بَینَ عَینَیهِ: آیِسٌ مِن رَحمَهِ اللهِ. اَلا وَ مَن ماتَ عَلی بُغضِ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم لَم یَشُمَّ رائِحَهَ الجَنَّهِ. (۲)

هر کس با محبّت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا برود، شهید مرده است. آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا برود، آمرزیده از دنیا رفته است. آگاه باشید! هر کس با محبّت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا برود، توبه کرده مرده است. آگاه باشید! هر کس با محبّت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا برود، با ایمان کامل مرده است. آگاه باشید! هر کس با محبّت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا برود، فرشته مرگ و سپس نکیر و منکر (دو فرشته مأمور سؤال در قبر) او را به بهشت بشارت می دهند. آگاه باشید! هر کس با محبّت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا برود، همان گونه که عروس به خانه شوهرش برده می شود، به سوی بهشت برده می شود. آگاه باشید! هر کس با محبّت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا برود، خدای.

۱- شوری (۴۲)/۲۳.

۲- بحارالانوار ج ۲۷ ص ۱۱۱و۱۱۲، به نقل از صاحب کشّاف و ثعلبی.

زیارت کنندگان قبر او را فرشتگان رحمت قرار می دهد. آگاه باشید! هر کس با محبّت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا برود، بر سنّت (پیامبر) و جماعت (اهل حق) مرده است. آگاه باشید! هر کس با دشمنی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا برود، روز قیامت در حالی محشور می شود که میان دو چشم او این عبارت ثبت شده است: ناامید از رحمت خدا. آگاه باشید! هر کس با دشمنی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا برود، بوی بهشت را استشمام نمی کند.

همه وعده ها به دوستداران اهل بیت علیهم السّلام و متقابلاً وعیدهایی که به دشمنان ایشان متوجّه است، مربوط به حال مرگ آنهاست. و چون کسی از آن حال خود مطّلع نیست، لذا دوستدار اهل بیت علیهم السّلام در دنیا نمی تواند به محبّت و ولایت فعلی خود مغرور شود و با اعتماد بر آن نسبت به عمل و رعایت دستورات شرع لاأُبالی و بی تفاوت باشد.

ص: ۲۸۵

بخش سوم: معرفت امام عصر علیه السّلام در زمان غیبت

فصل ۱: عصاره دین، معرفت امام عصر علیه السّلام

معرفت امام عصر عجّل اللّه تعالی فرجه؛ شرط لازم دینداری

اشاره

از مباحث گذشته روشن شد که دینداری فقط و فقط به معرفت امام علیه السّلام محقّق می شود، به طوری که اگر کسی امام شناس باشد در واقع خداشناس و پیغمبر شناس هم هست، و با وجود معرفت امام علیه السّلام اصل وجود دین محفوظ است. در مقابل اگر کسی امام شناس نباشد، در حقیقت توحید و نبوت را هم نپذیرفته و چنین کسی از نظر کتاب و سنّت، «بیدین» شناخته می شود.

اکنون سخن در این است که همه آنچه درباره معرفت امام علیه السّلام بیان شد، در معرفت نسبت به آخرین امام و حجّت الهی، یعنی وجود مقدّس حضرت حجه بن الحسن علیهما السّلام خلاصه می شود. و کسی که امامان منصوب از جانب خدا را قبول دارد، لازمه اش این است که به آخرین آنها که پیشوای زنده موجود در این زمان است، معتقد باشد و قبول داشتن پیشوایان قبلی بدون اعتقاد به امام زمان علیه السّلام بیفایده است. لذا فرموده اند:

لا یَکُونُ العَبدُ مُؤمِناً حَتّی یَعرِفَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الاَئِمَّهِ وَ کُلَّهُم وَ اِمامَ زَمانِهِ وَ یَرُدَّ اِلَیهِ وَ یُسَلِّمَ لَهُ. (۱).

ص: ۲۸۹

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۱۸۰، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام و الرّدّ إلیه، ح ۲، از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام.

بنـده، ایمان نخواهـد آورد مگر آنکه معرفت خـدا و رسول او و همه امامان و (معرفت) امام زمان خود را داشـته باشـد و به آن حضرت رجوع کند و تسلیم ایشان باشد.

ملاحظه می شود با اینکه به معرفت همه امامان تصـریح شده، ولی برای نشان دادن اهمیّت مطلب، به ذکر امام زمان شخص، از بـاب ذکر خـاصّ بعـد از عامّ، اشاره رفته است. این امر نقش محوری معرفت امام هر زمان را در تحقّق ایمان می رسانـد. وجود همه معرفتهـای پیشـین بـدون معرفت امام زمان شـخص، برای وی بیفایـده است و او را از بیـدینی و گمراهی خارج نمی سازد. آنچه انسان را از بیدینی و اعتقاد جاهلی به نور ایمان و هدایت الهی می آورد، فقط و فقط معرفت امام زمان وی می باشد. این مضمون را شیعه و سنّی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند:

مَن ماتَ وَ لَم یَعرِف اِمامَ زَمانِهِ، ماتَ میتَةً جاهِلِیَّةً. (۱)

هر کس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

مرگ جاهلی یعنی مردن بـدون شـناخت خـدا و رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم. و کسـی که به معرفت امام زمان خود نایـل نشـده، در واقع از گمراهی زمـان جاهلیّت که خـدا و پیغمبر را نمی شـناختند، خارج نشـده است. بنابراین، معرفت خـدا و رسول، اگر به معرفت امام زمان علیه السّلام منتهی نشود، به حال انسان فایده ای نخواهد داشت و او را دیندار نمی کند.

دربـاره عبـارت فوق، شخصـی از امـام صـادق علیه السّـلام سؤال می کنـد: «جاهِلیَّةً جَهلاءَ اَو جاهلیَّةً لا یَعرِفُ اِمامَه؟»: منظور از جاهلیّت، جهل مطلق و نسبت به همه چیز است یا فقط نشناختن امام است؟ حضرت در پاسخ می فرمایند:

جاهِلِیَّةَ کُفرٍ وَ نِفاقٍ وَ ضَلالٍ. (۲)۳.

ص: ۲۹۰

۱- کمال الـدین باب ۳۸ ح ۹؛ مرحوم علّامه امینی از برخی منابع اهل سـنّت مانند صـحیح مسـلم حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم را نقل کرده است. (الغـدیر ج ۱۰ ص ۳۶۰) البتّه لازمه به تـذکر است که در برخی از منابع شـیعیماننـد کافی متن حدیث با عبارات دیگری نیز نقل شده است.

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۳۷۷، کتاب الحجّه، باب من مات و لیس له امام ...، ح ۳.

منظور جاهلیّت کفر و نفاق و گمراهی است.

یعنی عدم معرفت نسبت به امام زمان علیه السّلام نتیجه اش کفر و نفاق و گمراهی است. عدم معرفت ممکن است در اثر عدم معرّفی خداوند امام زمان علیه السّلام را - بدون کوتاهی کردن خود شخص - باشد که این حالت «ضلال» نامیده می شود و مرادف با «استضعاف» است. در این حالت، شخص مقصّر نیست ولی به هر حال از هدایت الهی و دینداری محروم گشته است. حالت کفر و نفاق مربوط به شخصی است که برایش معرّفی الهی صورت گرفته، ولی او در پذیرفتن و زیربار آن رفتن کوتاهی کرده است. این دو حالت دارد: یا انکار و عدم تسلیم خود را صریحاً ابراز می کند که «فکر» نامیده می شود، و یا مخفی می دارد که «نفاق» است. و در هر سه مورد، بالاخره شخص از مسیر عبودیّت خداوند دور افتاده و عاقبت به خیر نیست. (۱)

موضوعیّت داشتن معرفت امام عصر علیه السّلام

در حقیقت، با شناختن و تسلیم نشدن به امام زمان علیه السّلام، انسان همه چیز را از دست می دهد. همه کارهای خوب و اعمال نیک، در صورت معرفت امام زمان علیه السّلام از انسان پذیرفته می شود و در غیر این صورت هیچ کدام مقبول نیست.

نباید تصوّر شود که این همه تأکید بر اهمیّت معرفت امام زمان علیه السّلام صرفاً برای این است که از طریق آن، احکام دین و شریعت به دست می آید. به تعبیر دیگر: ارزش معرفت امام زمان علیه السّلام فقط از جهت «طریقیّت» داشتن آن برای آشنایی با فروع دین نیست، بلکه بالاتر و مهمتر از آن «موضوعیّت» داشتن معرفت امام عصر عجّل الله تعالی فرجه است؛ به طوری که اصلاً حقیقت دین خلاصه می شود در معرفت آن حضرت و بیش از همه آنچه از طریق نماز و روزه و حج و سایر عبادات، خداوند عبادت می شود، از طریق معرفت امام زمان علیه السّلام این عبادت صورت می پذیرد. نفس اعتقاد به امامت ایشان و رجوع و تسلیم به ایشان،ت.

ص: ۲۹۱

۱- به این معنا که اگر شخص در یکی از این حالات از دنیا برود، مشمول وعده دستگیری و نجات الهی نیست.

بالاـترین بنـدگی خـدا و روح همه اعمـال عبـادی به حساب می آیـد و خداونـد بیش از هر چیز به همین اعتقاد و قبول ولایت، بندگی می شود.

هدف از خلقت: معرفت امام عصر علیه السّلام

اشاره

همه آنچه درباره موضوعیّت داشـتن معرفت امام زمان علیه السّلام بیان گردید، نسبت به غیر معرفت خدا صادق است. زیرا همه چیز حتّی معرفت امام علیه السّـلام نسبت به معرفه الله طریقیّت دارد. اگر عمل به شریعت و تسلیم شدن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم و امام علیه السّـلام در مسیر تسلیم شدن به خدای متعال باشد، ارزش پیدا می کند. اصولاً ارزش هر چیز به این است که انسان را در پیشگاه الهی ذلیل تر و تسلیم تر گرداند.

بنـابراین می توان مبـاحث گذشـته را این طور خلاـصه نمود: معرفت امام زمان علیه السّـلام نسـبت به معرفه الله طریقیّت دارد و طریقیّت آن منحصـر به فرد نیز می باشد، به طوری که جانشینی برای آن نمی توان داشت. امّا همین معرفت امام علیه السّلام فی نفسه موضوعیّت دارد، به طوری که همه دسـتورات دین، تا شـخص را به تسـلیم و خضوع در برابر امام علیه السّلام و ولایت او نکشانـد، مقبول نخواهـد بود. بنابراین بنـدگی خـدا منحصـر می شود در اینکه شـخص به معرفت امام زمان علیه السّـلام تسـلیم گردد و وظایف خود را در قبال ایشان به انجام رساند.

امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

خَرَجَ الحُسَـینُ بنُ عَلِّی علیه السّلام ذاتَ یَوم عَلی اَصحابِهِ فَقالَ بَعدَ الحَمدِ لِلّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ الصَّلاهِ عَلی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم: یا اَیُّهَا النّاسَ، اِنَّ اللهَ – وَ اللهِ – ما خَلَقَ العِبادَ اِلّا لِیَعرِفُوهُ، فَاِذا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَاِذا عَبَدُوهُ استَغنَوا بِعِبادَتِهِ عَن عِبادَهِ مِن سِواهُ.

فَقـالَ لَهُ رَجُـلٌ: بِـاَبی اَنتَ وَ اُمّی یَـابنَ رَسُولِ اللهِ، مـا مَعرِفَهُ اللهِ؟ قـالَ علیه السّـلام: مَعرِفَهُ اَهلِ کُلِّ زَمانٍ اِمامَهُمُ الَّذی یَجِبُ عَلَیهِم طاعَتُهُ. (۱)

روزی حسـین بن علی علیه السّـلام نزد اصـحاب خود آمد و بعد از حمد خدای عزوجل و صـلوات بر حضـرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این مردم، قسم به خدا، خدا بندگان را م.

۱- بحارالانوار ج ۲۳ ص ۹۳ ح ۴۰، از کنز الفوائد کراجکی، فقره نخست این حدیث را در گذشته آورده بودیم.

نیافرید مگر برای اینکه معرفت به او پیدا کنند، پس وقتی معرفت او را یافتند، به عبادت او بپردازند، پس با بندگی او از بندگی غیر او بی نیاز شوند.

آن گاه مردی از ایشان پرسید: پدر و مادرم فدای شما شوند ای پسر رسول خدا، معرفت خدا چیست؟ حضرت فرمودند: معرفت اهل هر زمانی امام خودشان را که اطاعت او بر ایشان واجب است.

اگر آنچه از ابتدای کتاب تا اینجا بیان شد، به راحتی می توان پذیرفت که: معرفت خدا جز به معرفت امام زمان علیه السّلام محقّق نمی شود. و از همین جهت است که امام حسین علیه السّلام، معرفت خدا را به معرفت امام زمان علیه السّلام تفسیر کرده اند، در حالی که نه خدای تعالی امام زمان است و نه امام زمان خداست و نه صحبت از هیچ گونه حلول و وحدتی می باشد. تنها چیزی که هست اینکه اگر کسی امام خود را آنچنانکه باید بشناسد و تسلیم او گردد، برترین چیزی که به هدایتگری امام علیه السّلام نصیب او می شود، حفظ شدن در مسیر معرفت خدای متعال و رسیدن به درجات بالاتر آن می باشد که این خود سرچشمه همه فضایل است.

حکمت جناب لقمان

بنابراین، معرفت امام برای شخص عارف، منشأ و منبع همه خیرات و تضمین کننده سعادت کامل اوست، به طوری که با داشتن آن، همه چیز را به دست می آورد. این معرفت همان است که در قرآن «حکمت» نامیده شده؛ آنجا که درباره لقمان می فرماید:

«وَ لَقَد آتَینا لُقمانَ الحِکمَهَ». (۱)

همانا قرآن را حکمت عطا فرمودیم.

به فرموده امام صادق علیه السّلام حکمت در این آیه معرفت لقمان به امام زمان خودش می باشد. (۲)

پس هدف از خلقت که عبارت از شناخت و بندگی خدای بزرگ است، در مقام ی.

۱- لقمان (۳۱)/۱۲.

۲- بحارالانوار ج ۲۴ ص ۸۶ ح ۱، از تفسیر قمی.

عمل و تحقّق خارجی در یک کلمه خلاصه می شود و آن «معرفت امام عصر علیه السّلام» می باشد. تنها کسانی به هدف از آفرینش خود رسیده اند که به این مرتبه رسیده باشند، و گرنه از خواست خداوند دور هستند.

ص: ۲۹۴

فصل ۲: دینداری در زمان غیبت

غضب الهی در غیبت امام علیه السّلام

اشاره

خدای متعال برای هدایت انسانها، امامان از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را معرّفی کرد تا مردم با مراجعه به ایشان، از گمراهی نجات یافته و به سعادت ابدی برسند. و این بزرگترین نعمت خدا بر انسانها بوده است. زیرا همچنانکه ملاحظه شد تنها وسیله هدایت، همین چهارده معصوم علیهم السّلام هستند.

امّت اسلام این افتخار را پیدا کردند که با سیزده نفر از این بزرگواران زندگی کنند و از محضر آنها استفاده ببرند. البتّه با کمال تأسّف از امکان استفاده ای که برای امّت بود، تعداد بسیار اندکی استفاده صحیح کردند، ولی خداوند نعمت حضور ایشان را تا قبل از آخرین امام علیه السّلام از مردم سلب نکرد.

باید توجّه داشت که: اگر خداوند نعمتی را بدون آنکه شخص استحقاق آن را داشته باشد به او ارزانی کند، این لطف خدا «فضل» نامیده می شود. و اگر بعد از مدّتی آن نعمت را سلب کرد، چون در اصل استحقاقی برای به دست آوردن آن نداشته است، ظلمی از طرف خداوند به او صورت نگرفته و گرفتن آن نعمت عین «عدل» است.

بر خدا واجب نیست که همواره و برای همه کس با فضل خود رفتار کند، بلکه گاهی به فضل و گاهی هم به عدل خویش رفتار می کند و هر دو حالت حکیمانه

ص: ۲۹۵

است. امّا البتّه هیچ لزومی ندارد که ما انسانها هم از حکمت رفتار متفاوت خداوند با مخلوقات خود، سردرآوریم. آنچه او انجام می دهد، چه عدل و چه فضل، قطعاً حکیمانه است، چه ما حکمت آن را بفهمیم و چه نفهمیم. فهم حکمت کارهای خدا هم – اگر امکان پذیر باشد – نوعاً از طریق ادّله نقلی میسّر است و در حدّ تشخیص و روشنگری عقل آدمی نمی باشد.

سنّت قطعی الهی در سلب نعمتها

یکی از سنّتهای الهی که در قرآن و روایات بیان شده این است:

«اِنَّ اللّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَومٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِاَنفُسِهِم». (۱)

خداوند معصیت یک گروه را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنها خودشان وضع خود را دگرگون کنند.

«ذلِکَ بِاَنَّ اللهَ لَم یَکُ مُغَیِّراً نِعمَهً اَنعَمَها عَلی قَومٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِاَنفُسِهِم». (۲)

این به دلیل آن است که خداوند نعمتی را که به یک گروه عطا فرموده تغییر نمی دهد مگر آنکه آنها وضع خود را دگرگون کنند.

امام باقر علیه السّلام می فرمایند:

اِنَّ اللهَ قَضی قَضاءً حَتماً لا یُنعِمُ عَلی عَبدِهِ نِعمَهً فَیَسلُبُها اِیّاهُ قَبلَ اَن یُحدِثَ العَبدُ ذَنباً یَستَوجِبُ بِذلِکَ الذَّنبِ سَلبَ تِلکَ النِّعمَهِ. وَ ذلِکَ قَولُ اللهِ: «اِنَّ اللّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَومٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِاَنفُسِهِم». (۳)

قضای حتمی خدا این است که اگر به بنده اش نعمتی عنایت فرماید، آن نعمت را از او نمی گیرد مگر آنکه گناهی مرتکب شود که استحقاق سلب آن نعمت را پیدا کند. و این مطلب همان قول خداوند است که فرمود: «خداوند وضعیّت یک گروه را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنها خودشان وضع خود را دگرگون کنند.»۸.

۱- رعد (۱۳)/۱۱.

۲- انفال (۸)/۵۳.

۳- تفسیر نورالثقلین ج ۲ ص ۴۸۸.

این سنّت الهی یکی از مصادیق سبقت گرفتن رحمت خدا بر غضب اوست. بنابراین هر چند گرفتن یک نعمت از یک امّت، ظلم نسبت به آنها نیست، امّا طبق آنچه خود خدا مقرّر فرموده، تا آن امّت در برابر نعمت خداوند ناشکری و قدر ناشناسی نکنند، مبتلا به سلب آن نمی گردند. با توجّه به این مقدّمه، می توان گفت:

هر چند حکمت غیبت امام عصر علیه السّلام برای ما به طور کامل روشن نشده و طبق احادیثی که در این خصوص وارد شده، علّت آن پس از ظهور خود حضرت مشخّص می گردد، امّا یکی از حکمتها و علّتهایی که برای آن ذکر شده و به خود مردم برمی گردد. مسأله غضب خداوند بر امّت قدرناشناس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. نعمت حضور ائمه علیهم السّلام فضل بزرگی از طرف خدا بر امّت اسلام بوده است که متأسفانه به خاطر معاصی خود، مبتلا به سلب آن گشته اند و در اثر غضب خدا بر خلق، امام عصر علیه السّلام از دیدگان آنها مخفی گشته اند. امام باقر علیه السّلام می فرمایند:

اِذا غَضِبَ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی عَلی خَلقِهِ، نَحّانا عَن جِوارِهِم. (۱)

وقتی خدای متعال بر آفریده های خود (مردم) غضب نماید، ما (اهل بیت) را از مجاورت با آنها دور می کند.

در اختیار مردم بودن امامان برای رجوع سهل و ساده به ایشان، از مصادیق فضل خداست، و دور کردن امام از دسترسی عادی به ایشان، مطابق عدل الهی است. آن فضل، بر این عدل مقدّم بوده است، ولی غضب خدا سبب عدول از فضل به عدل گردید و این غضب هم نتیجه نافرمانی و معصیت خود مسلمانان است.

به هر حال انکار نمی توان کرد که محرومیت مردم از استفاده عادی بردن از امام زمان علیه السّلام در زمان غیبت، از بزرگترین محرومیتهایی است که هیچ چیز جای آن را در زندگی نمی گیرد. ما از این بابت نه خرسند و خوشحال بلکه ناراضی و ناراحت هستیم؛ امّا نه از خداوند - که عدل او جای ناراحتی و ناخرسندی ندارد - بلکه از خود و گناه خود و مردمان دیگری که سبب این غضب الهی را فراهم ۱.

ص: ۲۹۷

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۳۴۳، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۳۱.

کرده اند، به خصوص که می دانیم خداوند با غیبت امام علیه السّلام امّت را امتحان می کند و بسیاری از امام شناس ها در این امتحان سرافکنده و مردود می شوند.

امتحان سختِ دینداری در زمان غیبت

اشاره

«امتحـان» یکی از حکمتهـایی است که بنـا به دلایـل نقلی، در امر غیبت امـام زمان علیه السّلام وجود داشـته است؛ امتحانی که بسیاری از شیعیان موفّقیتی در آن پیدا نمی کنند. امام کاظم علیه السّلام می فرمایند:

اِنَّهُ لابُدَّ لِصاحِبِ هـذَاالاَمرِ مِن غَیبَةٍ حَتّی یَرجِعَ عَن هـذَا الاَمرِ مِن کانَ یَقُولُ بِهِ . اِنَّما هِیَ مِحنَةٌ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ امتَحَنَ بِها خَلقَهُ. (۱)

صاحب این امر (ولایت و امامت) غیبتی دارد که (در آن) معتقـدان به امامت (هم) از اعتقاد خود برمی گردند. این امر (غیبت) چیزی نیست جز امتحانی از جانب خدا که خلق خود را به آن می آزماید.

این امتحـان خاصّ معتقـدان به امامت است، و دیگران قبل از این رتبه، در امتحانهای قبل شـکست خورده و از رده خارج شـده اند. اکنون در زمان غیبت آخرین پیشوا، خداوند می خواهد ثابت قدمها را از افراد سـست ایمان و سـطحی نگر جدا نماید. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

اَما وَ اللهِ لَیَغیبَنَّ اِمامُکُم سِنیناً مِن دَهرِکُم. وَ لَتُمَحَّصُنَّ حَتّی یُقالَ: ماتَ. قُتِلَ. هَلَکَ. بِاَیِّ وادٍ سَلَکَ؟! وَ لَتَدمَعَنَّ عَلَیهِ عُیُونُ المُؤمِنینَ وَ لَتُکفَؤُنَّ کَما تُکفَأُ السُّفُنُ فی اَمواجِ البَحرِ. (۲)

توجّه داشته باشـید! قسم به خـدا امـام شـما سالهـایی از روزگارتان را در غیبت خواهـد بود. و شـما مورد آزمایش سـخت قرار خواهید گرفت؛ تا آنجا که گفته می شود: امام زمان از دنیا رفت. کشته شد. به هلاکت رسید. به کدام دره وارد شده؟! و همانا دیدگان مؤمنان بر آن امام اشک می ریزد. و شما همچون۳.

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۳۳۶، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۲.

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۳۳۶، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۳.

کشتیهایی که گرفتار امواج دریا شده و سرنگون می شوند، سرنگون خواهید شد.

انسان باید در اعتقادات خود سخت استوار باشد تا در اثر این سختیها و ناملایمات نلغزد و در عقاید خویش سست نشود. از این جهت باید از پیشوایان خود بسیار سپاسگزار باشیم که قبل از آنکه زمان غیبت فرا برسد، ما را از خطرات و لغزشهای آن آگاه کرده اند.

مردن یاد امام علیه السّلام در زمان غیبت

امتحان غیبت کار را به جایی می رساند که اکثر کسانی که معتقد به امامت امام غایب هستند، از عقیده خود بر می گردند و دیگر چندان اسمی از حضرت نمی برند و یادی هم از آن بزرگوار نمی کنند. صَقر بن ابی دُلَف می گوید:

سَمِعتُ اَباجَعفَر مُحَمَّدَ بنَ عَلِیٍّ الرِّضا علیه السّلام یَقُولُ: اِنَّ الاِمامَ بَعدی، اِبنی عَلِیٌّ. اَمرُهُ اَمری. وَ قَولُهُ قَولی. وَ طاعَتُهُ طاعَتی. وَ الاِمامُ بَعدَهُ ابنُهُ الحَسَنُ. اَمرُهُ اَمرُ اَبیه. وَ قَولُهُ قَولُ اَبیه. وَ طاعَتُهُ طاعَهُ اَبیهِ.

ثُمَّ سَکَتَ. فَقُلتُ لَهُ: یَابنَ رَسُولِ اللهِ، فَمَنِ الاِمامُ بَعدَ الحَسَنِ؟ فَبَکی علیه السّلام بُکاءً شَدیداً ثُمَّ قالَ: اِنَّ مَن بَعدَ الحَسَنِ ابنُهُ القائِمُ بِالحَقِّ المُنتَظَرُ.

فَقُلتُ لَهُ: یَابنَ رَسُولِ اللهِ، لِمَ سُمِّیَ القائِمَ؟ قالَ علیه السّلام: لِاَنَّهُ یَقُومُ بَعدَ مَوتِ ذِکرِهِ وَ اِرتِدادِ اَکثَرِ القائِلینَ بِاِمامَتِهِ. (۱)

از ابوجعفر محمد بن علی (امام جواد) علیهما السّلام شنیدم که می فرمایند: امام بعد از من پسرم علی است. امر او امر من، و سخن او سخن من، و اطاعت از او اطاعت از من است. و امام پس از او پسرش حسن است. امر او امر پدرش، و سخن او سخن پدرش، و اطاعت از او اطاعت از پدرش می باشد.

سپس حضرت سکوت فرمودند: عرض کردم: ای پسر رسول خدا، پس امام بعد از حسن کیست؟ حضرت علیه السّلام گریه شدیدی کردند، سپس فرمودند: بعد از حسن پدرش، قائم به حق است که انتظار (ظهورش) می رود.۳.

۱- کمال الدین، باب ۳۶، ح ۳.

عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا، چرا ایشان «قائم» نامیده شده اند؟ فرمودند: چون او زمانی قیام می کند که یادش مرده است و اکثر معتقدان به امامت وی، از عقیده خود بازگشته اند.

آری؛ آن قدر بیوفایی و قدرناشناسی نسبت به امام زنده در زمان غیبت زیاد می شود که نام و یاد ایشن در جامعه می میرد و اکثر شیعیان آن اعتقادی که بای به امامت ایشان داشته باشند از دست می دهند.

بیدین شدنِ ناخودآگاه

سختی مطلب آن گاه بیشتر درک می شود که انسان بدانـد به نحوی اعتقادش را از دست می دهد که خودش همه متوجّه نمی شود. و این حالت مدّت زمان زیادی هم طول نمی کشد، بلکه یک صبح تا غروب برای بیدین شدن کفایت می کند! امام باقر علیه السّلام می فرمایند:

لَتُمَحَّصُنَّ یا شیعَهَ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم تَمحیصَ الکُحلِ فِی العَینِ. وَ اِنَّ صاحِبَ العَینِ یَدری مَتی یَقَعُ الکُحلُ فی عَینِهِ وَ لا یَعلَمُ مَتی یَخرُجُ مِنها. وَ کَذلِکَ یُصبِحُ الرَّجُلُ عَلی شَریعَهٍ مِن اَمرِنا وَ یُمسی وَ قَد خَرَجَ مِنها؛ وَ یُمسی عَلی شَریعَهٍ مِن اَمرِنا وَ یُصبِحُ وَ قَد خَرَجَ مِنها. (۱)

ای شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم یقیناً برای پاک شدن مورد آزمایش سخت قرار می گیرید، همچون پاک شدن سُرمه در چشم. (از این جهت که) انسان می فهمد چه موقع سرمه وارد چشمش گردید، ولی خارج شدنش را از چشم متوجّه نمی شود. و به همین شکل انسان بامداد اعتقاد به امامت ما (اهل بیت) دارد، ولی شامگاه بی اعتقاد می شود؛ و نیز شامگاه اعتقاد به امامت دارد، ولی بامداد عقیده خود را از دست می دهد (بدون آنکه خود بفهمد چطور اعتقادش دگرگون گردید).

خطاب حضرت در این حدیث به همه شیعیان است و شامل پیروان ائمه علیهم السّلام در زمان حضور ایشان هم می شود. اگر برای کسانی که درک حضور امام علیه السّلام را۲۱.

۱- غیبت نعمانی، باب ۱۲، ح ۱۲.

می کردنـد چنین خطری وجود داشـته، پس وای به حـال شـیعیان زمان غیبت حضـرت که به غضب الهی مبتلا شـده و حیران و سر گردان مانده اند!

گریه امام صادق علیه السّلام به خاطر گرفتاریهای مؤمنان در زمان غیبت

همین شـدّت بلایـا و سـختیهای زمان غیبت بود که امام صادق علیه السّـلام را به حال مؤمنان آن زمان، گریان و پریشان ساخته بود. سَدیر صـیرفی می گوید: همراه با مفضّل بن عمر و ابوبصـیر و ابان بن تَغلِب، خدمت مولایمان حضرت صادق علیه السّلام مشرّف شدیم. دیدیم ایشان روی خاک نشسته اند، در حالی که یک عبای خیبری بر دوش دارند. و چون زن فرزند مرده جگر سوخته اشک می ریزنـد، به طوری که غم و اندوه بر گونه هایشان مشـخّص است و رخساره حضـرت دگرگون شده و اشـکها اطراف چشمان مبارکشان را مرطوب ساخته است.

در این حال حضـرت کلماتی را خطاب به حضرت مهدی علیه السّلام بر زبان داشتند که سدیر عین آن عبارات را نقل می کند و بعد می گوید: به ایشان عرضه داشتیم: ای پسر بهترین مردم، خدا دیده ات را گریان نکند. از چه پیشامدی اشک شما روان و دیده شما گریان شده است؟ و چه چیز شما را این گونه به ماتم نشانده است؟ حضرت آهی کشیدند و فرمودند:

نَظَرتُ فی کِتابِ الجَفرِ صَبیحَهَ هـذَا الیَومِ. وَ هُوَ الکِتابُ المُشـتَمِلُ عَلی عِلمِ المَنایا وَ البَلایا وَ الرَّزایا وَ عِلم ما کانَ وَ ما یَکُونُ اِلی یَومِ القِیامَهِ الَّذی خَصَّ اللهُ بِهِ مُحَمَّداً صـلی الله علیه و آله و سـلم وَ الاَئِمَّهَ مِن بَعدِهِ علیهم السّلام. وَ تَاَمَّلتُ مِنهُ مَولِدَ قائِمِنا وَ غَیبَتَهُ وَ اِبطاءَهُ وَ طُولَ عُمرِهِ وَ بَلوَی المُؤمِنینَ فی ذلِکَ الزَّمانِ وَ تَوَلُّدَ الشُّکُوکِ فی قُلُوبِهِم مِن طُولِ غَیبَتِهِ وَ ارتِدادَ اَکثَرِهِم عَن دینِهِم وَ خَلعَهُم رَبقَهَ الِاسـلامِ مِن اَعنـاقِهِم؛ اَلَّتی قالَ اللهُ تَقَـدَّسَ ذِکرُهُ: «وَ کُلَّ اِنسانٍ اَلزَمناهُ طائِرَهُ فی عُنُقِهِ» (۱)- یَعنِی الوِلایَهَ – فَاَخَذَتنِی الرِّقَّهُ وَ استَولَت عَلَیَّ الاَحزانُ. (۲)

صبح امروز درکتاب جَفر نظر کردم؛ همان کتابی که در آن علم مرگ و میرها و ۱.

ص: ۳۰۱

۱- اسراء (۱۷)/۱۳.

۲- کمال الدین، باب ۳۳، ح ۵۱.

بلاهـا و گرفتاریها و گذشـته و آینـده تا روز قیامت منـدرج است و آن (کتاب یا علم) را خداونـد مخصوص به پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و ائمه بعـد از ایشان علیهم السّـلام قرار داده است. و در آن کتاب تأمل نمودم درباره تولد قائم ما اهل بیت و غیبت و دیر کرد او و طولانی شـدن عمرش و گرفتاری مؤمنان در آن زمان و پدید آمدن تردیدهایی که به خاطر طولانی شدن زمان غیبت در دلهای آنها حاصل می شود و برگشـتن بیشتر آنها از دین خود و باز کردن طوق اسـلام از گردنهای خود؛ همان طوقی که خـدای متعـال درباره اش فرموده است: «هر انسانی را طائری هست که بر گردنش آویخته ایم» که منظور ولایت اهل بیت می باشد. (بعد از تأمّلات) دلم سوخت و اندوه فراوان بر من چیره شد.

این دلسوزی و نـاراحتی در حقّ کسانی است که امام زمان خود را گـم کرده انـد و به شکّ و تردیـد در اعتقادات خویش مبتلا گشـته انـد و همین باعث ارتـداد و بیـدینی آنها شـده است. این مطلب امام صادق علیه السّـلام را قرنها قبل از فرا رسـیدن زمان غیبت گریان کرده بود.

حفظ دین در زمان غیبت

اشاره

همـان طور که گـذشت مهمترین خطری که در زمـان غیبت امـام عصـر علیه السّـلام ما را تهدیـد می کنـد، خطر از دست رفتن اعتقادات صـحیح و بیـدین شدن است. به همین جهت در خصوص زمان غیبت سـفارشات اکیدی بر مراقبت از دین شده است. امام کاظم علیه السّلام می فرمایند:

اِذا فُقِدَ الخامِسُ مِن وُلدِ السّابعِ، فَاللّهَ فی اَدیانِکُم لا یُزیلَنَّکُم عَنها اَحَدٌ. (۱)

وقتی پنجمین فرزند از فرزندان امام هفتم غایب گردید، در مورد دین خود بسـیار مراقبت باشـید و خدا را در حفظ آن فراموش نکنید تا مبادا کسی شما را از دینتان جدا کند.

حفظ دین در زمان غیبت کار ساده ای نیست و به صِرف اینکه انسان تصمیم۲.

ص: ۳۰۲

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۳۳۶، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۲.

قلبی بر انجام آن بگیرد، محقّق نمی شود. تحقّق هر چیزی راه خاصّی دارد که باید از آن راه وارد شد و کسی که از راهش وارد نشود، نباید انتظار حصول آن را داشته باشد. حفظ دین هم باید از راه خودش باشد.

دقّت در غذای روح

یکی از راههای حفظ دین، کنترل کردن کتابها و مجلّاتی است که انسان مطالعه می کند، یا نوارهایی که گوش می کند، یا فیلمهایی که می بیند. همه اینها باید حساب شده باشد و تا انسان مطمئن نشده است که آنچه می خواند یا می بیند یا می شنود از لحاظ فکری و اعتقادی سالم می باشد و او را نسبت به اعتقادش سست نمی کند، نباید سراغ آن برود. هر کتابی را نباید خواند. پای صحبت هر کسی نباید نشست. دروازه دل را به سوی هر بیگانه و نااهل نباید گشود. همان گونه که انسان غذایی را که می خواهد بخورد، تا مطمئن از سلامتش نشود، استفاده نمی کند و از هر جایی و هر کسی آن را تهیه نمی کند، افکار و آراء و اندیشه ها را هم نباید از هر کسی گرفت و به هر کسی اعتماد کرد. قرآن به ما چنین سفارش می کند:

«فَلیَنظُرِ الاِنسانُ اِلی طَعامِهِ». (۱)

انسان باید در غذای خود نظر کند (که چه چیزی را بخورد و چه چیزی را نخورد).

این غذا، هم شامل غذای جسم و بدن آدمی می شود و هم غذای روح و فکر آدمی را دربر می گیرد. به همین جهت در حدیثی از امام باقر علیه السّلام در پاسخ سؤال راوی از «طعامه» در آیه شریفه چنین آمده است:

عِلمُهُ الَّذی یَأخُذُهُ مِمَّن یَأخُذُهُ. (۲)

منظور از طعام علم اوست که کسب می کند، باید نظر کند که از چه کسی آن را می گیرد.

پس انسان در مورد غذای روح یعنی افکار و اندیشه هایی که بر او وارد می شود، باید بیش از غذای بدن و جسم خود حساسیت داشته باشد و تا اطمینانی.

۱- عبس (۸۰)/۲۴.

۲- بحارالانوار ج ۲ ص ۹۶ ح ۳۸، از محاسن برقی.

پیدا نکرده که چیزی به ضرر دین او نیست، سراغش نرود.

گـاهی انسـان بـه نـام تحقیـق و از روی انگیزه هـای بـه ظـاهر روشــنفکرانه، سـراغ کتابهـا و مقالاـتی می رود کـه از نظر علمی صلاـحیّت کـافی را برای تشـخیص درست و نـادرست آن نـدارد و آن وقت به خیـال تحقیق، آنچه را معتقـد بوده به آسانی از دست می دهـد و کم کم در آنچه یقین داشـته شـک می کنـد و آن گـاه به خودش می آیـد که دیگر کـار از کـار گذشـته و آنچنان فکر و قلبش از سـخنان باطل و افکار انحرافی پُر شده که دیگر سـخن حق جایی در روح و قلب او ندارد و نسبت به هر فکر صحیحی، موضعی خصمانه می گیرد.

این کوری دل ممکن است بـا خوانـدن یـک مقـاله در یـک روز - بین صـبح تا غروب - واقع شود. زیرا مـدّت زمان انحراف، بسـتگی به میزان قوّت و ضـعف بُنیه ایمانی و علمی شخص دارد. اگر خیلی ضعیف باشد، در مقابل یک طرز فکر به ظاهر زیبا امّا در واقع فاسد، نمی تواند مقاومت کند و به شک و تردید و سپس انکار می افتد.

اینهـا خطراتی است که در زمـان غیبت بیش از هر زمـان دیگری انسانهـای با ایمان را تهدیـد می کنـد. برای حفظ دین در این زمان، باید به شدّت نسبت به این امر مراقب بود. اینکه همه فقهای شیعه، خواندن کتابهایی را که شخص توانایی علمی برای ردّ و اثبات مطالب آن نـدارد - تحت عنوان مطالعه «کتب ضالّه» - حرام دانسـته اند، از همین جهت است. این فتوای فقها برخاسـته از ادّله مأثور از ناحیه ائمه علیهم السّلام است. آنها به دلیل علاقه و محبّتی که به دوستداران خود داشته اند و خواسته اند دین و اعتقادات آنها به راحتی دستخوش انحراف و تباهی قرار نگیرد، سفارش فرموده اند.

عمـل به این سـفارش، یکی از راههـای حفظ و مراقبت از دین در زمان غیبت می باشـد. و کسـی که با وجود همه این راههای انحرافی، بتوانـد مقـاومت کنـد و اعتقـادات سـالم خود را حفـظ کنـد و از مسیر اهـل بیت علیهم السّـلام خـارج نگردد، بسـیار ارزشمند و تلاش او فوق العاده قیمتی است.

در احادیث ما نگهداشتن دین در زمان غیبت، به نگهداشتن شاخه پر از خار در

دست تشبیه شده است. این به خوبی سختی دینداری را در این زمان می رساند. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

اِنَ لِصاحِبِ هـذَا الاَمرِ غَیبَهً المُتَمَسِّکُ فیها بِـدینِهِ کَالخارِطِ لِلقَتادِ. ثُمَّ قالَ هکَذا بِیَـدِهِ. فَاَیُّکُم یُمسِکُ شَوکَ القَتادِ بِیَـدِهِ؟! ... اِنَّ لِصاحِبِ هذَا الاَمرِ غَیبَهً. فَلیَتَّقِ اللّهَ عَبدٌ وَ لیَتَمَسَّکَ بِدینِهِ. (۱)

صاحب این امر (ولایت و امامت) غیبتی دارد که در آن زمان کسـی که دین خود را حفظ نماید مانند کسـی است که شاخه پر از خار قَتاد (۲) را با دست بتراشد. (سپس حضرت این کار را با اشاره دست مجسّم فرمودند.) پس کدام یک از شما می تواند تیغ قَتـاد را بـا دست خود بِکَنَـد؟! ... صـاحب این امر غیبتی دارد. پس بنـده بایـد تقوای الهی را حفظ نمایـد و دین خود را رها نکند.

دینداری غریبانه

اوضـاع زمـان غیبت یـک اوضـاع آرام و بی دردسـر نیست. شـرایط به گـونه ای است که انسـان نبایـد از خطراتی که دینش را تهدیـد می کنـد، غافـل شـود. غفلت از این امر همـان و از دست رفتن دین همـان. انسـان بایـد به مصـلحت خودش بیندیشـد و مشـکلات زنـدگی او را از سـعادت خویش غافل نسازد. به تعبیری که در روایات آمده است، باید دینش را بگیرد و فرار کند. یعنی از مقابل دشمنانی که به اَشکال مختلف می خواهند به دین او لطمه وارد کنند بگریزد. هر کسی، توانایی مقابله و از پا در آوردن دشمن را ندارد. حفظ خود بیش از هر چیز دیگری اهمیّت دارد. امام جواد علیه السّلام می فرمایند:

اِذا ماتَ ابنی عَلِیٌّ، بَدا سِراجٌ بَعدَهُ ثُمَّ خَفِیَ. فَوَیلٌ لِلمُرتابِ! وَ طوبی لِلغَریبِ الفارِّ بِدینِهِ! (۳)۷.

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۳۳۵، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۱.
۲- قتاد نام درختی سـخت است که خارهای آن مانند سوزن است. و در عربی برای کارهای بسـیار سـخت و دشوار، تراشـیدن خارهای قتاد با دست، به عنوان ضرب المثل به کار می رود.
۳- غیبت نعمانی، باب ۱۰، ح ۳۷.

بعد از مرگ پسرم علی (حضرت هادی علیه السّلام) نوری ظاهر می شود (یعنی حضرت عسکری علیه السّلام). سپس نور پنهان می گردد (زمان غیبت امام دوازدهم علیه السّلام). پس وای بر کسی که به شک و تردید افتد! و خوشا به حال آن غریبی که دین خود را بردارد و فرار نماید!

در زمان غیبت، غریبانه زیستن انسان را در برابر انحرافات بهتر حفظ می کند. این صفتی است که مؤمنان از امام غریب خود - حضرت بقیه الله ارواحنا فداه - به ارث می برند.

اینها گوشه ای است از تصویر دینداری در زمان غیبت امام علیه السّلام از دیدگاه احادیث اهل بیت علیهم السّلام. با توجّه به وجود این مشکلات، باید دید راه چاره چیست و چگونه می توان از این خطرات گریخت و جان سالم به در برد.

در فصل بعد پاسخ این پرسش را در احادیث جستجو می کنیم.

فصل ۳: معرفت امام تنها راه حفظ دین در زمان غیبت

درخواست معرفت از خداوند در زمان غیبت

اشاره

این سؤال که در زمان غیبت امام علیه السّلام چه باید کرد و راه نجات را در چه چیزی باید جستجو کرد، در زمان امامان گذشته مطرح شده و ایشان هم پاسخ داده اند. این سؤال و جواب به درد امروز ما می خورد و باید از پیشوایان خود سپاسگزاری کنیم که ما را در این مورد راهنمایی فرموده اند.

امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

اِنَّ لِلغُلامِ غَیبَهً قَبلَ اَن یَقُومَ ... . غَیرَ اَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ یُحِبُّ اَن یَمتَحِنَ الشّیعَهَ. فَعِندَ ذلِکَ یَرتابُ المُبطِلُونَ. (۱)

آن جوان پیش از آنکه قیام کند، غیبتی دارد ... .ولی خدای عزّوجل دوست دارد که شیعه را امتحان نماید. پس در آن هنگام (زمان غیبت) اهل باطل به تردید می افتند.

زراره که راوی حدیث است، پس از نقل این عبارات، از خدمت حضرت سؤال می کند که اگر من آن زمان را درک کنم، چه وظیفه ای دارم، و حضرت چنین پاسخ می دهند:۵.

ص: ۳۰۷

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۳۳۷، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۵.

اِذا اَدرَکتَ هذَا الزَّمانَ فَادعُ بِهذَا الدُّعاءِ: اَللّهُمَّ عَرِّفنی نَفسَکَ. فَاِنَّکَ اِن لَم تُعَرِّفنی نَفسَکَ، لَم اَعرِف نَبِیَّکَ. اللّهُمَّ عَرِّفنی رَسُولَکَ. فَاِنَّکَ اِن لَم تُعَرِّفنی رَسُولَکَ، لَم اَعرِف حُجَّتَکَ. اللّهُمَّ عَرِّفنی حُجَّتَکَ. فَاِنَّکَ اِن لَم تُعَرِّفنی حُجَّتَکَ، ضَلَلتُ عَن دینی.

اگر این زمان را درک کردی، این دعا را بخوان: خدایا، معرفت خود را به من ارزانی دار؛ که اگر خود را به من معرّفی نکنی، من پیامبر تو را نمی شناسم. خدایا، معرفت رسول خود را به من ببخش؛ که اگر رسول خود را به من معرّفی نکنی، من حجّت تو را نمی شناسم. خدایا، معرفت حجّت خود را به من عطا فرما؛ که اگر حجّت خود را به من معرّفی نکنی، از دین خود گمراه می شوم.

نقش دعا در کسب معرفت

در این سفارش امام صادق علیه السّلام دو نکته جلب توجّه می کند:

اوّل اینکه: حضرت دستور دعا می دهند و اینکه باید در خانه خدا رفت و از او طلب دستگیری و نجات کرد و این، مطلب بسیار مهمّی است. اگر کسی ذرّه ای به خودش یا به دیگرانی که مثل او هستند، متّکی باشد و بخواهد روی اعمال خودش حسابی باز کند و اطمینانی - هر چند کم - به آنچه مطالعه کرده یا خدمتهایی که انجام داده و امثال اینها داشته باشد، همین اعتماد و اتّکال بر غیر خدا، باعث لغزش و سقوط او در وادی هلاکت و بیدینی می شود. اگر خدا لحظه ای انسان را به خودش واگذار کند و توفیقات خود را از او سل نماید، در آن صورت هیچ یک از اعمال انسان، به کارش نمی آید و احدی دست او را نخواهد گرفت:

«مَن یَهدِ اللّهُ فَهُوَ المُهتَدِ وَ مَن یُضلِل فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِیّاً مُرشِدا». (۱)

هر کس را خداوند هدایت کند، هدایت شده است. و کسی را که خداوند گمراه کند، هیچ سرپرست ارشاد کننده ای نخواهد داشت.

«اضلال» خدا به معنای سلب توفیق و رها کردن شخص به حال خویش است؛ و گرنه خداوند منزّه است از اینکه کسی را به جبر جهنّمی سازد. بنابراین باید فقط۷.

۱- کهف (۱۸)/۱۷.

به فضل و عنایت خداوند تکیه کرد و به آن بابی که او برای هدایت و دستگیری گشوده رجوع نمود. در قرآن فرموده است:

«وَ أتُوا البُیُوتَ مِن اَبوابِها». (۱)احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۳۳۸.(۲)

به خانه ها از درهای آنها وارد شوید.

باب هدایت خداوند تنها اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام هستند.

امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند:

نَحنَ البُیُوتَ الَّتی اَمَرَ اللهُ بِها اَن تُؤتی مِن اَبوابِها. ... فَمَن تابَعَنا وَ اَقَرَّ بِولایَتِنا، فَقَد اَتَی البُیُوتَ مِن اَبوابِها. وَ مَن خالَفَنا وَ فَضَّلَ عَلَینا غَیرَنا، فَقَد اَتَی البُیُوتَ مِن ظُهُورِها. (۲)

ما هستیم آن خانه هایی که خداوند امر فرموده که از درهای آن وارد شوند. ... پس هر که از ما پیروی کند و به ولایت ما اقرار نماید، از درهای خانه ها وارد آنها شده است. و هر کس با ما مخالفت کند و غیر ما را بر ما ترجیح دهد، از پشت خانه ها وارد آنها شده است.

بنابراین انسان باید فقط از این ابواب الهی به خداوند توجّه کند تا مورد عنایت او قرار گیرد.

با چنین اعتقادی باید به درگاه الهی دعا کرد. اگر دعا نباشد، انسان مورد توجّه خداوند قرار نمی گیرد:

«قُل ما یَعبَأُ بِکُم رَبّی لَولا دُعاؤُکُم». (۳)

(ای پیامبر) بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کند.

نفش اعتقاد به این واقعیت، در پیشگاه خدای متعال اهمیّت خاصّی دارد. اینکه انسان بداند با وجود انجام همه وظایف خود، نباید بر اعمالش تکیه نماید. لذا

۱- بقره

۲- /۱۸۹.

۳- فرقان (۲۵)/۷۷.

می بینیم در دعاهای وارد شده از ناحیه معصومین علیهم السّلام روی همین مطلب تأکید و سفارش شده است. به عنوان مثال در دعای افتتاح که منسوب به امام عصر علیه السّلام می باشد، این عبارت شریفه - مأخوذ از قرآن کریم - آمده است:

اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی هَدانا لِهذا. وَ ما کُنا لِنَهتَدِیَ لَولا اَن هَدانَا اللهُ.

حمد و ستایش شایسته خداست که ما را به این امر (ولایت و امامت) هدایت فرمود. و اگر هدایت خداوند نبود، ما هدایت نمی شدیم.

اهمیّت دعای مأثور

جهت دیگر در امر دعا، توجّه خاص به دعاهای مأثور است. با اینکه انسان مُجاز است به هر زبانی و با هر بیانی - البتّه به شرطی که صحیح باشد - خدا را بخواند و از او حاجت خود را بخواهد، امّا از آنجا که خدای متعال، انبیا و ائمه علیهم السّلام را برای تعلیم نحوه بندگی و چگونگی ارتباط مردم با پروردگار خود، معیّن فرموده، بهتر است انسان نحوه دعا کردن را هم از ایشان سؤال کند و آن طور که آنها فرموده اند، خدا را بخواند. اثری که دعاهای مأثور دارد در دعاهایی که انسانها خود آن را می سازند، وجود ندارد. و آن گاه که دعایی از ناحیه معصومین علیهم السّلام به دست انسان رسید، باید همان گونه که خود فرموده اند، آن را بخواند و مُجاز نیست که مطابق میل خود در آن دستکاری کرده و کم یا زیادش نماید.

این موضوع در ضمن یکی از سفارشهای امام صادق علیه السّلام برای خصوص زمان غیبت حضرت ولیّ عصر علیه السّلام به صراحت آمده است. در آغاز حدیث فرموده اند:

سَتُصیبُکُم شُبهَةٌ فَتَبقَونَ بِلا عَلَمٍ یُری وَ لا اِمامِ هُدیً. لا یَنجُو مِنها اِلّا مَن دَعا بِدُعاءِ الغَریقِ. (۱)

در آینده مبتلا به شبهه ای (مشتبه شدن حق و باطل) می شوید پس بدون وجود نشانه و پرچمی که دیده شود و حضور امامی که هدایت کند، باقی خواهید ماند. از این وضعیت جز کسی که دعای غریق را بخواند، نجات نمی یابد.

عبدالله بن سِنان که راوی حدیث است سؤال می کند: دعای غریق چگونه ن.

۱- بحارالانوار ج ۵۲ ص ۱۴۹ ح ۷۳، از کمال الدین.

است؟ حضرت می فرمایند: می گویی:

یا اللّٰهُ یا رَحمنُ یا رَحیمُ یا مُقَلِّبَ القُلُوبِ، ثَبِّت قَلبی عَلی دینِکَ.

ای خدا، ای رحمان، ای رحیم، ای کسی که دلها را زیرورو می کنی، قلب مرا بر دین خودت ثابت بدار.

آن گاه عبدالله بن سنان فرمایش حضرت را به این عبارت می خواند: «یا مُقَلِّبَ القُلُوبِ وَ الاَبصارِ، ثَبِّت قَلبی عَلی دینِکَ» امّا امام علیه السّلام برای متذکّر شدن او به اصالت لفظ صادر شده از معصوم، می فرمایند:

اِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ مُقَلِّبَ القُلُوبِ وَ الاَبصارِ، وَ لکِن قُل کَما اَقُولُ: یا مُقَلِّبَ القُلُوبِ ثَبِّت قَلبی عَلی دینِکَ.

خدای عزوجل زیرورو کننده دلها و دیده ها هست (و عبارتی که تو خواندی فی نفسه صحیح است) ولی تو همان گونه که من می گویم، بگو: یا مقلّب القلوب، ثبّت قلبی علی دینک.

در این سفارش که خاصّ غیبت امام علیه السّلام است، بر دعا و درخواست از خداوند تأکید شده است. نکته جالب، نامی است که حضرت روی این دعا گذاشته اند و آن را دعای «غریق» نامیده اند. غریق یعنی غرق شده و منظور از آن کسی است که به امواج بلا و فتنه های زمان غیبت گرفتار آمده و نمی تواند خود را از آنها نجات دهد. چنین کسی که احتیاج به دستگیری دارد و باید دیگری او را نجات دهد. به همین جهت دعای غریق به او تعلیم داده شده تا بداند از چه کسی بخواهد و چه چیزی بخواهد.

نگرانی از بیدینی در زمان غیبت

توجّه داشتن به این واقعیت که مؤمنان در زمان غیبت در حال غرق شدن از دریای فساد و تباهی هستند، می تواند برای انسان بسیار مفید باشد. اگر انسان درد را بشناسد. به دنبال داروی آن می رود. کسی که احساس دردی نکند، دنبال معالجه هم نمی رود.

متأسّفانه در زمان غیبت امام علیه السّلام بسیاری از اهل ایمان، اصلاً شرایط حسّاس و

خطرناك خود را درك نمی کننـد و با خیال راحت و بـدون دغـدغه در کشتیی نشسـته انـد که از هر طرف مورد هجوم امواج خطرناك قرار گرفته و هر لحظه احتمال شکسـتن و خُرد شـدن آن وجود دارد. تنها کسانی که می داننـد بیرون چه خبر است و نسبت به طوفانی بودن دریا و سست بودن بدنه کشتی آگاه هستند، نگرانی دارند. دیگران با خاطر آسوده در کشتی آرمیده اند و به انجام کارهای عادی خود مشغول هستند!

در زمان غیبت بسـیار کم هسـتند افرادی که خطرات زمانه را درك می کنند و اوضاع بحرانی آن را تشخیص می دهند. وظیفه این افراد توجّه دادن به دیگران و هشـدار دادن به آنهـاست، تـا آنها هم به فکر افتاده و لااقل نصف آن مقـدار که نگران دنیای خود هستند، به فکر دین خود باشند و نسبت به حفظ آن بی تفاوت و لااُبالی نباشند.

وقتی انسان حسّاسیت زمان غیبت و سـختی دینداری در آن را فهمید، آن گاه از جان و دل دعا می کند و به درگاه پروردگار دست نیاز بلند می کند و به ذیل عنایات ائمه علیهم السّلام متوسّل می شود تا او را از این وضـعیت بُحرانی نجات دهند و سالم به ساحل نجات و سعادت برسانند.

پس به طور خلاصه ما باید باور داشته باشیم که اگر قلباً به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السّلام معتقد بود و در این اعتقاد ثبات و پایـداری داشـته ایم، جز به لطف پروردگار و فضل الهی نبوده است و هرگز نبایـد این نعمت را به خود منتسب بدانیم.

اگر درست بیندیشـیم، هر قـدر بر الطـاف الهی نسـبت به ما افزوده شود، عـدم اسـتحقاق خود را نسـبت به آنها بیشتر و عمیق تر وجدان می کنیم و به پیشگاه الهی خالصانه تر و با سوز بیشتر دعا و تضرّع می کنیم. آری؛ انسان هر چه در مسیر هدایت جلوتر رود و پیشرفت نماید، به دستگیری بیشتری احتیاج دارد و باید به موازات ترقّی در مسیر هدایت، توسّل خود را به ابواب هدایت الهی بیشتر کند و از اعماق دل بخواند:

ص: ۳۱۲

اللّهُمَّ لا تُمِتنی میتَهً جاهِلِیَّهً. وَ لا تُزِغ قَلبی بَعدَ اِذ هَدَیتَنی. (۱)

خدایا، مرا به مرگ جاهلی نمیران. و قلب مرا پس از آنکه هدایتم کرده ای، منحرف مگردان.

قلب انسان که محل نزول هدایت الهی است، به دست خدا زیرورو می شود و اختیارش با انسان نیست. و دست خدا همانا وجود مقدّس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت گرامی ایشان هستند. لذا باید به آنها متوسّل بود و از خدا طلب هدایت کرد.

محتوای دعاها در زمان غیبت

دومین نکته ای که در سفارش امام صادق علیه السّلام: «اللهم عرفنی نفسک ... ضللت عن دینی» جلب توجّه می کند، محتوای این دعای شریف است که شامل معرفت خدا، معرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و معرفت امام علیه السّلام می شود. این امور اصول دین هستند و سایر مسائل، فروع دین محسوب می شوند.

در بخش دوم کتاب به تفصیل بیان گردید که اگر کسی معرفت امام علیه السّلام را داشته باشد و به ولایت ایشان پایبند گردد، در واقع آن دو معرفت قلبی را هم به دست آورده است. زیرا با اعتصام به حبل ولایت امام علیه السّلام، اوّلین نعمتی که نصیب انسان می شود، توحید صحیح و اعتراف به معرفت خدا و التزام و تسلیم نسبت به بندگی اوست. لذا در انتهای دعا عرضه می داریم که اگر حجّت خدا (امام علیه السّلام) را نشناسیم، نتیجه اش گمراهی از دین است. این نتیجه صرفاً به این جهت نیست که عدم شناخت امام موجب جهل به احکام دین است. این، امر مسلّمی است که احکام فروع دین را فقط باید از اهل بیت علیهم السّلام آموخت، امّا مهمتر از فروع، اصول دین و پایه های اعتقادی است که معرفت امام علیه السّلام محور و عصاره همه آنهاست که بدون وجود آن، توحید و معرفت خداوند هم به حال انسان مفید نخواهد بود، و با وجود آن، عملاً همه عقاید حقّه در اختیار انسان می باشد.

بنابراین اگر گفته شود که «دین» همان معرفت امام علیه السّلام است، سخنی مبالغه آمیز۳.

ص: ۳۱۳

۱- قسمتی است از دعای وارد بعد از نماز عصر روز جمعه، منقول از نایب اوّل امام زمان علیه السّلام در جمال الاسبوع سیّد بن طاووس فصل ۴۷ ص ۳۱۵ و کمال الدین، باب ۴۵، ح ۴۳.

و از روی مسامحه نخواهد بود. آنچه در این دعا و دعای غریق مورد درخواست انسان است، بیش از هر چیز معرفت صحیح نسبت به خود امام عصر عجّل الله تعالی فرجه و ثبات و پایداری در آن می باشد که اگر این حاصل شود، بقیّه چیزها هم حاصل می شود، و اگر این حاصل نشود، هیچ چیز دیگر هم به درد انسان نمی خورد.

فضیلت پایداری بر ولایت امام علیه السّلام در زمان غیبت

اشاره

حال اگر کسی با همه سختیها و دشواریهای زمان غیبت، به لطف خدا و دستگیری اهل بیت علیهم السّلام بر معرفت امام علیه السّلام و قبول ولایت ایشان ثابت قدم شد و از مسیر ایمان خارج نگردید، ایمانش بسیار قیمتی و ارزشمند خواهد بود. چنین شخصی از جهت اینکه به امام غایب و دور از دیدگان ایمان آورده، بر کسانی که زمان حضور ائمه علیهم السّلام را درک کرده و با دیدن نشانه های آشکار، تسلیم شده اند، برتری و فضیلت دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

یا عَلِیُّ، وَاعلَم اَنَّ اَعجَبَ النّاسِ ایماناً وَ اَعظَمَهُم یَقیناً قَومٌ یَکونونَ فی آخِرِ الزَّمانِ لَم یَلحَقُوا النَّبِیَّ وَ حَجَبَتهُمُ الحُجَّةُ فَآمَنُوا بِسَوادٍ عَلی بَیاضٍ. (۱)

ای علی، بدان که شگفت انگیزترین مردم از جهت ایمان و بزرگترین آنها از جهت یقین، گروهی هستند که پیامبر را ندیده اند و از دیدن حجّت (خدا) محجوب مانده اند و به سیاهی روی سپیدی ایمان آورده اند.

سیاهی روی سپیدی می تواند کنایه از نوشته های قرآن و احادیث اهل بیت علیهم السّلام باشد که ایمان در زمان غیبت امام علیه السّلام با اتّکا بر همین نوشته هاست.

در حدیث دیگری وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت قائم علیه السّلام یاد کردند، چنین فرمودند:

طوبی للصابرین فی غیبته! طوبی لمقیمین علی محبتهم! اولئک من وصفهم الله فی کتابه فقال: «الذین یؤمنون بالغیب(۲)»... .۶(۳).

ص: ۳۱۴

۱- کمال الدین، باب ۲۵، ح ۸.

۲- بقره (۲)/۳.

۳- تفسیر برهان ج ۱ ص ۵۴ ح ۶.

خوشا به حال صبرکنندگان در غیبت او! خوشا به حال کسانی که بر محبّت ایشان (ائمه) پابرجا می مانند! آنها هستند کسانی که خداوند در کتاب خود، ایشان را چنین توصیف کرده است: «کسانی که به غیبت ایمان دارند»... .

راستی وقتی انسان معجزات و نشانه های حقّانیت اهل بیت علیهم السّلام را بالعیان مشاهده کند، ایمان آوردن به آنها و تسلیم شدن به ایشان، به مراتب ساده تر است از وقتی که انسان این گونه شواهد را مشاهد نکند و مراجعه به نقل آن در تاریخ و احادیث ایمان آورد و با این حال ایمانش مانند ایمان کسی باشد که این چیزها را به چشم خود دیده و با گوش خود شنیده است. مردم زمان حضور ائمه علیهم السّلام به گونه ای امتحان می شدند و اهل زمان غیبت هم به گونه دیگری مورد امتحان قرار می گیرند.

برادران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان غیبت

مهمترین مادّه امتحانی برای مردم زمان غیبت، همین ایمان به غیب است. آن قدر ایمان به غیب ارزش دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات خویش، این افراد را برادران خود خواندند. ایشان روزی در جمع گروهی از اصحاب چنین دعا کردند: «اللهم لقنی اخوانی.»:«خدایا، برادرانم را به دیدار من برسان.» این دعا را دو بار بر زبان آوردند. اصحابی که گرد آن حضرت بودند گفتند: ای رسول خدا، مگر ما برادران شما نیستیم؟ فرمودند:

لا، اِنَّکُم اَصحابی؛ وَ اِخوانی قَومٌ فی آخِرِ الزَّمانِ آمَنُوا وَ لَم یَرَونی، لَقَد عَرَّفَنیهِمٌ اللهُ بِاَسمائِهِم وَ اَسماءِ آبائِهِم مِن قَبلِ اَن یُخرِجَهُم مِن اَصلابِ آبائِهِم وَ اَرحامِ اُمَّهاتِهِم. لَاَحِدُهُم اَشَدٌّ بَقِیَّةً عَلی دینِهِ مِن خَرطِ القَتادِ فی اللَّیلَهِ الظَّلماءِ اَو کَالقابِضِ عَلی جَمرِ الغَضا. اُولئِکَ مَصابیحُ الدُّجی؛ یُنَجیهِمُ اللهُ مِن کُلِّ فِتنَهٍ غَبراءَ مُظلِمَهٍ. (۱)

خیر، شما همنشینان و همراهان من هستید، و برادران من گروهی هستن در آخرالزمان که ایمان می آورند با اینکه مرا ندیده اند. خداوند آنها را با ت.

ص: ۳۱۵

۱- بحارالانوار ج ۵۲ ص ۱۲۴ ح ۸، از بصائر الدرجات.

نامهایشـان و نامهـای پـدرانشان به من معرّفی کرده است قبـل از آنکه ایشـان را از صُـلب پـدران و رَحِم مادرانشان خارج سازد (قبل از تولّـد). ثابت قدم بودن هر یک از آنها در دین خود، از تراشـیدن خارهای قَتاد در تاریکی شب سـخت تر است یا مانند کسـی است که آتش درخت «غَضا» را با دست گرفته باشـد. اینها چراغهای روشن کننده در تاریکی هسـتند که خداوند ایشان را از هر فتنه تیره و تاری نجات می دهد.

«غَضـا» نـام درختی است که چوب آن مـدّت زیـادی آتش و حرارت را در خود حفـظ می کنـد و به همین جهت زغال بسـیار خوبی دارد. دینـداری در زمـان غیبت نظیر آن است که انسـان آتش آن درخت را در دست خود نگه دارد. و با توجّه به اینکه حرارتش مـدّت زیادی باقی می مانـد و به زودی سـرد نمی شود، می توانـد نشانگر خوبی از دینـداری در زمان غیبت باشد که بسیار کار سختی است.

کمیِ مؤمنان حقیقی در زمان غیبت

مؤمنی که اینچنین دین ورزی کند، آن فضایلی را که در روایات فرموده اند، خواهد داشت. امّا حیف که این گونه افراد بسـیار کمیاب هستند! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

اِنَّ عَلِیَّ بنَ اَبی طالبٍ اِمامُ اُمَّتی وَ خَلیفَتی عَلَیها مِن بَعـدی. وَ مِن وُلـدِهِ القائِمُ المُنتَظَرُ الَّذی یَملَأُ اللهُ بِهِ الاَرضَ عَـدلاً وَ قِسـطاً کَما مُلِئَت جَوراً وَ ظُلماً. وَ الَّذی بَعَثَنی بِالحَقِّ بَشیراً اِنَّ الثابِتینَ عَلَی القَولِ بِهِ فی زَمانِ غَیبَتِهِ لَاَعَزُّ مِنَ الکِبریتِ الاَحمَر. (۱)

حضـرت علیّ بن ابی طالب پیشوای امّت من و جانشـین من بر امّتم پس از من می باشـد. و از فرزندان اوست آن قیام کننده ای که انتظار (ظهور)ش می رود. همان کسـی که خداونـد به وسـیله او زمین را از عـدل و داد پُر می کنـد همان طور که از ظلم و جور پر شـده باشـد. قسم به آن که مرا به حق بشـارت دهنـده قرار داد، آنهـا که در زمان غیبت او بر اعتقاد به او ثابت قـدم می مانند، از گوگرد سرخ۷.

ص: ۳۱۶

۱- کمال الدین، باب ۲۵، ح ۷.

(اکسیر) کمیاب تر هستند.

پاداش این گونه افراد با کسانی که در ابتدای هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای پیشبرد اسلام در رکاب ایشان جنگیده اند و به شهادت رسیده اند، برابری می کند؛ هر یک نفر مطابق با هزار شهید از شهدای جنگ بدر و اُحُد! امام زین العابدین علیه السّلام می فرمایند:

مَن ثَبُتَ عَلی مُوالاتِنا فی غَیبَهِ قائِمِنا، اَعطاهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ اَجرَ اَلفِ شَهیدٍ مِن شُهَداءِ بَدرٍ وَ اُحُدٍ. (۱)

کسی که بر ولایت و محبّت ما (اهل بیت) در زمان غیبت قائم ما ثابت قدم بماند، خدای عزوجل پاداش هزار شهید از شهدای جنگ بدر و اُحُد را به او عنایت می فرماید.

اگر انسان قدر و ارزش چیزی را بداند، با میل و رغبت به دنبال تحصیل آن می رود و از هر تلاشی برای به دست آوردن آن دریغ نمی کند و تحمّل هر ناراحتی و سختیی در راه حفظ و نگهداری آن، برایش راحت می شود. پس خوشا به حال کسی که ارزش ایمان به غیب را عمیقاً درک نماید!

کسب ثواب یاریِ امام علیه السّلام در زمان ظهور با معرفت ایشان

از آنچه گذشت روشن شد که همه فضیلتها و ارزشها در بندگی خدای متعال، به داشتن معرفت امام علیه السّلام و ملتزم شدن به آن بر می گردد؛ به طوری که اگر کسی این اکسیر گرانقدر را در اختیار داشته باشد، هیچ کمبودی از نظر آنچه مطلوب خداوند متعال است ندارد. اگر مقدّمه دیگری را به این مطلب بیفزاییم، می توانیم نتیجه مهمی را به دست آوریم. آن مقدّمه این است که:

معرفت امام علیه السّلام یک امر قلبی است که نتیجه اش محبّت و ولایت ایشان و آرزوی یاری کردن آن حضرت در زمان ظهور و خدمت کردن در زیر پرچم ایشان می باشد. دیدن با چشم سَر، مدخلیّتی در تحقّق این امر قلبی ندارد و لازمه آن هم۷.

۱- کمال الدین، باب ۳۱، ح ۷.

نیست. چه بسا کسانی درک زمان حضور ائمه علیهم السّلام یا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را کرده بودند، امّا هیچ معرفتی نسبت به ایشان نداشتند. در تاریخ می بینیم که دشمنان قسم خورده و درجه اوّل پیشوایان ما همان کسانی بودند که سالها با اهل بیت عصمت و طهارت زندگی کرده و در حالات مختلف درک محضر ایشان را کرده بودند.

معرفت امام علیه السّلام آن شناخت و پذیرش قلبی است که اگر کسی آن را نداشته باشد، دیدن هر ماه و هر هفته و هر روز امام علیه السّلام برایش هیچ تأثیری ندارد. البتّه اگر اهل معرفت باشد، آن وقت مشاهده حسّی آن بزرگوار، برایش سبب مزید معرفت و افزایش ارادت و تسلیم نسبت به ایشان می گردد و زمینه ای برای اظهار آمادگی نسبت به یاری ایشان در زمان ظهور خواهد بود.

حال از این دو مطلب می توان نتیجه گرفت که اگر کسی معرفت امام علیه السّلام و در نتیجه آمادگی برای یاری کردن ایشان را داشت، ولی به علّتی که تقصیر او هم نیست، از درک محضر آن بزرگوار و در خدمت ایشان بودن محروم بود، بعید نیست که خداوند پاداش کسی را که زمان ظهور امام علیه السّلام را درک کرده و در لشکر ایشان انجام وظیفه نموده است، به او بدهد و او را از این نعمت بزرگ و ثواب عظیم محروم نگرداند.

به این ترتیب اگر کسی امام خود را بشناسد، تحقّق یا عدم تحقّق حکومت ظاهری ائمه موجب زیانی برای او نخواهد بود و به منزله همان کسانی است که زمان قیام و حکومت امام خود را درک کرده اند و در شمار لشکریان وی جای گرفته اند.

فُضَیل بن یَسار از امام صادق علیه السّلام درباره آیه شریفه «یوم ندعو کل اناس بامامهم» (۱): «روزی که هر مردمی را با امامشان می خوانیم» پرسید. حضرت چنین فرمودند:

یا فُضَیلُ، اِعرِف اِمامَکَ. فَإنَّکَ اِذا عَرَفتَ اِمامَکَ، لَم یَضُرَّکَ تَقَدَّمَ هذَا الاَمرُ اَو تَأَخَّرَ. وَ مَن عَرَفَ اِمامَهُ ثُمَّ ماتَ قَبلَ اَن یَقُومَ صاحِبُ هذَا الاَمرِ، کانَ بِمَنزِلَهِ مَن کانَ قاعِداً فی عَسکَرِهِ لا؛ بَل بِمَنزِلَهِ مَن قَعَدَ تَحتَ لِوائِهِ. (۲)۲.

۱- اسراء (۱۷)/۷۱.

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۳۷۱، کتاب الحجّه، باب أنّه من عرف إمامه ...، ح ۲.

ای فضیل، امام خود را بشناس. زیرا اگر معرفت امام خود را داشته باشی، جلو افتادن یا به تأخیر افتادن این امر (حکومت ظاهری ائمه حق) زیانی به تو نمی زند. و کسی که امام خود را بشناسد، سپس (با معرفت) قبل از آنکه صاحب این امر قیام نماید از دنیا برود، همچون کسی است که در لشکر آن حضرت بوده باشد، نه؛ بلکه (بالاتر) مانند کسی است که زیر پرچم ایشان (در میدان جنگ) نشسته باشد.

این مژده برای کسانی که آرزوی درک زمان قیام و ظهور امامشان را دارند، بزرگترین مژده و بالاترین نوید است و آنها را بیش از پیش نسبت به اهمیت معرفت امام عصر عجّل الله تعالی فرجه و التزام به آثار و نشانه های آن، معتقد می سازد. در زمان امامان گذشته هم گاهی بعضی از اصحاب که اوصاف حضرت قائم علیه السّلام و فضیلت درک زمان ظهور ایشان را شنیده بودند، آرزوی قلبی خود را که همان درک زمان حکومت حقّه بود، خدمت ائمه علیهم السّلام اظهار می داشتند و ایشان هم در پاسخ، بر «معرفت امام علیه السّلام» تکیه و تأکید می کردند.

یکی از این افراد ابوبصیر است که خدمت امام صادق علیه السّلام عرض کرد: «تَرانی اُدرِکُ القائم علیه السّلام؟»: آیا شما چنین می بینید که من زمان حضرت قائم علیه السّلام را درک کنم؟ حضرت در پاسخ از او پرسیدند: «یَا اَبابَصیرٍ، اَلَستَ تَعرِفُ اِمامَکَ؟»: آیا امام (زمان) خود را نمی شناسی؟

ابوبصیر عرضه داشت: «ای وَاللهِ وَ اَنتَ هُوَ.»: آری قسم به خدا. و او شما هستید. و در همین حال دست مبارک حضرت را به دستش گرفت. آن گاه امام علیه السّلام به او فرمودند: «وَ اللهِ ما تُبالی یا اَبابَصیرٍ اَلا تَکُونَ مُحتَبِیاً بِسَیفِکَ فی ظِلِّ رِواقِ القائِمِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ؟! (۱): (حال که چنین است) به خدا قسم - ای ابوبصیر - نباید نگران باشی از اینکه شمشیر بسته در خیمه حضرت قائم صلوات الله علیه حاضر نیستی.

این دلداری برای یکی از کسانی بود که آرزوی درک زمان ظهور امام قائم علیه السّلام را داشت و حضرت معرفت داشتن به امام زمان خودش را برای نیل به ثواب این آرزو کافی دانسته و اهمیّت آن را گوشزد فرمودند. بنابراین در زمان غیبت هم که۴.

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۳۷۱، کتاب الحجّه، باب أنّه من عرف إمامه ...، ح ۴.

مؤمنـان آرزوی درک زمـان ظهور و قیام امام خود را دارنـد، لازم است تا می تواننـد معرفت خویش را نسـبت به آن حضـرت عمق بخشیده و هر چه بیشتر با فضایل و کمالات ایشان آشنا شوند و وظیفه خود را در قبال آنها بدانند و آثار و لوازم معرفت را بشناسد و در خود پیاده کنند و با دقّت و جدیّت تمام در این امر همّت کنند تا – ان شاء الله – عاقبت به خیر از دنیا بروند.

***

تـا اینجا مباحثی در زمینه فضـیلت و اهمیّت معرفت امام عصـر عجّل الله تعالی فرجه در زمان غیبت ایشان مطرح گردیـد. اکنون لازم است ویژگیها و اوصاف این معرفت تا اندازه ای مورد بررسـی قرار گیرد تا معلوم شود چه معرفتی دارای آن آثاری اسـت که در احادیث ذکر شده و لوازم و نشانه های آن چیست.

اصل معرفت یک امر قلبی است، امّا آثار و لوازم آن، هم امور قلبی می توانـد باشد و هم امور خارجی. اینک در آخرین بخش برای تکمیـل مبـاحث کتـاب به اهّم این موارد نیز اشـاره می گردد و نتیجه عملی مطـالبی که تا اینجا عنوان گردیـد، روشن می شود. ما مهمترین این موارد را در ده فصل ذکر می کنیم.

بخش چهارم: آثار و لوازم معرفت امام عصر علیه السّلام

فصل ۱: صحّت معرفت

اشاره

اوّلین ویژگی معرفتی که می تواند انسان را در زمان غیبت امام علیه السّلام از انحراف و بیدینی نجات می بخشد، صحّت و درستی آن است. اگر چنین نباشد، امیدی به اینکه دارنده آن در ولایت و امامت ائمه علیهم السّلام ثابت قدم بماند، وجود ندارد.

امام زین العابدین علیه السّلام می فرمایند:

اِنَّ لِلقائِمِ مِنّا غَیبَتَینِ اِحداهُما اَطوَلُ مِنَ الاُخری ... .وَ اَمَّا الاُخری فَیَطُولُ اَمَدُها حَتّی یَرجِعَ عَن هذَا الاَمرِ اَکثَرُ مَن یَقُولَ بِهِ. فَلا یَثبُتُ عَلَیهِ اِلّا مَن قَوِیَ یَقینُهُ وَ صَحَّت مَعرِفَتُهُ وَ لَم یَجِد فی نَفسِهِ حَرَجاً مِمّا قَضَینا وَ سَلَّمَ لَنا اَهلَ البَیتِ. (۱)

همانا قیام کننده از ما (اهل بیت) دو غیبت دارد که یکی از آنها طولانیتر از دیگری است ... .و امّا غیبت دیگر، پس مدّت آن به درازا می کشد تا آن حد که بیشتر کسانی که اعتقاد به امامت او (حضرت مهدی علیه السّلام) دارند، از این اعتقاد بر می گردند. پس ثابت قدم نمی ماند مگر کسی که یقینش محکم و معرفتش صحیح باشد و قلباً پذیرفتن احکام ما برایش سخت نباشد (ظرفیت پذیرش آنچه را ما حکم می کنیم داشته باشد) و تسلیم ما اهل بیت باشد.

این شرط برای هر معرفتی لازم است؛ چه معرفت خدا، چه معرفت۸.

ص: ۳۲۳

۱- کمال الدین، باب ۳۱، ح ۸.

رسول صلی الله علیه و آله و سلم و چه معرفت امام علیه السّلام. و به طور کلّی همه معرفتهای دینی باید صحیح و مطابق آنچه خداوند خواسته است باشد. خوب؛ چه معیاری برای صحّت معرفت وجود دارد؟ از کجا می توان مطمئن به درستی یک معرفت شد؟

ملاک صحّت معرفت

پاسخ این سؤال با توجّه به تعریفی که اهل بیت علیهم السّلام از «معرفت» ارائه داده اند، معلوم می شود. امام باقر علیه السّلام خطاب به فرزندش امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

یا بُنَیَّ، اِعرِف مَنازِلَ الشّیعَهِ عَلی قَدرِ رِوایَتِهِم وَ مَعرِفَتِهِم. فَاِنَّ المَعرِفَهَ هِیَ الدِّرایَهُ لِلرِّوایَهِ. وَ بِالدِّرایاتِ لِلرِّوایاتِ یَعلُو المُؤمِنُ اِلی اَقصی دَرَجاتِ الایمانِ. اِنّی نَظَرتُ فی کِتابٍ لِعَلِیٍّ علیه السّلام فَوَجَدتُ فِی الکِتابِ اَنَّ قیمَهَ کُلِّ امرِیٍ وَ قَدرَهُ مَعرِفَتُهُ. (۱)

ای پسرم، درجات و مراتب شیعیان را از اندازه روایت و میزان معرفت آنها بشناس. چرا که معرفت همان فهم و شناخت روایات است. و از طریق همین فهم ها نسبت به روایات است که مؤمن تا بالاترین درجات ایمان بالا می رود. من در نوشته ای از علی علیه السّلام نظر کردم و در آن چنین دیدم که ارزش و منزلت هر کس (به اندازه) معرفت اوست.

همه مطلب در این عبارات بیان شده است. معرفت از نظر پیشوایان ما چیزی جز فهم احادیث نیست. و این خود میزانی است برای تشخیص معرفت صحیح به طوری که درهر بابی، احادیث مربوط به آن، معیار صحّت معرفت در آن باب می باشد. مثلاً درخداشناسی، میزان صحّت یا عدم صحّت معرفت خدا، روایاتی است که در این خصوص وارد شده است.

این امر، اهمیّت رجوع به احادیث اهل بیت علیهم السّلام را در همه ابواب معارف روشن می کند. و همین، معیار درجه ایمان شخص می باشد. هر کس به اندازه فهم عمیق خود در احادیث ائمه علیهم السّلام از کمال ایمان بهره مند می شود..

ص: ۳۲۴

۱- بحارالانوار ج ۲ ص ۱۸۴ ح ۴، از معانی الاخبار.

پس اگر کسـی در معـارف دینی، کاری به روایات نداشـته باشـد و معرفت خود را از منابع غیرحـدیثی اخـذ کنـد، نبایـد انتظار صحّت معرفت خود را داشته باشد. ارزشـی که امیرالمؤمنین علیه السّلام برای هر انسانی قائل هسـتند به میزان معرفت او بر می گردد و درستی معرفت هم معیارش رجوع به احادیث و فهم عمیق نسبت به آنهاست.

علم صحیح فقط نزد اهل بیت علیهم السّلام است

اشاره

سرّ مطلب و اینکه چرا معیـار صـحّت معرفت، منطبق بودن آن بـا احـادیث می باشـد، در این حقیقت نهفته است که اصولاً هیچ علمی جز از نـاحیه اهـل بیت علیهم السّلام به دست نمی آیـد. منظـور از علم، آن حقیقت نـوری است که خداونـد در قلب هر کس که بخواهد قرار می دهد و او را هدایت می نماید. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

لَیسَ العِلمُ بِالتَّعَلُّمِ. اِنَّما هُوَ نُورٌ یَقَعُ فی قَلبِ مَن یُریدُ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی اَن یَهدِیَهُ. (۱)

علم به درس خوانـدن حاصـل نمی شـود. علم چیزی نیست مگر نوری که در قلب آن که خـدای تبـارك و تعـالی هـدایتش را بخواهد، پدید می آید.

در این علم خطا و اشـتباه راه نـدارد. و کسـی را که خداونـد بخواهـد هـدایت کنـد، از طریق نور علم به راه صـحیح می آورد. بنـابراین علم واقعی همیشه صـحیح و مطـابق با واقع است. آن علوم بشـری است که خطا در آن راه پیـدا می کنـد، ولی علوم و معارف الهیّه همیشه واقعی و صحیح هستند. خدا منبع و مرکز این نور را قلوب مقدّس چهارده معصوم علیهم السّلام قرار داده و به دیگران هم که طالب علم هسـتند، سـفارش کرده تا فقط به آنها رجوع نمایند. امام صادق علیه السّلام به یونس بن ظَبیان می فرمایند:

اِن اَرَدتَ العِلمَ الصَّحیحَ، فَعِندنَا اَهلَ البَیتِ. فَنَحنُ اَهلُ الذِّکرِ الَّذینَ قالَ اللهُ: «فَاسَاَلُوا اَهلَ الذِّکرِ اِن کُنتُم لا تَعلَمُونَ». (۲)

اگر علم صحیح می خواهی، پس نزد ما اهل بیت است. زیرا ما آن اهل ذکر.

۱- بحارالانوار ج ۱ ص ۲۲۵ ح ۱۷.

۲- رسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۴۹ ح ۳۰، از کفایه الاثر.

هستیم که خداوند فرموده است: «اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید.» (۱)

این راه تنها راهی است که می توان علم را از طریق آن طلب کرد. از غیر این طریق، علمی به دست نمی آید. امام باقر علیه السّلام می فرمایند:

وَ اللهِ لا یُوجَدُ العِلمُ اِلّا مِن اَهل بیت نَزَلَ عَلَیهِم جَبرَئیلُ. (۲)

قسم به خدا، علم یافت نمی شود مگر از ناحیه اهل خانه ای که جبرئیل بر آنها نازل شده است.

بنابراین اگر حقیقتی برای انسان کشف شود، مسلّماً ریشه آن به اهل بیت علیهم السّلام بر می گردد، هر چند که خود شخص به این مطلب توجّه نداشته باشد. امام باقر علیه السّلام می فرمایند:

اَما اَنَّهُ لَیسَ عِندَ اَحَدٍ مِنَ النّاسِ حَقٌّ وَ لا صَوابٌ اِلّا شَیءٌ اَخَذُوهُ مِنّا اَهلَ البَیتِ. (۳)

توجّه داشته باشید! هیچ حقیقت و سخن صحیحی نزد مردم نیست مگر آنکه آن را (بالاخره) از ما اهل بیت گرفته اند.

ریشه سخنان صحیح و معارف حقّه، فقط و فقط فرمایشهای اهل بیت علیهم السّلام است. اگر این سخنان نبود، هیچ کس از معرفت صحیح برخوردار نمی شد. و همین خارج شدن از ناحیه اهل بیت علیهم السّلام معیار صحّت یک عقیده می باشد، به طوری که اگر عقیده ای با آنچه ایشان فرموده اند، تطبیق نکند و به نحوی از ایشان سرچشمه نگیرد، قطعاً سخن بیهوده و باطلی است. امام باقر علیه السّلام می فرمایند:

کُلُّ ما یَخرُجُ مِن هذَا البَیتِ، فَهُوَ باطِلٌ. (۴)

هر آنچه از این خانه (بیت وحی) نیامده باشد، باطل و ناصواب است.

بنابراین بالاترین درجه ایمان این است که انسان خود را ملزم نماید که جز ازت.

۱- نحل (۱۶)/۴۳.
۲- بحارالانوار ج ۲ ص ۹۱ ح ۱۹، از بصائر الدرجات.
۳- بحارالانوار ج ۲ ص ۹۴ ح ۳۱، از محاسن برقی.
۴- وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۵۰ ح ۳۴، از بصائر الدرجات.

اهل بیت علیهم السّلام سخن و عقیده ای را از کسی نگیرد و فقط تسلیم در خانه ایشان باشد. اگر چنین کند، مفتخر به رتبه «منّا اهل البیت» می گردد. امیرالمؤمنین علیه السّلام خطاب به کمیل بن زیاد نخعی فرمودند:

یا کُمَیلُ، لا تَأخُذ اِلّا عَنّا، تَکُن مِنّا. (۱)

ای کمیل، جز از ما (اهل بیت) کسب (علم) نکن تا از ما باشی.

این بزرگترین افتخار برای دوستدار اهل بیت علیهم السّلام می باشد که هر چند از نعمت درک حضور امام زمانش محروم است، ولی با تقیّد با احادیث ائمه علیهم السّلام در همین زمان غیبت می تواند به چنان مقامی نایل شود.

استقامت در پرتو علم صحیح

بنابراین اگر انسان بخواهد معارف صحیحی در دین داشته باشد، باید برای کسب علم جز به اهل بیت علیهم السّلام رجوع نکند و محصول تفکّرات بشری را بر تعالیم اهل بیت علیهم السّلام ترجیح ندهد و از التقاط و مخلوط کردن اینها با یکدیگر پرهیز نماید. و در این صورت، از قوّت یقینی در معرفت خود برخوردار می شود که هیچ شبهه و اشکالی او را نسبت به عقایدش سست نمی سازد؛ به طوری که اگر کوهها تغییر کند، او تغییر نمی کند.

امیرالمؤمنین علیه السّلام در جنگ جمل خطاب به محمد بن حنفیّه می فرمایند:

تَزولُ الجِبالُ وَ لا تَزُل. (۲)

کوهها تغییر می کنند ولی تو تغییر نکن (استوار باش).

این فرمان امیرالمؤمنین علیه السّلام باید در زمینه ایمان و عقیده نیز مورد توجّه واقع شود. و راه عملی شدن آن این است که انسان عقاید خود را از طریق صحیح آن کسب کند و به غیر آنچه از این راه به دست می آید، اعتماد نورزد. تغییر کوه ها غیر علنی و نامحسوس است. مؤمن باید در معرفت خویش به حدّی از یقین برسد که تغییرات نامحسوس هم نداشته باشد. تنها در این صورت است که می تواند۱.

۱- وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۱۷ ح ۳۴، از تحف العقول.

۲- نهج البلاغه (فیض الاسلام)، خطبه ۱۱.

مطمئن باشد که هیچ مطلبی او را متزلزل نمی کند و به هیچ وجه نسبت به عقاید صحیح خود به شک و تردید نمی افتد.

«شک» از بـدترین آفاتی است که ایمان و یقین انسان را تهدید می کند. در زمان غیبت امام علیه السّلام مواجه با انواع و اقسام افکار و عقیـده هایی هستیم که هر یک به شـکلی معرفتهای انسان را در معرض شک و تردیـد قرار می دهنـد. انسان هر اندازه هم که با سواد باشد و با سـخنان این و آن آشـنا باشد، تا از منبع اصلی معرفت، عقاید خود را کسب نکرده باشد، از خطر شک در آنهـا مصون نخواهـد بود، و یکی از مهمترین عوامـل حفـظ اعتقـاد آدمی در مقابل شک و وسوسه همین امر است. بنابراین اگر نگران حفظ دین خود در زمان غیبت هست، بایـد نسبت به مجرای به دست آوردن آن، دقّت کافی را انجام دهـد و جز به آنچه از ناحیه اهل بیت علیهم السّلام رسیده، اعتماد نورزد. امام علیه السّلام می فرمایند:

مَن اَخَـذَ مِن كِتـابِ اللهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيهِ وَ آلِهِ، زالَتِ الجِبـالُ قَبـلَ اَن يَزُولَ. وَ مَن اَخَـذَ دينَه مِن اَفـواهِ الرِّجـالِ، رَدَّتْهُ الرِّجالُ. (۱)

هر کس دین خود را از کتاب خدا و سنّت پیامبرش برگیرد، اگر کوهها تغییر کنند، او تغییر نمی کند. و کسی که دین خود را از دهان این و آن (غیر معصوم) بگیرد، همان گونه افراد او را از دین بر می گردانند.

بشارت خداوند به خردمندان

گاهی تحت این عنوان که انسان باید همه سخنان را بشنود و آن گاه از میان آنها بهترینش را بر گزیند، همه افکار و اندیشه ها در کنار هم گذاشته می شوند و همگی به یک چشم نگریسته می شوند. مکرّر مشاهده می شود که بسیاری می خواهند از این طریق و با فهم و تشخیص خود، تکلیف احادیث معصومین علیهم السّلام را هم معلوم کنند و هیچ فرقی بین افکار بشری و الهی در اصل نگرش خود قائل نمی شوند.

آن گاه سخن خود را به آیه قرآن هم مستند می کنند که می فرماید:

«فَبَشِّر عِبادِ الَّذينَ يَستَمِعُونَ القَولَ فَيَتَّبِعُونَ اَحسَنَهُ اُولئِكَ الَّذينَ هَداهُمُ اللهُ وَ ى.

۱- مقدّمه کتاب شریف کافی.

اُولئِکَ هُم اَولَواالاَلبابِ». (۱)

پس بشارت ده بندگان مرا که سخن (حق) را می شنوند، سپس به بهترین صورتش از آن پیروی می کنند. آنها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده و آنها همان صاحبان عقل سلیم هستند.

اینها آیه را چنین معنا می کنند که باید هر سخنی را شنید - الف و لام را در «القول» الف و لام استغراق می گیرند - و آن گاه از میان آنها بهترینش را برگزید. بعد هم اضافه می کنند که خدا به کسانی که چنین روشی دارند، وعده هدایت داده و آنها را صاحبان عقل خوانده است.

اینها چون به اهل بیت علیهم السّلام مراجعه نکرده اند، در فهم معنای صحیح همین آیه هم به خطا رفته و تفسیر به رأی نموده اند. وقتی ابوبصیر از حضرت صادق علیه السّلام درباره این آیه پرسید، حضرت چنین پاسخ دادند:

هُمُ المُسلِّمُونَ لِآلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم الَّذینَ اِذا سَمِعُوا الحَدیثَ لَم یَزیدُوا فیهِ وَ لَم یَنقُصُوا مِنهُ؛ جاؤُوا بِهِ کَما سَمِعُوهُ. (۲)

اینها کسانی هستند که تسلیم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشند که وقتی حدیث را می شنوند، در آن (تغییر نمی دهند) و اضافه و کم نمی کنند و همان گونه که شنیده اند، آن را آورده اند (نقل می کنند یا به آن عمل می نمایند).

پس «القول» در آیه شریفه، قول خاصّی است که همان قول حق و سخن صحیح می باشد. الف و لام آن الف و لام عهد است، و آیه خاص کسانی است که وقتی احادیث اهل بیت علیهم السّلام را می شنوند، تسلیم آن می گردند و بدون دخل و تصرف در آن و به همان شکلی که شنیده اند، به آن ملتزم می شوند. پس «یتّبعون أحسنه» معنایش این نیست که از میان اقوال مختلف بهترین آن را انتخاب می کنند، بلکه منظور پیروی از حدیث به بهترین شکل آن یا بهترین شکل پیروی از آن است. و بهترین شکل حدیث یا پیروی از آن، نقل و عمل به حدیث به صورت دست نخورده و تغییر نیافته آن می باشد، و چنین کسانی را خداوند هدایت کرده است. (۳)ت.

۱- زمر (۳۹)/۱۸.

۲- تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۴۸۲ ح ۳۵.

۳- البتّه ضرورت تأویل معنای ظاهر حدیث یا جواز آن در موارد لازم، خدشه ای به این بحث وارد نمی سازد. زیرا تأویل صحیح ضوابط و معیارهای دارد که رعایت آنها از مصادیق «اتّباع احسن» نسبت به حدیث است.

در آیه شریفه صحبت از وعده هدایت در آینده نیست، بلکه اینها «هدایت شده» هستند که چنین عمل می کنند و می دانند که باید نسبت به حدیث آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چه برخوردی داشته باشند. اینها همان «اولوالالباب» هستند که به ضعف علمی و عقلی خود پی برده اند و به همین دلیل می دانند که باید کاستیهای خود را با رجوع به اهل بیت علیهم السّلام جبران کنند. و بنابراین در تسلیم نسبت به ایشان، تأمّل و تردیدی به خود راه نمی دهند و در لفظ یا معنای احادیث دخل و تصرّفی را از ناحیه خود مُجاز نمی شمارند. اینجاست که روشن می شود معرفت صحیح جز با تسلیم به اهل بیت علیهم السّلام برای انسان حاصل نمی گردد.

نتیجه اینکه هر سخنی را نباید شنید و هر فکری را نباید دنبال کرد و به هر مکتبی نباید روی خوش نشان داد. افکار و اندیشه های مختلف، سلامت روح و قلب انسان را به خطر می اندازد، و انسان نباید به نام تحقیق، خود را آلوده به هر گرایشی بکند و در معرض انواع و اقسام انحرافات قرار بدهد. زیرا معلوم نیست که بتواند از منجلاب آراء و افکار منحرف، سالم بیرون بیاید.

لازمه وجود عقل و درایت، احتیاط و اجتناب از آیینهای ساختگی و مکاتبی است که انتساب آنها به منبع وحی مورد اعتماد نیست. تا انسان مطمئن نشده که یک مکتب فکری از منبع الهی تغذیه می کند، نباید با دیده خوش بینانه به آن بنگرد، و اگر خودش صاحب نظر نیست باید به افراد با صلاحیت در این زمینه مراجعه نماید. همچنانکه در مورد جسم و بدن خود، نیز به هر کسی رجوع نمی کند و تا مطمئن نشود که با پزشک متخصّص مواجه است، به سخنانش اعتماد نمی کند.

سلامت روح و قلب انسان به مراتب بیش از سلامت جسمش ارزش دارد و هر قدر نسبت به حفظ سلامت بدنش حسّاسین دارد، باید بیش از آن را در مورد روحش داشته باشد. طبیبان روح و فکر آدمی ائمه علیهم السّلام هستند و کسی که همه اعتقادات خود را از آنها کسب کرده اند، صلاحیت دارند که انسان به ایشان رجوع کند و از آنها راهنمایی بخواهد.

فصل ۲: تسلیم به امر الهی در مورد امام علیه السّلام

شرط تسلیم در معرفت

اشاره

یکی دیگر از آثار و لوازم معرفت امام علیه السّلام تسلیم به ایشان است. معرفت صحیح جز به این وسیله برای انسان حاصل نمی گردد. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

اِنَّکُم لا تَکُونُونَ صالِحینَ حَتّی تَعرِفُوا. وَ لا تَعرِفُونَ حَتّی تُصَدِّقُوا. وَ لا تُصَدِّقُونَ حَتّی تُسَلِّمُوا. (۱)

شما تا معرفت نداشته باشید، صالح نخواهید بود. و تا باور و اعتراف نداشته باشید، معرفت نخواهید داشت. و تا تسلیم نشوید، باور و اعتراف نخواهید داشت.

«تصدیق» همان باور و اذعان قلبی است که تا در انسان پیدا نشود، اهل معرفت نخواهد بود. با این ترتیب تصدیق شرط معرفت و تسلیم هم شرط تصدیق است. بنابراین معرفت بدون تسلیم حاصل نمی شود. و وقتی این هر سه وجود داشته باشد، انسان در شمار صالحان قرار می گیرد. پس کسی که اهل تعلیم به اهل بیت علیهم السّلام نیست، اهل معرفت و ولایت ایشان هم نیست و از جمله صالحان محسوب نمی شود.۶.

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۱۸۱، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام و الردّ إلیه، ح ۶.

البتّه تسلیم شدن به اوامر و نواهی ائمه علیهم السّلام لازمه پایین ترین درجه از معرفت امام علیه السّلام است؛ که در گذشته از امام صادق علیه السّلام نقل کردیم:

اَدنی مَعرِفَهِ الاِمامِ اَنَّهُ عِدلُ النَّبیّ صلی الله علیه و آله و سلم اِلّا دَرَجَهَ النُّبُوَّهِ وَ وارِثُهُ وَ اَنَّ طاعَتَهُ طاعَهُ اللهِ وَ طاعَهُ رَسُولِ اللهِ وَ التَّسلیمُ لَهُ فی کُلِّ اَمرٍ وَ الرَّدُّ اِلَیهِ وَ الاَخذُ بِقَولِهِ. (۱)

پایین ترین حدّ معرفت امام این است که او همتای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - جز در نبوّت - و وارث آن حضرت می باشد، و اینکه اطاعت از امام، اطاعت از خدا و رسول خداست، و تسلیم شدن به او در هر کار، و اِرجاع دادن هر چیزی به ایشان و سپس برگرفتن نظر امام در آن مورد.

اگر شخصی به درجه ارجاع و تسلیم نسبت به امام علیه السّلام نرسد، اصلاً مؤمن نخواهد بود. این تسلیم البتّه دارای درجات است. هر چه ایمان شخص کاملتر شود، درجه تسلیم او بالاتر می رود. پایین ترین حدّ آن این است که انسان بنای بر اطاعت و تسلیم نسبت به ائمه علیهم السّلام داشته باشد و به طور کلّی می توان گفت که اصولاً ایمان بدون تسلیم (لااقل در پایین ترین درجه اش) محقّق نمی شود. چنانکه فرموده اند:

لا یَکُونُ العَبدُ مُؤمِناً حَتّی یَعرِفَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الاَئِمَّهِ کُلَّهُم وَ اِمام زَمانِهِ وَ یَرُدَّ اِلَیهِ وَ یُسَلِّمَ لَهُ. (۲)

بنده، مؤمن نخواهد بود مگر آنکه معرفت خدا و رسول او و همه امامان و امام زمان خود را داشته باشد و به آن حضرت ارجاع دهد و تسلیم ایشان باشد.

و این یکی از اموری است که وجودش برای سلامت دین در زمان غیبت، ضرورت دارد. و به همین جهت - چنانکه گذشت - بعد از شرط صحّت معرفت، فرموده اند:

وَ لَم یَجِد فی نَفسِهِ حَرَجاً مِمّا قَضَینا وَ سَلَّمَ لَنا اَهلَ البَیتِ. (۳)۸

ص: ۳۳۲

۱- بحارالانوار ج ۳۶ ص ۴۰۷ ح ۱۶، از کفایه الاثر.

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۱۸۰، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام و الردّ الیه، ح ۲، از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام.

۳- کمال الدین، باب ۳۱، ح ۸.

شرک و کفر؛ نتیجه عدم تسلیم

تسلیم در اینجا تسلیم قلبی است. یعنی باید با میل و رغبت و رضایت قلبی، خواسته های اهل بیت علیهم السّلام را بپذیرد و قبول آنها برایش سخت نباشد. به قدری این امر ظریف و مهم است که اگر کسی به همه ظواهر دینی عمل کند، ولی این حالت قلبی - حداقل در پایین ترین رتبه اش - هنوز در او پیدا نشده باشد، از ایمان کاملاً بی بهره است بلکه در شمار مشرکین محسوب می گردد. به طور کلّی درجه ایمان انسان بستگی به درجه تسلیم قلبی او دارد و هر چقدر در این تسلیم ضعیف باشد، آلوده به مراتبی از شرک خواهد بود. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

لَو اَنَّ قَوماً عَبَدُوا اللهَ وَحدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَ اَقاموا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ وَ حَجُّوا البَیتَ وَ صامُوا شَهرَ رَمَضانَ ثُمَّ قالُوا لِشَیءٍ صَنَعَهُ اللهُ اَو صَنَعَهُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله و سلم اَلّا صَنَعَ خِلافَ الَّذی صَنَعَ، اَو وَجَدُوا ذلِکَ فی قُلُوبِهِم، لَکانُوا بِذلِکَ مُشرِکینَ. ثُمَّ تَلاهذِهِ الآیَهَ: «فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فیما شَجَرَ بَینَهُم ثُمَّ لا یَجِدُوا فی اَنفُسِهِم حَرَجاً مِمّا قَضَیتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسلیماً». (۱) ثُمَّ قالَ اَبوعَبدِاللهِ علیه السّلام: فَعَلَیکُم بِالتَّسلیمِ. (۲)

اگر کسانی خداوند را بی آنکه برایش شریک قرار دهند، عبادت کنند و نماز را به پا دارند و زکات بپردازند و حجّ خانه (خدا) را به جا آورند و ماه رمضان را روزه بگیرند، سپس (با وجود همه اینها) نسبت به آنچه خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام داده اند، بگویند که چرا خلاف آن را انجام نداد،یا در دلهای خود چنین اعتراضی داشته باشند (گر چه آن را به زبان هم نیاورند)، به همین خاطر مشرک می گردند. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند: «نه، به پروردگارت سوگند که ایمان نخواهند آورد مگر آنکه در اختلافات خود تو را حاکم کرده، سپس پذیرفتن حکم تو برایشان سخت نباشد و کاملاً تسلیم باشند.» سپس حضرت فرمودند: بر شماست که تسلیم باشید.

می بینیم که حالت «تسلیم» وقتی حاصل می شود که شخص در دل نسبت به ۶.

۱- نساء (۴)/۶۵.

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۳۹۸، کتاب الایمان و الکفر، باب الشرک، ح ۶.

آنچه اهل بیت علیهم السّلام انجام داده یا فرموده اند، کاملاً راضی و خشنود باشد و پذیرفتن آن برایش سخت نباشد.

راه تحقّق تسلیم نسبت به ائمه علیهم السّلام

راه تحقّق تسلیم این است که انسان سعی کند در هر امری موافق خواست ائمه علیهم السّلام عمل کند و از خود در مقابل ایشان رأی و تصمیمی نداشته باشد و همواره میل و خواست آنها را - که در زمان غیبت با توسّل به اهل بیت علیهم السّلام و مراجعه به احادیث ایشان به دست می آید - بر خواست خود و دیگران ترجیح دهد. همین ویژگی انسان را به درجات بالای ایمان می رساند:

شخصی خدمت امام صادق علیه السّلام عرض کرد: ای آقای من، چه بسیار از شما یاد سلمان فارسی را می شنوم! حضرت فرمودند: «لا تَقُل سَلمانَ الفارسیَّ، وَ لکِن قُل سَلمانَ المُحَمَّدیَّ.»: سلمان فارسی نگو، بلکه سلمان محمّدی بگو. «اَتَدری ما کَثرَةُ ذِکری لَهُ؟»: آیا می دانی که چرا بسیار از او یاد می کنم؟

عرض کرد: خیر (نمی دانم). فرمود: «لِثَلاثِ خِلالٍ: اِحداها ایثارُهُ هَوی اَمیرِالمُؤمِنینَ علیه السّلام عَلی هَوی نَفسِهِ...»:(۱) به خاطر سه خصوصیّت که اوّلین آنها این است: ترجیح دادن خواست امیرالمؤمنین علیه السّلام بر خواست خودش ... .(۲)

پس اگر سلمان به مقامی رسید که امام سجّاد علیه السّلام درباره او تعبیر «مِنّا اهل البیت» را به کار برده اند، (۳) مهمترین ویژگی اش تسلیم کامل او نسبت به امام زمانش بوده است، به طوری که لازم نبود امیرالمؤمنین علیه السّلام دستوری به او بدهند؛ همین که خواست حضرت را در موردی می دانست، بر خواست خود مقدّم می کرد و منتظر .)

۱- بحارالانوار ج ۲۲ ص ۳۲۷ ح ۳۳، از امالی طوسی.
۲- دو خصلت دیگر این است: «حَبُّهُ لِلفُقَراءِ وَ اختِیارُهُ اِیّاهُم عَلی اَهلِ الثَّروَهِ وَ العَدَدِ وَ حُبُّ العِلمِ وَ العُلَماءِ.» یعنی: دوست داشتن فقرا و ترجیح دادن آنها بر اهل ثروت و متمکّنین، و دیگر دوست داشتن علم و علما.
۳- امام سجّاد علیه السّلام چنین فرمودند:«اِنَّما صارَ سَلمانُ مِنَ العُلَماءِ لِاَنَّهُ امرُؤٌ مِنّا اَهلَ البَیتِ.»: سلمان تنها به این دلیل جزء عالمان گردید که او فردی از ما اهل بیت است. (بحارالانوار ج ۲ ص ۱۹۰ ح ۲۵، از بصائر الدرجات.)

دستور ایشان نمی نشست.

این خصلت، بالاتر از اطاعت و امتثال اوامر امام علیه السّلام است. چون «هَوی» یعنی خواست و میل که چه بسا به زبان ایشان هم نیامده باشد و فرمانی بر طبق آن نداده باشند. یکی از شرایط نیل به مقام «منّا اهل البیت»، تسلیم شدن نسبت به ائمه علیهم السّلام در حدّی است که سلمان تسلیم بود. در گذشته نیز سفارش امیرالمؤمنین علیه السّلام را به کمیل بن زیاد آوردیم که فرموده بودند: «لا تَأخُذ اِلّا عَنّا، تَکُن مِنّا.»

تحقّق این امر در زمان غیبت عمدتاً از راه تسلیم نسبت به احادیث ائمه علیهم السّلام و تقیّد به مراجعه به احادیث در همه مسائل، اعمّ از اعتقادی، اخلاقی و عملی، امکان پذیر است. در زمانی که دسترسی عادی به امام علیه السّلام ممکن نیست، باید بیشتر احتیاط کرد و التزام فکری و عملی نسبت به احادیث را نباید دست کم گرفت.

همین تسلیم قلبی، حقیقت ایمان و روح دین است. امام سجّاد علیه السّلام می فرمایند:

اِنَّ دینَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ لا یُصابُ بِالعُقُولِ النّاقِصَهِ وَ الآراءِ الباطِلَهِ وَ المَقاییسِ الفاسِدَهِ، وَ لا یُصابُ اِلّا بِالتَّسلیمِ. فَمَن سَلَّمَ لَنا سَلِمَ. وَ مَنِ اقتَدی بِنا هُدِیَ. وَ مَن کانَ یَعمَلُ بِالقِیاسِ وَ الرَّأیِ هَلَکَ. وَ مَن وَجَدَ فی نَفسِهِ شَیئاً مِمّا نَقُولُهُ اَو نَقضی بِهِ حَرَجاً، کَفَرَ بِالَّذی اَنزَلَ السَّبعَ المَثانِیَ وَ القُرآنَ العَظیمَ وَ هُوَ لا یَعلَمُ. (۱)

همانا دین خدای عزوجل با عقلهای ناقص و اندیشه های باطل و معیارهای نادرست به دست نمی آید، و فقط از طریق تسلیم حاصل می گردد. پس هر که تسلیم ما گردد، سالم می ماند. و هر که به ما اقتدا کند، هدایت می شود. و هر کس به قیاس و نظر شخصی عمل کند، هلاک می شود. و هر که (پذیرفتن) احادیث ما یا احکام ما، قلباً برایش سخت باشد، به آن (خدایی) که سبع مثانی و قرآن بزرگ را نازل فرموده، بدون آنکه خودش بداند، کافر شده است.

خطر بزرگ این است که انسان چه بسا خودش نداند و نفهمد که مرتکب چه اشتباهی شده ولی در عین حال مشرک و کافر باشد. آری؛ دینداری جز با تسلیم ۹.

ص: ۳۳۵

۱- کمال الدین، باب ۳۱، ح ۹.

محض نسبت به فرمایشات اهل بیت علیهم السّلام حاصل نمی گردد و هیچ کس نباید به فهم و رأی خود یا دیگران، در مقابل احادیث وقعی بِنَهد.

تسلیم نسبت به احادیث در زمان غیبت

اشاره

یکی از نشانه های تسلیم به امام علیه السّلام در زمان غیبت، تسلیم نسبت به احادیث ائمه علیهم السّلام می باشد. در مجموعه احادیثی که از اهل بیت علیهم السّلام به دست ما رسیده، از دو جهت می توان بحث کرد؛ یکی از جهت صدور، و دیگری ازجهت دلالت. در بحث از جهت صدور، سند حدیث مورد بررسی قرار می گیرد. اگر انسان با بررسی سندی، به دروغ و جعلی بودن یک حدیث یقین کند، دیگر نوبت به بحث از دلالت آن نمی رسد و هیچ تعبّدی نسبت به مدلول آن - هر چه که باشد - لازم نیست.

امّا اگر در بررسی سندی به ساختگی بودن آن یقین نکند - که در جوامع معتبر حدیثی شیعه نوعاً همین طور است - آن وقت نوبت به بحث درباره دلالت آن می رسد، اعمّ از اینکه حدیث متواتر و قطعی الصدور باشد یا ظنّی الصدور و به صورت خبر واحد باشد که در هر دو حالت، تعبّد نسبت به مدلول آن واجب است. (۱)

از جهت دلالت، گروهی از احادیث با آنچه برای ما آشنا و مورد قبول است، مطابقت می کند و تعارضی میان آنها وجود ندارد و دسته ای دیگر از آنها ممکن است با آنچه انسان می داند و به نظرش صحیح می آید، در تعارض باشد. این حالت اخیر در مورد احادیث متشابه پیش می آید؛ یعنی آنهایی که مقصود در آنها روشن نیست و به دو یا چند معنا قابل حمل می باشند.

تسلیم نسبت به احادیث، باید شامل همه آنچه از ائمه علیهم السّلام رسیده است باشد؛م.

۱- خبر واحد به حدیثی گفته ی شود که یک یا چند فرد مورد اعتماد آن را از معصوم نقل کرده اند، امّا تعداد راویان به اندازه ای نیست که انسان یقین به صدور آن از معصوم نماید. تعبّد به چنین حدیثی بر طبق ادّله ای که در علم اصول فقه مورد بحث قرار می گیرد، واجب است. البتّه روایت مجهول السندی که هیچ عالم خُبره ای به آن اعتماد نکرده از محل بحث ما خارج است و نسبت به مدلول آن وظیفه ای نداریم و حکم به صدور یا عدم صدور آن از معصوم را هم به خود معصومین علیهم السّلام واگذار می کنیم.

خصوصاً دسته دوم که با دانسته های قبلی انسان نا سازگار به نظر می رسد. در چنین حالتی لازمه تسلیم این است که انسان پذیرفته های قبلی خود را با مضمون حدیث منطبق کند، نه اینکه سعی در تطبیق حدیث با آنچه از قبل پذیرفته داشته باشد.

علّت این توصیه آن است که چه بسا حقایقی وجود داشته باشد که ما از آنها بیخبر باشیم و در حدیث اشاره به یکی از آنها شده باشد. ملاک درستی حدیث منطبق بودن آن با فهم ما نیست و اطّلاع از همه حقایق و علوم منحصر در ذوات مقدّسه چهارده معصوم علیهم السّلام است. لذا اگر در حدیث منقول از ایشان، مطلبی بود که با پذیرفته های قبلی انسان سازگار بود، مانعی برای پذیرفتن آن وجود ندارد، ولی اگر با آنها تطبیق نمی کرد، کوشش اوّلیه انسان باید صَرف تکمیل و اصلاح افکارش بر اساس حدیث گردد. اگر چنین چیزی امکان پذیر نبود، وظیفه انسان توقّف و ارجاع حدیث به خود ائمه علیهم السّلام است و هرگز مُجاز به انکار آن نیستیم.

صعوبت تحمّل احادیث ائمه علیهم السّلام

فراموش نکنیم که مطابق آنچه خود ائمه علیهم السّلام فرموده اند، تحمّل همه علوم اهل بیت علیهم السّلام و احادیث ایشان، برای هر کسی میسّر نیست و حتّی اهل ایمان هم با یک شرایط خاص و تحت عنایات ویژه ای استعداد تحمّل آن را پیدا می کنند. اگر کسی چنین لیاقتی داشته باشد، چه بسا بسیاری از احادیث منقول از ائمه علیهم السّلام را که دیگران از فهم و تحمّل آن ناتوان هستند، به راحتی درک کند و پذیرفتن آنها برایش سخت نباشد. بنابراین به صِرف تطبیق نکردن معنای حدیث با آنچه شخص از قبل می داند، حقّ طرد و طرح آن را ندارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

اِنَّ حَدیثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعبٌ مَستَصعَبٌ لا یُؤمِنُ بِهِ اِلّا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ اَو نَبِیٌّ مُرسَلٌ اَو عَبدٌ امتَحَنَ اللُّه قَلبَهُ لِلایمانِ. فَما وَرَدَ عَلَیکُم مِن حَدیثِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِم فَلانَت لَهُ قُلُوبُکُم وَ عَرَفتُمُوهُ فَاقبَلُوهُ. وَ مَا اشمَأَزَّت قُلُوبُکُم وَ اَنکَرتُمُوهُ، فَرُدُّوهُ اِلَی اللهِ وَ اِلَی الرَّسُولِ وَ اِلی العالِمِ مِن آلِ مُحَمَّدٍ عَلیهم السّلام. وَ اِنَّمَا الهالِکُ اَن یُحَدَّثَ بِشَیءٍ مِنهُ لا یَحتَمِلُهُ فَیَقُولُ: وَ اللهِ ما کانَ هذا شَیئاً! وَ الاِنکارُ

هُوَ الکَفرُ. (۱)

حدیث آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم سخت و دشوار است؛ به طوری که جز فرشته مقرّب الهی یا پیامبر فرستاده شده (از طرف خدا) و یا بنده ای که خدا قلبش را نسبت به ایمان مورد امتحان قرار داده است، کسی به آن ایمان نمی آورد. پس آنچه را از احادیث آل محمّد صلوات الله علیهم که به شما رسیده و قلباً آمادگی پذیرفتن آن را دارید و با دانسته های شما هماهنگ است، بپذیرید. و آنچه را قلباً نمی توانید بپذیرید و با معلومات شما سازگار نیست، به خدا و رسول و عالم از آل محمّد علیهم السّلام ارجاع دهید. و به درستی که هلاک شونده کسی است که حدیثی را برایش نقل کنند و او ظرفیّت فهم و پذیرش آن را نداشته باشد و آن گاه بگوید: قسم به خدا! این (حدیث) چیزی نیست! (یعنی مدّعی غلط بودن مطلب شود و انتساب آن را به معصوم رد کند.) و این انکار مساوی با کفر است.

اقتضای تسلیم این است که اگر حدیثی با آنچه قبلاً در ذهن انسان جای گرفته، قابل جمع نیست، در برابر آن حالت انکار نگیرد و به این دلیل آن را تضعیف نکند، بلکه توضیح و تفسیر آن را از خود اهل بیت علیهم السّلام جویا شود. این ممکن است با رجوع به عالمان احادیث ائمه علیهم السّلام که آشنایی کامل با علوم ایشان دارند به دست آید. در صورت فقدان چنین دانشمندانی، آخرین مرحله، توقّف است؛ یعنی اظهار نظر نکردن و موقوف گذاشتن مطلب تا وقتی که – ان شاء الله – به وسیله خود اهل بیت علیهم السّلام معنایش روشن گردد. لزومی ندارد هر کس معنای هر حدیثی را بفهمد، که اگر نفهمد آن را رد یا توجیه نماید.

انکار حدیث به سبب عدم تحمل آن

محبوبترین اصحاب ائمه علیهم السّلام کسانی هستند که احادیث ایشان را خوب درک می کنند و با فهم عمیق خود آن را می پذیرند. و منفورترین آنها کسانی هستند که وقتی معنای حدیثی را نمی فهمند و آن را با پذیرفته های قبلی خود ناسازگارت.

۱- بحارالانوار ج ۲ ص ۱۸۹ ح ۲۱، از بصائر الدرجات.

می یابند، آن را انکار کرده و از قبول آن کراهت داشته باشند. این کار در حقیقت انکار ولایت ائمه علیهم السّلام است. زیرا لازمه قبول ولایت ایشان، تسلیم کامل نسبت به آنهاست حتّی در مواردی که فرمایشات آنها با آنچه ما صحیح می پنداریم، مطابقت نداشته باشد. امام باقر علیه السّلام می فرمایند:

اَما وَ اللهِ اِنَّ اَحَبَّ اَصحابی اِلَیَّ اَورَعُهُم وَ اَفقَهُهُم وَ اَکتَمُهُم لِحَدیثِنا. وَ اِنَّ اَسوَاَهُم عِندی حالاً وَ اَمقَتَهُم اِلَیَّ الَّذی اِذا سَمِعَ الحَدیثَ یُنسَبُ اِلَینا وَ یُروی عَنّا فَلَم یَعقِلهُ وَ لَم یَقبَلهُ قَلبُهُ اشمَاَزَّ مِنهُ وَ جَحَدَهُ وَ کَفَرَ بِمَن دانَ بِهِ وَ هُوَ لایَدری لَعَلَّ الحَدیثَ مِن عِندِنا خَرَجَ وَ اِلَینا اُسنِدَ فَیَکُونُ بِذلِکَ خارِجاً مِن وِلایَتِنا. (۱)

توجّه داشته باشید! قسم به خدا محبوبترین اصحابم از نظر من کسانی هستند که در وَرَع و تفقّه (فهم و بصیرت در دین) و کتمان حدیث ما (اهل بیت علیهم السّلام) برتر از دیگران باشند. و بدترین آنها از نظر من و نفرت انگیزترین ایشان پیش من، آن کسی است که وقتی حدیثی را می شنود که به ما منسوب است و از ما روایت شده ولی آن را درک نمی کند و قلبش نسبت به آن پذیرش ندارد، از آن بیزار می شود و انکارش می کند و نسبت به کسی که به آن معتقد است، کافر می شود؛ در حالی که نمی داند شاید آن حدیث (واقعاً) از جانب ما آمده باشد و سندش به ما برگردد، پس به همین سبب از قلمرو ولایت ما خارج می شود.

اگر قرار باشد که انسان فقط احادیثی را بپذیرد که مؤیّد نظریّات اوست و آنچه را تأیید کننده مواضع فکری او نمی باشد نپذیرد، چنین کسی در حقیقت ولایت ائمه علیهم السّلام را بر خود نپذیرفته، بلکه صرفاً پیرو نظرات و آراء شخصی خود می باشد.

معنای قبول ولایت این است که انسان «ولیّ» خود را صاحب اختیار و اولی به تصرّف نسبت به خود و دیگران بداند، لازمه این اعتقاد آن است که نظر و خواست ت.

۱- بحارالانوار ج ۲ ص ۱۸۶ ح ۱۲، از بصائر الدرجات.

او را بر نظر و خواست هر کس دیگری ترجیح دهد، نه اینکه صرفاً در مواردی که سخنان او با عقیده خودش تطبیق می کند، از او پیروی نماید و در بقیه موارد نظر وی را رد کند یا مطابق عقیده خود توجیه و تأویل نماید. اینچنین فردی در حقیقت هیچ جا از ائمه علیهم السّلام پیروی نکرده است. در فرض اول هم در واقع دنبال عقیده خود رفته که اتفاقاً با نظر موجود در احادیث مطابق بوده است. معیار و میزان عقیده صحیح آن چیزی است که در احادیث بیان گردیده، چه با عقیده ما مطابق باشد و چه نباشد. تنها در این صورت می توان گفت که شخص، ولایت اهل بیت علیهم السّلام را پذیرفته است.

این وظیفه در مورد احادیثی است که انتساب آنها به اهل بیت علیهم السّلام مورد قبول واقع شده و تردیدی در آن وجود ندارد. امّا در مورد احادیثی که انتسابش به ائمه علیهم السّلام، قطعی و یقینی نیست - یعنی اخبار آحاد یا احادیثی که دانشمندان متعبّد و خبره شیعه نظیر مرحوم کلینی و علاّمه مجلسی به آنها اعتماد کرده اند ولی سند معتبری برای آن نقل نکرده اند - نمی توان صرفاً به این دلیل که با فهم و عقیده ما تطبیق نمی کنند، آنها را رد و انکار نمود. ملاک حقّانیت یک سخن و صحّت انتساب آن به ائمه علیهم السّلام هماهنگی با فهم ناقص ما نیست. بنابراین کسانی که خود را پیرو ایشان می دانند، نمی توانند همین مقدار هم به آنچه منسوب به آنهاست، بی اعتنا باشند.

فرض تعارض مدلول حدیث با حکم عقل

در اینجا سؤالی به ذهن می رسد که گاهی در مقابل این طرز فکر مطرح می شود. سؤال این است: اگر چنین است، پس ارزش عقل و بدیهیّات عقلیّه چه می شود؟ آیا اگر سخنی که به عنوان حدیث اهل بیت علیهم السّلام نقل شده با مسلّمات عقلی تعارض داشت، باز هم نمی توان آن را رد کرد؟ اگر چنین باشد پس ساحت مقدّس ائمه علیهم السّلام اطهار علیهم السّلام از امور باطل و نادرست منزّه نخواهد بود و صحّت سخنان ایشان و حتّی حقّانیت خود آنها هم زیر سؤال می رود. چون همه اینها به حکم قطعی عقل برای انسان قابل قبول شده و نتایج نباید با مبنا تعارض داشته باشد. پاسخ این مطلب در خود احادیث آمده است و عقل نیز آن را تأیید و تصویب می کند:

ص: ۳۴۰

شخصی خدمت حضرت صادق علیه السّلام رسید و عرض کرد: «جُعِلتُ فِداکَ؛ اِنَّ الرَّجُلَ لَیَأتینا مِن قَبلِکَ فَیُخبِرُنا عَنکَ بِالعَظیمِ مِنَ الاَمرِ فَیُضیقُ بِذلِکَ صُدُورُنا حَتّی نُکَذِّبَهُ»: فدایت شوم؛ شخصی از جانب شما نزد ما می آید و مطلب سنگینی را از شما برای ما نقل می کند که سینه های ما نسبت به قبول آن تنگی می کند تا آنجا که ما اصل آن را تکذیب می کنیم.

حضرت به او فرمودند: «اَلَیسَ عَنّی یُحَدِّثُکُم؟!»:«آیا از جانب من برای شما حدیث نقل نمی کند؟!» راوی گفت: بلی، حضرت فرمود:«فَیَقُولُ لِلَّیلِ اِنَّهُ نَهارٌ وَ لِلنَّهارِ اِنَّهُ لَیلٌ؟!»:«آیا شب را می گوید روز است و روز را می گوید شب است؟!» راوی گفت: خیر (این طور نیست).

پس حضرت فرمودند: «رُدَّهُ اِلَینا، فَاِنَّکَ اِن کَذَّبتَ فَاِنَّما تُکَذِّبنا.»(۱):«آن (حدیث)را به ما ارجاع بده (اظهار نظر درباره آن را به ما واگذار). چون اگر تکذیب کنی، ما را تکذیب کرده ای.

عبارتی که امام علیه السّلام برای راوی ذکر فرموده اند، مثالی است برای سخنی که با بدیهیّات عقلیه تناقض صریح دارد. اگر آنچه به عنوان حدیث نقل می شود، با احکام بدیهی و روشن عقل چنین تعارضی داشته باشد، تعارضی که مانند تعارض شب یا روز باشد یعنی به هیچ وجه با آنها قابل جمع نباشد، در چنین فرضی از جهت وجوب تسلیم به ائمه علیهم السّلام وظیفه ای متوجّه ما نیست. امّا هر تعارضی چنین نیست و به حدّ تناقض نمی رسد. در آن صورت وظیفه این است که تا حدّ ممکن اعتقاد خود را با آن حدیث منقول هماهنگ کنیم، و در صورت عدم امکان، علم آن را به ائمه علیهم السّلام واگذاریم.

اقسام تعارض عقل و نقل

تعارض در حدّ تناقض تنها وقتی پیش می آید که حکم عقل در آن مورد، بدیهی فطری باشد، یعنی مسأله از مستقلّات عقلیّه باشد؛ مانند اینکه ظلم کردن قبیح و زشت است. این حکم و امثال آن را هر انسان عاقل قبول دارد و فهم آنت.

ص: ۳۴۱

۱- بحارالانوار ج ۲ ص ۱۸۷ ح ۱۴، از بصائر الدرجات.

منحصر به درس خوانده ها و فلسفه خوانده ها نیست بلکه فطری می باشد و کسبی نیست. از طرف دیگر باید حدیث منقول، نصّ در مدلول خود باشد؛ یعنی احتمال خلاف آنچه از ظاهر لفظ فهمیده می شود، در معنای آن داده نشود. در این صورت حکم بدیهی عقل با مدلول صریح حدیث در تناقض خواهد بود.

امّا اگر بتوان حدیث را طوری معنا کرد که با حکم بدیهی عقل در تعارض نباشد، وظیفه این است که همان معنا را از حدیث بفهمیم هر چند که خلاف ظاهر آن باشد؛ مانند کاری که ما در مورد برخی از آیات قرآن کریم انجام می دهیم. آیات قرآن،چون قطعی الصدور هستند، اگر معنای ظاهر بعضی از آنها با احکام بدیهی عقل فطری در تعارض باشد، آنها را بر خلاف معنای ظاهری خود حمل می کنیم. مثلاً آیاتی که ظهور در معنای جبر در افعال اختیاری انسان دارند، معنای ظاهری آنها با حکم بدیهی عقل فطری در تناقض است. در این صورت ما سند قرآن را تضعیف نمی کنیم، بلکه می گوییم معنای ظاهری آنها اراده نشده است. با این کار بین قرآن و دلیل بدیهی عقل رفع تناقض می شود. امّا اگر علاوه بر رفع تعارض بین عقل و نقل بخواهیم معنای صحیح آیه قرآن را دریابیم، باید دلایل و قرائن کافی در اختیار ما باشد که بتوانیم معنای صحیح امّا خلاف ظاهر آن را دریابیم. در صورت عدم کفایت چنین قرائن و دلایل، از فهم معنای درست آن آیات محروم خواهیم ماند در عین آنکه یقین داریم معنای ظاهری آنها مقصود نیست. (دقّت شود.)

در مورد احادیث منقول از ائمه علیهم السّلام هم باید همین روش را داشته باشیم. اگر معنای ظاهری یکی از آنها با مستقلّات عقلیّه در تناقض باشد، مطمئن می شویم که معنای ظاهر حدیث اراده نشده است. حال ممکن است دلایل کافی برای فهم معنای صحیح (و خلاف ظاهر) حدیث داشته باشیم یا خیر، در هر دو صورت مشکل تعارض عقل و نقل پیش نمی آید. این در صورتی است که حدیث در معنای خود «نصّ» نباشد.

امّا اگر در موردی چنین نبود، یعنی حدیث منقول قابل حمل بر معنای خلاف ظاهرش نبود و به عبارت دیگر نصّ در معنای ظاهرش بود و صراحتاً خلاف

حکم بـدیهی عقـل هم بود، آن وقت ماننـد این است که به شب بگویـد روز و به روز بگویـد شب. اگر - فرضاً - چنین حالتی نسبت به بعضـی احادیث موجود در کتب معتبر شـیعه یافت شود، ما نسبت به پذیرفتن معنای آن حدیث و عمل به مضمون آن وظیفه ای نداریم.

وظیفه انسان نسبت به آیات و احادیث متشابه

مـا وظیفه داریم که آنچه از اهل بیت علیهم السّـلام رسـیده ماننـد آیات قرآن دربست قبول کنیم و به همه آنها ایمان آوریم امّا هیـچ لزومی نـدارد که معنـای تـک تـک منقولات از ایشان را هم بفهمیم؛ همان طور که هیـچ لزومی نـدارد معنای همه آیات قرآن را بـدانیم. ما آیات متشابه قرآن را بـدون آنکه لزوماً معنای صـحیح آنها را بفهمیم قبول می کنیم. به عنوان مثال در مورد آیه شـریفه «وَ ما رَمیتَ اِذ رَمَیتَ وَ لکِنَّ اللّه رَمی»(1):«و آن گاه که تو تیر انـداختی، تو تیر نینداختی ولی خداوند تیر انداخت.» (2) مطمئن هستیم که معنـایش نفی اختیـار پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم در تیرانـدازی نیست - چون ایشان به عنوان فاعل تیرانـدازی مخاطب آیه قرار گرفته اند و اکراه و اضـطراری هم در این کار نداشـته اند - ولی ممکن است معنای درست آیه را ندانیم. در این صورت آیه را ردّ نمی کنیم بلکه به آن ایمان می آوریم بدون آنکه معنایش را بفهمیم.

در مـورد احـادیث هـم وظیفه همین است. ممکن است معنـای حـدیثی برای مـا به طـور صـریح روشن نباشـد و احتمـال معـانی مختلفی نسبت به آن وجود داشته.)

ص: ۳۴۳

۱- انفال (۸)/۱۷.

۲- این آیه شریفه برای کسی که معنای صحیحش را نداند از آیات «متشابه» است. به طور کلّی محکم و متشابه بودن، یک امر نسبی است که متنـاسب بـا علم و جهل شـخص متفاوت می شود. ممکن است آیه ای برای کسـی محکم باشـد و برای دیگری متشـابه. به فرمایش امیرمؤمنان علیه السّـلام: المتشابه ما اشـتَبَه علی جاهِلِهِ. (بحارالانوار ج ۹۲ ص ۳۸۲ ح ۱۵، از تفسیر عیّاشی) یعنی: متشابه آن است که بر کسـی که منظور از آن را نمی دانـد مشـتبه شود. در آیه مذکور هم اگر کسـی منظور را بداند آیه برایش متشـابه نخواهـد بود. این آیه یـک حکم کلّی را بیان نمی کنـد بلکه صـرفاً خطاب به پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم است، آن هم در جنـگ بـدر که وقتی یـک مشت شن و خـاک را بـا دست خود به سوی صورتهـای قریش پرت کردنـد، تأثیر معجزه آسـایی داشت که به همین جهت «رمی» پیـامبر به خـدا نسـبت داده شـده، یعنی به اعتبـار تـأثیر که نه آنکه فعل اختیاری حضرت، فعل خدا باشد. (رک: تفاسیر روایی، ذیل آیه شریفه.)

باشـد. در این صورت حـدیث از متشابهـات خواهـد بود و مـا نمی توانیم معنای قطعی آن را بفهمیم، ولی این ناتوانی نبایـد در ایمان ما نسبت به صدور آن از معصوم تأثیری داشته باشد. ما باید احادیث را بپذیریم هر چند معنای قطعی آن را در نیابیم.

به طور کلّی نبایـد تصوّر کنیم که معانی احادیث اهل بیت علیهم السّلام باید در محدوده مفروضات و مقبولات ما بگنجد. چه بسـا در معنای حـدیثی چنـد احتمال به ذهن ما برسـد و چنین تصوّر کنیم که بالاخره معنای حـدیث از آن احتمالات نمی تواند خارج باشد. حتّی ممکن است حصر تصوّر شده را عقلی بپنداریم ولی در واقع بعضی پیش فرضهای ذهنی ما را محصور در آن احتمالات کرده باشد. با این ترتیب چه بسا امام علیه السّلام مطلبی را فرموده باشند که معنای معقولی از آن برای ما قابل فرض نباشـد، امّا اگر به فرض کسـی بتوانـد از خود ایشان سؤال کنـد، حضـرت معنایی را بیان کننـد که هرگز به ذهن دیگران خطور نمی کرده است و آن معنا با مستقلات عقلیّه هم هیچ تعارضی نداشته باشد. چنین احتمالی کاملاً ممکن به نظر می رسد.

هفتاد معنا برای احادیث اهل بیت علیهم السّلام

از خود ائمه علیهم السّلام نقل شـده که فرموده انـد کلمات خود را می توانند تا هفتاد معنا برایش بیان کنند که همه آنها هم با لفظ حدیث ایشان مطابقت داشته باشد. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

اِنَّ الکَلِمَهِ مِن کَلامِنا لَتَنصِرِفُ عَلی سَبعینَ وَجهاً، لَنا مِن جَمیعَها المَخرَجُ. (۱)

سخنی از سـخنان ما قابل حمل بر هفتاد معناست که خودمان از عهـده همه آنها بر می آییم. (یعنی همه آنها می توانـد در جای خود درست باشد.)

به دو مطلب در این حدیث اشاره شده است: یکی اینکه هر یک از سـخنان ائمه علیهم السّلام قابل حمل بر معانی زیادی است که آنها را تا هفتاد معنا شـمرده انـد. (۲) و دوم اینکه اسـتخراج همه آن معانی از لفظ حـدیث، از عهـده خود ایشان برمی آید. یعنی اگر بخواهند برای کسی منظور خود را از سخنی که فرموده اند توضیح دهند،ا.

۱- بحارالانوار ج ۲ ص ۱۸۴ ح ۵، از معانی الاخبار.

۲- البتّه شاید عدد هفتاد اشاره به کثرت معانی باشد نه تعداد دقیق آنها.

می تواننـد همه آن معـانی را برای او از خود لفـظ درآورنـد. و این کـار البتّه در توانـایی افراد عادی نیست. یک عالم دین باید انس زیادی با احادیث اهل بیت علیهم السّلام داشته باشـد و مبانی ایشان را در ابواب مختلف معارف به دست آورده باشـد تا توانایی اسـتخراج و فهم بعضـی از این وجوه را داشته باشـد. به همین جهت ائمه علیهم السّلام بر تفقّه و درایت احادیث تأکید زیادی داشـته اند و لذا تنها کسی که عمیقاً با تعالیم ایشان آشنا باشد، از نظر آنها «فقیه» شمرده می شود. چنین فقاهتی به دست نمی آیـد مگر اینکه شخصـی به آنچه به طور غیر صـریح در کلمات ایشان آمـده، دانا و آگاه گردد. ابتدای حدیث قبلی چنین است:

حَدیثٌ تَدریهِ خَیرٌ مِن اَلفٍ تَرویهٍ. وَ لا یَکُونُ الرَّجُلُ مِنکُم فَقیهاً حَتّی یَعرِفَ مَعاریضَ کَلامِنا.

یک حدیثی که آن را عمیقاً بفهمی، بهتر از هزار حدیثی است که آن را صـرفاً نقل کنی. و کسی از شما فقیه نخواهد بود مگر آنکه آنچه را به صورت غیر صریح در سخنان ما آمده بشناسد.

«مَعـاریض» جمع «مِعراض» و به معنای فحوای کلام است. (۱) معنایی که به صـراحت از لفظ فهمیده می شود «مُصَرَّح» و آنچه به صورت ضمنی و تلویحاً مراد است، «مِعراض» نامیده می شود. هر سخنی ممکن است یک معنای صریح داشته باشد و یک یا چند معنای غیر صریح که همه آنها مورد قصد و نظر گوینده کلام باشد. افراد معمولی نوعاً همان معنای صریح را از یک کلام می فهمنـد، ولی کسـی با مـذاق فکری گوینده آشـناست و قرائن حالیه و مقالیه کلام او را می شـناسد، به میزان آشـنایی خود، معانی ضمنی و تلویحی کلام را هم می فهمند.

در احـادیث اهـل بیت علیهم السّلام نیز افرادی که با معارف ایشان در ابواب مختلف انس ندارنـد. نوعاً همان معنای صـریح را می فهمند. ولی آشـنایی عمیق با مذهب و مذاق آنها و شرایط مختلفی که در آن سخن گفته اند – مانند تقیّه و نظیر آن – و نیز شناخت اصحاب و راویان احادیث که گاهی ظرفیت پذیرش حقیقتی را نداشته اند و۵.

ص: ۳۴۵

۱– المعجم الوسیط ص ۵۹۵.

حضرت در مقابل آنها «توریه» کرده اند، همه این عوامل می تواند در فهم مراد ضمنی ائمه علیهم السّلام از سخنانشان مؤثّر باشد و با معاریض کلام ائمه علیهم السّلام آشنا سازد. از نظر ایشان «فقیه» به کسی گفته می شود که به این امور که در فهم کلمات آنها مؤثّر است آشنایی داشته باشد. تنها چیزی فردی است که سخنان ائمه علیهم السّلام را عمیقاً درک می کند و اگر چنین نباشد، فقط همان معانی ظاهری را استنباط می کند که آن «فقاهت» مورد نظر ائمه علیهم السّلام نیست. «فقه» یعنی فهم عمیق و کسی که فقط به ظاهر و معانی سطحی کلام رسیده است، اهل «فقه» نمی باشد.

روش فقیهانه در استفاده از احادیث

بنابراین در مواجهه با احادیث اهل بیت علیهم السّلام باید بسیار محتاطانه برخورد کرد. چه بسا حدیثی از نظر ما صرفاً بر یک یا چند معنا قابل حمل باشد و احتمال دیگری در معنای آن به ذهن ما خطور نکند. در این صورت اگر معانی محتمل با بدیهیّات عقلیّه سازگار نباشند، حقّ طرح و ردّ حدیث را نداریم؛ زیرا ممکن است معنا یا معانی دیگری مورد نظر گوینده معصوم بوده که به ذهن ما نرسیده باشد. ما صرفاً در این حد می توانیم اظهار نظر کنیم که معانی متناقض با مستقلّات عقلیّه مقصود از حدیث نمی باشد، امّا اینکه معنای دیگری از حدیث قابل استنباط هست یا خیر، نوعاً قابل تشخیص نیست و اظهار نظر در این خصوص به فقهی که معاریض کلام ائمه علیهم السّلام را می شناسد، موکول شده است.

چنین فقهی در همه ابواب علوم و معارف اهل بیت علیهم السّلام در طول دوران غیبت امام زمان علیه السّلام کمتر یافت می شود. البتّه در میان دانشمندان بزرگ شیعه کسانی که در ابواب مختلف احکام عملی و فقه مصطلح، آشنا به مذاق و روش اهل بیت علیهم السّلام و شرایط و قرائن موجود در سخنان آنها بوده اند و بسیاری از معاریض کلام ائمه علیهم السّلام را دریافته اند، کم نبوده اند. علّتش هم این بوده که در وادی احکام عملی نوعاً تعبّد بیشتری نسبت به احادیث در میان علما و دانشمندان وجود داشته و وظیفه «تسلیم» نسبت به احادیث فقهی، توسّط عموم فقهای بزرگ شیعه رعایت شده است، امّا متأسفانه در غیر وادی فقه و احکام عملی، یعنی در باب اعتقادات که مهمتر از احکام است و تفسیر آیات غیر فقهی قرآن، و در درجه بعد در وادی

اخلاق و احکام قلبی، تعداد دانشمندانی که طریق «تسلیم» را نسبت به احادیث اهل بیت علیهم السّلام پیش گرفته و قبل از هر چیز، خود را مکلّف به یافتن مذهب و عقیده اهل بیت علیهم السّلام در هر مسأله ای دانسته اند، بسیار کم بوده است.

حقیقت این است که تنها این گونه افراد می توانند به طور کامل ادّعا کنند که پذیرفتن فرمایشهای اهل بیت علیهم السّلام برایشان قلباً سخت نیست. درجات علما و اندیشمندان در این خصوص متفاوت است. هر کس تسلیم بیشتری دارد، به فقاهت مورد قبول ائمه علیهم السّلام نزدیکتر می باشد. و اگر چنین تسلیمی در کار نباشد، مراجعه به احادیث صرفاً برای یافتن مؤیّد نسبت به افکار خود یا دیگران خواهد بود که این کار هیچ ارزشی نزد خدا و اهل بیت علیهم السّلام ندارد.

بسیارند کسانی که در طرح مطالب خود به احادیث استناد و استشهاد می کنند. این کار دلیل تسلیم بودن به ائمه علیهم السّلام نیست. کراراً مشاهده می شود که یک یا چند حدیث متشابه در یک بحث اعتقادی، به عنوان اصل و پایه بحث مورد تمسّک قرار می گیرد و آن گاه بسیاری از محکمات احادیث تحت عناوین مختلفی همچون ضعف سند یا پایین بودن سطح فکری مخاطبان ائمه علیهم السّلام و امثال این بهانه ها، وانهاده می شود.

این شیوه، مصداق تسلیم به اهل بیت علیهم السّلام نیست. کسی که - با سوء غرض یا نا آگاهانه - افکار بشری را اصل و پایه اعتقادی خود قرار داده و آن گاه در احادیث موجود فقط به آنچه تأیید کنند مواضع فکری اش می باشد، استناد می کند و کاری به سایر احادیث ندارد، یا آنها را به نحوی توجیه و تأویل می کند، واقعاً تسلیم اهل بیت علیهم السّلام نمی باشد. چنین شخصی چه بسا از مقام ولایت و امامت ائمه علیهم السّلام بسیار تحلیل بکند و اظهار عشق و ارادت زیادی هم در قول و عمل نسبت به آن حضرات داشته باشد، ولی همه اینها غیر از تبعیّت صادقانه و کامل از مذهب و تعالیم ایشان است.

نباید انسان به صرف اینکه کسی در سخن یا نوشته خود به بعضی از احادیث استناد کرد یا شعار پیروی از ائمه علیهم السّلام را سر داد، تصوّر کند که او اهل تسلیم است. تشخیص این ویژگی کار ساده ای نیست و از هر کسی ساخته نمی باشد. باید انسان

خود در آن رشته خاصّ، صاحب نظر باشد و مقدّمات علمی لازم برای تشخیص مذاق و روش اهل بیت علیهم السّلام را داشته باشد و نیز به اندازه کافی به احادیث مراجعه کرده و بررسیهای لازم را در آن موضوع انجام داده باشد تا صلاحیّت چنین تشخیصی را پیدا کرده باشد.

به هر حال ورود در این وادی و قرار گرفتن در مسیر فقاهت مورد قبول ائمه علیهم السّلام، کار بسیار دشواری است و صرفاً با خواندن دروس ادبیّات و منطق و فقه و اصول و ... به دست نمی آید. اکثر این دروس مفید ولازم است امّا در کنار آنها تحصیل معارف اهل بیت علیهم السّلام در مسائل اعتقادی هم ضروری است، امّا اینها همه شرط لازم - و نه کافی - برای تحصیل فقاهت است. شرط دیگر توسّل به ذیل عنایات خود اهل بیت علیهم السّلام و طلب دستگیری و کمک از خود ایشان است. چون هر حرکتی در هر مسیری باید به لطف و عنایت بیش از هر رشته دیگری لازم و ضروری است. اندیشمندان دینی بیش از دیگران در معرض خطر و انحراف و لغزش هستند. نفوذ شیطان در مسیری که دانشمندان و متفکّران دینی می پیمایند، بیشتر، عمیق تر و خطرناک تر است و به همین خاطر توسّل به آنها به همه معصومان به خصوص امام غایب - حضرت مهدی علیه السّلام - باید بیشتر از دیگران باشد.

لزوم عنایت ائمه علیهم السّلام برای تحمّل احادیث

ضرورت این توجّه و توسّل وقتی روشنتر می شود که بدانیم تحمّل علوم ایشان جز به عنایت و لطف خاصّ آن حضرات برای کسی حاصل نمی شود. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

اِنَّ حَدیثَنا صَعبٌ مُستَصعَبٌ ... لا یَحتَمِلُهُ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لا نَبِیٌّ مُرسَلٌ وَ لا مُؤمِنٌ مُمتَحَنٌ.

حدیث ما سخت و مشکل است (۱) ... هیچ فرشته مقرّبی و هیچ پیامبر فرستاده د.

۱- در اینکه مراد از «حدیثنا» در این حدیث شریف و امثال آن چه می باشد، دو احتمال مطرح شده است. احتمال اوّل این است که مراد همه سخنان اهل بیت علیهم السّلام باشد. آنچه در متن آمده مبتنی بر همین احتمال است. درباره احتمال دوم که مختار صاحب کتاب مکیال المکارم است می توانید به جلد دوم کتاب ایشان صفحات ۴۶۳ تا ۴۶۶ مراجعه کنید. ناگفته نماند که هر دو احتمال می توانند با هم صحیح بوده و هر کدام از جهتی مقصود امام علیه السّلام باشند.

شده ای و هیچ مؤمن امتحان شده ای نمی تواند آن را تحمّل کند.

ابو صامت که راوی حدیث است می گوید: پرسیدم: «فَمَن یَحتَمِلُه جُعِلتُ فِداکَ؟»: فدایت شوم؛ پس چه کسی آن را تحمّل می کند؟ حضرت در پاسخ چنین فرمودند:

مَن شِئنا یا اَبَاالصّامِتِ! (۱)

هر کسی که ما بخواهیم، ای ابوصامت!

معلوم می شود که تا آن کسی که احادیث اهل بیت علیهم السّلام را می خواند یا می شنود به طور خاصّ، مورد توجّه و عنایت امام علیه السّلام نباشد، معنای حدیث را در نمی یابد. تحمّل حدیث به معنای خواندن و حفظ کردن آن نیست، بلکه باید در قلب انسان جای بگیرد و مورد پذیرش او قرار گیرد. و این، احتیاج به لطف خاصّ امام علیه السّلام دارد. بنابراین تک تک افرادی که دروس دینی می خوانند و به احادیث ائمه علیهم السّلام مراجعه می کنند، در تک تک احادیثی که می فهمند و آن را قلباً می پذیرند، باید مورد توجّه و لطف امام علیه السّلام قرار گیرند و گر نه چیزی از آن علوم را متحمّل نمی گردند.

امام صادق علیه السّلام تحمّل احادیث را از فرشتگان مقرّب و انبیای مرسل و مؤمنان آزموده شده، به صورت سالبه کلّیّه نفی نکرده اند. یعنی مقصودشان این نبوده که هیچ یک از افراد این سه گروه توانایی پذیرش احادیث را ندارند. آنچه نفی کرده اند این است که از این سه دسته افرادی که مورد عنایت و خواست امام علیه السّلام نباشند، از تحمّل معارف ایشان بی بهره می مانند. پس اگر کسانی از این سه گروه چنین توفیقی پیدا کنند، فقط و فقط به برکت خواست و توجّه آن حضرت بوده است. با توجّه به این مطلب لزوم توسّل دائمی به امام عصر علیه السّلام و راههای جلب توجّه ایشان، خصوصاً برای کسانی که طالب علوم اهل بیت علیهم السّلام هستند، بیشتر و بهتر روشن می گردد.ت.

۱- بحارالانوار ج ۲ ص ۱۹۲ ح ۳۴، از بصائر الدرجات.

ناسازگاری استعجال با تسلیم

یکی از موارد وجوب تسلیم در زمان غیبت امام زمان علیه السّلام که اهل ایمان نسبت به آن مورد امتحان قرار می گیرند، تسلیم نسبت به «طولانی شدن زمان غیبت» است. وقوع این امر را پیشوایان ما قبل از شروع غیبت، پیشگویی کرده بودند، ولی البتّه تحمّل آن برای مؤمنان واقعی بسیار سخت و سنگین است. کسانی که درد غیبت امام علیه السّلام را احساس می کنند، هر روز و هر ساعتی که ظهور ایشان به تأخیر افتد، سختی مصیبت را بیشتر می چشند و تحمّل آن برایشان مشکلتر می شود. از طرف دیگر هر چه مصیبت سخت تر باشد، صبر بیشتری می طلبد، پس ایشان برای اینکه صبر خود را در تحمّل مصیبت غیبت امام علیه السّلام از دست ندهند، باید از خدای متعال یاری بخواهند. نمونه ای از طلب کردن صبر را در دعایی که از جناب عثمان بن سعید عَمروی نایب اوّل امام زمان علیه السّلام به ما رسیده است، می بینیم:

اَللّهُمَّ ... ثَبِّتنی عَلی طاعَةِ وَلِیِّ اَمرِکَ الَّذی سَتَرتَهُ عَن خَلقِکَ فَبِاِذنِکَ غابَ عَن بَرِیَّتِکَ وَ اَمرَکَ یَنتَظِرُ. وَ اَنتَ العالِمُ غَیرُ المُعَلَّم بِالوَقتِ الَّذی فیهِ صَلاحُ اَمرِ وَلِیِّکَ فِی الاِذنِ لَهُ بِاِظهارِ اَمرِهِ وَ کَشفِ سِترِهِ. فَصَبِّرنی عَلی ذلِکَ حَتّی لا اُحِبَّ تَعجیلَ مَا اَخَّرتَ وَ لا تَأخیرَ ما عَجَّلتَ وَ لا اَکشِفَ عَمّا سَتَرتَهُ وَ لا اَبحَثَ عَمّا کَتَمتَهُ وَ لا اُنازِعَکَ فی تَدبیرِکَ وَ لا اَقُولَ: لِمَ وَ کَیفَ وَ ما بالُ وَلِیِّ الاَمرِ لا یَظهَرُ وَ قَدِ امتَلَاَتِ الاَرضُ مِنَ الجَورِ؟! وَ اُفَوِّضَ اُمُوری کُلَّها اِلَیکَ. (۱)

خدایا ... مرا بر اطاعت از ولیّ امر خود ثابت قدم بدار، همان که او را از آفریدگانت پنهان کرده ای پس غیبت او از بندگانت به اجازه تو بوده و منتظر فرمان (ظهور از) تو است. و تو بدون (نیاز به) تعلّم، به آن زمانی که مصلحت ظهور ولیّ تو در آن است دانا هستی که به او اجازه ظاهر کردن امرش و پرده برداری از رازش را بدهی. پس (توان) صبر بر این امر را به من ارزانی بدار تا اینکه جلو انداختن آنچه به تأخیر انداخته ای و تأخیر در آنچه جلو انداخته ای را دوست نداشته باشم و از آنچه پنهان داشته ای پرده برندارم و از آنچه ۳.

۱- کمال الدین، باب ۴۵، ح ۴۳.

کتمان نموده ای، جستجو نکنم و با تو در تدبیر کارهایت کشمکش و نزاع نداشته باشم و نگویم: چرا و چگونه و چطور است که ولیّ امر ظهور نمی کند در حالی که زمین پر از ظلم شده است؟! و چنین باشم که همه کارهایم را به تو واگذار کنم.

خطری که در سختیها و مصیبتها، ایمان انسان را تهدید می کند، همانا از دست دادن صبر و ناراضی شدن از قضا و قدر الهی می باشد. مؤمن باید در هر شرایطی راضی به قضای الهی باشد و از آنچه خداوند برای او خواسته است ناراضی نباشد. البتّه بعضی بلاها و گرفتاریها ممکن است به خاطر معصیتهایی باشد که خود انجام داده و خداوند خواسته است که او را در دنیا مجازات نماید و به همین جهت او را مبتلا به سختیهایی نموده باشد. پس در هر حال باید از گناه خود که احتمالاً سبب عقاب الهی و جزای او در دنیا که فرو فرستادن بلاست، نباید ناراضی باشد و اقتضای تسلیم به پیشگاه الهی آن است که قلباً به خواست خدا - که در اینجا مقتضای عدل اوست - راضی و خشنود باشد.

غیبت امام زمان علیه السّلام هم برای مؤمنان مصیبتی است که هر چند وجه اصلی آن تا قبل از ظهور ایشان روشن نمی شود، ولی بر اساس آنچه در ابتدای بخش گذشته مطرح گردید، نتیجه عدل الهی است، گناهان خود مردم آنها را مستحقّ غضب پروردگار مهربان کرده است. پس باید از کوتاهی کردنها و قدر ناشناسیهای خود و دیگران ناراضی و ناخشنود باشیم در عین آنکه از غیبت امام علیه السّلام و طولانی شدن آن - از این جهت که مقتضای عدل الهی است - راضی و خشنود بمانیم. راضی بودن به طولانی شدن غیبت، در حقیقت راضی بودن به فعل خداوند است و شرط ایمان آن است که انسان از همه آنچه خدا با او رفتار می کند قلباً راضی باشد. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

اِعلَموا اَنَّهُ لَن یُؤمِنَ عَبدٌ مَن عَبیدِهِ حَتّی یَرضی عَنِ اللهِ فیما صَنَعَ اللهُ اِلَیهِ وَ صَنَعَ بِهِ علی ما اَحَبَّ وَ کَرِهَ. (۱)ی.

ص: ۳۵۱

۱- بحارالانوار ج ۷۸ ص ۲۱۷ ح ۹۳، از روضه کافی.

بدانید هرگز بنده ای از بندگان خدا ایمان نمی آورد مگر اینکه در همه آنچه خداوند با او انجام می دهد – چه خوشایند و چه ناخوشایند – از خود راضی و خشنود باشد.

مؤمن کسی است که در آنچه برایش «محبوب» یا «مکروه» است، از خداوند راضی باشد. پس غیبت امام عصر علیه السّلام با اینکه برای مؤمنان از امور بسیار مکروه و ناخوشایند است، امّا با همه تلخی اش آن را تحمّل می کنند و اعتراضی به خواست پروردگار ندارند.

یکی از عواملی که ایمان مؤمنان را در زمان غیبت امام علیه السّلام تهدید می کند، همین از دست دادن صبر و حوصله و ناراضی شدن از طولانی شدن آن است. نشانه این حالت در انسان، شتاب ورزیدن در امر ظهور امام علیه السّلام می باشد که در احادیث ما «استعجال» نامیده می شود. این امر دارای درجات است و هر چه تسلیم در انسان کمتر و ضعیف تر باشد، استعجال شدیدتر است و مرتبه بالای آن می تواند شخص را تا مرحله انکار نسبت به اصل وعده الهی بکشاند. استعجال در امر ظهور، ایمان فرد را تباه می کند و او را به هلاکت می کشاند. حضرت جواد الائمه علیهم السّلام می فرمایند:

یَهلِکُ فیهَا المَستَعجِلُونَ. وَ یَنجُو فیهَا المَسَلِّمُونَ. (۱)

(در زمان غیبت کبرا) شتاب کنندگان هلاک می شوند و اهل تسلیم نجات می یابند.

پس یکی از مصادیق تسلیم در زمان غیبت این است که انسان نسبت به تأخیر افتادن وقت ظهور، صبر خود را از دست ندهد و از خواست خداوند در این مورد قلباً راضی باشد.

سازگاری تسلیم با دعا برای تعجیل فرج

اشاره

دعا برای تعجیل از فرج امام عصر علیه السّلام هیچ منافاتی با تسلیم بودن نسبت به مدّت زمان غیبت ندارد و از مصادیق استعجال نیست. برای روشن شدن مطلب ۳.

۱- کمال الدین، باب ۳۶، ح ۳.

باید دو نکته اساسی در امر دعا – به طور کلّی – توجّه کرد:

محبوبیّت دعا نزد خداوند

نکته اوّل اینکه: خداوند دعای بنده را از بالاترین عبادتها و بهترین وسایل توجّه خود به بندگانش قرار داده است. امیرالمؤمنین علیه السّلام در سفارش خود به امام مجتبی علیه السّلام چنین فرموده اند:

اِعلَم اَنَّ الَّذی بِیَدِهِ خَزائِنُ السَّمواتِ وَ الاَرضِ قَد اَذِنَ لَکَ فِی الدُّعاءِ وَ تَکَفَّلَ لَکَ بِالاِجابَهِ وَ اَمَرَکَ اَن تَسأَلَهُ لِیُعطِیَکَ وَ تَستَرحِمَهُ لِیَرحَمَکَ وَ لَم یَجعَل بَینَکَ وَ بَینَهُ مَن یَحجُبُهُ عَنکَ. (۱)

بدان کسی که گنجینه های آسمانها و زمین به دست اوست، تو را اجازه داده که (او را) بخوانی و پاسخ دادن به تو را ضمانت کرده است، و تو را فرموده از او درخواست کنی تا به تو ببخشد و از او طلب رحمت کنی تا تو را رحمت فرماید و میان تو و خودش مانعی که تو را از او پوشیده گرداند، قرار نداده است.

دعا به معنای خواندن و سؤال به معنای درخواست است. دعا ممکن است با سؤال همراه باشد یا نباشد. گاهی انسان خدا را می خواند نه به خاطر اینکه چیزی از او طلب کند، و گاهی، هم خدا را می خواند و هم از او درخواست می کند، و هر دو حالت محبوب خدا و از چیزهایی است که خداوند برای بندگانش پسندیده است. از این بالاتر اصرار ورزیدن در سؤال از پروردگار است که درباره آن از امام صادق علیه السّلام چنین نقل شده است:

اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ کَرِهَ اِلحاحَ النِاسِ بَعضِهِم عَلی بَعضٍ فِی المَسأَلَهِ وَ اَحَبَّ ذلِکَ لِنَفسِهِ. (۲)

خدای عزوجل دوست ندارد که مردم در درخواست از یکدیگر اصرار بورزند، ولی این حالت را نسبت به خودش دوست دارد.۴.

۱– نهج البلاغه (فیض الاسلام)، نامه ۳۱.

۲– اصول کافی ج ۲ ص ۴۷۵، کتاب الدعاء، باب الالحاح فی الدعاء، ح ۴.

پس نه تنها دعا و سؤال کردن بنده محبوب خداوند است، بلکه اصرار ورزیدن در آن را هم دوست می دارد. (۱)

تأثیر دعا در تغییر قضا و قدر

نکته دوم در امر دعا اینکه: خداوند دعای بنده را عامل مؤثّری در تغییر قضا و قدر خود قرار داده. و این، کمال لطف و فضل اوست به بندگانش که می توانند با دعای خود، به تغییر اراده خداوند امیدوار باشند. از امام هفتم علیه السّلام نقل شده که فرمود:

عَلَیکُم بِالدُّعاءِ. فَاِنَّ الدُّعاءَ لِلّهِ وَ الطَّلَبَ اِلَی اللهِ یَرُدُّ البَلاءَ وَ قَد قُدِّرَ وَ قُضِیَ وَ لَم یَبقَ اِلّا اِمضاؤُهُ. (۲)

بر شما باد دعا کردن. زیرا دعا برای خدا و خواستن از خدا، بلایی را که مقدّر شده و به وقوعش حکم شده و جز اجزای آن باقی نمانده است بر می گرداند.

تقدیر به معنای اندازه گیری است، و زمان وقوع یک امر، از مقدَّرات آن به حساب می آید. قضا هم حکم خداوند است به ایادی خود مانند فرشتگان که امری را اجرا کنند، امضا مرحله وقوع خارجی است. تقدیر و قضای الهی تا وقتی که امر مقدَّر و مقضّی نشده است، به وسیله دعا قابل تغییر هستند. پس دعا و درخواست از خدای متعال، علاوه بر اینکه ذاتاً عبادت و بندگی اوست، در سرنوشت دعا کننده و دیگران می تواند مؤثّر باشد.

عدم منافات دعا با خشنودی از قضای الهی

با توجّه به این دو نکته درباره ارزش دعا و تأثیر آن در مقدرات الهی، می توانیم نتیجه بگیریم که: دعا و درخواست از پروردگار متعال، هیچ منافاتی با راضی بودن به قضای الهی ندارد. خدا خود باب دعا و مسألت را به سوی بندگانش باز کرده و دوست دارد که آنها برای رفع بلا و گرفتاریها از این باب به او توجّه کنند و همین۸

۱- البتّه در امور دنیوی که انسان نمی داند مورد رضای خداوند هست یا خیر، ممکن است اصرار کردن به صلاح او نباشد، مگر آنکه مشروط به مطابقت آن به آنچه خداوند برای بنده اش صلاح می داند، دعا نماید.
۲- اصول کافی ج ۴ ص ۴۷۰، کتاب الدعاء، باب أنّ الدعاء یردّ البلاء و القضاء، ح ۸.

درخـواست بنـدگان از بالاـترین عبـادت محسـوب کرده است. بنـابراین دعـا کردن و درخواست رفع گرفتـاری از خداونـد، در حقیقت تسلیم شدن به قضای تشریعی اوست. (۱) و البتّه نشانه تسلیم بودن بنده این است که چه خداوند حاجت او را برآورد و چه در زمانی که مطلوب او بوده برآورده نشود، در هر حال به آنچه خدا برایش خواسـته راضـی و خشنود باشد و قلباً اعتراضی به قضا و قدر الهی نداشته باشد.

با توضیحات فوق، منافات نداشتن دعا برای تعجیل فرج امام زمان علیه السّلام با تسلیم بودن نسبت به طولانی شدن غیبت ایشان کاملاًـ روشن می شود. غیبت امـام علیه السّـلام، مهمترین گرفتـاری و بلاـیی است که ما با آن مواجه هستیم. خداونـد این طور مقـدّر کرده که مردم به غیبت امـام زمانشان مبتلا شونـد تا این مصـیبت همه وجودشان را به درد آورد و از همه جا و همه چیز ناامید شوند و با سوز دل و حال اضـطرار، در پیشـگاه خدا بنالند و تعجیل در فرج مولایشان را از خدا بخواهند. خود این نالیدن از درد هجران امام علیه السّـلام و دعا برای تعجیل فرجش، عبادت و بنـدگی خداست، در عین آنکه در جلو افتادن وقت ظهور هم مؤثّر است. از امام موسی بن جعفر علیه السّلام درباره ارتباط دعا با کوتاه شدن بلا چنین روایت شده است:

ما مِن بَلاءٍ یَنزِلُ عَلی عَبـدٍ مُؤمِنٍ فَیُلهِمُهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الدُّعاءَ اِلّا کانَ کَشفُ ذلِکَ البَلاءِ وَشـیکاً. وَ ما مِن بَلاءٍ یَنزِلُ عَلی عَبدٍ مُؤمِنٍ فَیُمسِکُ عَنِ الدُّعاءِ اِلّا کانَ ذلِکَ البَلاءُ طویلًا. فَاِذا نَزَلَ البَلاءُ فَعَلَیکُم بالدُّعاءِ وَ التَضَرُّعِ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ. (۲)

هیـچ بلایی به بنده مؤمن نمی رسد که خدای عزوجل (برای رفع آن بلا) دعا را به او الهام نماید مگر آنکه رفع آن بلا نزدیک باشد. و هیچ بلایی به بنده ۲.

۱- قضـای تشـریعی، در مقابـل قضـای تکوینی، به افعـال اختیاری بنـدگان تعلّق می گیرد و منظور از آن امر و نهی الهی است. آنچه متعلَّق قضای تکوینی خداونـد قرار گیرد، واقع می شود. ولی متعلّق قضای تشـریعی، یعنی آنچه خـدا به آن امر کرده یا از آن نهی کرده، وقوع و عدم وقوعش به خواست انسانها بسـتگی پیدا می کند. در اینجا آنچه خواسـته این است که بندگان او با اختیـار خود دعا کننـد و رفع گرفتاریهای خود را از او بطلبنـد تا او هم بلا را از ایشان بگردانـد. اگر چنین کننـد، در حقیقت به قضای تشریعی پروردگار تسلیم شده اند و اگر نکنند مخالفت نموده اند.

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۴۷۱، کتاب الدعاء، باب إلهام الدعاء، ح ۲.

مؤمنی نمی رسد که از دعا کردن (در رفع آن) خودداری کند مگر آنکه آن بلا طولانی باشد. پس (حال که چنین است) وقتی بلا نازل شد، بر شما باد که به درگاه خدای عزوجل دعا و تضرّع نمایید.

تعبیر «الهام دعا» که در حدیث فوق به خداوند نسبت داده شده، این حقیقت را روشن می کند که اگر انسان در هنگام بلا، به یاد دعا کردن افتد، بداند که مورد لطف خداوند قرار گرفته است. هر کسی، در وقت مصیبت توفیق دعا به پیشگاه پروردگار را پیدا نمی کند. بنابراین نفس دعا کردن در هنگام بلا و گرفتاری نشان دهند توجّه انسان به فضل و رحمت الهی است که امر بسیار پسندیده ای می باشد. علاوه بر این اگر انسان توفیق دعا کردن نصیبش شود، می تواند امیدوار باشد که رفع آن گرفتاری نزدیک است و خداوند با الهام دعا به او خواسته است که وسیله ای برای خلاصی او فراهم آورد به شرط آنکه انسان قدر بداند و از این وسیله خدادادی کمال استفاده را بنماید.

تأثیر دعا برای تعجیل فرج از جلو افتادن زمان ظهور

از اینجا می توان فهمید که دعا برای تعجیل فرج امام عصر علیه السّلام می تواند در تحقّق آن و جلو انداختن زمانش مؤثّر باشد، همان طور که نمونه ای از این گونه تعجیل فرج در مورد قوم بنی اسرائیل پیش آمد. مطابق آنچه از امام صادق علیه السّلام نقل شده خداوند برای فرزندان ابراهیم از همسرش ساره (بنی اسرائیل) چنین مقدّر کرده بود که پس از چهار صد سال به وسیله حضرت موسی علیه السّلام و هارون علیه السّلام از ظلم و ستم فرعون خلاصی یابند، امّا بنی اسرائیل با ضجّه و گریه به پیشگاه پروردگار موفّق شدند فرج موعود را صد و هفتاد سال به جلو اندازند. عین عبارت حضرت چنین است:

فَلَمّا طالَ عَلی بَنی اِسرائیلَ العَذابُ، ضَجُّوا وَ بَکَوا اِلَی اللهِ اَربَعینَ صَباحاً. فَاَوحَی اللهُ اِلی مُوسی وَ هارَونَ یُخَلِّصُهُم مِن فِرعَونَ، فَحَطَّ عَنهُم سَبعینَ وَ مِائَهَ سَنَهٍ.

پس وقتی (مدّت)عذاب بر بنی اسرائیل طولانی شد، به پیشگاه خداوند چهل صباح ضجه و گریه کردند، تا اینکه خداوند به موسی و هارون وحی فرمود که

آنها را از (شرّ) فرعون نجات دهند. پس به این ترتیب صد و هفتاد سال (عذاب مقدّر بر) ایشان کم کرد.

سپس امام صادق علیه السّلام فرمودند:

هکَذا اَنتُم لَو فَعَلتُم لَفَرَّجَ اللهُ عَنّا. فَاَمّا اِذ لَم تَکُونُوا فَاِنَّ الاَمرَ یَنتَهی اِلی مُنتَهاهُ. (۱)

وضع شما نیز همین طور است. اگر چنین کنید خداوند فرج ما را می رساند. ولی اگر چنین نکنید، کار به آخرین حدّ خود خواهد رسید.

این مطلب هشدار عجیبی است به مؤمنان در زمان غیبت که اگر فرج پیشوایان خود را از خدا می خواهند، راهی که خود ائمه علیهم السّلام پیش روی آنها نهاده اند، بشناسد و جدّی بگیرند و نسبت به انجام آن اهتمام ورزند.

نکته لطیفی که در این حدیث شریف نهفته و درس مهمّی به دعا کنندگان برای تعجیل فرج می دهد، تعبیر «عَنّا» است. یعنی دعا و ضجّه شیعیان می تواند فَرج اهل بیت علیهم السّلام را به جلو اندازد و کسی که برای تعجیل فرج دعا می کند، باید بیش از هر چیز و پیش از هر چیز، فرج مولا و آقا و محبوب خود را از خداوند طلب کند.ی.

۱- بحارالانوار ج ۵۲ ص ۱۳۱ ح ۳۴، از تفسیر عیّاشی.

فصل ۳: محبّت نسبت به اهل بیت علیهم السّلام

محبّت؛ نشانه ایمان کامل

«محبّت» نسبت به اهـل بیت علیهم السّـلام یکی دیگر از نشـانه هـای اهـل معرفت امام علیه السّـلام خصوصاً در زمان غیبت می باشد. در اهمیّت محبّت همین بس که اساس و پایه اسلام دانسته شده است. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

لِکُلِّ شَیءٍ اَساسٌ. وَ اَساسُ الاِسلامِ حُبُّنا اَهلَ البَیتِ. (۱)

هر چیزی پایه و اساس دارد. و اساس اسلام محبّت ما اهل بیت است.

به همین جهت در احادیث ما، محبّت به اهل بیت علیهم السّلام بالاترین و با فضیلت ترین عبادات دانسته شده است. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

اِنَّ فَوقَ کُلِّ عِبادَهٍ عِبادَهً. وَ حُبُّنا اَهلَ البَیتِ اَفضَلُ عِبادَهٍ. (۲)

بالاتر از هر عبادتی، عبادتی است. و محبّت ما اهل بیت برترین عبادات است.

در حـدیثی از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم که همه امامان را معرّفی فرموده انـد، در خصوص قبول ولایت امام زمان علیه السّلام چنین آمده است:

مَن اَحَبَّ اَن یَلقَی اللهَ وَ قَد کَمُلَ ایمانُهُ وَ حَسُنَ اِسلامُهُ، فَلیَتَوَلَّ الحُجَّهَ صاحِبَی.

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۴۶، کتاب الایمان و الکفر، باب نسبه الاسلام، ح ۲.

۲- بحارالانوار ج ۲۷ ص ۹۱ ح ۴۸، از محاسن برقی.

الزَّمانِ المُنتَظَرَ.

هر کس دوست دارد خدا را ملاقات کند در حالی که ایمانش کامل و اسلامش نیکو باشد، پس ولایت حضرت حجّت صاحب الزمان منتظر را بپذیرد.

و در انتهای حدیث، چنین فرموده اند:

فَهؤُلاءِ مَصابیحُ الدَّجی وَ اَئِمَّهُ الهُدی وَ اَعلامُ التُّقی. مَن اَحَبَّهُم وَ تَوَلّاهُم، کُنتُ ضامِناً لَهُ عَلَی اللهِ تَعالی بِالجَنَّهِ. (۱)

پس اینها (ائمه علیهم السّلام) روشنایی بخش در تاریکی و پیشوایان هدایت و نشانه های تقوا هستند. هر کس آنان را دوست بدارد و ولایتشان را بپذیرد، من در پیشگاه خدای متعال برایش بهشت را ضمانت می کنم.

ایمان با ولایت و محبّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آغاز می شود و با ولایت و محبّت حضرت حجّت علیه السّلام کامل می شود. بنابراین بدون محبّت امام غایب علیه السّلام نمی توان به ایمان کامل دست یافت. هر چه درجه ایمان بالاتر رود، محبّت بیشتری نسبت به آن حضرت پدید می آید و نیز هر قدر این محبّت بیشتر شود، ایمان کاملتری نصیب شخص می گردد. بنابراین میزان شدّت محبّت به امام عصر علیه السّلام نشانه خوبی برای کمال ایمان به شمار می آید.

جلب محبّت از طریق تسلیم

محبّت نسبت به اهل بیت علیهم السّلام چیزی نیست که خداوند به سادگی در اختیار هر کس قرار دهد.همان طور که اصل معرفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السّلام، لطف و عنایتی از جانب پروردگار است، محبّت به امام علیه السّلام نیز لطف بیشتر خداوند به اهل معرفت می باشد. بهترین وسیله برای جلب لطف و عنایت خداوند در این خصوص، تسلیم کامل نسبت به اهل بیت علیهم السّلام می باشد. امام باقر علیه السّلام به ابوخالد کابلی می فرمایند:

وَ اللهِ - یا اَبا خالِدٍ - لا یُحِبُّنا عَبدٌ وَ یَتَولّانا حَتّی یُطَهِّرَ اللهُ قَلبَهُ. وَ لا یُطَهِّرُ اللهُ قَلبَل.

۱- بحارالانوار ج ۳۶ ص ۲۹۶ ح ۱۲۵، از فضائل شاذان بن جبرئیل.

عَبدٍ حَتّی یُسَلِّمَ لَنا وَ یَکونَ سِلماً لَنا. فَاِذا کانَ سِلماً لَنا، سَلَّمَهُ اللهُ مِن شَدیدِ الحِسابِ وَ آمَنَهُ مِن فَزَعِ یَومِ القِیامَهِ الاَکبَرِ. (۱)

قسم به خدا - ای ابوخالد - تا وقتی خداوند دل بنده ای را پاک نکند ما را دوست نخواهد داشت و ولایت ما را نمی پذیرد. و تا تسلیم ما نشود و نسبت به ما حالت «سِلم» نداشته باشد، خداوند دلش را پاک نمی کند. پس اگر نسبت به ما سِلم بود، خدا او را از حساب سخت حفظ خواهد کرد و از ترس و وحشت بسیار بزرگ در روز قیامت در امانش می دارد.

قلب اگر پاک نباشد، محبّت و ولایت اهل بیت علیهم السّلام در آن جای نمی گیرد. و پاکی قلب هم فقط در اثر سِلم بودن نسبت به اهل بیت علیهم السّلام برای انسان به وجود می آید. پس آنکه طالب محبّت امام علیه السّلام است، باید تا آنجا که می تواند، سِلم بودن را در خود تقویت کند. هر چه درجه تسلیم بالاتر رود، قلب پاکتر و در نتیجه محبّت به امام علیه السّلام هم بیشتر می شود.

گریه برای امام علیه السّلام در اثر شدّت محبّت

محبّت یک امر قلبی است که شدّت آن بستگی به شدّت معرفت و ولایت مُحِبّ نسبت به محبوب دارد. هر اندازه معرفت بیشتر باشد، محبّت هم بالاتر است. یکی از نشانه های محبّت شدید آن است که یاد محبوب فی نفسه یا متذکّر شدن به فراق او، یا سختیها و مصیبتهایی که بر او رفته است، دل مُحِبّ را می لرزاند و اشک را از دیدگان او جاری می سازد. خداوند به فضل و کَرَم خود همین گریه را وسیله پاکی دل و زدوده شدن آلودگی گناه از محبّ قرار داده است. امام صادق علیه السّلام به فُضَیل بن یَسار می فرمایند:

یا فُضَیلُ، مِن ذَکَرَنا، اَو ذُکِرنا عِندَهُ، فَخَرَجَ مِن عَینِهِ مِثلُ جَناحِ الذُّبابِ، غَفَرَ اللهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَو کانَت اَکثَرَ مِن زَبَدِ البَحرِ. (۲)

ای فضیل، هر کس ما را یاد کند، یا نزد او یاد شویم، پس به اندازه بال مگسید.

ص: ۳۶۱

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۱۹۴، کتاب الحجّه، باب أن الائمه علیهم السّلام نور ...، ح ۱.

۲- بحارالانوار ج ۴۴ ص ۲۸۲ ح ۱۴، از قرب الاسناد.

اشک از چشمش بیرون آید، خداوند گناهانش را می آمرزد اگر چه بیشتر از کف دریا باشد.

چنین ثوابی به خاطر عظمت مقام امام علیه السّلام و ارزش محبّت به اوست و ربطی به لیاقت دوستدار امام علیه السّلام ندارد. بنابراین لازم نیست گریه کننده استحقاق چنین اجری را داشته باشد، بلکه این صرفاً فضلی است از جانب خداوند به آن که دوستدار اهل بیت علیهم السّلام می باشد.

سوز فراق و درد هجران امام عصر علیه السّلام در زمان غیبت ایشان و یاد سختیهای حضرت و رنجهایی که وجود مقدّسش متحمّل می گردد، از جمله عواملی است که چشمان اهل معرفت را در زمان غیبت اشکبار می کند. در گذشته نقل شد که امام صادق علیه السّلام فرمودند:

اَما وَ اللهِ لَيَغيبَنَّ اِمامُكُم سَنيناً مِن دَهرِكُم ... . وَ لَتَدمَعَنَّ عَلَيهِ عُيُونُ المُؤمِنينَ. (۱)

توجّه داشته باشید! قسم به خدا قطعاً امام شما سالیانی از روزگارتان در غیبت خواهد بود ... . و چشمهای مؤمنان قطعاً بر آن حضرت گریان می شود.

چقدر این دلهای سوزان و چشمهای اشکبار و ناله ها و فریادها به خاطر امام علیه السّلام عزیز و ارزشمند هستند که امام صادق علیه السّلام در حقّ آنها دعا فرموده اند. معاویه بن وهب می گوید: حضرت را در حال سجده دیدم که برای زوّار قبر حضرت سیّدالشهداء علیه السّلام چنین دعا می کنند:

... اِرحَم تِلكَ الاَعيُنَ الَّتى جَرَت دُمُوعُها رَحمَةً لَنا. وَ ارحَم تِلكَ القُلُوبَ الَّتى جَزَعَت وَ احتَرَقَت لَنا. وَ ارحَمِ الصَّرخَةَ الَّتى كانَت لَنا... .(۲)

... (خدایا) آن چشمهایی را که به خاطر ترحّم بر ما اشکبار شده اند مورد رحمت خود قرار بده. و رحمت کن آن دلهایی را که به خاطر ما بی تاب شده و آتش گرفته است. و رحمت آور بر آن ناله و فریادی که به خاطر ما بوده است... .

این بی تابی ها و فریادها ممکن است به خاطر درد فراق امام عصر علیه السّلام در زمان غیبت باشد.بی جهت نیست که در چهار عید بزرگ مسلمین – فطر، قربان، غدیر و ۷.

ص: ۳۶۲

۱- کمال الدین، باب ۳۳، ح ۳۵.

۲- کامل الزیارات ص ۱۱۷.

جمعه – دعای ندبه وارد شده است. این چهار روز بهترین ایّامی است که خداوند برای نزول رحمت بر مؤمنان قرار داده و همه آنها متعلّق به وجود مقدّس حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه است. در سه روز جمعه، فطر و قربان، نماز و خطبه عید به وسیله امام علیه السّلام اقامه می شود و در عید غدیر هم مسلمانان با امام منصوب از جانب خداوند بیعت می کنند. و در زمانی که جای صاحب این ایّام خالی است، مؤمنان باید به ندبه بپردازند و به یاد محبوب خود و در فراق ایشان ناله بزنند:

اَینَ الطّالِبُ بِدَمِ المَقتُولِ بِکَربَلاءَ؟

کجاست خونخواه کشته شده در کربلا؟

اَینَ المُضطَرُّ الَّذی یُجابُ اِذا دَعا؟

کجاست آن مضطرّی که وقتی (خدا را) بخواند، پاسخ داده می شود؟

در همین دعا، دوستداران حضرت با محبوبشان، اینچنین درد دل می گویند:

یَابنَ طه وَ المُحکَماتِ، یَابنَ یس وَ الذّارِیاتِ، یَابنَ الطُّورِ وَ العادِیاتِ ... .لَیتَ شِعری اَینَ استَقَرَّت بِکَ النَّوی! ... .عَزیزٌ عَلَیَّ اَن اَرَی الخَلقَ وَ لا تَری وَ لا اَسمَعَ لَکَ حَسیساً وَ لا نَجوی! ... .عَزیزٌ عَلَیَّ اَن اَبکِیَکَ وَ یُخذُلَکَ الوَری! ... .

ای فرزند طه و محمات، ای پسر یس و ذاریات، ای پسر طور و عادیات ... . کاش می دانستم که کجا اقامت گزیده ای! ... . بر من سخت است که همه خلق را ببینم و تو دیده نشوی و صدای آهسته و نجوای تو را (هم) نشنوم! ... . بر من سخت است که بر تو بگریم در حالی که مردم تو را واگذاشته اند! ... .

آن گاه همدم و همناله می جویند و می گویند:

هَل مِن مُعینٍ فَأُطیلَ مَعَهُ العَویلَ وَ البُکاءَ؟! هَل مِن جَزُوعٍ فَأُساعِدَ جَزَعَهُ اِذا خَلا؟! هَل قَذِیَت عَینٌ فَساعَدَتها عَینی عَلَی القَذی؟! (۱)

آیا یاوری هست تا همراه او گریه و ناله بلند سَر دهم؟! آیا بی تابی هست که او را در بی تابی اش در وقت تنهایی کمک کنم؟! آیا چشمی که خار در آن خلیده ۸.

ص: ۳۶۳

۱- اقبال الاعمال ص ۲۹۷و۲۹۸.

باشد هست تا چشم من با او بر این خار خلیدگی همدردی کند؟!

این کلمات اگر از دل سوخته دوستداران امام علیه السّلام در روزهای عید به زبانشان جاری شود، نشانگر شدّت محبّت ایشان به امام غایبشان می باشد.

دوستی با دوستان امام علیه السّلام و دشمنی با دشمنان ایشان

یکی از لوازم محبّت نسبت به امام علیه السّلام این است که دوستدار ایشان با دوستان حضرت دوست و با دشمنان ایشان دشمن باشد. این امر خصوصاً در زمان غیبت امام علیه السّلام مورد تأکید قرار گرفته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

طُوبی لِمَن اَدرَکَ قائِمَ اَهلِ بَیتی وَ هُوَ یَأتَمُّ بِهِ فی غَیبَتِهِ قَبلَ قِیامِهِ وَ یَتَوَلّی اَولیاءَهُ وَ یُعادی اَعداءَهُ. ذلِکَ مِن رُفَقائی وَ ذَوی مَوَدَّتی وَ اَکرَمِ اُمَّتی عَلَیَّ یَومَ القِیامَهِ. (۱)

خوشا به حال کسی که حضرت قائم از اهل بیت مرا درک نماید در حالی که در زمان غیبت او پیش ظهورش، به امامت او معتقد بوده و با دوستان او دوستی کرده و با دشمنانش دشمنی کرده باشد. چنین کسی از رفقا و دوستان من و از گرامیترین افراد امّت من نزد من در روز قیامت خواهد بود.

ملاحظه می شود که دوستی با دوستان امام علیه السّلام و دشمنی با دشمنان ایشان از پذیرفتن ولایت و امامت از آن حضرت جدا نیست بلکه ملازم یکدیگر هستند. بشارت دیگر در حدیثی از حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام آمده است:

طُوبی لِشیعَتِنَا المُتَمَسِّکینَ بِحَبلِنا فی غَیبَهِ قائِمِنَا الثّابِتینَ عَلی مُوالاتِنا وَ البَراءَهِ مِن اَعدائِنا. اُولئِکَ مِنّا. وَ نَحنُ مِنهُم. قَد رَضُوا بِنا اَئِمَّهً وَ رَضینا بِهِم شیعَهً. فَطُوبی لَهُم. ثُمَّ طُوبی لَهُم. هُم وَاللهِ مَعَنا فی دَرَجاتِنا یَومَ القِیامَهِ. (۲)

«طوبی» متعلّق به شیعیان ماست که در زمان غیبت قائم ما به ریسمان (ولایت) ما تمسّک نموده، بر دوستی با ما و بیزاری از دشمنان ما ثابت قدم باشند. آنها۵.

ص: ۳۶۴

۱- کمال الدین، باب ۲۵، ح ۲.

۲- کمال الدین، باب ۳۴، ح ۵.

از مـا و مـا از آنها هستیم. آنها امامت ما را پـذیرفته انـد و ما ایشان را بعنوان شـیعه پـذیرفته ایم. پس «طوبی» متعلّق به آنهاست. آری؛ «طوبی» متعلّق به آنهاست. قسم به خدا آنها روز قیامت با ما در درجات ما خواهند بود.

در توضیح معنای «طوبی» روایتی را ابوبصیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که ابتدای آن این است:

طُوبی لِمَن تَمَسَّکَ بِاَمرِنا فی غَیبَهِ قائِمِنا فَلَم یَزِغ قَلبُهُ بَعدَ الهِدایَهِ.

طوبی از آن کسی است که در زمان غیبت قائم ما متمسّک به ولایت ما بوده و قلبش پس از آنکه هـدایت شـده، گمراه نشـده باشد.

سپس ابوبصـیر از حضـرت سؤال می کنـد: «جُعِلتَ فِـداک، وَ مـا طُوبی؟»: جـانم به فـدایت؛ طوبی چیست؟ ایشـان چنین پاسـخ فرمودند:

شَجَرَهٌ فِی الجَنَّهِ اَصلُها فی دارِ عَلِیِّ بنِ اَبی طالِبٍ علیه السّـلام وَ لَیسَ مِن مُؤمِنٍ اِلّا وَ فی دارِهِ غُصنٌ مِن اَغصانِها. وَ ذلِکَ قَولُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ:«طوبی لَهُم وَ حُسنُ مَآبٍ.» (۱) (۲)

(طوبی) درختی است در بهشت که اصل و ریشه آن در خانه علی بن ابی طالب علیه السّـلام است و شاخه ای از شاخه های آن در خانه هر یک از مؤمنان می باشد. و به این مطلب اشاره دارد فرموده خدای تعالی: «طوبی و حُسن عاقبت برای آنهاست.»

از این احـادیث می توان فهمیـد که دوستی بـا دوسـتان اهـل بیت علیهم السّـلام و دشـمنی بـا دشـمنان ایشان، از مهمترین لوازم معرفت امام علیه السّلام است.

این امر در درجه اول یـک امر قلبی است. یعنی اگر کسـی از دوسـتداران اهـل بیت علیهم السّـلام است، انسـان بایـد قلبـاً او را دوست داشـته باشـد و نبایـد از او بـدش بیایـد. ممکن است آن شـخص مرتکب معاصـی و کارهـای ناپسـند بشـود، که در این صورت انسان باید از اعمال بد او ناخشنود و متنفّر باشد و او را نهی از منکر هم۵.

۱- رعد (۱۳)/۲۹.

۲- کمال الدین، باب ۳۳، ح ۵۵.

بکنـد، امّـا خود او را وقتی که از دوسـتداران اهـل بیت علیهم السّـلام است بایـد دوست داشـته باشـد (۱) و به خـاطر حسابهای شخصـی با او دشـمن نشود، بلکه همیشه محبّت او نسبت به اهل بیت علیهم السّلام را بر سود و زیان شخصی ترجیح دهد؛ حتی او را بر کسـی که سـجایای خوب اخلاقی دارد ولی از دوسـتداران اهل بیت علیهم السّـلام نیست ترجیـح دهـد؛ یعنی تنها معیار دوسـتی اش، محبّـت نسبت به اهـل بیت باشـد. این امر یکی از امتحانـات الهی برای اهـل معرفت است تـا به وسـیله آن، میزان اخلاص خود را در دوستی با ایشان محک بزنند.

اهمیّت ادای حقوق برادران ایمانی

پس از این مرحله که کـار قلب است، نوبت به عمـل می رسـد که عبارت است از رعایت حقوق اهل ولایت. هر کس اهتمام و جـدیّت بیشتری در این امر داشـته باشـد، دوستی اش بـا اهـل بیت علیهم السّـلام عمیق تر و ریشه ای تر است و هر کس اهتمـام کمتری به این امر نشان دهد، در محبّت نسبت به ایشان ضعیف تر و سست تر می باشد.

اهل محبّت و ولایت در احادیث به نام «مؤمن» خوانده شده اند. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

ما عُبِدَاللهُ بِشَیءٍ اَفضَلَ مِن اَداءِ حَقِّ المُؤمِنِ. (۲)

خداوند عبادت نشده است به چیزی که برتر از ادا کردن حقّ (برادر) مؤمن باشد.

یک بار هم وقتی مُعَلَّی بن خُنَیس درباره حقوق مؤمن از ایشان پرسیده بود، در جواب به او فرمودند:

سَبعُونَ حَقّاً لا اُخبِرُکَ اِلّا بِسَبعَهٍ. فَاِنّی عَلَیکَ مُشفِقٌ اَخشی اِلّا تَحتَمِلَ.

هفتاد حق است که جز هفت تا را به تو نمی گویم. زیرا نسبت به تو نگران هسـتم و می ترسم که تحمّل (انجام) آنها را نداشته باشی.۴.

ص: ۳۶۶

۱- امـام رضا علیه السّـلام فرمودنـد: «کُن مُحِبّاً لِآلِ مُحَمَّدٍ وَ اِن کُنتَ فاسِـقاً وَ مُحِبّاً لِمُحِبّیهِم وَ اِن کانُوا فاسِـقینَ.»: دوسـتدار آل محمّد باش هر چند گناهکار هستی. و دوسـتدار دوسـتانشان باش هر چند گناهکار باشند. بحارالانوار ج ۶۹ ص ۲۵۳ ح ۳۳، از دعوات راوندی.

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۱۷۰، کتاب الایمان و الکفر، باب حقّ المؤمن علی أخیه، ح ۴.

سپس آن هفت حق را چنین معرّفی کردند:

لا تَشبَعُ وَ یَجُوعُ. وَ لا تَکتَسی وَ یَعری. وَ تَکُونُ دَلیلَهُ وَ قَمیصَهُ الَّذی یَلبَسُهُ وَ لِسانَهُ الَّذی یَتَکَلَّمُ بِهِ. وَ تُحِبُّ لَهُ ما تُحِبَّ لِنَفسِکَ. وَ اِن کانَت لَکَ جارِیَهٌ بَعَثتَها لِتُمَهِّدَ فِراشَهُ. وَ تَسعی فی حَوائِجِهِ بِاللَّیلِ وَ النَّهارِ. فَاِذا فَعَلتَ ذلِکَ، وَصَلتَ وِلایَتَکَ بِوِلایَتِنا وَ وِلایَتِنا بِوِلایَهِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ. (۱)

سیر نباشی در حالی که او گرسنه باشد. و پوشیده نباشی در حالی که او برهنه باشد. و راهنمای او باشی. و پیراهنی باشی که او می پوشد. و زبانی باشی که با آن سخن می گوید. و آنچه برای خودت دوست داری، برای او دوست داشته باشی. و چنانچه کنیزی داری، او را بفرستی تا فرش و بسترش را مرتّب سازد. و در (بر آوردن) نیازهای او شب و روز کوشا باشی. پس اگر این گونه بودی، ولایت خود را به ولایت ما و ولایت ما را به ولایت خدای عزوجل متّصل کرده ای.

تعابیر موجود در این حدیث، بسیار گویا و روشن است. مؤمن باید نسبت به برادران ایمانی خود به منزله لباس و زبان باشد. همان طور که لباس انسان را از برهنگی و خطرات حفظ می کند و ظاهری آبرومند به آدمی می دهد، مؤمن باید برادرش را از خطرات و بی آبرویی حفظ کند. زبان هم وسیله ای است برای بیان خواسته ها و راهی است برای تفاهم با دیگر انسانها. مؤمن باید جوری باشد که دیگر مؤمنان بتوانند از او و امکاناتش برای انجام خواسته های خود بهره ببرند. کنیز کارش نسبت به مولایش می باشد. اگر مؤمن وسیله ای در اختیارش هست که با آن می تواند خدمتی برای برادران دینی خود انجام دهد، نباید از آن دریغ بورزد. آن وسیله ممکن است پول و امکانات مادّی باشد و یا آبرو و موقعیت اجتماعی و شغلی. همه اینها باید در خدمت مؤمنان قرار گیرد. اگر برآوردن نیاز مؤمن اقتضای می کرد که شب را هم – که وقت استراحت است – برای آن صرف کند، دریغ نورزد و خواب را بر آن ترجیح ندهد.

اینها بخشی از حقوق مؤمنان بر یکدیگر است. اگر کسی بخواهد در امر۴.

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۱۷۴، کتاب الایمان و الکفر، باب حقّ المؤمن علی أخیه، ح ۱۴.

«دوست با دوستان اهل بیت علیهم السّلام جدّی و کوشا باشد، باید نسبت به ادای آنها اهتمام زیادی داشته باشد.

رفع گرفتاری از دوستانِ امام علیه السّلام

ادای حقّ مؤمن در صورتی که او برای رفع گرفتاری و نیاز خود به برادر دینی اش مراجعه کند، رنگ جدّی تری به خود می گیرد. و به طور کلّی تا وقتی در انجام کاری به انسان مراجعه نشده، مسؤولیت کمتری متوجّه او می باشد. امّا درخواست مؤمن از انسان، در حقیقت امتحانی است از جانب خدا که اگر خود را مؤمن و دوستدار اهل بیت علیهم السّلام می داند، باید مراجعه برادر مؤمنش را به خود رحمتی از جانب خدا به سوی خودش تلقّی کند. امام کاظم علیه السّلام می فرمایند:

مَن اَتاهُ اَخُوهُ المُؤمِنُ فی حاجَهٍ، فَاِنَّما هِیَ رَحمَهٌ مِنَ اللهِ تَبارَکَ وَ تَعالی ساقَها اِلَیهِ. فَاِن قَبِلَ ذلِکَ فَقَد وَصَلَهُ بِوِلایَتِنا وَ هُوَ مَوصُولٌ بِوِلایَهِ اللهِ. وَ اِن رَدَّهُ عَن حاجَتِهِ وَ هُوَ یَقدِرُ عَلی قَضائِها، سَلَّطَ اللهُ عَلَیهِ شُجاعاً مِن نارٍ یَنهَشُهُ فی قَبرِهِ اِلی یَومِ القِیامَهِ، مَغفُوراً لَهُ اَو مُعَذَّباً. فَاِن عَذَرَهُ الطّالِبُ، کانَ اَسوَأَ حالاً. (۱)

هر کس برادر مؤمنش برای (رفع) نیازی نزد وی آید، این مراجعه رحمتی است از جانب خداوند متعال که به سوی او گسیل داشته است. پس اگر رفع نیازش را بپذیرد، آن را به ولایت ما پیوند زده در حالی که ولایت ما با ولایت خدا پیوند خورده است. ولی اگر حاجت او را رد کند، در حالی که قدرت برآوردن آن را دارد، خداوند یک مار آتشین بر او مسلّط می کند تا او را تا روز قیامت در قبرش نیش بزند؛ چه آن شخص آمرزیده شده و چه در عذاب باشد! و اگر چناچه آن فرد نیازمند، او را (از برآوردن حاجتش بعد از آنکه رد کرد)معذور بدارد، وضعش بدتر می شود.

کسی که برای رفع نیازش به دیگری مراجعه می کند، در واقع از آبروی خود مایه گذاشته است. و چون مؤمن در پیشگاه الهی بسیار آبرومند است، خدا۳.

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۱۹۶، کتاب الایمان و الکفر، باب قضاء حاجه المؤمن، ح ۱۳.

نمی خواهد که چنین فردی سبک و خوار گردد. به همین جهت برای کسی که می تواند حاجت او را برآورد ولی این کار را نکند، عذاب قبر را قرار داده که اگر عاقبت به خیر هم هست باید تا روز قیامت به آن عذاب، معذَّب گردد.

نکته قابل توجّه در حدیث این است که ائمه علیهم السّلام برآوردن نیاز مؤمن را امری متّصل به ولایت خود دانسته اند و هر کس ایشان را دوست دارد، به خاطر دوستی اش با اهل بیت علیهم السّلام باید رفع حاجت مؤمن را دنباله ولایت ائمه علیهم السّلام بداند و نیّتش انجام وظیفه و ادای حقّ ولایت معصومان علیهم السّلام باشد.

جمله آخر حدیث:«اگر فرد نیازمند، شخص را معذور کند، وضع او بدتر خواهد بود» بنا به احتمالی که مرحوم علاّمه مجلسی داده اند (۱) به این جهت است که در صورت معذور داشتن او معلوم می شود که انسان بزرگوار و خوش اخلاقی است و به همین دلیل از درجه بالای ایمان برخوردار است و چنین کسی حقّ بیشتری بر گردن برادر مؤمن خود دارد که حاجتش را برآورد و او را ناامید نسازد. بنابراین رد کردن او زشت تر و بدتر از رد کردن کسی است که این حُسن خلق و کرامت نفس را ندارد، لذا عذاب رد کردن این شخص سخت تر و سنگین تر خواهد بود.

پس به هر حال دست رد زدن به سینه مؤمن، به هیچ وجه مورد رضای پروردگار نیست و انسان باید آنچه را از دستش بر می آید برای برادر دینی خود انجام دهد؛ چه تلاش او به جایی برسد و چه نرسد. چرا که اگر هم نتواند کار او را راه بیندازد، ثواب فوق العاده زیادی نصیبش شده است. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

مَن مَشی فی حاجَهِ اَخیهِ المُؤمِنِ یَطلُبُ بِذلِکَ ما عِندَاللهِ حَتّی تَقضی لَهُ، کَتَبَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ بِذلِکَ مِثلَ اَجرِ حِجَّهٍ وَ عُمرَهٍ مَبرُورَتَینِ وَ صَومِ شَهرَینِ مِن اَشهُرِ الحُرُمِ وَ اعتِکافِهِما فِی المَسجِدِ الحَرامِ. وَ مَن مَشی فیها بِنِیَّهٍ وَ لَم تُقضَ، کَتَبَ اللهُ لَهُ بِذلِکَ مِثلَ حَجَّهٍ مَبرُورَهٍ. فَارغَبُوا فِی الخَیرِ. (۲)

کسی که دنبال رفع نیاز برادر مؤمن خود برود، در حالی که قصدش تحصیل ۹.

ص: ۳۶۹

۱- بحارالانوار ج ۷۴ ص ۳۳۰.

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۱۹۴، کتاب الایمان و الکفر، باب قضاء حاجه المؤمن، ح ۹.

رضـای خـدا باشـد، تـا آنکه حاجت او برآورده شود، خـدای عزّوجل به خاطر این کار به انـدازه پاداش یک حـج و یک عمره پـذیرفته شـده و روزه دو ماه از ماههای حرام همراه با اعتکاف در مسجد الحرام، برای او ثواب می نویسـد. و آن که دنبال این کار با نیّت (الهی) برود، ولی انجام نشود، خداونـد به خاطر این (سـعی و کوشـش) ثواب یک حـجّ مقبول برای او می نویسـد. پس در کار خیر شوق و رغبت داشته باشید.

پس خداوند نفس تلاش برای راه انداختن کار مؤمنان را دوست دارد و برای آن ثواب و پاداش منظور می کند. اگر این تلاش به نتیجه برسد، ثواب بیشتری دارد، و اگر به جایی هم نرسد، تلاش کننده ثواب خود را برده است.

فرض دیگر در مورد کسـی است که می دانـد قـدرت بر رفع نیاز برادر مؤمن خود را ندارد، امّا وقتی به او مراجعه می شود، در دل، نیّت و همّت انجـام آن را می کنـد به طوری که اگر واقعاً امکانـاتی در اختیارش بود در آن مسـیر به کار می بست. چنین کسـی هم، بـا اینکه عملاًـ کـاری از دسـتش بر نمی آیـد، به خـاطر همان نیّت قلبی، ثواب فوق العاده ای می برد. امام باقر علیه السّلام می فرمایند:

اِنَّ المُؤمِنَ لَتَرِدُ عَلَیهِ الحاجَهُ لِاَخیهِ فَلا تَکُونُ عِندَهُ فَیَهتَمُّ بِها قَلبُهُ، فَیُدخِلُهُ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی بِهَمِّهِ الجَنَّهَ. (۱)

مؤمنی مورد مراجعه برادر خود برای رفع نیازی قرار می گیرد که قـدرت بر انجام آن نـدارد، امّا قلباً اهتمام به انجامش می کند (به طوری که اگر قـدرت داشت حتماً انجام می داد) پس خداونـد متعال به خاطر همین همّت (قلبی) او را اهل بهشت قرار می دهد.

از ایـن احـادیث معلـوم می شـود کـه از نظر خـدای متعـال بیش از آنکه انجـام کارهـای مؤمنـان اهمیّت دارد، حـالت روحی و اعتقادی آنها نسـبت به یکـدیگر مهم است. دوسـتداران اهل بیت علیهم السّـلام باید با یکدیگر چنین صـمیمی و گرم باشـند تا ارزش ولایت و محبّت اهل بیت علیهم السّلام در دنیا و آخرت برای همگان روشن گردد.۴.

ص: ۳۷۰

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۱۹۶، کتاب الایمان و الکفر، باب قضاء حاجه المؤمن، ح ۱۴.

فصل ۴: یاد کردن پیوسته از امام علیه السّلام

اشاره

از دیگر آثار و نشانه های معرفت امام علیه السّلام، یاد کردن از ایشان به مناسبتهای مختلف و حتّی به صورت دائمی و همیشگی است. این حالت نتیجه محبّت به ایشان می باشد. انسان وقتی کسی را دوست دارد، به اندازه محبّتش نسبت به او، از یاد او غافل نمی شود. ممکن است پیوند قلبی اش با محبوب به اندازه ای قوی گردد که نتواند او را فراموش نماید. لذا در زمان غیبت امام علیه السّلام که اهل معرفت از دیدن ظاهری حضرت محروم هستند، هرگز او را قلباً از یاد نمی برند.

شخصی از حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام درباره آیه شریفه «وَ اَسبَغَ عَلَیکُم نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً» (۱): «و نعمتهای ظاهری و باطنی خود را بر شما کامل گردانید» سؤال کرد. ایشان پاسخ دادند:

اَلنِّعمَهُ الظاهِرَهُ الاِمامُ الظاهِرُ. وَ الباطِنَهُ الاِمامُ الغائِبُ.

نعمت ظاهری امام آشکار است. و نعمت باطنی امام پنهان می باشد.

سپس راوی پرسید: آیا از امامان کسی غایب می شود؟ حضرت فرمودند:

نَعَم؛ یَغیبُ مِن اَبصارِ النّاسِ شَخصُهُ، وَ لا یَغیبُ عَن قُلُوبِ المُؤمِنینَ ذِکرُهُ. وَ ۰.

ص: ۳۷۱

۱- لقمان (۳۱)/۲۰.

هُوَ الثّانی عَشَرَ مِنّا. (۱)

بله؛ شخص او از دیدگان مردم غایب می شود، ولی یاد او از دلهای اهل ایمان غایب نمی شود. او دوازدهمین نفر از ما (امامان) است.

مردم بی ایمان ممکن است او را فراموش کنند، چون او را نمی شناسند، امّا کسی که او را می شناسد و اهل معرفت و ولایت ایشان می باشد، چگونه ممکن است فراموشش کند؟! مؤمنان زمان غیبت باید پیوندشان با امامشان چنان قوی باشد که هرگز از یاد او غفلت نکنند و هیچ چیز آنها را از یاد محبوب خود باز ندارد.

مراتب ذکر امام علیه السّلام

به تعبیر مرحوم آیه الله سیّد محمّد تقی موسوی اصفهانی صاحب کتاب شریف «مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السّلام»: مؤمنان در یاد کردن از مولای خود به مقتضای درجات ایمان و مراتب معرفت و یقین خود، درجات متفاوت و مراتب مختلفی دارند. حال بعضی از آنها در یاد کردن از مولایشان چنان است که شاعر گفته است:

اَللّهُ یَعلَمُ اَنّی لَستُ اَذکُرُکُم فَکَیفَ اَذکُرُکُم اِذ لَستَ اَنساکُم (۲)

یعنی: خدا می داند که من شما را یاد نمی کنم! پس چگونه شما را یاد کنم در حالی که هیچ گاه فراموشتان نمی کنم؟!

سپس صاحب مکیال تذکّراتی درباره چگونگی زنده نگه داشتن یاد امام عصر علیه السّلام در شبانه روز، بیان کرده اند که ما ترجمه عبارات ایشان را در اینجا نقل می کنیم:

«چون صبح کنی پس بدان که این زندگی که خداوند به تو داده، به برکت آن حضرت علیه السّلام است. پس او را سپاس بگزار، و خدای تعالی را بر نعمتی که به تو عنایت فرموده شکر کن. و مواظب خودت باش که مبادا این نعمت را در غیر۸

۱- کمال الدین، باب ۳۴، ح ۶.

۲- مکیال المکارم ج ۲ ص ۳۰۸.

رضای او صـرف نمایی که مایه تیره روزی و بار سـنگینی تو خواهد شد. پس چنانچه در معرض گناهی قرار گیری، به یاد آور که مولا ـیت در این حـالت زشت و گونه بـد تو را می بینـد. پس به پـاس احترام او آن گناه را واگـذار. و اگر کار خوبی پیش آیـد، به انجام آن سـبقت کن و بـدان که آن نعمتی است الهی که خدای تعالی آن را به برکت مولایت به تو بخشـیده است، و خدای را بر آن سپاس بگزار و آن را به مولا و صاحب زمانت هدیّه کن و با زبان حال و مقال عرضه بدار:

«یا اَیُّهَا العَزیزُ مَسَّنا وَ اَهلَنَا الضُّرَّ وَ جِئنا بِبِضاعَهٍ مُزجاهٍ فَاَوفِ لَنَا الکَیلَ وَ تَصَدَّق عَلَینا اِنَّ اللّهَ یَجزِی المُتَصَدِّقینَ». (۱)

عزیزا، بر ما و اهل ما سـختی رسـیده و با متاعی اندک به درگهت پناه آورده ایم. پس پیمانه ما را پر کن و بر ما تصدّق فرمای؛ که خداوند صدقه دهندگان را پاداش دهد.

و در تمام احوال خاضع و خاضع باش همچون غلام سـر به فرمان حقیری که در خدمت اربابش ایستاده باشد. و در هر بامداد و شامگاه بر آن جناب سـلام کن؛ سـلام غلامی که مشـتاق دیـدار اوست و از فراقش در سوز و گـداز است؛ سـلام مخلصـی که اشکهایش بر گونه هایش سرازیر باشد و باور دارد که در خدمت مولایش ایستاده است.

و چون هنگام نماز خواندنت فرا رسد، حال مولایت را در موقع ایسـتادنش در پیشـگاه خدای جلّ جلاله متذکّر شو و با حضور قلب و خشوع جسم و چشم پوشـی از ما سوی الله تعالی، به آن بزرگوار تأسّی بجوی. و بدان که توفیق یافتنت به این امر، جز به برکت مولایت نیست و این عبادت جز به موالات و پیروی و معرفت آن حضـرت، از تو پـذیرفته نمی شود. و هر قدر که پیروی و معرفت و سر به فرمان بودنت نسبت به او فزونی یابد، خدای تعالی منزلت و پاداش و کرامت و افتخار تو را خواهد افزود.

و چون از نماز فراغت یافتی، آن حضرت علیه السّلام را به سوی خداوند عزّوجل وسیله۸.

ص: ۳۷۳

۱- یوسف (۱۲)/۸۸.

شفیع قرار ده که آن نماز را از تو قبول فرماید. و پیش از هر دعایی به دعا کردن برای او آغاز کن، به جهت بزرگی حق و بسیاری احسان او بر تو. و هرگاه حاجتی برایت پیش آید، یا عارضه سختی بر تو روی آرد، آن را بر حضرتش معروض بدار و به درگاهش زاری کن تا به درگاه خدای تعالی در برطرف کردن آن از تو، شفاعت خداوند نماید؛ که اوست وسیله به سوی خداوند عزّوجل و باب اللّهی که از آن درآیند و خداوند عزّشأنه فرموده: «وَ أتُوا البُیُوتَ مِن اَبوابِها» (۱)ترجمه مکیال المکارم ج ۲ ص ۴۴۳و۴۴۴.(۲): از درهای خانه ها وارد شوید.»(۲)

اگر کسی معرفت صحیح نسبت به مقام امام علیه السّلام داشته باشد، می داند که همین «ذکر» خود را بزرگترین عبادتها به شمار می رود. به جهت همین اهمیّت به ما آموخته اند که آن را از خداوند طلب نماییم:

... وَ لا تُنسِنا ذِکرَهُ. (۳)

(خدایا) ... ما را از فراموش کردن یاد او حفظ فرما.

ذکر امام، هم به یاد او بودن است و هم یاد کردن از او. اوّلی یک عمل قلبی است و دومی یک عمل خارجی. اوّلی برای خود انسان است، و دومی هم برای خود و هم برای دیگران. انسان می تواند و باید موجبات یاد امام علیه السّلام را برای خود و دیگران فراهم سازد تا نه خود و نه آنها از او غافل نگردند.

شرکت در مجالس ذکر اهل بیت علیهم السّلام

پیشوایان ما نسبت به تشکیل مجالس ذکر اهل بیت علیهم السّلام و شرکت در آنها، توصیه های مؤکّدی فرموده اند. امام صادق علیه السّلام به داوود بن سِرحان می فرمایند:

یا داوُودُ، اَبلِغ مَوالِیَّ عَنّی السَّلامَ وَ اَنّی اَقُولُ: رَحِمَ اللهُ عَبداً اجتَمَعَ مَعَ آخَرَ فَتَذاکَرَ اَمرَنا. فَاِنَّ ثالِثَهُما مَلَکٌ یَستَغفِرُ لَهُما. وَ مَا اجتَمَعَ اثنانِ عَلی ذِکرِنا اِلّا باهَی اللهُ تَعالی بِهِمَا المَلائِکَهَ. فَاِذا اجتَمَعتُم فَاشتَغِلُوا بِالذِّکرِ. فَاِنَّ فی۳.

ص: ۳۷۴

۱- بقره

۲- /۱۸۹.

۳- کمال الدین، باب ۴۵، ح ۴۳.

اِجتماعِکَم وَ مُذاکَرَتِکَم اِحیاءَنا. وَ خَیرُ النّاسِ مِن بَعدِنا مَن ذاکَرَ بِاَمرِنا وَ دَعا اِلی ذِکرِنا. (۱)

ای داوود، سلام مرا به دوستانم برسان و این دعای مرا که: خداوند رحمت کند بنده ای را که وقتی با دیگری هست، درباره ولایت ما گفتگو می کنند. در این صورت نفر سوم آنها فرشته ای است که برای آنها طلب مغفرت می کند. و هیچ دو نفری با هم بر یاد کردن از ما اجتماع نمی کنند مگر آنکه خدای تعالی به آن دو بر فرشتگان مباهات می کند. پس هر گاه اجتماع کردید به «ذکر» بپردازید. زیرا اجتماع شما و یاد کردن شما، زنده کردن ماست. و بهترین مردم بعد از ما کسانی هستند که درباره امر ما مذاکره کرده و به «ذکر» ما دعوت کنند.

ملاحظه می شود که چه خیرات و برکاتی در تشکیل اجتماعات برای یاد کردن از اهل بیت علیهم السّلام وجود دارد؛ به طوری که اگر از روی غفلت و بی توجّهی مجلسی تشکیل شود ولی در آن از ائمه علیهم السّلام یاد نشود، این مجلس در قیامت سبب حسر برای اهلش خواهد بود. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

مَا اجتَمَعَ فی مَجلِسٍ قَومٌ لَم یَذکُرُوا اللهَ عَزَّوَجَلَّ وَ لَم یَذکُرُونا اِلّا کانَ ذلِکَ المَجلِسُ حَسرَةً عَلَیهِم یَومَ القِیامَهِ. (۲)

هر مجلسی که تشکیل شود و در آن یاد خدای عزوجل و یاد ما (اهل بیت) نباشد، آن مجلس روز قیامت مایه حسرت اهل آن خواهد بود.

یاد ائمه علیهم السّلام به وسیله ذکر فضایل یا مصائب ایشان زنده می شود. این هم از طریق بیان احادیث آنها و یادآوری سیره ایشان است. به همین جهت در خصوص دیدار برادران دینی با یکدیگر، سفارشات زیادی صورت گرفته که مقصود اصلی از آن نقل احادیث ائمه علیهم السّلام و ذکر فضایل و مصائب ایشان بوده است. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:۲.

۱- بحارالانوار ج ۱ ص ۲۰۰ ح ۸، از امالی طوسی.

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۴۹۶، کتاب الدعاء، باب ما یجب من ذکر الله عزّوجلّ فی کلّ مجلس، ح ۲.

تَزاوَرُوا. فَإنَّ فی زِیارَتِکُم اِحیاءً لِقُلُوبِکُم وَ ذِکراً لِاَحادیثِنا. وَ اَحادیثُنا تُعَطِّفُ بَعضَکُم عَلی بَعضٍ. فَاِن اَخَذتُم بِها رَشَدتُم وَ نَجوتُم. وَ اِن تَرَکتُمُوها ضَلَلتُم وَ هَلَکتُم. فَخُذُوا بِها وَ اَنَا بِنَجاتِکُم زَعیمٌ. (۱)

به دیـدار یکدیگر بروید. زیرا این کار دلهای شـما را زنده می کند و وسـیله یاد کردن از احادیث ماست. و احادیث ما شـما را نسبت به یکـدیگر مهربان می سازد. پس اگر به آنها عمل کنیـد، هـدایت می یابیـد و نجات پیـدا می کنیـد. و اگر آنها را رها کنید، گمراه و هلاک می شوید. بنابراین، احادیث ما را بگیرید؛ من ضامن نجات شما هستم.

آری؛ برای حصول هدایت و سعادت، راهی جز عمل به احادیث ائمه علیهم السّلام وجود ندارد. در مجالسی که دوستان ایشان تشکیل می دهند، باید احادیث اهل بیت علیهم السّـلام یادآوری گردد تا همگی اهل سعادت و نجات گردند. به طور کلّی یاد ائمه علیهم السّـلام غـذای روح و قلب مؤمن است. زیرا خداونـد ولایت و محبّت آنها را سـبب زنـده ماندن دلها قرار داده و هر کس طالب زنده دلی است، باید امر ولایت ایشان را در قلب خود زنده نگه دارد.

امام صادق علیه السّـلام به فُضَـیل فرمودنـد: «تَجلِسُونَ وَ تُحَـدِّثُونَ؟»: آیا می نشـینید و برای یکدیگر حدیث می خوانید؟ فضـیل عرض کرد: بله. امام صادق علیه السّلام فرمودند:

اِنَّ تِلکَ المَجالِسَ اُحِبُّها. فَاَحیُوا اَمرَنا یا فُضَیلُ. فَرَحِمَ اللهُ مَن اَحیا اَمرَنا.

من این گونه مجالس را دوست دارم. پس ای فضـیل، امر ما را زنـده بدارید. خدا آن کس که امر ما را زنده می دارد، رحمت کند.

یا فُضَیلُ مِن ذَکَرَنا، اَو ذُکِرنا عِندَهُ، فَخَرَجَ مِن عَینِهِ مِثلُ جَناحِ الذُّبابِ، غَفَرَ اللهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَو کانَت اَکثَرَ مِن زَبَدِ البَحرِ. (۲)

ای فضـیل، هرکس که ما را یاد کنـد، یا نزد او از ما یاد شود، پس از چشـمش به انـدازه بال مگس اشک خارج شود، خداوند گناهان او را می آمرزد، هر چند بیشتر از کف دریا باشد.د.

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۱۸۶، کتاب الایمان و الکفر، باب تذاکر الاخوان، ح ۲.

۲- بحارالانوار ج ۴۴ ص ۲۸۲ ح ۱۴، از قرب الاسناد.

گریه ممکن است به خاطر یادآوری مصیبتهای ائمه علیهم السّلام و از روی شفقت و دلسوزی باشد یا در سوز فراق و هجران امام غایب علیه السّلام و یا به خاطر شوق محبّت و ولایت اهل بیت علیهم السّلام؛ هر چه باشد دل را پاک و گناهان انسان را می شوید. امام رضا علیه السّلام می فرمایند:

مَن ذُکِّرَ بِمُصابِنا فَبَکی وَ اَبکی لَم تَبکِ عَینُهُ یَومَ تَبکِی العُیُونُ ... . مَن جَلَسَ مَجلِساً یُحیی فیهِ اَمرُنا، لَم یَمُت قَلبُهُ یَومَ تَمُوتُ القُلُوبُ. (۱)

کسی که به یاد مصیبتهای ما افتد، پس بگرید و بگریاند، چشمش آن روز که چشمها گریان است، گریان نمی شود... . کسی که بنشیند در مجلسی که امر ما در آن زنده داشته می شود، آن روز که همه دلها می میرند، دل او نمی میرد.

اشک ریختن در مصائب اهل بیت علیهم السّلام نشانه ارتباط قلبی با آن ذوات مقدّسه است به گونه ای که ناراحتی ایشان، دل دوستدارشان را به درد می آورد. همین رابطه قلبی سبب جلب عنایت الهی به انسان می گردد. در این صورت اگر اشکی هم از چشم نیاید، شفقت و دلسوزی قلبی می تواند گناهان شخص را پاک نماید. حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:

اَما اَنَّهُ لَیسَ مِن عَبدٍ یُذکَرُ عِندَهُ اَهلُ البَیتِ فَیَرِقُّ لِذِکرِنا اِلّا مَسَحَتِ المَلائِکَهُ ظَهرَهُ وَ غَفَرَ لَهُ ذُنُوبُهُ کُلُّها اِلّا اَن یَجیءَ بِذَنبٍ یُخرِجُهُ مِنَ الایمانِ. (۲)

آگاه باشید که همانا نزد هیچ بنده ای اهل بیت علیهم السّلام یاد نمی شوند که دلش برای ما به رحم می آید مگر اینکه فرشتگان پشتش را مسح می کنند و همه گناهانش آمرزیده می شود، مگر اینکه گناهی مرتکب شود که ایمانش را سلب کند.

آنچه در انتهای حدیث تذکّر فرموده اند، هشداری است به همه مؤمنان که اگر به خاطر محبّت به اهل بیت علیهم السّلام چشم گریان و قلب سوزان دارند، از گناهان خویش غفلت نکنند. هیچ کس نمی داند که کدام گناهش او را به سخط الهی گرفتار

.۲

۱- بحارالانوار ج ۴۴ ص ۲۷۸ ح ۱، از امالی صدوق.

۲- روضه کافی ص ۱۰۱ ح ۷۲.

می سازد. (۱) بنابراین هر گناهی که باعث خشنودی خداوند از مؤمن گردد - اگر مؤمن آمرزیده نشود - ممکن است باعث سلب ایمان از او گردد. پس با توجّه به آنچه درباره ایمان مستودع و نشانه آن بیان شد، (۲) مؤمن از تک تک گناهانش خائف و نگران است؛ مبادا یک گناه او را از اینکه مشمول وعده امام باقر علیه السّلام گردد، محروم سازد.ب.

۱- مطابق حدیثی که از امیرالمؤمنین علیه السّلام در ص ۲۶۶ کتاب آوردیم خداوند سخط خویش را در معاصی پنهان ساخته است.

۲- رجوع شود به ص ۲۵۶ کتاب.

فصل ۵: یاد گرفتن و یاد دادن علوم ائمه علیه السّلام

فضیلت احیای امر اهل بیت علیهم السّلام را شناختیم. اینک مناسب است یکی از بهترین راههای تحقّق آن را که خود معیّن فرموده اند، بشناسیم. این امر یکی از مهمترین لوازم و آثار معرفت امام علیه السّلام خصوصاً در زمان غیبت ایشان می باشد. امام رضا علیه السّلام فرمودند:

رَحِمَ اللهُ عَبداً اَحیا اَمرَنا.

خدا رحمت کند بنده ای را که امر ما را زنده بدارد.

هَرَوی که راوی حدیث است پرسید: «وَ کَیفَ یُحیی اَمرَکُم؟»: چگونه امر شما را زنده بدارد؟ ایشان پاسخ دادند:

یَتَعَلَّمُ عُلُومَنا وَ یُعَلِّمُهَا النّاسَ. فَاِنَّ النّاسَ لَو عَلِمُوا مَحاسِنَ کَلامِنا لَاتَّبَعُونا. (۱)

علوم ما را بیاموزد و به مردم یاد بدهد. زیرا مردم وقتی خوبیهای کلام ما را بدانند، از ما پیروی می کنند.

اینجا تأکید بر کسب و ارائه علوم اهل بیت علیهم السّلام است که راه تحقّق آن، مراجعه و بیان احادیث خود آنهاست. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:م.

۱- بحارالانوار ج ۲ ص ۳۰ ح ۱۳، از معانی الاخبار و عیون اخبار الرضا علیه السّلام.

تَلاقَوا وَ تَحادَثُوا العِلمَ. فَاِنَّ بِالحَديثِ تُجلَى القُلُوبُ الرّائِنَهُ. وَ بِالحَديثِ اِحياءُ اَمرِنا. فَرَحِمَ اللهُ مَن اَحيا اَمرَنا. (۱)

به دیدن یکدیگر بروید و مطالب علمی (احادیث) را با هم گفتگو کنید. زیرا به وسیله حدیث دلهای آلوده پاک و امر ما زنده می گردد. خدا رحمت کند کسی را که امر ما را زنده بدارد.

یاد گرفتن علوم اهل بیت علیهم السّلام که تنها علم واقعی و صحیح است، انسان را پاک می کند و او را به سعادت واقعی می رساند. از طرفی، بهترین راه جذب دلها به سوی ایشان، همانا نشر علوم و بیان معارف آنهاست، که اگر به طرز صحیحی ارائه شود، مردم می بینند که هیچ سخنی دیگری، طراوت و زیبایی سخن ائمه علیهم السّلام را ندارد و هیچ گفتاری مانند گفتار ایشان به دل نمی نشیند و با فطرت آدمی موزون نیست و عقل آن را تأیید نمی کند و وجدان به صحّت آن گواهی نمی دهد. پس چه بهتر که مردم از این راه، به سوی آن بزرگواران دعوت شوند تا خود اهل بیت علیهم السّلام گواه حقّانیت خودشان باشند.

پس مؤمن، هم خود باید به دنبال کسب معارف اهل بیت علیهم السّلام باشد و هم دیگران را به یادگیری آن دعوت کند. این وظیفه ای است بسیار خطیر که در زمان غیبت اهمیّت ویژه ای دارد و در صورت بی تفاوتی نسبت به انجام آن، بیدینی گریبان همه را می گیرد و هیچ کس سالم نخواهد ماند. امام هادی علیه السّلام می فرمایند:

لَولا مَن يَبقى بَعدَ غَيبَهِ قائِمِنا مِنَ العُلَماءِ الدّاعينَ اِلَيهِ وَ الدّالّينَ عَلَيهِ وَ الذّابّينَ عَن دينِهِ بِحُجَجِ اللهِ وَ المُنقِذينَ لِضُعَفاءِ عِبادِ اللهِ مِن شِباكِ اِبليسَ وَ مَرَدَتِهِ وَ مِن فِخاخِ النَّواصِبِ، لَما بَقِيَ اَحَدٌ اِلّا ارتَدَّ عَن دينِ اللهِ، وَ لكِنَّهُمُ الَّذينَ يُمسِكُونَ اَزِمَّهَ قُلُوبِ ضُعَفاءِ الشّيعَهِ كَما يُمسِكُ صاحِبُ السَّفينَهِ سُكّانَها. اُولئِكَ هُمُ الاَفضَلُونَ عِندَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ. (۲)

اگر پس از غیبت قائم ما نبانشد دانشورانی که مردم را به طرف او خوانده و به سوی او راهنمایی کنند و با براهین الهی از دین او دفاع نمایند و بندگان ناتوانم.

۱- عوالی اللئالی ج ۴ ص ۶۷.

۲- بحارالانوار ج ۲ ص ۶ ح ۱۲، از احتجاج طبرسی و تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام.

خدا را از دلهای شیطان و گردنکشان شیطانی، و از تله هایی که دشمنان ائمه علیهم السّلام (در راه هدایت مردم) قرار می دهند، نجات دهند، هیچ کس نمی ماند مگر آنکه از دین خدا بر می گردد. ولی آنها هستند کسانی که زمام دلهای ضعیفان شیعه را به دست می گیرند همان طور که کشتیبان سکّان کشتی را. اینها برترین مردم نزد خدای عزّوجل هستند.

دراین حدیث، امام علیه السّلام وظیفه دانشمندان زمان غیبت را به خوبی روشن فرموده اند. آنها بیش از هر چیز باید مردم را به سوی آن امام غایب دعوت کنند (الداعین إلیه و الدالّین علیه). این کار با زنده نگه داشتن یاد ایشان و ذکر فضایل و مناقب و بیان احادیث آنها رد مورد امام عصر علیه السّلام میسّر می باشد. در عین حال یاد گرفتن و یاد دادن معارف اهل بیت علیهم السّلام نیز از بهترین راههای دعوت مردم به سوی امام علیه السّلام است که نباید از آن غفلت کنند.

عالم زمان غیبت نباید مردم را به سوی خود بخواند و به ارادت ورزی به ساحت خویش دعوت کند! بلکه باید به منزله پلی باشد که دوستداران امام علیه السّلام از روی آن رد شده و به سر منزل مقصود که همانا ولایت و معرفت آن حضرت است، نایل شوند.

اتّصال و ارتباط با امام زمان علیه السّلام احتیاج به واسطه ندارد تا کسی به این عنوان مردم را به سوی خود بخواند و کرامات خود را به رُخ آنها بکشد. نقش عالِم همانا روشن کردن نور محبّت و ولایت امام عصر علیه السّلام است در دلهای کسانی که از ولی نعمت خویش غافل شده و سرگردان و حیران به دنبال پناهگاه می گردند و به این در و آن در می زنند. یاد امام علیه السّلام و بیان معارف علمی ایشان، این نور را در دل آنها می افروزد و سپس راه را به پای خود و با جذبه خود حضرت طی می کنند. دفع شبهات و رفع موانع، به عهده علما و دانشمندان است، ولی برقرار کردن اتّصال و تسخیر دلها کار خود امام علیه السّلام است. دانشوران حقیقی باید این خصوصیات را در خود پیاده کنند و به آن افتخار نمایند؛ که در این صورت آنها نزد خدا بهترینها هستند.

ص: ۳۸۱

فصل ۶: انتظار فرج امام عصر علیه السّلام

اشاره

یکی از مهمترین آثار و لوازم معرفت امام عصر عجّل الله تعالی فرجه انتظار کشیدن نسبت به فرج ایشان است. در روایات ما از انتظار فرج به عنوان برترین عبادت یاد شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

اَفضَلُ العِبادَهِ اِنتِظارُ الفَرَجِ. (۱)

برترین عبادت، انتظار فرج است.

در اینجا انتظار هر گونه فرج و گشایشی از جانب خدای متعال، به عنوان بهترین عبادتها مطرح شده است. (۲) این انتظار وقتی نسبت به فرج ائمه علیهم السّلام باشد و آن هم در زمان غیبت ایشان، فضائل خاصی پیدا می کند که در احادیث به آنها اشاره شده و ما نمونه هایی را در اینجا ذکر می کنیم:

امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

مَن ماتَ مِنکُم وَ هُوَ مُنتَظِرٌ لِهذَا الاَمرِ کَمَن هُوَ مَعَ القائِمِ فی فُسطاطِهِ.

هر کس از شما بمیرد در حالی که منتظر این امر (ظهور امام) باشد، مانند کسی است که با حضرت قائم در خیمه ایشان بوده باشد.د.

۱- منتخب الاثر، فصل ۱۰، باب ۲، ح ۱۶.

۲- توضیح تفصیلی این مطلب را می توانید در کتاب «سلوک منتظران» از همین قلم مطالعه فرمایید.

سپس لحظاتی درنگ کردند و بعد فرمودند:

لا، بَل کَمَن قارَعَ مَعَهُ بِسَیفِهِ.

نه، بلکه مانند کسی است که همراه با حضرت شمشیر بزند.

سپس اضافه فرمودند:

لا وَاللهِ اِلّا کَمَنِ استُشهِدَ مَعَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلّم. (۱)

نه به خدا قسم نیست مگر مانند کسی که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شهید شده است.

امّا این حالت نصیب هر کسی نمی شود و تنها افرادی از این نعمت بزرگ برخوردار می گردند که دارای فهم کامل و معرفت عمیقی نسبت به امام علیه السّلام و غیبت ایشان باشند و مانند دیگران، ظاهر بین و سطحی نگر نباشند؛ که در این صورت بهتر از اهل هر زمانی خواهند بود. چنانکه امام زین العابدین علیه السّلام می فرمایند:

یا اَبا خالِدٍ، اِنَّ اَهلَ زَمانِ غَیبَتِهِ القائِلینَ بِاِمامَتِهِ وَ المُنتَظِرینَ لِظُهُورِهِ، اَفضَلُ مِن اَهلِ کُلِّ زَمانٍ. لِاَنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی اَعطاهُم مِنَ العُقُولِ وَ الاَفهامِ وَ المَعرِفَهِ ما صارَت بِهِ الغَیبَهُ عِندَهُم بِمَنزِلَهِ المُشاهَدَهِ وَ جَعَلَهُم فی ذلِکَ الزَّمانِ بِمَنزِلَهِ المُجاهِدینَ بَینَ یَدَی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلّم بِالسَّیفِ. اُولئِکَ المُخلِصُونَ حَقّاً وَ شیعَتُنا صِدقاً وَ الدُّعاهُ اِلی دینِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ سِرّاً وَ جَهراً. (۲)

ای ابوخالد، همانا اهل زمان غیبت او (حضرت مهدی علیه السّلام) که اعتقاد به امامتش دارند و در انتظار ظهورش هستند، از مردم همه زمانها برترند. زیرا خدای تبارک و تعالی آنچنان عقل و فهم معرفتی به آنها عنایت فرموده که غیبت برای آنها به منزله دیدن حضوری شده است و آنان را در آن زمان نظیر کسانی قرار داده که در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با شمشیر جهاد کرده اند. آنها مخلصان حقیقی و شیعیان راستین ما و دعوت کنندگان به دین خدای عزّوجل۲.

۱- بحارالانوار ج ۵۲ ص ۱۲۶ ح ۱۸، از محاسن برقی.

۲- کمال الدین، باب ۳۱، ح ۲.

به طور پنهان و آشکار هستند.

اینها که بهتر از اهل هر زمانی هستند، دو ویژگی دارند: اعتقاد به امامت امام عصر عجّل الله تعالی فرجه و انتظار ظهور آن حضرت. این دو ویژگی آنها را از شیعیان راستین و کسانی که در آشکار و نهان به دین خدا دعوت می کنند، قرار می دهد. گوهر دین خدا عبارت است از معرفت نسبت به امام زمان علیه السّلام، و دعوت به دین خدا یعنی دعوت به سوی معرفت و ارتباط با این امام غایب. یکی از نشانه های انتظار در زمان غیبت، همین دعوت کردن دیگران در آشکار و نهان به سوی امام عصر عجّل الله تعالی فرجه می باشد.

نزدیک شمردن ظهور

انتظار به طور کلّی یک امر قلبی است. و این امر قلبی وقتی حاصل می شود که انسان در هیچ حالی از ظهور امام علیه السّلام ناامید نباشد و آن را بعید نشمارد. انسان منتظر در زمان غیبت، صبح و شام چشم به ظهور امامش دوخته است. و هیچ گاه آن را دور نمی داند. داشتن همین حال قلبی در زمان غیبت امام علیه السّلام مورد رضای پروردگار و نجات بخش انسان است. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

اَقرَبُ ما یَکُونُ العَبدُ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ اَرضی ما یَکُونُ عَنهُ اِذَا افتَقَدُوا حُجَّهَ اللهِ فَلَم یَظهَر لَهُم وَ حُجِبَ عَنهُم فَلَم یَعلَمُوا بِمَکانِهِ، وَ هُم فی ذلِکَ یَعلَمُونَ اَنَّهُ لا تَبطُلُ حُجَجُ اللهِ وَ لا بَیِّناتُهُ. فَعِندَها فَلیَتَوَقَّعُوا الفَرَجَ صَباحاً وَ مَساءً. (۱)

نزدیکترین حالت بنده نسبت به خدای عزّوجل و بیشترین خشنودی او از بنده، در وقتی است که (بندگان) حجّت خدا را گم کنند و برایشان آشکار نشود و از آنان پوشیده بماند پس جای او را ندانند و در عین حال می دانند که دلایل و نشانه های الهی از بین نمی رود. پس در چنین وقتی باید هر صبح و شام منتظر فرج باشند.

نزدیک شمردن ظهور یک حالت قلبی است و حکایت از یقین و باور قطعی۷.

ص: ۳۸۵

۱- کمال الدین، باب ۳۳، ح ۱۷.

انسان نسبت به وعده ظهور امام عصر علیه السّلام می کند که چون وقتی برای آن مشخّص نکرده اند، هر صبح و شام امکان وقوع آن وجود دارد. (۱)

نزدیک شمردن ظهور غیر از «استعجال» است که با تسلیم ناسازگار است. استعجال در حقیقت راضی نبودن به امر پروردگار نسبت به زمان ظهور امام علیه السّلام است، امّا نزدیک شمردن ظهور خود از مصادق تسلیم می باشد،زیرا خداوند به آن راضی است و ائمه علیهم السّلام سفارش آن را کرده اند. از این بالاتر، نبودن این حال، یعنی یأس از ظهور - هر چند زمانی محدود - و بعید شمردن آن - ولو در یک برهه زمانی - خود از گناهان کبیره محسوب می شوند.

امام صادق علیه السّلام می فرمایند: «هَلَکَتِ المَحاضیرُ.»: محاضیر هلاک شوند. راوی می پرسد: محاضر چیست؟ حضرت پاسخ می دهند: «اَلمُستَعجِلُونَ.»: شتاب کنندگان. سپس اضافه می فرمایند: «وَ نَجَا المُقَرَّبُونَ.»: (۲) و نزدیک شمارندگان نجات می یابند.

مَحاضیر جمع مِحضار و به معنای کسی است که زیاد می دَوَد (۳) و مراد کسانی هستند که شتاب می ورزند. این شتاب ورزیدن انسان را به انحراف و بی اعتقادی می کشاند. در مقابل، کسانی که ظهور را نزدیک می شمارند اهل نجات هستند. در دعای عهد چنین می خوانیم:

اِنَّهُم یَرَونَهُ بَعیداً وَ نَراهُ قَریباً. (۴)

آنها (مخالفان) فرج امام زمان علیه السّلام را دور می پندارند و ما آن را نزدیک می شماریم.

البتّه نزدیک شمردن زمان ظهور به معنای تعیین وقت برای آن نیست. پیشگویی درباره زمان ظهور، همان اندازه از رضای خدا و سنّت ائمه طاهرین علیهم السّلام دور است که شتاب کردن در ظهور حضرت. امامان ما با کسانی که می خواسته اندر.

ص: ۳۸۶

۱- توضیح مستدلّ این مطلب در کتاب «سلوک منتظران» آمده است.

۲- غیبت نعمانی، باب ۱۱، ح ۵.

۳- المِحضار: الشّدید العَدو. (المعجم الوسیط ص ۱۸۱)

۴- بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۱۱۲، به نقل از امام صادق علیه السّلام، از مصباح الزائر.

وقتی برای ظهور تعیین کنند، به شدّت برخورد کرده و آنها را دروغگو خوانده اند.

یک بار شخصی از امام صادق علیه السّلام درباره وقت ظهور پرسید و گفت: «جُعِلتُ فِداکَ؛ اَخبِرنی عَن هذَا الاَمرِ الَّذی نَنتَظِرُهُ مَتی هُوَ؟»:فدایت گردم؛ به من خبر دهید از این امر (ظهور فرج) که منتظر آن هستیم، چه وقت واقع می شود؟ حضرت چنین پاسخ دادند:

کَذَبَ الوَقّاتُونَ. وَ هَلَکَ المُستَعجِلُونَ. وَ نَجَا المُسَلِّمُونَ. (۱)

تعیین کنندگان وقت دروغ می گویند. و شتاب کنندگان هلاک می شوند. و اهل تسلیم نجات می یابند.

پس آنها که وعده نزدیک بودن ظهور را به مردم می دهند تا به خیال خود آنها را به امام زمان علیه السّلام نزدیکتر کرده و زمینه ظهور آن حضرت را فراهم کنند، هم خود گمراهند و هم دیگران را به گمراهی می کشانند. وظیفه منتظر، تسلیم شدن نسبت به تقدیرات الهی در مورد وقت ظهور است. در عین اینکه هیچ صبح و شام نباید از ظهور امام غایب عجّل الله تعالی فرجه ناامید باشد، امّا باید مراقب باشد که به شتابزدگی نیفتد و خود یا دیگران را به هوای نزدیک بودن ظهور، به اشتباه و انحراف نکشاند. بنابراین به طور کلّی نباید نزدیک شمردن ظهور امام علیه السّلام را با پیشگویی درباره وقت ظهور اشتباه کرد. اوّلی ممدوح است و دومی مذموم و حسابشان از یکدیگر جداست.

سؤالی که در اینجا پیش می آید این است که اگر در هر روز و شب، بلکه در هر لحظه ای انتظار ظهور می رود، پس بیان نشانه هایی که به عنوان علائم ظهور ذکر می شوند، چه فایده ای دارد؟

عدم وابستگی تشخیص ظهور به علائم آن

برای پاسخ دادن روشن به این پرسش باید یک نکته اساسی روشن شود؛ و آن نکته این است:۱.

۱- غیبت نعمانی، باب ۱۶، ح ۱۱.

نشانه هایی که در احادیث برای ظهور امام عصر علیه السّلام ذکر شده هیچ کدام قطعی الوقوع نیستند. یعنی ممکن است ظهور آن حضرت، بدون ظهور هیچ یک از آن علائم واقع شود. این از آن جهت است که این علائم همگی بداءپذیر هستند؛ یعنی تا قبل از وقوعشان، احتمال تغییر یا حذف در مورد آنها منتفی نیست.

هر یک از این نشانه ها، یا وقتی برای وقوعش معیّن نشده (اصطلاحا مرحله تقدیر در آن صورت نگرفته) و یا اگر معیّن شده، خداوند حکم به وقوع آن نکرده است (اصطلاحاً مرحله قضا درآن صورت نگرفته). در صورت حکم به وقوع آن، تا وقتی که تحقّق خارجی پیدا نکرده، باز هم خداوند ممکن است وقوع آن را منتفی گرداند که این قسم اخیر در مورد علائمی است که تصریح به حتمی بودن آنها شده است؛ مانند خروج سفیانی که از علائم حتمی ظهور شمرده شده است. (۱)

محتوم بودن این گونه علائم، به معنای بداء ناپذیر بودن آنها نیست، بلکه به معنای این است که غیر از تقدیر الهی، قضای خداوند هم به وقوع آن تعلّق گرفته است. یعنی قرار قطعی بر انجام آن است، ولی باز هم تا وقتی واقع نشده، احتمال بداء در آن وجود دارد که این مرحله در احادیث ما تعبیر به «امضای» قضا شده و فرموده اند:

فَإذا وَقَعَ القَضاءُ بِالإمضاءِ فَلابَداءَ. (۲)

پس وقتی قضا به امضا برسد، دیگر بداء در آن راه ندارد.

امضای قضا همان وقوع خارجی یافتن آن است. احتمال بداء قبل از امضا در نوع مقدّرات الهی جاری می شود. مثلاً ممکن است خداوند عمر مشخّصی را برای کسی تقدیر کرده و به فرشته مأمور قبض روح هم ابلاغ کرده باشد که در وقت معیّن، جان او را قبض نماید. این ابلاغ، همان قضای الهی است. پس مرگ چنین شخصی طبق این اصطلاحات از امور محترم است. ولی چه بسا با انجام کار۶.

۱- غیبت نعمانی، باب ۱۸، ح ۴.

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۱۴۹، کتاب التوحید، باب البداء، ح ۱۶.

خیری از ناحیه او (مانند صدقه دادن یا صله رحم) خداوند با اینکه حکم به قبض روح او فرموده، ولی در آن بداء کند و بر عمر او بیفزاید. این قضای الهی چون به مرحله امضا نرسیده، قابل بداء بوده است.

در مورد خروج سفیانی هم، با اینکه حتمی نامیده شده، امّا در روایات به بداءپذیر بودن آن تصریح شده است. ابوهاشم جعفری از حضرت جوادالائمه علیهم السّلام سؤال می کند که با توجّه به حتمی بودن خروج سفیانی در روایات، آیا ممکن است خداوند در آن بداء کند (هل یَبدو للهِ فی المحتوم)، حضرت می فرمایند: «نَعَم.» بعد ابوهاشم اضافه می کند که: پس می ترسیم در اصل قیام قائم هم بداء شود! حضرت می فرمایند:

اِنَّ القائِمَ مِنَ المیعادِ. وَ اللهُ لا یُخلِفُ المیعادَ. (۱)

همانا (قیام) قائم از وعده هاست. و خداوند خُلف وعده نمی کند.

پس اصل ظهور بداء نمی پذیرد ولی علائم حتمی آن هم قابل بداء است چه برسد به سایر علائم. ولی البتّه وقت ظهور امام علیه السّلام هم بداء پذیر است و احتمال تقدیم یا تأخیر در آن تا قبل از وقوع وجود دارد. (۲)

پس نشانه هایی که برای ظهور حضرت در احادیث آمده، نباید قطعی تلقّی شوند. اگر به صورت غیرقطعی در نظر گرفته شوند، اشکالی ندارد. چه بسا بعضی از این علائم به عنوان هشدار به مؤمنان برای آمادگی بیشتر نسبت به ظهور امام علیه السّلام بیان شده باشد یا حکمتهای دیگری داشته باشد که ما آنها را ندانیم، ولی آنچه مسلّم است در تشخیص اصل ظهور حضرت مهدی علیه السّلام نیازی به دیدن این نشانه ها نیست. زیرا خروج ایشان یک امر آشکار و عیان خواهد بود. در بعضی روایات قیام آن حضرت به روشنایی خورشید تشبیه شده که روشنتر از آن در محسوسات وجود ندارد. چنانکه امام باقر علیه السّلام فرموده اند:

اِنَّ اَمرَکُم لَیسَ بِهِ خِفاءٌ. اَلا اِنَّها آیَةٌ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ لَیسَت مِنَ النّاسِ. اَلا اِنَّهَا ت.

۱- غیبت نعمانی، باب ۱۸، ح ۱۰.

۲- توضیح تفصیلی این بحث همراه با بیان ادّله کاملتر در کتاب «سلوک منتظران» آمده است.

اَضوَأ مِنَ الشَّمسِ لاتَخفى عَلى بِرٍّ وَ لا فاجِرٍ. اَتَعرِفُونَ الصُّبحَ؟! فَاِنَّها کَالصُّبحِ لَیسَ بِهِ خَفاءٌ. (۱)

امر شما (ظهور فرج) هیچ چیز پنهانی ندارد. توجّه داشته باشید که آن نشانه ای است از جانب خدای عزّوجل نه از جانب مردم. توجّه داشته باشید که آن از خورشید نورانی تر است به طوری که بر هیچ نیکوکار و بدکاری مخفی نمی ماند. آیا صبح را می شناسید؟! آن (امر شما) همچون صبح است که هیچ گونه پنهانی ندارد.

وقتی ظهور امام علیه السّلام از خورشید روشنتر است و بر کسی پنهان نمی ماند، برای تشخیص آن نیاز ضروری به دانستن علائم ظهور نیست. پس می توان گفت که ندانستن این علائم، ضرری به انتظار شخص منتظر نمی زند و باید مراقب بود که پرداختن به بحث علائم ظهور، وظایف ما را نسبت به امام غایب تحت الشعاع قرار ندهد و با سرگرم شدن به آنها - که گفتن و شنیدنش نوعاً جذّابیت دارد - از تکالیفی که متوجّه ماست، غافل نشویم.

نیّتِ منتظر بر یاری کردنِ امام علیه السّلام

منتظر ظهور خود را برای یاری کردن امام علیه السّلام در زمان حضور ایشان آماده می کند. تحقّق این امر با تصمیم گرفتن و نیّت جدّی داشتن در زمان غیبت حضرت می باشد. درباره ارزش نیّت کار خوب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند:

نِیَّهُ المُؤمِنِ خَیرٌ مِن عَمَلِهِ. (۲)

نیّت فرد با ایمانش از عملش بهتر است.

مؤمن کارهای خوب زیادی را قصد می کند که به انجام آنها موفّق نمی شود و چه بسا که نسبت به بعضی از آنها در مقام عمل مبتلا به ریا گردد و اخلاص خود را از دست بدهد. شاید از همین جهت است که نیّت عمل خوب از خود آن بهتر دانسته شده است و خداوند به خاطر لطف و احسانش بر مؤمن، پاداش نیّت او را ۲.

ص: ۳۹۰

۱- غیبت نعمانی، باب ۱۱، ح ۱۷.
۲- اصول کافی ج ۲ ص ۸۴ کتاب الایمان و الکفر، باب النیّه،ح ۲.

عطا می کند. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

اِنَّ العَبدَ المُؤمِنَ الفَقیرَ لَیَقُولُ: یا رَبِّ ارزُقنی حَتّی اَفعَلَ کَذا وَ کَذا مِنَ البِرِّ وَ وُجُوهِ الخَیرِ. فَاِذا عَلِمَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ ذلِکَ مِنهُ بِصِدقِ نِیَّهٍ، کَتَبَ اللهُ لَهُ مِنَ الاَجرِ مِثلَ ما یَکتُبُ لَهُ لَو عَمِلَهُ. اِنَّ اللهَ واسِعٌ کَریمٌ. (۱)

بنده فقیر با ایمان می گوید: پروردگارا، مرا روزی ده تا فلان عمل نیک و کار خیر را انجام دهم. پس چون خدای عزّوجل بداند که او نیّتش راست است، برای او پاداشی همچون پاداش همان کار در صورتی که انجام می داد، ثبت می کند. همانا خداوند وسعت دهنده و بزرگوار است.

روی این مبنا، تصحیح نیّت برای مؤمن فوق العاده اهمیّت دارد. نیّت مؤمن باید خالص برای خدا و امام علیه السّلام باشد. بر همین اساس است که امام صادق علیه السّلام خود را از جمله یاری کنندگان سیّدالشّهداء علیه السّلام در کربلا دانسته و ثواب شهدای آن روز را برای خود قائل شده اند:

اِنّی لا اُخرِجُ نَفسی مِن شُهَداءِ الطُّفُوفِ وَ لا اَعُدَّ ثَوابی اَقَلَّ مِنهُم. لِاَنَّ مِن نَیَّتِی النَّصرَهَ لَو شَهِدتُ ذلِکَ الیَومَ. وَ کَذلِکَ شیعَتُنا هُمُ الشُّهَداءُ وَ اِن ماتُوا عَلی فُرُشِهِم. (۲)

من خود را خارج از شهدای کربلا نمی دانم و پاداشم را کمتر از آنها نمی شمارم. زیرا نیّت من این است که اگر آن روز را درک می کردم، (امام حسین علیه السلام را) یاری می کردم. و همچنین شیعیان ما شهدا هستند هر چند که در بسترهایشان از دنیا بروند.

بنابراین کسی که در انتظار ظهور امام عصر علیه السّلام روزشماری و بلکه لحظه شماری می کند، اگر واقعاً راست بگوید و قصدش یاری کردن خالصانه آن حضرت باشد، از درک نکردن زمان ظهور ضرر نمی کند. زیرا او ثواب درک زمان ظهور و جهاد در رکاب امام علیه السّلام را بدون حضور در میدان جهاد، در همان زمان .

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۸۵، کتاب الایمان و الکفر، باب النیّه، ح ۳.

۲- مکیال المکارم ج ۲ ص ۲۲۸، به نقل از شرح صحیفه سجّادیّه سیّد نعمت الله جزایری.

غیبت، برده است.

سرّ مطلب این است که در یاری رساندن به امام علیه السّلام آنچه به اختیار او بوده، همین آمادگی روحی و اهتمام قلبی است و تحقّق خارجی این امر، بستگی به شرایطی دارد که بودن یا نبودنش به دست او نیست و به خواس خداوند بستگی دارد. پس حال که خداوند او را از این توفیق محروم نموده، به لطف و کرم خود ثواب این رساندن را از او دریغ نکرده است.

یکی از منتظران ظهور امام عصر علیه السّلام شخصی است به نام عبدالحمید واسطی که در زمان امامت حضرت باقر العلوم علیه السّلام می زیسته است. یک بار وی پس از بیان حالت انتظار خود و گفتگو با آن حضرت در مورد ظهور قائم اهل بیت علیهم السّلام، به خدمت ایشان عرض کرد: «فَاِن مِتُّ قَبلَ اَن اَدرِکَ القائِمَ علیه السّلام؟»: اگر پیش از آنکه قائم علیه السّلام را درک کنم بمیرم، چگونه خواهد بود؟ حضرت فرمودند:

اِنَّ القائِلَ مِنکُم اَذا قالَ: اِن اَدرَکتُ قائِمَ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلّم نَصَرتُهُ، کَالمُقارِعِ مَعَهُ بِسَیفِهِ. (۱)

هر کس از شما که (به جان و دل) بگوید: اگر قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را درک کنم، او را یاری می کنم، همچون کسی است که در رکاب آن حضرت شمشیر بزند.

تحقّق چنین اعتقاد و نیّتی در انسان، نتیجه معرفت صحیح نسبت به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السّلام و آشنایی با حقوق ایشان است. امیرالمؤمنین علیه السّلام می فرمایند:

اِلزَمُوا الاَرضَ. وَ اصبِرُوا عَلَی البَلاءِ. وَ لا تُحَرِّکُوا بِاَیدیکُم وَ سُیُوفِکُم فی هوی اَلسِنَتِکُم. وَ لا تَستَعجِلُوا بِما لَم یُعَجِّلهُ اللهُ لَکُم. فَاِنَّهُ مَن ماتَ مِنکُم عَلی فِراشِهِ وَ هُوَ عَلی مَعرِفَهِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ اَهلِ بَیتِهِ، ماتَ شَهیداً وَ رَفَعَ اَجرَهُ عَلَی اللهِ وَ استَوجَبَ ثَوابَ مانَوی مِن صالِحِ عَمَلِهِ وَ قامَتِ النِّیَّهُ مَقامَ اِصلاتِهِ بِسَیفِهِ. وَ اِنَّ لِکُلِّ شَیءٍ مُدَّهً وَ اَجلاً. (۲)۰.

۱- روضه کافی ص ۸۱ ح ۳۷.

۲- نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه ۱۹۰.

از روی زمین حرکت نکنید. و بر بلاها صبر کنید. و دستها و شمشیرهای خود را در پی خواهشهای زبانهایتان به حرکت در نیاورید. و نسبت به آنچه خداوند برایتان تعجیل نکرده، شتابزده نباشید. چرا که هر کس از شما در بستر خود بمیرد، در حالی که نسبت به حقّ پروردگارش و حقّ پیامبر او و اهل بیت ایشان معرفت داشته باشد، شهید از دنیا می رود و پاداش او بر خداست و استحقاق پاداش عمل شایسته ای را که نیّتش را داشته خواهد یافت و آن نیّت جای شمشیر کشیدن او را می گیرد. و برای هر چیزی مدّت و سرآمد معیّنی هست.

نکته جالب در این حدیث شریف، اهمیّت شناخت حقوق خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السّلام است که آن هم برخاسته از معرفت نسبت به آنهاست. چون انسان هر اندازه معرفتش بیشتر باشد، حقوق آنها را بهتر می شناسد و به وظایفی که در برابر آنها دارد، آگاهتر می شود. اینجا به اهمیّت آنچه در بخش دوم کتاب درباره اهمیّت معرفت امام علیه السّلام بیان کردیم، بیشتر و عمیق تر پی می بریم.

بنابراین، منتظر در زمان غیبت کسی است که هم به زبان و هم در دل چنین می گوید:

نُصرَتی مُعَدَّهٌ لَکُم. (۱)

یاری من برای شما (اهل بیت) آماده شده است.

اگر همه پیروان امام عصر علیه السّلام در زمان غیبت، چنین حالی را داشته باشند، مطابق وعده خود آن بزرگوار از زیارت روی ایشان محروم نمی مانند و غیبت برای آنها جای خود را به حضور می دهد. امام مهدی علیه السّلام در توقیع خود به مرحوم شیخ مفید می فرمایند:

لَو اَنَّ اَشیاعَنا - وَفَّقَهَمُ اللّهُ لِطاعَتِهِ - عَلَی اجتِماعٍ مِنَ القُلُوبِ فِی الوَفاءِ بِالعَهدِ عَلَیهِم. لَما تَأَخَّرَ عَنهُمُ الیُمنُ بِلِقائِنا وَ لَتَعَجَّلَت لَهُمُ السَّعادَهُ بِمُشاهَدَتِنا عَلی حَقِّ المَعرِفَهِ وَ صِدقِها مِنهُم بِنا. (۲)۵.

ص: ۳۹۳

۱- احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۱۷، عبارتی از زیارت آل یس.

۲- احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۲۵.

اگر پیروان ما - که خدا آنها را توفیق طاعتش عطا فرماید - قلباً بر وفای به پیمانی که (از ما) برعهده دارند اتّفاق می کردند، برکت دیدار ما برای ایشان به تأخیر نمی افتاد و سعادت مشاهده ما با معرفت واقعی و صحیح از جانب آنها نسبت به ما، برای آنها هرچه سریعتر حاصل می شد.

اظهار قصدِ یاری با تجدید بیعت

برای زنده نگه داشتن قصد یاری امام علیه السّلام چه خوب است که انسان نیّت خود را به زبان آورد و با خدای خود عهد و پیمان بندد که هیچ گاه از نیّت خویش غافل نشود و کوتاهی نکند. به همین منظور مسأله بیعت با امام زمان علیه السّلام در زمان غیبت مطرح می شود. بیعت در واقع اظهار کردن قصد قلبی بر اطاعت از امام علیه السّلام و یاری او به زبان است که در مناسبتهای مختلفی تکرار می شود و در واقع بیعت «تجدید» می گردد، یعنی نو و تازه می شود. به عنوان نمونه در دعای عهد، تجدید بیعت با امام علیه السّلام که صبح هر روز انجام می شود، چنین است:

اللّهُمَّ اِنّی اُجَدِّدُ لَهُ فی صَبیحَةِ یَومی هذا وَ ما عِشتُ مِن اَیّامی عَهداً وَ عَقداً وَ بَیعَةً لَهُ فی عُنُقی لا اَحُولُ عَنها وَ لا اَزُولُ اَبداً. اللّهُمَّ اجعَلنی مِن اَنصارِهِ وَ اَعوانِهِ وَ الذّابّینَ عَنهُ وَ المُسارِعینَ اِلَیهِ فی قَضاءِ حَوائِجِهِ وَ المُمتَثِلینَ لِاَوامِرِهِ وَ المُحامینَ عَنهُ وَ السّابِقینَ اِلی اِرادَتِهِ وَ المُستَشهَدینَ بَینَ یَدیهِ. (۱)

خدایا، من در بامداد این روز و در همه روزهایم، عهد و پیمان و بیعتی را که از آن حضرت بر عهده دارم، برایش تجدید می کنم به گونه ای که هرگز از آن برنگردم و دست برندارم. خداوندا، مرا از یاران و کمک کنندگان آن حضرت قرار بده و از کسانی که از او دفاع می کنند و در انجام نیازهایش شتاب می ورزند و از دستوراتش اطاعت کرده و از وجود مقدّسش حمایت می کنند و نسبت به (انجام دادن) خواسته هایش سبقت می جویند و در پیش روی او به فیض شهادت نایل می آیند.ر.

۱- بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۱۱۱، از مصباح الزائر.

عهـد و پیمانی که همه این خواسـته ها را در بر می گیرد و این آرزوها را به زبان منتظر جاری می سازد، حقیقتاً او را دگرگون می سازد و هر روزی که این بیعت را تجدیـد می کند، عزم و اراده اش محکمتر می شود و خود را برای وفای به عهدش آماده تر از قبل می بیند.

کسـی که عمر خود را بـا این حـال سپری کنـد، وقتی مرگ خویش را نزدیـک ببینـد در حـالی که هنوز مولایش ظهور نکرده است، بـا همه وجود می سوزد و در حسـرت سُـرور آل محمـد صـلی الله علیه و آله و سـلم می گریـد که چرا پس از یک عمر انتظار کشیدن، بدون آنکه به آرزویش برسد، دست خود را و از یاری کردن مولایش کوتاه می بیند!

عاقبت یک عمر انتظار

اکنون طرز رفتار ائمه علیهم السّلام را با این گونه افراد بنگریم:

«مَسـعَده» می گوید: خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودم که یک پیرمرد خمیده ای در حالی که به عصایش تکیه زده بود، وارد شده و سـلام کرد. حضرت جوابش را دادند. سپس عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستت را به من بـده تـا آن را ببوسم. حضـرت دست خود را به او دادنـد. او دست ایشـان را بوسـید، پس به گریه افتاد. امام علیه السّـلام فرمود: ای پیرمرد، چرا گریه می کنی؟ عرضه داشت: فـدایت شوم؛ صـد سـال است که به پای قائم شـما (وفادار) مانـده ام؛ می گویم: همین ماه و همین سال (ظهور خواهد کرد) ولی اکنون سنّ من بالا رفته و اسـتخوانهایم سـست گردیده و مرگم نزدیک شده است امّا آنچه را دوست دارم در مورد شـما نمی بینم و شما را کشته شده و آواره می بینم و دشمنان شما را می بینم که با بالها پرواز می کنند.

چطور گریه نکنم؟!

اینجا بود که چشمان مبارک امام علیه السّلام گریان شده و فرمودند:

یا شَـیخَ، اِن اَبقاکَ اللهُ حَتّی تَری قائِمَنا، کُنتَ فِی السَّنامِ الاَعلی. وَ اِن حَلَّت بِکَ المَنِیَّهُ، جِئتَ یَومَ القّیامَهِ مَعَ ثَقَلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سـلَم؛ وَ نَحنُ ثَقَلُهُ. فَقالَ صـلی الله علیه و آله و سـلّم: اَنّی مُخَلِّفٌ فیکُمُ الثَّقَلَینِ فَتَمَسَّکُوا بِهِما لَن تَضِـلُّوا: کِتابَ اللهِ وَ عِترَتی اَهلَ بَیتی.

ای پیرمرد، اگر خداوند تو را زنده بدارد تا آنکه قائم ما را ببینی، در مرتبه اعلا

خواهی بود. و اگر مرگ تو فرا رسد (و قائم علیه السّلام را درک نکنی) روز قیامت با ثَقَل حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم محشور خواهی شد. و ما ثقل او هستیم که فرمود: من دو چیز گرانبها در میان شما بر جای می گذارم، پس به آن دو تمسّک کنید تا هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من هستند.

پیرمرد گفت: بعد از شنیدن این خبر دیگر باکی ندارم و خاطرم آسوده شد.

او نمی دانست که قائم اهل بیت علیهم السّلام چه کسی خواهد بود. لذا حضرت ایشان را به او معرّفی کردند و فرمودند که قائم علیه السّلام پسر امام حسن عسکری علیه السّلام از صُلب حضرت هادی علیه السّلام و ... از فرزندان من خواهد بود. آن گاه فرمودند:

یا شَیخُ، وَ اللهِ لَو لَم یَبقَ مِنَ الدُّنیا اِلّا یَومٌ واحِدٌ، لَطَوَّلَ اللهُ تَعالی ذِکرُهُ ذلِکَ الیَومَ حَتّی یَخرُجَ قائِمُنا اَهلَ البَیتِ. اِلّا اَن شیعَتَنا یَقَعُونَ فی فِتنَهٍ وَ حَیرهٍ فی غَیبَتِهِ. هُناکَ یُثَبِّتُ اللهُ عَلی هُداهُ المُخلِصینَ. اللّهُمَّ اَعِنهُم عَلی ذلِکَ. (۱)

ای پیرمرد، قسم به خدا اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خدای متعال آن قدر آن روز را طولانی می سازد تا آنکه قائم ما اهل بیت ظهور کند. توجّه داشته باش که شیعیان ما در زمان غیبت او به امتحان و سرگردانی مبتلا می شوند. در آن زمان خداوند اهل اخلاص را بر هدایت خویش ثابت قدم می دارد. خداوندا، ایشان را بر این امر (پایداری با اخلاص) یاری فرما!

مشابه این داستان برای پیرمرد دیگری در زمان حضرت باقر علیه السّلام اتّفاق افتاد. حَکَم بن عُتَیبه که شاهد ماجرا بوده چنین نقل کرده است:

در خدمت حضرت باقر علیه السّلام بودم و خانه پر از جمعیّت بود. در همین موقع پیرمردی وارد شد که بر چوبدستی خود تکیه زده بود. بر در اتاق ایستاد و گفت: السلام علیک یابن رسول الله و رحمه الله برکاته. حضرت جوابش را دادند: و علیک السلام و رحمه الله و برکاته. سپس پیرمرد به حضّار مجلس سلام کرد و آنها هم جوابش را دادند. آن گاه به حضرت باقر علیه السّلام روی کرد و گفت:

«یَابنَ رَسُولِ اللهِ، اَدنِنی مِنکَ جَعَلَنی فِداکَ. فَوَ اللهِ اَنّی لَاُحِبُّکُم وَ اُحِبُّ مَن.

۱- بحارالانوار ج ۳۶ ص ۴۰۷ ح ۱۷، از کفایه الاثر.

يُحِبُّكَم. وَ وَاللهِ ما اُحِبُّكَم وَ اُحِبُّ مَن يُحِبُّكَم لِطَمَعٍ فی دُنیا. وَ اِنّی لَاُبغِضُ عَدُوَّكُم وَ اَبرَأُ مِنهُ. وَ وَاللهِ ما اُبغِضُهُ وَ اَبرَأُ مِنهُ لِوَترٍ كانَ بَینی وَ بَینَهُ. وَ اللهِ اِنّی لَاُحِلُّ حَلالَكُم وَ اُحَرِّمُ حَرامَكُم وَ اَنتَظِرُ اَمرَكُم. فَهَل تَرجُو لی جَعَلَنِیَ اللهُ فِداكَ؟»:

ای پسر رسول خدا، مرا نزدیک خود جای ده فدایت شوم. به خدا سوگند من شما را دوست دارم و دوستداران شما را هم دوست دارم. به خدا سوگند دوست داشتن شما و دوستدارانتان به خاطر طمع دنیا نیست. و من با دشمنی شما دشمنی دارم و از او بیزار هستم. و به خدا سوگند دشمنی و بیزاری من نسبت به او به خاطر کینه شخصی میان من و او نیست. به خدا قسم من حلال شما را حلال و حرام شما را حرام می دانم و منتظر (ظهور) امر شما هستم. حال که چنین هستم - خدا مرا فدایت گرداند - امیدی نسبت به من دارید؟

امام باقر علیه السّلام فرمودند: «اِلَیَّ. اِلَیَّ.»: «به سوی من بیا. به سوی من بیا.» تا آنکه او را کنار خود نشاندند. سپس به او فرمودند: ای پیرمرد، مردی خدمت پدرم علیّ بن الحسین علیه السّلام رسید و همین سؤال را از ایشان پرسید. پدرم به او چنین فرمودند:

اِن تَمُت، تَرِدُ عَلی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلّم وَ عَلی عَلِیٍّ وَ الحَسَنِ وَ الحُسَینِ وَ عَلِیِّ بنِ الحُسَینِ وَ یَثلُجُ قَلبُكَ وَ یَبرُدُ فُؤادُكَ وَ تَقَرُّ عَینُكَ وَ تستَقبَلُ بِالرُّوحِ وَ الرَّیحانِ مَعَ الكِرامِ الكاتِبینَ لَو قَد بَلَغَت نَفسُكَ هاهُنا - وَ اَهوی بِیَدِهِ اِلی حَلقِهِ. وَ اِن تَعِش، تَری ما یُقِرُّ اللهُ بِهِ عَینَكَ وَ تَكُونُ مَعَنا فِی السَّنامِ الاَعلی.

اگر از دنیا بروی، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی و حسن و حسین و علیّ بن الحسین وارد می شوی و دلت خنک و دیده ات روشن گردد و همراه با فرشتگان کرام کاتبین با روح و ریحان استقبال می شوی، همین که جانت به اینجا برسد - و با دست به حلق مبارک اشاره کردند. و اگر زنده بمانی، آنچه باعث چشم روشنی ات خواهی دید و با ما در مرتبه اعلا خواهی بود.

پیرمرد وقتی این سخن را شنید، گفت: ای اباجعفر چه فرمودید؟! حضرت سخن پدرشان را تکرار فرمودند. پیرمرد گفت: الله اکبر! من اگر از دنیا بروم، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی و حسن و حسین و علیّ بن الحسین علیهم السّلام وارد می شوم و چشمم روشن و دلم خنک می گردد و همراه با کرام کاتبین با روح و ریحان استقبال

می شوم - همین که جانم به اینجا برسد - و اگر زنده بمانم، آنچه را باعث روشنی چشمم می شود ببینم و با شما در مرتبه اعلا خواهم بود؟!

سپس هـای های شـروع به گرسـتن کرد تا آنکه بر زمین افتاد. جمعیت چون حال او را دیدنـد، همگی به گریه و ناله افتادنـد و حضـرت باقر علیه السّـلام اشـکها را با انگشت خویش از دیـدگان او پاک می کردند. پیرمرد سـرش را بلند کرد و به حضـرت عرض کرد: ای پسـر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، خدا را مرا فدایت کند، دستت را به من بده. حضرت دست خود را به او دادنـد. او دست ایشان را بوسـید و بر دیـدگان خود و گونه اش نهاد. سـپس لباس را از روی شـکم و سـینه خود بالا زد و دست حضرت را بر شکم و سینه خود قرار داد.

پس از آن برخاست و خداحافظی کرد، و امام باقر علیه السّـلام در حالی که پیرمرد پشت کرده بود و می رفت، به پشت سـرش می نگریستند. آن گاه رو به حاضران کرده فرمودند:

مَن اَحَبَّ اَن یَنظُرَ اِلی رَجُلٍ مِن اَهلِ الجَنَّهِ فَلیَنظُر اِلی هذا.

هر کس دوست دارد مردی از اهل بهشت را ببیند، به این شخص بنگرد.

حَکَم بن عُتَبه گفت: هیچ مجلس ماتمی را شبیه آن مجلس ندیدم (از بس گریه کرده بودند). (۱)

آری؛ این است عاقبت کسـی که عمری را با محبّت اهل بیت علیهم السّـلام و دوسـتان ایشان و بغض دشمنانشان سپری کرده و حلال و حرام ائمه علیهم السّلام را قبول داشته و در انتظار اهل بیت علیهم السّلام سوخته است.

در پایـان بحث دربـاره فضـیلت انتظـار فرج، بـا توجّه به آنچه بیـان شـد می توانیم یکی از وجوه فرمـایش حضـرت صادق علیه السّلام را به ابوبصیر بفهمیم، آن گاه که به ایشان عرض کرد: «جُعِلتُ فِداکَ؛ مَتَی الفَرَجُ؟»: فدایت گردم؛ فرج چه موقع است؟ و حضرت پاسخ فرمودند: یا اَبابَصیرٍ، اَنتَ مِمَّن یُریدُ الدُّنیا؟!۰.

ص: ۳۹۸

۱- روضه کافی ص ۷۶ ح ۳۰.

ای ابوبصیر، آیا تو از کسانی هستی که دنیا را می خواهند؟!

مَن عَرَفَ هذَا الاَمرَ فَقَد فُرِّجَ عَنهُ بِانتِظارِهِ. (۱)

کسی که این امر (امامت و ولایت) را بشناسد، انتظار کشیدن او وسیله فرج برای اوست.

چه فرجی بالاتر از عاقبت به خیر شدن و با اهل بیت علیهم السّلام در بهشت، همنشین گشتن؟! البتّه وجوه دیگری از این فرج الهی برای منتظران ظهور در همین دنیا متصوّر است که بحث تفصیلی آن موکول به محلّ خود می باشد. (۲)

پس بیاییم از خدوند طلب کنیم که هیچ گاه انتظار آن محبوب غایب را از ما سلب نکند:

... وَ لا تُنسِنا ذِکرَهُ وَ انتِظارَهُ. (۳)

(خدایا) ... یاد او و انتظار کشیدن او را از یاد ما مَبَر.

این عبارت جمله ای است از دعایی که توسّط نایب اوّل امام زمان علیه السّلام به ما رسیده که منتظران ظهور امام علیه السّلام آن را در زمان غیبت بعد از نماز عصر روز جمعه زمزمه می کنند.۳.

۱- غیبت نعمانی، باب ۲۵، ح ۳.

۲- علاقمندان به کتاب «سلوک منتظران» مراجعه فرمایند.

۳- کمال الدین، باب ۴۵، ح ۴۳.

فصل ۷: دعا برای تعجیل فرج امام عصر علیه السّلام

اشاره

کسی که در انتظار ظهور حضرت ولیّ عصر عجّل الله تعالی فرجه به سر می برد، بالاترین آرزویش در زندگی فرج و گشایش آن امام منتظَر است و بیشترین ناراحتی او سختیها و ناراحتیهایی است که در زمان غیبت به امام زمانش می رسد. بنابراین وظیفه خود می داند که برای رفع غم و غصّه ها و محنتهای آن حضرت تلاش نماید. برای این منظور، هر کاری از دستش بر آید، در انجام آن کوتاهی نمی کند.

با توجّه به این حقیقت، باید دانست که بهترین و مهمترین گشایش برای امام عصر علیه السّلام همانا اذن ظهور ایشان از جانب خدای متعال می باشد که هم فرج خود حضرت و هم فرج همه انبیا و اولیای الهی است. مؤثّرترین وسیله برای تحقّق این هدف، دعا برای تعجیل فرج امام علیه السّلام می باشد که این امر یکی دیگر از لوازم و نشانه های معرفت ایشان در زمان غیبت است. اهمیّت دعا چنان است که ادّعای معرفت و ولایت آن حضرت بدون آن گزاف می باشد.

دعای ائمه علیهم السّلام بر تعجیل فرج امام عصر علیه السّلام

این سنّت حَسَنه را خود امام علیه السّلام از هنگام تولّد خویش به همه دوستدارانش یاد داده است. حکمیه خاتون عمّه گرامی ایشان، حضرت را پس از به دنیا آمدن

مشاهده می کند که با صورت خویش به سجده افتاده است و انگشتان سبّابه خود را به سوی آسمان بلند کرده، چنین می فرمایند: «اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَحدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَ اَنَّ جَدّی رَسُولُ اللهِ وَ اَنَّ اَبی اَمیرُالمُؤمِنینَ ... .»: شهادت می دهم که جز خداوند معبودی نیست، او واحد است و شریک ندارد. و (شهادت می دهم) که جدّ من رسول خداست و پدرم امیرمؤمنان است... .» سپس بقیّه امامان را نام بردند تا به خودشان رسیدند. آن گاه از خداوند چنین طلب کردند:

اللّهُمَّ اَنجِز لی وَعدی. وَ اَتمِم لی اَمری. وَ ثَبِّت وَطاَتی. وَ اَملَاِ الاَرضَ بی عَدلاً وَ قِسطاً. (۱)

خداوندا، وعده ای که به من داده ای، عملی ساز. و امر مرا به اتمام رسان. و گامهای مرا استوار گردان. و زمین را به وسیله من پر از عدل و داد کن.

دعا برای تعجیل فرج امام عصر عجّل الله تعالی فرجه سنّتی بوده که امامان گذشته ما هم به آن عمل می کردند و بر آن اصرار داشتند. از جمله امام صادق علیه السّلام را می بینیم که در صبح روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان، پس از ادای فریضه صبح به سجده رفته، در انتهای یک دعای نسبتاً بلند به درگاه ایزد یکتا چنین عرضه داشتند:

... اَساَلُکَ بِجَمیعِ ما سَاَلتُکَ وَ ما لَم اَساَلُکَ مِن عَظیمِ جَلالِکَ ما لَو عَلِمتُهُ لَسَالتُکَ بِهِ، اَن تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلّم وَ اَهلِ بَیتِهِ وَ اَن تَأذَنَ لِفَرَجِ مِن بِفَرَجِهِ فَرَجُ اَولیائِکَ وَ اَصفِیائِکَ مِن خَلقِکَ وَ بِهِ تُبیدُ الظّالِمینَ وَ تُهلِکُهُم. عَجِّل ذلِکَ یا رَبَّ العالَمینَ.

... (خدایا) از تو می خواهم به حقّ همه آنچه از تو درخواست کردم و آنچه نخواستم از جلال و عظمت تو که اگر آنها را می دانستم به حقّ آنها هم از تو درخواست می کردم، که بر محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او درود بفرستی و اجازه فرمایی فرج کسی را که فرج همه اولیا و برگزیدگان تو از آفریدگانت به فرج اوست و به وسیله او ستمکاران را نابود و هلاک می کنی. ای پروردگار جهانیان، در این امر تعجیل بفرما.ن.

۱- بحارالانوار ج ۵۱ ص ۱۳ ح ۱۴، از کمال الدین.

راوی می گوید: پس از آنکه حضرت سر از سجده برداشتند، عرض کردم:

فدایت شوم؛ شنیدم بر فرج کسی دعا فرمودید که فرج او فرج برگزیدگان خدا و دوستان اوست. آیا شما آن کس نیستید؟ فرمودند: «لا. ذاک قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم.»: «خیر، او قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.» سپس بعد از اشاره به برخی از علائم ظهور قائم علیه السّلام چنین سفارش فرمودند:

تَوَقَّع اَمرَ صاحِبِکَ لَیلَکَ وَ نَهارَکَ. فَاِنَّ اللهَ کُلَّ یَومٍ فی شَأنٍ. لا یَشغُلُهُ شَأنٌ عَن شَأنٍ. ذلِکَ اللهُ رَبُّ العالَمینَ. (۱)

شب و روز چشم به راه ظهور مولایت باش. زیرا که خداوند هر روز در کاری است. او را هیچ کاری از کار دیگر باز نمی دارد. این است خداوند، پروردگار جهانیان.

عبارت اخیر اشاره ای است به اینکه امر ظهور حضرت از امور بداءپذیر است. به این معنا که هر لحظه ممکن است خدای متعال در مورد آن حکمی فرماید که قبلاً مقدّر نبوده و بنابراین دعا برای تعجیل فرج ایشان می تواند به طور کامل در وقت ظهور، مؤثّر باشد.

نکته جالب توجّه در حدیث، همان عبارتی است که مورد سؤال راوی قرار گرفت و به ما می آموزد که دعا برای تعجیل فرج امام عصر علیه السّلام در حقیقت دعا برای فرج همه برگزیدگان الهی است، از اشرف مخلوقات پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم گرفته تا اوصیای پیامبران و فرشتگان الهی که همگی چشم به راه رسیدن وقت ظهور حضرت مهدی علیه السّلام هستند. در دعای عهد از خدای متعال چنین می خواهیم:

اللّهُمَّ وَ سُرَّ نَبِیَّکَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله و سلّم بِرُؤیَتِهِ وَ مَن تَبِعَهُ عَلی دَعوَتِهِ. (۲)

خداوندا، پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و همه پیروان دعوت او را با دین امام عصر شاد بفرما.

پس ما در دعای خود برای تعجیل فرج نباید تنها راحتی و گشایش خود را مدّر.

ص: ۴۰۳

۱- بحارالانوار ج ۹۸ ص ۱۵۸و۱۵۹، از اقبال الاعمال.

۲- بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۱۱۲، از مصباح الزائر.

نظر داشته باشیم و در واقع برای خود دعا کنیم، بلکه قصد ما باید خواستن فرج خود امام علیه السّلام باشد که البتّه با فرج او، برای همه مؤمنان نیز گشایش حاصل خواهد شد.

دعا بر تعجیل فرج وسیله نجات از هلاکت

مهمترین فایده دعا بر تعجیل فرج امام زمان علیه السّلام برای دعا کننده این است که اگر از روی اعتقاد به امامت ایشان باشد، او را از تباهی دینش در زمان غیبت حفظ می کند. امام حسن عسکری علیه السّلام به احمد بن اسحاق می فرمایند:

یا اَحمَدَ بنَ اِسحاقَ، مَثَلُهُ فی هذِهِ الاُمَّهِ مِثلُ الخِضرِ وَ مَثَلُهُ مَثَلُ ذِی القَرنَینِ. وَ اللهِ لَیَغیبَنَّ غَیبَهً لا یَنجُو فیها مِنَ الهَلَکَهِ اِلّا مَن ثَبَّتَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَی القَولِ بِاِمامَتِهِ وَ وَفَّقَهُ فیها لِلدُّعاءِ بِتَعجیلِ فَرَجِهِ.

ای احمد بن اسحاق، مَثَل او در این امّت، مثل خضر و ذوالقرنین است. به خدا قسم غیبتی خواهد داشت که اَحَدی از تباهی (دینش) در آن زمان نجات نمی یابد مگر آن کسی که خدای عزّوجل او را در اعتقاد به امامت آن حضرت ثابت قدم بدارد و در زمان غیبت او را موفّق به دعا برای تعجیل فرج ایشان فرماید.

فردای آن روز، وقتی احمد بن اسحاق مجدّداً خدمت امام حسن عسکری علیه السّلام می رسد، سؤال می کند: «فَمَا السُّنَّهُ الجارِیَهُ فیهِ مِنَ الخِضرِ وَ ذِی القَرنَینِ؟»: چیست آن سنّتی که از حضرت خضر و ذوالقرنین در آن حضرت جاری است؟ امام علیه السّلام پاسخ می دهند: «طُولُ الغَیبَهِ یا اَحمَدُ.»: ای احمد، طولانی شدن زمان غیبت.

بعد احمد بن اسحاق سؤال می کند: «یَابنَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلّم وَ اِن غَیبَتَهُ لَتَطُولُ؟»: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، آیا غیبت ایشان طولانی می شود؟ و حضرت پاسخ می دهند:

ای وَ رَبّی حَتّی یَرجِعَ عَن هذَا الاَمرِ اَکثَرُ القائِلینَ بِهِ وَ لا یَبقی اِلّا مَن اَخَذَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَهدَهُ لِوِلایَتِنا وَ کَتَبَ فی قَلبِهِ الایمانَ وَ اَیَّدَهُ بِرُوحٍ مِنهُ. (۱)۱.

۱- کمال الدین، باب ۳۸، ح ۱.

بله قسم به پروردگارم (غیبت او طولانی می شود) تا آنجا که بیشتر از کسانی که اعتقاد به امامت و ولایت دارند از عقیده خود برمی گردند و باقی نمی ماند مگر آن کسی که خدای عزّوجل از او نسبت به ولایت ما پیمان گرفته و در قلبش ایمان را ثابت کرده و او را با کمکی از جانب خود تأیید فرموده باشد.

ملاحظه می شود که در این حدیث، اهمیّت دعا برای تعجیل فرج امام عصر علیه السّلام به اندازه ای است که در کنار اعتقاد به امامت ایشان - یعنی اصل و محور ایمان - قرار گرفته و این دو با هم ضامن حفظ دین انسان در زمان غیبت دانسته شده اند.

نکته دیگر اینکه هر دو رکن - اعتقاد به امامت و دعا برای تعجیل فرج امام علیه السّلام - مرهون توفیق الهی است. این نشان می دهد که اگر خداوند بخواهد کسی را در زمان غیبت از خطر بیدینی حفظ کند، او را موفّق به دعا بر تعجیل فرج امام عصر علیه السّلام می کند و کسانی که مشمول این لطف و عنایت الهی قرار نگیرند، می لغزند و از صراط مستقیم دور می افتند. پس باید همیشه از خداوند طلب هدایت و توفیق کرد و هیچ گاه نباید برخود اعتماد نمود. زیرا اگر خدا انسان را به حال خودش رها کند، همین تنها وسیله نجات - یعنی اعتقاد به امامت و ولایت - را هم از دست می دهد. چنانکه در انتهای حدیث اشاره شده که بیشتر معتقدان به امامت از اعتقاد خود بر می گردند.

ارتداد از امامت در زمان غیبت

برگشتن از اعتقاد به امامت، ممکن است خیلی ساده و حتّی بدون آنکه خود شخص متوجّه شود، اتّفاق بیفتد. لازم نیست که شخص صریحاً منکر امامت ائمه علیهم السّلام شود و به آنها بد بگوید؛ چه بسا نام امامت و ائمه علیهم السّلام را حفظ کند امّا تفسیری غلط و منحرف از امامت و ولایت را تحت همان نام معتقد شود؛ تفسیری که برگرفته از منبع وحی و سخنان خود ائمه علیهم السّلام نیست. در این صورت مُنکر روح امامت و حقیقت ولایت می گردد بدون آنکه خودش بفهمد. ملاک، اسم بردن از امامت و ائمه علیهم السّلام نیست، باید محتوا و معنای آن مطابق کتاب و سنّت باشد تا انسان را از بیدینی حفظ کند. بسیاری از بیدینی ها از همین اعتقاد نادرست در باب امامت

ناشی می شود. لذا مسأله خیلی ظریف است و باید بسیار مراقب بود.

تأکیدی که بر شرط اوّل معرفت، یعنی صحّت آن داشتیم، به خاطر پیشگیری از همین خطر مرموز است. انسان همواره باید اعتقادات خود را با معیار کتاب و سنّت تصحیح نماید و در معارف دینی جز به آیات قرآن به همراه احادیث منقول از ائمه اطهار علیهم السّلام اعتماد نورزد. چه بسا یک سخن باطل و عقیده انحرافی، ذهن آدمی را چنان آلوده کند که ناخودآگاه قرآن و روایات را هم تحت تأثیر همان فکر نادرست، تفسیر کند و در نتیجه هر چند به احادیث استناد می کند، ولی در واقع روح عقیده خود و لُبِّ آن را از ائمه علیهم السّلام نگرفته باشد، بلکه اصل آن را از جای دیگر آورده و رنگ و لعاب روایی به آن داده است. این، آن معرفت صحیحی که باید داشته باشد نیست، و یک نوع برگشتن از عقیده به امامت ممکن است به همین شکل باشد.

در این صورت مؤثّرترین عامل این است که خدا انسان را به حال خودش رها نکند و او هم باید جز به در خانه اهل بیت علیهم السّلام مراجعه و اعتماد نکند تا آنکه بر اعتقاد به امامت و ولایت ثابت بماند و با ضمیمه کردن آن به دعا برای تعجیل فرج امام عصر علیه السّلام از هلاکت در زمان غیبت، محفوظ و مصون بماند. امر «دعا بر تعجیل فرج» را باید جدّی و با اهمیّت دانست و با توجّه به سفارش امام زمان علیه السّلام به این کار مبادرت بسیار ورزید:

اَکثِرُوا الدُّعاءَ بِتَعجیلِ الفَرَجِ. فَاِنَّ ذلِکَ فَرَجُکُم. (۱)

برای تعجیل فرج، زیاد دعا کنید. زیرا که همین، فرج شماست.

فرج دعا کننده بیش از هر چیز عاقبت به خیری و سلامت دین در زمانی است که اکثر معتقدان به امامت از دین برمی گردند، و سپس گشایشهای معنوی و مادّی است که خدای متعال به برکت دعا برای فرج امام زمان علیه السّلام برای او حاصل می کند.

ص: ۴۰۶

فصل ۸: نصرت امام عصر علیه السّلام

یاری کردن خداوند

در قرآن کریم می خوانیم:

«اِن تَنصُروُا اللّهَ یَنصُرکُم وَ یُثَبِّت اَقدامَکُم». (۱)

اگر خداوند را یاری کنید، او شما را یاری کرده و ثابت قدم می دارد.

«وَ لَیَنصُرَنَّ اللّهَ مَن یَنصُرُهُ». (۲)

و خداوند قطعاً یاری کننده خود را یاری می کند.

یاری کردن خداوند چگونه است؟ فرض یاری رساندن به خداوند چگونه است؟ پاسخ این سؤال از حدیثی که در آخر فصل سوم از بخش دوم آوردیم، روشن می شود. در آن حدیث امام صادق علیه السّلام معنای رضا و غضب خداوند، جنگ با خداوند و اطاعت از او، به تأسّف آوردن خداوند و بیعت از او و امثال اینها را توضیح دادند. خلاصه اش این بود که همه اینها به اولیای خدا و برگزیدگان او بر می گردد، آن گاه خداوند همه را به خودش نسبت داده است. اطاعت از خدا به اطاعت از ولیّ خداست، بیعت با خدا به معنای بیعت با ولیّ او، جنگیدن با خدا به ۰.

ص: ۴۰۷

۱- محمد صلی الله علیه و آله و سلم (۴۷)/۷.

۲- حج (۲۲)/۴۰.

معنای جنگیدن با ولیّ خدا و ... . و به طور کلّی صفاتی که از آن مخلوقات است و منسوب به خدای متعال نمی شوند، همگی چنین معنایی را می رسانند.

با توجّه به این معیار کلّی، می توان گفت که منظور از یاری رسانـدن به خدا، یاری کردن اولیای اوست. در حقیقت کسـی که ائمه علیهم السّـلام را یـاری کنـد، خداونـد را یاری کرده است. پس وعـده نصـرت الهی شامل حال کسانی می شود که امامان خود را یاری کنند. این یکی دیگر از وظایف اهل معرفت و از مهمترین آثار آن می باشد.

البتّه در زمان غیبت امام علیه السّـلام شـکل یاری رساندن، با آنچه در زمان حضور امام میسّـر است، متفاوت می باشد. به همین جهت در بحث انتظار «قصد یاری کردن امام علیه السّـلام» را مطرح کردیم و روشن شد که بر طبق احادیث، کسی که در زمان غیبت امام زمانش، قصد و تصـمیم جدّی بر یاری کردن ایشن در زمان ظهور داشته باشد، خداوند ثواب و پاداش این کار را به او عنایت می فرماید.

امّا غیر از قصد و نیّت نصرت که بسیار مهم و لازم است، منتظر ظهور باید به عنوان نصرت امام در زمان غیبت ایشان نیز هر چه از دستش بر می آید انجام دهد.

یاری کردن امام غایب

اشاره

نصرت امام علیه السّلام در غیبت ایشان نیز امکان پذیر است. امام حسین علیه السّلام فرمودند:

فَقَـد اَخبَرَنی جَدّی اَنَّ وَلَدِیَ الحُسَـینَ یُقتَلُ بِطَفِّ کَربَلاءَ غَریباً وَحیداً عَطشاناً. فَمَن نَصَـرَهُ فَقَد نَصَـرَنی وَ نَصَـرَ وَلَدَهُ القائِمَ. وَ مَن نَصَرَنا بِلِسانِهِ، فَاِنَّهُ فی حِزبِنا یَومَ القِیامَهِ. (۱)

جدّم به من خبر داد که: فرزندم حسین در بیابان کربلا، غریب و تنها و با لب تشـنه کشته می شود. پس هر که او را یاری کند، مرا و فرزندش قائم را یاری کرده است. و هر کس ما را به زبانش یاری کند، روز قیامت در حزب ما خواهد بود.

این سخن را سیّد الشّهداء علیه السّلام در شب عاشورا برای اصحاب خود بیان فرمودندن.

ص: ۴۰۸

۱- مکیال المکارم ج ۱ ص ۵۰۷، از معالی السبطین.

و معنایش این است که هر کس به هر وسیله ای که می توانـد، بایـد امام و پیشوای خود را یاری کنـد. این امر در زمان غیبت امام علیه السّلام فضیلت خاصّی پیدا می کند. امام هفتم علیه السّلام در مورد ایشان فرمودند:

اَما عَلِمتَ اَنَّ اَفضَلَ الشُّهَداءِ دَرَجَهً یَومَ القِیامَهِ مَن نَصَرَ اللّه وَ رَسُولَهُ صلی الله علیه و آله و سلّم بِظَهرِ الغَیبِ وَ رَدَّ عَنِ اللهِ وَ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله و سلّم. (۱)

آیـا نمی دانی کسـی که خـدا و رسول او را در غیـاب (ایشان) یاری کنـد و از خـدا و رسول او دفاع نمایـد، از با فضـیلت ترین شهدا در روز قیامت خواهد بود.

پس شـرط یاری و دفاع از خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السّلام، حضور ایشان نیست و در غیاب امام علیه السّلام هم می توان ایشان را یاری کرد.

یاری کردن امام علیه السّلام با زبان

یاری کردن در زمان غیبت، به شکلهای مختلفی امکان پذیر است. (۲) یکی از آن موارد یاری با زبان است. به طور کلّی کسی که با زبانش دلها را متوجّه اهل بیت علیهم السّلام کند و مردم را به یاد ایشان بیندازد، چه با گفتن مرثیه یا سرودن شعر یا ذکر فضایـل ایشـان و چه با بیان علوم و معارف آنها که از طریق نقل و شـرح احادیث ایشان میسّر است، همه اینها از مصادیق یاری کردن با زبان است که در زمان غیبت هم امکان پذیر می باشد.

دِعبِل خُزاعی از مـدّاحان اهل بیت علیهم السّلام و مرثیه خوانان ایشان بود. یک بار در ایّام عاشورا خـدمت حضـرت رضا علیه السّلام رسید. وقتی چشمان حضرت به او افتاد فرمودند:

مَرحَباً بِکَ یا دِعبِلُ! مَرحَباً بِناصِرِنا بِیَدِهِ وَ لِسانِهِ!

خوش آمدی ای دعبل! یاری کننده ما با دست و زبانش خوش آمد!

بعد حضرت در کنار خود برای دعبل جا باز کرده، او را پهلوی خود نشاندند.ت.

۱- بحارالانوار ج ۲۵ ص ۳۱۳ ح ۷۷، از کشّی.

۲- اقسام یاری رسانـدن به امام عصـر علیه السّلام - قلبی، زبانی و عملی - در بخش چهارم کتاب «آفتاب در غربت» به تفصـیل بیان شده است.

سپس از او خواستند تا شعری در مصیبت جدّ غریبشان امام حسین علیه السّلام بخواند و به او فرمودند:

یا دِعبِلُ، اِرثِ الحُسَینَ علیه السّلام. فَاَنتَ ناصِرُنا وَ مادِحُنا ما دُمتَ حَیّاً. فَلاتَقصُر عَن نَصرِنا مَااستَطَعتَ. (۱)

ای دعبل، برای حسین علیه السّلام مرثیه بخوان. تو تا پایان عمر یاری کننده و مدّاح ما هستی. پس در یاری کردن ما تا می توانی کوتاهی مکن.

این سفارش امام هشتم علیه السّلام متوجّه مؤمنان زمان غیبت هم هست که از هر طریقی که می توانند امام خود را یاری کنند. به طور کلّی هر اقدامی که در جهت ترویج و اعتلای نام و یاد ائمه علیهم السّلام و نشر علوم و معارف آنها صورت بگیرد، از مصادیق «نصرت» ایشان است و وعده نصرت خداوند شامل حال همه کسانی که در این جهات حرکت کنند می شود. وعده این بود که آنها را یاری کند و ثابت قدم بدارد. این بزرگترین نوید به دوستداران امام علیه السّلام در زمان غیبت است که خطر بیدینی و لغزش بیش از هر زمان دیگری آنها را تهدید می کند. بنابراین کسی که می خواهد مشمول این لطف بزرگ خداوند قرار گیرد و خود را در پناه نصرت و تأیید الهی ایمن سازد، باید تا جایی که می تواند و از هر راه ممکن نسبت به یاری اهل بیت علیهم السّلام همّت ورزد تا خدا هم او را از خطرات زمان غیبت حفظ فرماید و در لغزشگاهها از او دستگیری نماید.

مظهر لطف و رحمت خدا، وجود مقدّس امام زمان علیه السّلام است و کسی که به نحوی ایشان را یاری کند، لطف و عنایت آن حضرت را به سوی خود جلب کرده و خود را به این وسیله در معرض تابش نور رحمت الهی قرار داده است.

یکی از مصادیق یاری آن حضرت به زبان که سبب سرور و شادمانی ایشا می گردد، دعا برای تعجیل فرجشان است. امام علیه السّلام این کار را به منزله احسانی از جانب دعا کننده به خود تلقّی می کنند و لذا آن را بدون پاسخ نمی گذارند. کسی که برای امام علیه السّلام دعا می کند، با این کار دعای خیر ایشان را به سوی خود متوجّه ۵.

۱- بحارالانوار ج ۴۵ ص ۲۵۷ ح ۱۵.

می سازد و مورد احسان حضرت قرار گیرد.

در زمان متوکّل عبّاسی شخصی به نام عبدالرحمن در اصفهان سکونت داشت که شیعه بود. از او پرسیدند: چطور به امامت حضرت علی النقی علیه السّلام معتقد شدی؟ گفت: جریانی را مشاهده کردم که سبب شیعه شدن من شد. من مرد فقیری بودم که زبان و جرأت خوبی داشتم. در یکی از سالها اهل اصفهان مرا با جمع دیگری برای شکایت به دربار متوکّل فرستادند. وقتی به آستانه دربار رسیدم، دستوری از جانب متوکّل برای حضار علی بن محمد الرضا علیه السّلاما السّلام صادر شد. به یکی از حاضران گفتم: این مرد که دستور احضارش داده شده کیست؟ گفت: او یکی از علویون است که رافضی ها به امامتش معتقد هستند. بعد گفتند: به نظر می رسد که متوکل او را برای کشتن احضار می کند. گفتم: من از اینجا نمی روم تا آنکه این مرد را ببینم چگونه شخصی است.

عبدالرحمن می گوید: او سوار بر اسب آمد در حالی که مردم طرف راست و چپ او صف کشیده و به او نگریستند. همین که او را دیدم، محبّتش در دلم افتاد. شروع کردم در دل برای او دعا کردن که خدا شرّ متوکل را از او دفع کند. او در میان مردم پیش می آمد در حالی که به یال اسبش نظر داشت و به چپ و راست نگاه نمی کرد و من در دل به دعا در حقّ او مشغول بودم. همین که مقابل من رسید، به من رو کرد و گفت:

اِستَجابَ اللهُ دَعاءَکَ. وَ طَوَّلَ عُمرَکَ. وَ کَثَّرَ مالَکَ وَ وَلَدَکَ.

خداوند دعایت را مستجاب کند. و عمرت را طولانی نماید. و مال و فرزندت را زیاد سازد.

از هیبت او به خود لرزیدم و در بین همراهانم افتادم. پرسیدند: حالت چطور است؟ گفتم: خیر است. و به آنها چیزی نگفتم. پس از این ماجرا به اصفهان برگشتیم و خداوند به برکت دعای او راههای درآمدی بر من گشود که در نتیجه امروز فقط دارایی داخل منزل من یک میلیون درهم است غیر از داراییهایی که در خارج از منزل دارم. و خداوند ده فرزند به من داد در حالی که از عمرم هفتاد و چند سال می گذرد. و من معتقد به امامت آن کسی هستم که آنچه در دلم بود می دانست و

خدا دعای او را در حقّ من مستجاب فرمود. (۱)

این نمونه کوچکی است از احسان امام علیه السّلام به کسی که در حقّ ایشان دعا کرد در حالی که او در آن وقت قائل به امامت حضرت نبود. حال اگر یک فرد معتقد به امامت و ولایت در حق امام زمان خود دعایی کند که بیش از هر چیز دیگری او را مسرور می سازد - یعنی تعجیل فرج - آیا امکان دارد که این احسان از چشمان آن حضرت مخفی بماند؟! آیا ممکن است ایشان توجه و عنایتی به دعا کننده نداشته باشند؟! حاشا و کلّا! وعده خدا این است که یاری کننده خود را توسط امام علیه السّلام یاری می کند.

ص: ۴۱۲

فصل ۹: احساس حضور امام عصر علیه السّلام

توجّه امام عصر علیه السّلام به مؤمنان

به عقیده شیعه، با توجه به دلایل نقلی موجود، امام علیه السّلام بر اعمال و احوال همه آفریدگان خدا، چه در روی زمین و چه در آسمانها و منظومه ها و هر جایی که باشند، آگاهی دارند و در میان آنها نسبت به مؤمنان، عنایت و توجّه خاصّی دارند که نمونه آن را در حدیث ذیل می بینیم:

رَمیله می گوید: در زمان امیرالمؤمنین علیه السّلام سخت بیمار شدم تا آنکه در روز جمعه قدری احساس سبکی کردم. با خود گفتم: بهتر از هر چیز این است که آبی بر روی خود بریزم و پشت سر امیرالمؤمنین علیه السّلام نماز بخوانم. همین کار را کردم، آن گاه به مسجد رفتم. وقتی حضرت بالای منبر رفتند، حال من دوباره سخت شد. وقتی امیرالمؤمنین علیه السّلام از مسجد برگشتند و داخل جایی به نام «قصر» شدند، من هم همراه ایشان داخل شدم. ایشان به من فرمودند: این رمیله، دیدم به خودت می پیچیدی! عرض کردم: بلی. و جریان بیماری خود را برای ایشان تعریف کردم و انگیزه حضور خود را در نماز بیان داشتم. ایشان فرمودند:

یا رَمیلَهُ، لَیسَ مِن مُؤمِنٍ یَمرَضُ اِلّا مَرِضنا بِمَرَضِهِ. وَ لا یَحزَنُ اِلّا حَزِناّ بِحُزنِهِ. وَ لا یَدعُو اِلّا اَمَّنَا لِدُعائِهِ. وَ لا یَسکُتُ اِلّا دَعَونا لَهُ.

ای رمیله، هیچ مؤمنی بیمار نمی شوند مگر اینکه ما هم به خاطر بیماری او بیمار

ص: ۴۱۳

می شویم. و غمگین نمی شود مگر آنکه ما هم در غم او غمگین می شویم. و دعایی نمی کند مگر آنکه به دعای او آمین می گوییم. و سکوت نمی کند مگر آنکه ما را برایش دعا می کنیم.

عرض کردم: ای امیرمؤمنان، فدایت گردم؛ این مربوط به کسانی است که با شما در ریال«قصر» هستند. آن کسانی که در اطراف زمین هستند چطور؟ فرمودند:

یا رَمیلَهُ، لَیسَ یَغیبُ عَنّا مُؤمِنٌ فی شَرقِ الاَرضِ وَ لا فی غَربِها. (۱)

ای رمیله، هیچ مؤمنی در شرق و غرب زمین از ما غایب نیست.

وقتی چنین عنایتی از جانب امام عصر علیه السّلام به مؤمنان وجود دارد، چه سعادتی بالاتر از اینکه انسان به جای هر چیز برای تعجیل فرج خود آن حضرت دعا کند و برآورده شدن حاجات خود را به ایشان واگذار نماید؟! امام علیه السّلام کریمتر از آن هستند که کسی ایشان را یاد کند امّا ایشان او را فراموش نمایند. خود ایشان در توقیع مبارکشان به شیخ مفید رحمه الله فرمودند:

فَاِنّا نُحیطُ عِلماً بِاَنبائِکُم. وَ لا یَعزُبُ عَنّا شَیءٌ مِن اَخبارِکُم... . اِنّا غَیرُ مُهمِلینَ لِمُراعاتِکُم وَ لا ناسینَ لِذِکرِکُم. (۲)

ما به آنچه بر شما می گذرد احاطه علمی داریم. و هیچ یک از خبرهای شما از ما پوشیده نیست... . ما نسبت به رعایت حال شما اهمال نمی کنیم و یاد کردن شما را فراموش نمی کنیم.

معلوم می شود که امام عصر علیه السّلام با اینکه در غیبت از دیدگان مردم به سَر می برند، به شرق و غرب عالم آگاهی دارند و نسبت به مؤمنان نیز توجّه و عنایت خاصّی می کنند. بدن شریف ایشان از دیدگلان نوع افراد غایب می باشد، اما در عین حال حضور همه جانبه ای بر جسم و جان مردم دارند، به طوری که هیچ ظاهر و باطنی از چشمان پر نفوذشان مخفی نیست و هیچ کس از سلطه ولایت ایشان خارج نیست.۳.

۱- بصائر الدرجات، جزء ۵، باب ۱۶، ح ۱.

۲- احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۲۳.

کسی که در زیارت روز جمعه اش می خوانیم: «اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا عَینَ اللهِ فی خَلقِهِ.» (۱): «سلام بر چشم خدا در میان آفریدگانش.» نمی توان گفت که بر اوضاع و احوال بندگن خدا آگاه نیست و در همه جا حضور ندارد.

همچنین است کسی که او را در زمان غیبتش با این عبارت زیارت می کنیم:

«اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حُجَّهَ اللهِ الَّتی لاتَخفی.» (۲): «سلام بر تو ای حجّت خدا که پنهان نیستی!» مخفی نبودن حضرت اشاره به حضور علمی ایشان در همه عالم هستی می باشد.

احساس حضور امام علیه السّلام در زمان غیبت

مهم این است که انسان این حقیقت را وجدان کند و این حضور فراگیر را با همه وجودش احساس نماید. در این صورت غیبت برای او به منزله مشاهده می شود و او خود را همواره در حضور امام زمانش حس می کند. آن گاه به طور طبیعی و بدون هیچ تکلّفی، رعایت آداب و احترام نسبت به آن وجود مقدّس را با جدیّت خواهد داشت. راه رسیدن به «قوّت یقین» در زمان غیبت از این طریق برای انسان هموار می گردد. پیدا شدن چنین حالتی - احساس حضور امام غایب - یک راه دارد که در بعضی احادیث به آن اشاره شده است. امام سجّاد علیه السّلام به ابوخالد کابلی می فرمایند:

یا اَبا خالِدٍ، اِنَّ اَهلَ زَمانِ غَیبَتِهِ القائِلینَ بِاِمامَتِهِ وَ المُنتَظِرینَ لِظُهُورِهِ، اَفضَلُ مِن اَهلِ کُلِّ زَمانٍ. لِاَنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی اَعطاهُم مِنَ العُقُولِ وَ الاَفهامِ وَ المَعرِفَهِ ما صارَت بِهِ الغَیبَهُ عِندَهُم بِمَنزِلَهِ المُشاهَدَهِ... . (۳)

ای ابوخالد، همانا اهل زمان غیبت او (حضرت مهدی علیه السّلام) که اعتقاد به امامتش دارند و در انتظارش هستند از مردم همه زمانها بهترند. زیرا خدای تبارک و تعالی چنان عقل و فهم و معرفتی به آنها عنایت فرموده که۲.

ص: ۴۱۵

۱- بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۲۱۵، از جمال الاسبوع.

۲- بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۱۱۷، از مزار شهید و مزار کبیر.

۳- کمال الدین، باب ۳۱، ح ۲.

غیبت برای آنها به منزله دیدن حضوری شده است... .

آری؛ حصول این حالت از طریق معرفت عمیق تر و کاملتر نسبت به همه ارکان دین امکان پذیر است. پایه و ریشه هر معرفتی، معرفت خداست که باید برای انسان وجدانی شود. اگر خداشناسی آن گونه در احادیث اهل بیت علیهم السّلام آمده، وجدانی انسان گردد، خود به خود اعمال و رفتار انسان را خداپسندانه می کند و همچنین است پیغمبر شناسی و امام شناسی که همه اینها باید صحیح باشند؛ یعنی مطابق آنچه در کتاب و سنّت آمده است بدون التقاط با افکار بشری. در این میان امام شناسی اهمیّت خاصی دارد که در بخش دوم کتاب به بحث درباره آن پرداختیم.

عامل مؤثّر دیگر در تحقّق این حالت (احساس حضور) عمل به وظایفی است که در همین بخش مطرح گشته است. اینها لوازم و آثار معرفت امام علیه السّلام هستند که اگر با جدیّت مورد عمل قرار گیرند، کم کم سنخیّت میان مأموم با امام زمانش بیشتر می شود. و همین سنخیّت روحی زمینه را برای احساس شهود آن امام غایب بیشتر و بهتر فراهم می کند.

گاهی ائمه علیهم السّلام برای آنکه مطلب را برای شیعیان خود ملموس کنند، بعضی پرده ها را بالا می زدند و حقایقی را به آنها نشان می دادند. ابوبصیر نقل می کند که: با حضرت باقر علیه السّلام داخل مسجد شدم در حالی که مردم آمد و شد می کردند. حضرت به من فرمودند: از مردم سؤال کن که آیا مرا می بینند. هر کس از آنجا رد می شد، از او می پرسیدم: آیا ابوجعفر علیه السلام را ندیدی؟ می گفت: نه، درحالی که ایشان در کنار من ایستاده بودند. تا اینکه ابوهارون نابینا (مکفوف) وارد شد. حضرت فرمودند: از این بپرس. گفتم: آیا ابوجعفر علیه السلام را ندیدی؟ گفت: مگر نه همین است که اینجا ایستاده؟! گفتم: از کجا دانستی؟ گفت: چطور ندانم در حالی که او نوری درخشنده و تابناک است؟!

بعد ابوبصیر می گوید: شنیدم که آن حضرت به مردی از اهل آفریقا فرمودند: حال راشد چطور است؟ گفت: او را زنده و با عقیده صحیح ترک گفتم که به شما سلام می رساند. حضرت فرمودند: خدایش رحمت کند! گفت: او مُرد؟ فرمودند:

بله.عرض کرد: کِی؟ فرمودند: دو روز پس از خارج شدن تو. گفت: به خدا قسم بیمار نبود و هیچ ناراحتی هم نداشت و آدم در اثر بیماری و ناراحتی می میرد! من (ابوبصیر) پرسیدم: آن مرد که بود؟ حضرت فرمودند: یکی از اهل ولایت ما بود که ما را دوست می داشت. سپس فرمودند:

اَ تَرَونَ اَن لَیسَ لَنا مَعَکُم اَعیُنٌ ناظِرَةٌ وَ اَسماعٌ سامِعَةٌ؟! بِئسَ ما رَاَیتُم! وَ اللهِ لا یَخفی عَلَینا شَیءٌ مِن اَعمالِکُم. فَاَحضِرُونا جَمیعاً وَ عَوِّدُوا اَنفُسَکُمُ الخَیرَ وَ کُونُوا مِن اَهلِهِ تُعرَفُوا. فَاِنّی بِهذا آمُرُ وُلدی وَ شیعَتی. (۱)

آیا فکر می کنید که ما نسبت به شما دیدگانی بینا و گوشهایی شنوا نداریم؟! بد تصور کرده اید! قسم به خدا هیچ یک از اعمال شما بر ما مخفی نیست. پس همگی ما را حاضر بدارید. (۲) و خود را به کارهای خوب عادت دهید. و از اهل خیر باشید تا به آن شناخته شوید. من فرزندان و شیعیان خود را به این امر سفارش می کنم.

آری؛ امکان دارد که یک نابینا حضور امام زمان خود را حس کند در حالی که انسانهای بینا از دیدن ایشان محروم باشند. امام علیه السلام نوری است درخشنده که مشاهده ایشان احتیاج به چشم ظاهری ندارد. دل اگر بینا باشد، ایشان را می بیند و حضورش را احساس می کند. آنچه مهم است سنخیّت روحی و پیوند قلبی با آن وجود مقدّس است. سفارش امام علیه السلام به ما این است که همیشه خود را در محضر ائمه علیهم السلام احساس کنیم و کارهای خوب را تمرین کنیم تا به انجام آنها عادت کنیم و به طوری اهل انجام خیر بشویم که نزد مردم به آن شناخته شویم.د.

۱- بحارالانوار ج ۴۶ ص ۲۴۳ ح ۳۱، از الخرائح و الجرائح.

۲- ظاهراً منظور این است که: ما را حاضر بدانید و خود را در حضور ما احساس کنید.

فصل ۱۰: ورع دوستان امام عصر علیه السّلام

رعایت سنن ائمه علیهم السّلام در زمان غیبت

کسی که خود را در حضور امام زمانش بیند، به اندازه معرفتی که نسبت به ایشان دارد، سعی می کند از آنچه مورد پسند ایشان است تخطّی نکند و به آنچه باعث ناخشنودی ایشان می گردد، دست نزند. و این یکی از نشانه های بارز اهل معرفت در زمان غیبت امام علیه السلام است. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اللّهُمَّ لابُدَّ لَکَ مِن حُجَجٍ فی اَرضِکَ حُجَّهٍ بَعدَ حُجَّهٍ عَلی خَلقِکَ یَهدُونَهُم اِلی دینِکَ وَ یُعَلِّمُونَهُم عِلمَکَ لِکَیلا یَتَفَرَّقَ اَتباعُ اَولِیائِکَ؛ ظاهِرٌ غَیرُ مُطاعٍ، اَو مُکتَتِمٌ خائِفٌ یَتَرَقَّبُ، اِن غابَ عَنِ النّاسِ شَخصُهُم فی حالِ هُدنَتِهِم فی دَولَهِ الباطِلِ، فَلَن یَغیبَ عَنهُم مَبثُوثُ عِلمِهِم وَ اَدآبُهُم فی قُلُوبِ المُؤمِنینَ مُثبَتَهٌ وَ هُم بِها عامِلُونَ. (۱)

خداوندا، تو قطعاً حجّتهایی در زمین داری که یکی بعد از دیگری بر آفریدگانت حجّت هستند؛ آنها را به سوی دین تو هدایت می کنند و علم تو را به ایشان تعلیم می دهند تا آنکه پیروان اولیای تو پراکنده نگردند. حجّتهای تو برخی آشکار هستند ولی مورد اطاعت (مردم) قرار نمی گیرند، برخی هم پنهان در۲.

ص: ۴۱۹

۱- غیبت نعمانی، باب ۸، ح ۲.

حال ترس و در انتظار. اگر شخص ایشان به هنگام آرامش و صلح در حکومت باطل، از مردم غایب گردد، ولی علم پخش شده آنها از مردم پنهان نمی شود و سنّتهای ایشان در دلهای مؤمنان جای گرفته است و به آن عمل می کنند.

دو چیز در این حدیث شریف بسیار با اهمیّت تلقّی شده است؛ یکی رجوع به علوم و معارف ائمه علیهم السلام و دیگری عمل به سنّت و سیره ایشان در همه مسائل. هر دو کار در زمان غیبت امام علیه السلام امکان پذیر است امّا هیچ کدام به سادگی زمان حضور ایشان نیست. بنابراین نباید به خاطر عدم دسترسی عادی به امام علیه السلام این دو وظیفه زیر پا گذاشته شوند. درباره ضرورت رجوع به احادیث اهل بیت علیهم السلام که شامل علوم و معارف ایشان است، قبلاً بحث کرده ایم. وظیفه دوم را در اینجا قدری توضیح می دهیم.

«اَدآب» جمع «دأب» است. و «دأب» به معنای شأن و عادت آمده است (۱) که ما آن را به سنّت ترجمه کرده ایم. منظور از آن در اینجا صفات و عادات و سنّتهایی است که از امامان علیهم السلام رسیده و باید به اینها عمل کنیم نه اینکه صرفاً به آنها معتقد باشیم. اعتقاد به آنها و پذیرفتن قلبی آنها یک مرحله است و مرحله دوم ضرورت عمل به آنهاست که این هم مانند مرحله اول لازم است. به همین خاطر در احادیث ما روی «اجتهاد» و «ورع» تأکید زیادی شده است تا جایی که آنها را جزء ارکان دین شمرده اند.

در زمان حضرت باقرالعلوم علیه السلام یک فرد نابینا خدمت ایشان می رسد و عرض می کند: ای رسول خدا، آیا شما محبّت و دلباختگی و ولایت مرا نسبت به خودتان می دانید؟ فرمودند: بله. عرض می کند: من پرسشی دارم و با توجّه به اینکه نابینا هستم و کمتر راه می روم و نمی توانم همیشه خدمت شما برسم، از شما پاسخ آن را می خواهم (یعنی پاسخ کاملی می خواهم که تکلیف مرا روشن کند). حضرت فرمودند: درخواست خود را بگو. گفت: دینی را که شما و اهل بیت شما، خدا را به آن بندگی می کنید، به من بفرمایید تا من هم خدای عزّوجل را به همان دین، بندگی کنم. فرمودند:۷.

ص: ۴۲۰

۱- المعجم الوسیط ص ۲۶۷.

اِن کُنتَ اَقصَرتَ الخُطبَهَ فَقَد اَعظَمتَ المَسألَهَ. وَ اللهِ لَاُعطِیَنَّکَ دینی وَ دینَ آبائِیَ الَّذی نَدینُ اللهَ عَزَّوَجَلَّ بِهِ: شَهادَهُ اَن لا اِلهَ اِلّا اللهُ، وَ اَنَّ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله و سلّم رَسُولُ اللهِ، وَ الاِقرارُ بِما جاءَ بِهِ مِن عِندِاللهِ، وَ الوِلایَهُ لِوَلِیِّنا، وَ البَراءَهُ مِن عَدُوِّنا، وَ التَّسلیمُ لِاَمرِنا، وَ انتِظارُ قائِمِنا، وَ الاِجتِهادُ، وَ الوَرَعُ. (۱)

سخن کوتاه نمودی ولی پرسش بزرگی مطرح کردی. قسم به خدا دین خود و دین پدرانم را که خدای عزوجل را به آن بندگی می کنیم برایت می گویم:

شهادت به وحدانیّت خدا و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، و پذیرفتن آنچه او از جانب خدا آورده است، و دوستی با دوست مرا، و بیزاری از دشمن ما، و تسلیم نسبت به امر ما، و انتظار کشیدن نسبت به قائم ما، و تلاش و جدّیت (در رعایت واجبات و پرهیز از محرّمات) و ورع.

پذیرفتن آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جانب خدا آورده و تسلیم نسبت به آن، یک امر صرفاً قلبی است و بیش از هر چیز شامل اعتقاد به امامت و ولایت ائمه علیهم السلام می شود اجتهاد و ورع نیز ریشه قلبی دارند، امّا لوازم و آثار خارجی آنها هم بسیار مهم است. اجتهاد از کلمه «جهد» به معنای تلاش و کوشش گرفته شده و منظور از آن جدیّت داشتن در رعایت حرام و حلال شریعت است و سهل انگاری نکردن در عمل به احکام شرعی. لاُبالی گری در مورد عمل به احکام شرعی، با تعبّد و تقیّد که لازمه تسلیم و پذیرش ولایت خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام است، سازگار نیست. بنابراین هر قدر مؤمن تقیّدش درعمل به وظایف شرعی و رعایت حدود آن بیشتر و کاملتر باشد، سهم بیشتری از تقیّد و تسلیم نسبت به خدا و اهل بیت علیهم السلام برده و لذا دیندارتر است. و هر چقدر اهل مسامحه و سهل انگاری در این امور باشد، به همان اندازه کمتر اهل تسلیم است.

نقش ورع در دینداری

اشاره

ورع به روحیه «پاسداری و مراقبت از دین» اطلاق می شود؛ یعنی اینکه انسان حفظ دین در عمل برایش اهمیّت داشته باشد. وقتی شیء گران قیمتی به کسی.

ص: ۴۲۱

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۲۲، کتاب الایمان و الکفر، باب دعائم الاسلام، ح ۱۰.

سپرده می شود و او مسؤولیت نگهداری از آن را می پذیرد، چه رفتاری را نسبت به آن پیش می گیرد؟ قطعاً آن را جایی قرار می دهد که مطمئن است آسیبی به آن نمی رسد و خطری آن را تهدید نمی کند. اگر جایی باشد که احتمال دهد – چه رسد به اینکه یقین داشته باشد – آفتی متوجه آن چیز است، هرگز در آن مکان قرارش نمی دهد. کسی که همین حالت را نسبت به دین خود – که ارزشمندترین و گران قیمت ترین چیز است – داشته باشد، اهل ورع است.

بنابراین «وَرِع» به شخصی گفته می شود که نه تنها از محرمات قطعی بلکه از مشتبهات نیز اجتناب می کند، زیرا نگران است که اگر از شبهات پرهیز نکند، به حرام کشیده می شود. او می خواهد به گونه ای رفتار کند که مطمئن باشد دینش محفوظ می ماند. چنین کسی در موارد مشکوک قطعاً احتیاط می کند و بی باکانه وارد آنها نمی شود؛ درست مانند کسی که از کنار درّه هولناکی عبور می کند که اگر از لبه آن حرکت کند، از سقوط در آن ایمن نیست و لذا احتیاط می کند و قدری با لبه پرتگاه فاصل می گیرد تا مطمئن باشدکه با یک لغزش کوچکه به ته دره سقوط نخواهد کرد.

با این ترتیب، ورع حکم نخ تسبیح را دارد که همه دانه های آن را در کنار هم نگه می دارد و عبادات هم حکم دانه های تسبیح را دارند. تا وقتی این نخ سالم است، دانه ها در کنار هم قرار گرفته و منظّم هستند؛ و اگر این نخ پاره شود، دانه های هم می ریزند و دیگر تسبیحی باقی نمی ماند. امام زین العابدین علیه السلام می فرمایند:

اَلوَرَعُ نِظامُ العِبادَهِ. فَاِذَا انقَطَعَ الوَرَعُ، ذَهَبَتِ الدِّیانَهُ. کَما اَنَّهُ اِذَا انقَطَعَ السِّلکُ اتَّبَعَهُ النِّظامُ. (۱)

ورع به رشته درآورنده عبادات است. اگر ورع بریده شود، دینداری هم می رود. همان طور که اگر رشته پاره شود، رشته شده هم به دنبال آن از هم می پاشد.

بنابراین رعایت واجبات و اجتناب از محرّمات که جدّیت در آن، اجتهاد نامیده ی.

ص: ۴۲۲

۱- بحارالانوار ج ۷۰ ص ۳۷، از امالی طوسی.

می شود، بایـد با حالت ورع توأم باشد تا دین انسان را حفظ کند. لذا امام صادق علیه السـلام فرموده اند که اجتهاد بدون ورع مفید فایده نیست:

اِعلَم اَنَّهُ لا یَنفَعُ اجتِهادٌ لا وَرَعَ فیهِ. (۱)

بدان که اجتهادی که ورع درآن نباشد، فایده ندارد و نتیجه نمی بخشد.

ظـاهراً فایـده موردنظر که بـا اجتهـاد تنهـا به دست نمی آیـد، حفظ و مراقبت از دین است که این کار فقط از ورع بر می آیـد. شخصی از امام صادق علیه السلام می پرسد: «مَا الَّذی یُثبِتُ الایمانَ فِی العَبدِ؟»: چه چیزی ایمان را در بنده ثابت می گرداند؟

حضرت فرمودند:

اَلَّذی یُثبِتُهُ فیهِ الوَرَعُ. (۲)

آنچه ایمان را در بنده ثابت می گرداند، ورع است.

پس معلوم می شود که اجتهـاد بـا ورع متفـاوت است و در عین حـال هر دو بایـد در کنار هم باشـند. البتّه ورع از اجتهاد بالاتر است. حـدّ بالای اجتهاد ترک گناهان است و بالاترین مرتبه ورع، توقّف کردن در امور شـبهه ناک می باشـد. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

اَورَعُ النّاسِ مَن وَقَفَ عِندَ الشَّبهَهِ ... . اَشَدُّ النّاسِ اجتِهاداً مَن تَرَکَ الذُّنُوبَ. (۳)

باورع ترین مردم کسـی است که در موارد شبهه ناک متوقّف کند... . سخت کوش ترین مردم کسی است که گناهان را ترک کند.

کمک به اهل بیت علیهم السّلام از طریق ورع

در پایـان بخش از ورع این نکته را متـذکّر می گردیم که: طبق آنچه در بخش دوم کتـاب گـذشت، اصـل دین همانا اعتقاد به امامت و ولایت اهل بیت علیهم السـلام و تسلیم به ایشان است که حقیقت اسلام و ایمان نیز همین است. ولی آنچه این اصل را از تباهی حفظ می کند، روحیه پاسداری و مراقبت از آن به وسیله رعایت احکام الهیل.

ص: ۴۲۳

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۷۶، کتاب الایمان و الکفر، باب الورع، ح ۱.

۲- بحارالانوار ج ۷۰ ص ۳۰۴ ح ۱۹، از خصال.

۳- بحارالانوار ج ۷۰ ص ۳۰۵ ح ۲۵، از خصال.

است که همان ورع می باشد. به همین جهت ائمه علیهم السلام که خود را به امر خدا متکفّل دستگیری و نجات دوستانشان می دانند، سفارش زیادی به «ورع» کرده اند با این تعبیر که رعایت ورع کمکی است که دوستداران اهل بیت علیهم السلام به خود ایشان می کنند. امام صادق علیه السلام به یکی از دوستداران خود فرموده اند:

وَاللهِ اِنَّکُم لَعَلی دینِ اللهِ وَ مَلائِکَتِهِ. فَاَعینُونا عَلی ذلِکَ بِوَرَعٍ وَ اجتِهادٍ. (۱)

قسم به خدا شما بر دین خدا و فرشتگان او هستید. پس ما را نسبت به این امر (دین خودتان) با ورع و اجتهاد یاری نمایید.

سفارش امام علیه السلام این است که ما را برای حفظ دین خودتان یاری کنید. با اینکه حفظ دین ما علی الظاهر به خود ما مربوط می شود، ولی ایشان به خاطر علاقه ای که به عاقبت به خیری دوستانشان دارند و خود را ولیّ و سرپرست آنها می دانند، نمی توانند نسبت به حفظ دین آنها بی تفاوت باشند. در واقع لطف و عنایت ایشان باید از اهل ولایت دستگیری کند تا در لغزشگاهها سقوط نکنند و بتوانند خود را حفظ نمایند. کاری که از ما بر می آید این است که آنها را به وسیله ورع و اجتهاد در نجات خودمان کمک و یاری نماییم و با گناه کردن، آنها را در نجات دادن خود به زحمت نیندازیم. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

عَلَیکُم بِالوَرَعِ. فَاِنَّهُ الدّینُ الَّذی نُلازِمُهُ وَ نَدینُ اللهَ بِهِ وَ نُریدُهُ مِمَّن یُوالینا. لا تُتعِبُونا بِالشَّفاعَهِ. (۲)

بر شماست رعایت کردن ورع. بدرستی که ورع آن دینی است که ما ملتزم به آن هستیم و خدا را به وسیله آن بندگی می کنیم و همین را از اهل ولایت و محبت خود می خواهیم. ما را به خاطر شفاعت کردن به سختی و زحمت نیندازید!

آنچه بالاخره انسان را نجات می دهد و باعث سعادت اخروی اوست، همانا شفاعت اهل بیت علیهم السلام می باشد. وقتی که فرشتگان مقرّب خدا و پیامبران ی.

ص: ۴۲۴

۱- بحارالانوار ج ۷۰ ص ۳۰۶ ح ۲۷، از امالی طوسی و امالی مفید.

۲- بحارالانوار ج ۷۰ ص ۳۰۶ ح ۲۹، از امالی طوسی.

فرستاده شده او و مؤمنان امتحان شده خدا، احتیاج به شفاعت ایشان دارند، حساب ما بندگان گناهکار کاملاً روشن است. حضرت امام کاظم علیه السلام می فرمایند:

اِذا کانَت لَکَ حاجَهٌ اِلَی اللهِ فَقُل: اَللّهُمَّ اِنّی اَسأَلُکَ بِحَقّ مِحُمَّدٍ وَ عَلِیٍّ ... فَاِنَّهُ اِذا کانَ یَومُ القِیامَهِ لَم یَبقَ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لا نَبِیٌّ مُرسَلٌ وَ لامُؤمِنٌ مُمتَحِنٌ اِلّا وَ هُوَ یَحتاجُ اِلَیهُما فی ذلِکَ الیَومِ. (۱)

اگر نیازی به درگاه الهی داشتی پس بگو: خدایا، به حق محمد و علی از تو درخواست می کنم که ... زیرا وقتی روز قیامت شود هیچ فرشته مقرّب و هیچ پیغمبر مرسَل و هیچ مؤمن امتحان شده ای نمی ماند مگر آنکه در آن روز به این دو نفر احتیاج دارد.

البتّه نیاز معصومان (اعمّ از پیامبران و فرشتگان) به اهل بیت علیهم السلام به خاطر نجات از عذاب الهی نیست، بلکه دستگیری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام از آنها برای بالا بردن درجه و مقام آنهاست، امّا به طور کلّی هیچ کس در قیامت از شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بی نیاز نیست. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ما اَحَدٌ مِنَ الاَوَّلینَ وَ الآخِرینَ اِلّا وَ هُوَ یَحتاجُ اِلی شَفاعَهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلّم یَومَ القِیامَهِ. (۲)

هیچ کس از اوّلین و آخرین نیست مگر آنکه در روز قیامت محتاج شفاعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

البتّه شفاعت اهل بیت علیهم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از شفاعت ایشان جدا نیست و کسی را که آنها شفاعت کنند مانند این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت کرده باشد. حال که همه امید ما در عاقبت به خیری و سعادت اخروی به دستگیری و شفاعت اهل بیت علیهم السّلام است، کاری نکنیم که ایشان را در شفاعت کردن خود به زحمت بیندازیم. به همین جهت ما را به ورع توصیه فرموده اند تا با رعایت آن، بدون آنکه پیشوایان خود را به رنج و زحمت اندازیم، مورد شفاعت آنها قرار بگیریم – ان شاء الله تعالی.ی.

۱- بحارالانوار ج ۸ ص ۵۹ ح ۸۱، از دعوات راوندی.

۲- بحارالانوار ج ۸ ص ۴۲ ح ۳۱، از محاسن برقی.

خلاصه مهمترین وظایف شیعیان در زمان غیبت

در پایان، مباحث مطرح شده در این بخش را فهرست وار خلاصه می کنیم تا اهمّ وظایف دوستداران ائمه علیهم السلام را در زمان غیبت یک بار دیگر مرور نماییم و در عملی ساختن آنها بکوشیم:

۱- داشتن اعتقادات صحیح منطبق بر کتاب و سنّت.

۲- تسلیم کامل نسبت به همه آنچه از ائمه علیهم السلام به ما رسیده است (احادیث).

۳- توسّل دائمی به اهل بیت علیهم السّلام برای فهم معارف ایشان و رعایت آنها در عمل.

۴- اظهار محبّت به اهل بیت علیهم السّلام از همه راههای ممکن.

۵- دوستی با اهل ایمان و اهتمام به ادای حقوق ایشان.

۶- تلاش برای رفع گرفتاری از دوستان امام علیه السّلام.

۷- دشمنی با مخالفان اهل بیت علیهم السّلام.

۸- فراموش نکردن امام علیه السّلام به خصوص در زمان غیبت.

۹- گریه بر مصائب اهل بیت علیهم السّلام به همراه پرهیز از گناهان (تقوی).

۱۰- کسب علوم ائمه علیهم السّلام و تعلیم آنها.

۱۱- انتظار فرج امام زمان عجّل الله تعالی فرجه.

۱۲- نزدیک دانستن زمان ظهور بدون تعیین وقت برای آن.

۱۳- قصد جدّی برای یاری امام علیه السّلام در زمان ظهور.

۱۴- تجدید بیعت با حضرت مهدی علیهم السّلام در مناسبتهای مختلف.

۱۵- جدّیت در دعا برای تعجیل فرج امام عصر عجّل الله تعالی فرجه.

۱۶- نصرت اهل بیت علیهم السّلام از هر راه ممکن.

۱۷- احساس حضور در محضر امام غایب.

۱۸- عادت دادن خود به انجام کارهای خوب.

۱۹- سخت کوشی (اجتهاد) درعمل به احکام دین.

۲۰- حفظ و نگهداری دین از طریق ورع.

اینها مهمترین ویژگیهایی است که باید اهل معرفت و ولایت ائمه علیهم السلام در زمان

غیبت دارا باشند تا اگر قبل از ظهور امام علیه السّلام از دنیا رفتند، مرگشان مرگ جاهلی نباشد و درک نکردن زمان حضور امام عصر علیه السّلام ضرری به آنها وارد نسازد. جزئیات بیشتر نسبت به این وظایف و نیز سایر تکالیف بندگان را نسبت به امام غایب علیه السّلام می توان از باب هشتم کتاب «مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السّلام» برگرفت.

دعای پایان

در پایان عباراتی را می آوریم از دعایی که نایب اول امام زمان علیه السّلام جناب ابوعَمرو عثمان بن سعید عَمروی املا فرموده و دستور به خواندن آن در زمان غیبت امام علیه السّلام داده است. این دعا را مرحوم سیّد بن طاووس در اعمال روز جمعه ضمن دعاهای وارده بعد از نماز عصر برآورده و مضامین آن، وظایف منتظران ظهور حضرت را تا حدّ زیادی مشخّص می کند:

اَللّهُمَّ وَ لا تَسلُبنَا الیَقینَ لِطُولِ الاَمَدِ فی غَیبَتِهِ وَ انقِطاعِ خَبَرِهِ عَنّا. وَ لا تُنسِنا ذِکرَهُ وَ انتِظارَهُ وَ الایمانَ بِهِ وَ قُوَّهَ الیَقینِ فی ظُهُورِهِ وَ الدُّعاءَ لَهُ وَ الصَّلاهَ عَلَیهِ حَتّی لا یُقَنِّطَنا طُولُ غَیبَتِهِ مِن قِیامِهِ وَ یَکُونَ یَقینِنا فی ذلِکَ کَیَقینِنا فی قِیامِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ ما جاءَ بِهِ مِن وَحیِکَ وَ تَنزیلِکَ.

وَ قَوِّ قُلُوبَنا عَلَی الایمانِ بِهِ حَتّی تَسلُکَ بِنا عَلی یَدَیهِ مِنهاجَ الهُدی وَ المَحَجَّهَ العُظمی وَ الطَّریقَهَ الوُسطی. وَ قَوِّنا عَلی طاعَتِهِ وَ ثَبِّتنا عَلی مُتابَعَتِهِ. وَ اجعَلنا فی حِزبِهِ وَ اَعوانِهِ وَ اَنصارِهِ وَ الرّاضینَ بِفِعلِهِ. وَ لا تَسلُبنا ذلِکَ فی حَیاتِنا وَ لا عِندَ وَفاتِنا حَتّی تَتَوَفّانا وَ نَحنُ عَلی ذلِکَ لا شاکّینَ وَ لا ناکِثینَ وَ لا مُرتابینَ وَ لا مُکَذِّبینَ. (۱)

خداوندا، به خاطر طولانی شدن زمان غیبت حضرت و بی خبر بودن ما از ایشان، یقین را از ما سلب مکن و عنایتی فرما تا از یاد مبریم یاد کردن از او و انتظار او را داشتن و ایمان (به او) و قوّت یقین نسبت به ظهور او و دعا کردن در حقّ او و درود فرستادن بر او را ؛ تا اینکه طولانی شدن غیبت او، ما را از

علیهم السّلام

۱- جمال الاسبوع، فصل ۴۷، ص ۳۱۶؛ کمال الدین، باب ۴۵، ح ۴۳.

قیامش ناامید نکند و تا اینکه یقین ما نسبت به آن (قیام حضرت) همچون یقین ما نسبت به قیام رسول خدا صلی الله علیه و آله و وحی و قرآنی که او آورده، باشد.

و دلهای ما را در ایمان به آن حضرت قوی بدار تا آنکه به دست (پربرکت) او ما را در شاهراه هدایت و بزرگراه روشن و صراط مستقیم حرکت بدهی. و ما را در اطاعت از او نیرومند کن و در پیروی از او ثابت قدم بدار. و ما را داخل در حزب او و جزء یاران و یاوران او و کسانی که از کارهای او خشنود هستن، قرار بده. و این توفیقات را در طول زندگی و هنگام مردن از ما سلب مکن؛ تا اینکه ما را در حالی از دنیا ببری که جزء شک کننده ها و پیمان شکنان و تردید آورندگان و تکذیب کنندگان نباشیم.

«آمین ربّ العالمین»

ص: ۴۲۸

فهرست منابع

۱- الاحتجاج، ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، نجف اشرف: دار النعمان، ۱۳۸۶ قمری.

۲- احقاق الحق و ازهاق الباطل، نور الله حسینی مرعشی تستری، با تعلیقات سیّد شهاب الدین حسینی مرعشی نجفی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۷ قمری.

۳- اقبال الاعمال، سیّد بن طاووس، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ شمسی.

۴- الامالی، شیخ صدوق، تهران: انتشارات کتابخانه اسلامیه، ۱۳۶۲ شمسی.

۵- الامامه و السیاسه، ابن قتیبه دینوری، بیروت: دارالضواء، ۱۴۱۰ قمری.

۶- بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، تهران: المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۷ قمری.

۷- البرهان فی تفسیر القرآن، سیّد هاشم حسینی بحرانی، قم: دارالکتب العلمیه، ۱۳۳۴ شمسی.

۸- بصائر الدرجات، ابوجعفر محمّد بن حسن صفّار، بیروت: مؤسسه النعمان، ۱۴۱۲ قمری.

۹- تحف العقول، ابومحمّد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرّانی، تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۴ شمسی.

۱۰- ترجمه مکیال المکارم، مهدی حائری قزوینی، تهران:بدر، ۱۳۷۲ شمسی.

۱۱- التفسیر، ابونضر محمّد بن مسعود بن عیّاش سمرقندی، تهران: المکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۸۰ قمری.

۱۲- تفسیر فرات الکوفی، ابی القاسم فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، بیروت: مؤسسه النعمان، ۱۴۱۲ قمری.

۱۳- تفسیر القمی، ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ قمری.

۱۴- تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، شیخ محمّد بن محمّد رضا قمی مشهدی، تهران: وزارت

فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۷ شمسی.

۱۵- تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، قم: المطبعه العلمیه، ۱۳۸۲ قمری.

۱۶- التوحید، شیخ صدوق، بیروت: دارالمعرفه.

۱۷- التهذیب، شیخ طوسی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲ شمسی.

۱۸- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، قم: انتشارات اخلاق، ۱۳۷۷ شمسی.

۱۹- الجامع الصحیح، محمّد بن اسماعیل بخاری، بیروت: دارالمعرفه، ۱۹۷۸.

۲۰- جمال الاسبوع، سیّد بن طاووس، تهران، آفاق، ۱۳۷۱ شمسی.

۲۱- الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، قم: مؤسسه الامام المهدی، ۱۴۰۹ قمری.

۲۲- الخصال، شیخ صدوق، قم: جامعه مدرّسین حوزه علمیه، ۱۴۱۴ قمری.

۲۳- خلوتگاه راز، حبیب چایچیان، تهران: انتشارات علمیه اسلامیه، ۱۳۶۵ شمسی.

۲۴- عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور احسایی، قم: انتشارات سیّد الشهداء، ۱۴۰۵ قمری.

۲۵- عیون اخبار الرضا علیه السّلام، شیخ صدوق، تهران: انتشارات جهان.

۲۶- الغدیر، علّامه امینی، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۳۸۷ قمری.

۲۷- غررالحکم و دررالحکم، عبدالواحد بن محمّد بن تمیمی آمدی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ شمسی.

۲۸- الغیبه، ابن ابی زینب محمّد بن ابراهیم نعمانی، تهران: مکتبه الصدوق.

۲۹- فضائل الخمسه، سیّد مرتضی حسینی فیروز آبادی، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۲ قمری.

۳۰- الکافی، محمّد بن یعقوب کلینی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۴۸ شمسی.

۳۱- کامل الزیارات، جعفر بن محمّد بن قولویه قمی، قم: نشرالفقاهه، ۱۴۱۷ قمری.

۳۲- کتاب من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۳ قمری.

۳۳- کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ قمری.

۳۴- لسان العرب، ابن منظور، بیروت: دار صادر، ۲۰۰۰.

۳۵- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، تهران: اسلامیه، ۱۳۷۳ قمری.

۳۶- مجموعه مقالات، نعمت الله صالحی نجف آبادی، تهران: امید فردا، ۱۳۸۲ شمسی.

۳۷- مرآه العقول، محمّد باقر مجلسی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۹ شمسی.

۳۸- مردگان با ما سخن می گویند، سیّد محمّد رضی رضوی، تهران: منیر، ۱۳۸۰ شمسی.

۳۹- معاد شناسی، سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی، تهران: حکمت، ۱۴۰۲ قمری.

۴۰- معانی الاخبار، شیخ صدوق، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۹۹ قمری.

۴۱- المعجم الوسیط، ابراهیم مصطفی و ...، استانبول: المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۲ قمری.

۴۲- مکیال المکارم، سیّد محمّد تقی موسوی اصفهانی، قم: المطبعه العلمیه، ۱۳۹۷ قمری.

ص: ۴۳۰

۴۳- منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر، لطف الله صافی گلپایگانی، تهران: صدر، ۱۳۷۳ قمری.

۴۴- مهج الدعوات، سیّد بن طاووس، تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۲۳ قمری.

۴۵- نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، تهران: ۱۳۵۱ شمسی.

۴۶- نهج البلاغه، صبحی صالح، بیروت: ۱۳۸۷ قمری.

۴۷- وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۳۸۹ قمری.

ص: ۴۳۱

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹